

(قلم و رفاه)

ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال دوم / شماره ۱۲ و ۱۳ / فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵

در جستجوی جایگزین

چگونه دولت با بهینه کردن برنامه‌های رفاهی می‌تواند هم از دام رکود خارج شود و هم بدنه جامعه مدنی را تقویت کند؟

همراه با گفتارهایی از:

مقصود فراستخواه
گیتی اعتماد
محمد رضا واعظ مهدوی
حسین راغفر
واکبر حسینی

چه بلایی سر صنعت آمد؟

چرا بخش صنعتی ایران به عنوان تامین کننده اشتغال، بازی را به بخش‌های نامولد باخت است؟

کارگران را رها نکنیم

مهم‌ترین مشکلات کارگران ایرانی چیست و با چه سیاستی می‌توان آن را حل کرد؟

آتشپو

Sum | Apr 26th | 2015
No. 1

A T I V E H N O

گفتگو با رئیس هیئت مدیره
سال اول شماره یک ۱۰۰۰ تومان



وزیر بیکاران
هم هستیم

۸ میلیون نفر از فقرا، جانشینان و کارگران بیم
رسمی ملی یکسال بیمه شدند

هر آنچه درباره حوزه های کار، بیمه
و تأمین اجتماعی می خواهید بدانید

قندی چشم تیرها یش را
جا گذاشت



ذره بین



سناتورهای در جدال
تجارت در سفر



سیب سرخ عاشقی

گیلاسی برای گوشواره تو



خوشحالی

...و ساعت چهار بار نواخت



این دست ها رویامی سازند

کارگران در حالی روز جهانی کارگر را
چشم می گیرند که منتظر سرانجام
تحولات سیاسی، بین المللی و
پیامدهای اقتصادی آن هستند

داستان جلد
COVERSTORY



یادداشت دوم

به یاد یادها...

انقلاب اسلامی ایران تازه پیروز شده بود. روزهای
آخر اسفند ۵۷ بود. شعارهای می داشتیم که روز
کارگر بهار هم در دستهای معلمان باول ماه مهر را
چگونه می گزیند؟ جشن بگیریم یا نه. در این فکر
بودیم که انقلاب اسلام خود را کارگر را به روز جنگ
خشن که همه مسلمانان کارگری کردند ۱۳ اردیبه
روز تاج علی اچ اس است که شهرت او به کارگری
است. خالص و عاشق مسلمان و مسیحی داشتیم
علی را و او به علی کار و فکر می داشتیم. سخن
خشی و جبار نصاری می گاهای که پیام گراس
استاد می گفتند تا به عنوان کارگر و کارگر بود
و کارگر داشتند در صفحه ۶



تلفن تحریریه: ۶-۸۵۰۱۷۰۸۵
تلفن آگهی ها: ۸۵۰۱۷۰۹۱

• صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• رئیس شورای سیاست گذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

• مدیر مسئول:

حامد شمس

• سردبیر:

متین غفاریان

• دبیر تحریریه:

سینا چگینی

• مدیر هنری:

سید علیرضا میرزامصطفی

• صفحه آرا:

احسان نیکروان

• تصویر سازی:

بهرام غروی

• وبلاستار:

کوروش اشرفی

• حروف چین:

اکرم خاکپور

• باتشکر از:

ابراهیم باقری، صولت فروتن

حسین پیرورامی

• همکاران این شماره:

عاطفه احمدی، لادن احمدیان

محمد احمدیان، رضا امیدی

ایمان به پسند، محمد بیکران بهشت

زهرآ پایی، حمید تاتاری

علیرضا خیراللهی، علی رنجبران

سایرا رفیعی، هاجر زاهدی پور، طوبا

سرمدی، فواد شمس، صادق عبدی

میکائیل عظیمی، علی قره داغی

سحر کریمی، مسعود کسرای نژاد

عبدالله محمدی، حسام مناهجی

مهدی میرمحمدی، مرجان نمازی

معصومه هاشمی، شقایق یوسفی

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصر

خیابان دوازدهم غربی

شماره ۲۲،

موسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• صندوق پستی:

۱۵۸۷۵-۱۴۸۹

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

• چاپ:

هنر سرزمین سبز

• عکس جلد:

حامد خورشیدی

• قلمرو و رفاه

• ماهنامه تحلیلی

• سال دوم / شماره ۱۲ و ۱۳

• فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵



مقالات: فراتر از بحران مهاجران

مقالاتی درباره فاجعه تجاوز به ستایش، اعتراض به

خصوصی سازی موزه هنرهای معاصر

و اینکه چگونه نتولیبیرالسم خود را پنهان می کند.

خبر، تحلیل: اولویت های رفاهی بودجه ۹۵

همراه با تحلیل خبرهایی از شلاق زدن کارگران

معدن آق دره، ۵ برابر شدن فقر شهری از زبان وزیر،

برنامه های خانه سازی شهردار تازه لندن، جنبش

سیاسی مقتدی صدر و ...

پرونده اصلی: کارگران را رها نکنیم

ماه گذشته هم زمان بود با سالگرد روز کارگر به همین

مناسبت این سؤال را مطرح کرده ایم که مشکل اصلی

کارگران در این روزها چیست و رویکردهای تحلیلی

علوم انسانی چه جوابی به آن می توانند بدهند.

اقتصاد: چه بلایی بر سر صنعت آمد؟

در این شماره این مسئله را بررسی کرده ایم

که چرا هنوز صنعت در ایران به عنوان

موتور محرک اقتصاد عمل نمی کند و چرا

از حوزه های دیگر اقتصاد عقب است؟

راهبرد: اقتصاد جایگزین

با توجه به میراث به جا مانده از دولت قبل، دولت

فعلی چه سیاست هایی را باید در دستور کار قرار دهد

تا بدنه جامعه مدنی را تقویت کند. در این زمینه نظر

کارشناسان را در حوزه های رفاهی جویا شده ایم.

محیط زیست: مهاجران محیط زیستی

تغییرات محیط زیستی سبب جابه جایی های بزرگ

انسانی خواهد شد. این جابه جایی ها در چه مقیاسی

هستند و چه تاثیری روی زندگی ما می گذارند؟

ترجمان: منطق موثر نوعدوستی

نگاهی به اقتراح مجله استراتژیک Boston Review

درباره جایگاه و کارکرد امور خیریه در مسایل رفاهی.

پیتر سینگر، فیلسوف اخلاق، از اقتصاددانان و

جامعه شناسان در این زمینه نظرخواهی کرده

است.

جهان: قاعده بازی: منافع مشترک

در این شماره روابط عربستان با مصر و اسرائیل را

بررسی کرده ایم. به بحران ریاست جمهوری در برزیل و

مشکلاتی دولت چپ گرای آن پرداخته ایم و در نهایت

به بهانه تظاهرات علیه قانون جدید کار در فرانسه

به این سؤال جواب داده ایم که چرا چپ در فرانسه

مجری سیاست های راست گرایانه شده است.

فرهنگ: از این پایان به آن پایان فرج است

در بخش فرهنگ این شماره فیلم اجتماعی «ابد و یک

روز» را با نمونه های جهانی آن مقایسه کرده ایم.

سلسله بحث هایی را درباره خصوصی سازی در حوزه

فرهنگ شروع کرده ایم و کتاب مهم ریچارد ولف

درباره نابرابری در جهان را مورد بررسی قرار داده ایم.



۱۱۲

چپ در فرانسه: به راست خوش آمدید

تظاهرات های گسترده در اواخر ماه مارس و اوایل آوریل باعث شد دولت نسبت به اجرای لایحه اصلاح قانون کار دست نگه دارد



۳۸

آسیب

هزینه های اجتماعی

مقاله ای از فرشید یزدانی در تحلیل نظام رفاهی ایران از منظر اقتصاد سیاسی و اینکه چگونه می توان هزینه های رفاهی را کارآمدتر تخصیص داد

۴۹

باد به بیرق

بزرگ ترها

تظاهرات های گسترده در اواخر ماه مارس و اوایل آوریل باعث شد دولت نسبت به اجرای لایحه اصلاح قانون کار دست نگه دارد

۹۹

آیا نوع دوستی با

دموکراسی زاویه دارد؟

مقاله ای از راب رایش، اقتصاددان آمریکایی درباره پیامدهای سپردن کامل امور رفاهی به خیریه ها و بخش خصوصی



۱۱۸

از این پایان تا آن پایان

فرج است

بررسی فیلم «ابد و یک روز» ساخته سعید روستایی و مقایسه آن با فیلم «رزتا» ساخته برادران داردن



۲

۱۲

۲۴

۴۴

۶۶

۸۰

۹۰

۱۰۰

۱۱۸

در ۲۲ فروردین ۱۳۹۵، پسری ۱۷ ساله در خیرآباد ورامین دختر شش ساله همسایه را که اهل افغانستان بود، مورد تجاوز قرار داد و پس از به قتل رساندنش، با اسید پیکرش را سوزاند. این اتفاق بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های ایران و افغانستان یافت و واکنش‌های زیادی را از سوی گروه‌های مختلف موجب شد به طوری که نه تنها مردم عادی، بلکه سیاستمدارانی چون نمایندگان پارلمان افغانستان با مقامات ایران را به همدردی یا اظهار نظر در این قضیه واداشت. اگر از تمام هیاهوها و جنجال‌هایی که بر سر این قضیه در فضای مجازی و مطبوعات شکل گرفت بگذریم، به نظرم جای خالی کسانی که در حوزه علوم انسانی و اجتماعی فعالیت می‌کنند به شدت حس می‌شود، به خصوص وقتی مواردی از این قبیل در گذشته را نیز در نظر بگیریم. دو مسأله در اینجا مطرح می‌شود: یکی بحث نفس خشونت و تجاوز و دومی رابطه جامعه ایران با مهاجرین افغانستان.

در این مجال کوتاه، از بحث اول می‌گذرم و تنها پرسشی را مطرح می‌کنم. اینکه چرا یک نوجوان ۱۷ ساله دست به چنین سطح از خشونت و جنایتی می‌زند. اقدام به کار خوب یا بد، هر دو، نیاز به قدرت دارد و انسان باید توانایی‌هایی خاص مانند قدرت ذهنی و روانی یا آمادگی روحی انجام اعمال خاص را داشته باشد که بتواند

با موفقیت عملی را به انجام برساند. به عنوان مثال وضعیت به چه گونه است که به یک نوجوان قدرت آن را می‌دهد که در قبال انسانی دیگر، آن هم یک کودک، چنین بی‌حرمتی و خشونت روا دارد. پس نهادهایی که برای تربیت این نوجوانان کار می‌کنند و بودجه‌های کلان مصرف می‌نمایند، این وسط چه می‌کنند؟ ده یا دوازده سال آموزش علم و اخلاق در مدرسه و تربیت در خانواده‌ای که اتفاقاً یکی از آبرومندترین و عزتمندترین خانواده‌های محله به شمار می‌رود، چرا به اینجا ختم می‌شود؟ به نظرم این سوالی جدی است که باید پاسخی جدی تر برایش یافت. زیرا اگر کار بد از فرد بدی صادر شود خب معلوم است که فرد بد کار سال‌های متمدای قدرت عمل بد و شرارت‌آمیز را کسب کرده و در لحظات خاص می‌تواند شرارتی را انجام دهد اما فردی که همه به نیکی و خوبی از او یاد می‌کنند چگونه یکباره قادر شده که ترسناک‌ترین عمل را انجام دهد؟ یک فرد سر به زیر چطور قدرت پیدا کرده که یک جنایت نه معمولی بلکه جنایت هولناکی را انجام دهد و بعد از آن نیز دست به اقدامات هوشمندانه و وحشتناک برای مخفی کردن جنایتش انجام دهد؟

در خصوص مسأله دوم باید گفت که قتل ستایش قریشی صرفاً یک اتفاق معمولی نیست، بلکه سرمشقی است از یک رابطه کلی که بر مشکلی بزرگ دلالت دارد. یعنی برخورد علمی، این اتفاق را

آن سوی فاجعه

تاملی در خصوص مسأله
آزار مهاجران افغانستانی در ایران

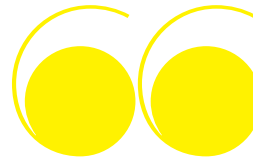


معمولی و عادی نمی‌پندارد بلکه آن را غیرعادی دانسته و نیازمند اندیشیدن می‌داند. به خصوص کارشناسان و متخصصان علوم اجتماعی باید مسئله‌ها را به این مآجر توجه کنند. این رابطه یک رابطه صحیح نیست و به شدت آسیب‌دیده است. ضمناً اشتباه است اگر مشکل را محدود به جامعه مهاجر افغانستانی کنیم. گذشته از اینکه ستایش متعلق به جامعه مهاجرین افغانستانی است، از نظرگاهی کلی‌تر می‌توان وی را یک «دیگری» برای بخشی از جامعه ایران دانست. بنابراین مورد ستایش می‌تواند نشان از معضلی باشد در رابطه بخشی از جامعه «ایرانی» و اقلیت‌های حاشیه‌ای که به عنوان «دیگری» لحاظ می‌شوند. از این رو، این مسأله را بایستی در وهله نخست مسأله‌ای در سطح عمومی جامعه ایران دانست. زیرا اینجا یک فاجعه در رابطه انسانیت رخ داده و انسانیت مقدم بر هویت‌های خاص است. یعنی انسانیت بخشی از جامعه ایران محل توجه است. چرا این بخش از جامعه ایران نمی‌تواند یک رابطه اجتماعی سالم و معقول را با دیگری برقرار سازد؟ اگر چه می‌توان فهرستی از جنایاتی برشمرد که مرتکبان آن اتباع بیگانه (با توجه به کثرت مهاجران افغانی به ویژه این بخش از جامعه مهاجران) یا به تعبیری "دیگران" بوده‌اند اما شایستگی بخشی از ایرانیان به بیگانگان موبور و چشم‌سبز تا دلزدگی برخی از اعراب و نگاه تحقیرآمیز به افغانستانی‌ها همه دلالت بر همین واقعیت تلخ دارد؛ گذشته از وجه اخلاقی این قضیه که این نوع رویکرد در بخشی از جامعه ایرانی با «دیگری» غیراخلاقی است، از لحاظ جامعه‌شناختی نیز حکایت از نوعی معضل در جامعه ایرانی از لحاظ سلامت اجتماعی دارد. امروز بخشی از فردیت ایرانی دچار این مشکل شده است که نمی‌تواند رابطه‌ای پایدار و مبتنی بر تعقل با دیگران برقرار سازد. وقتی قرار باشد برای ترساندن کودکان یا فحش دادن به دیگران از «افغانی» نام بیاوریم، معلوم است که رابطه با دیگری رابطه‌ای انسانی نیست. در اینجا علوم انسانی است که باید زوایای مختلف این مشکل را روشن سازد. واقعیت آن است که علوم انسانی در ایران هنوز در این مورد خواب است یا خود را به خواب زده است. مشکل رابطه بین بخشی از جامعه ایران و مهاجران افغانستانی ربطی به مهاجر و ایرانی ندارد، بلکه به خود انسانیت و ذات انسانی همه ما بازمی‌گردد. علوم انسانی در ایران تاکنون چقدر در مورد این رابطه پرسش کرده است؟ اگر سری به مقالات این حوزه و تحقیقات صورت گرفته چه به صورت تحقیق کلاسی، پایان‌نامه یا تحقیقات میدانی بزنیم، کمتر نشانی از جامعه مهاجر افغانستانی می‌یابیم.^۱ علوم انسانی ایران در برابر مسأله مهاجران افغانستانی سکوت کرده است. ایران با چند میلیون مهاجر تحقیقات علمی اندکی دارد در حالی که غرب مهاجر کمتری دارد اما در آنجا تحقیقات زیادی می‌توان یافت در حدی که حتی می‌توان از فلسفه مهاجر سخن گفت که یک نمونه آن فلسفه

پی‌نوشت

۱. اگر در پایگاه ایران داک، مربوط به پژوهشگاه وزارت علوم و فناوری، واژه‌های «مهاجران افغانستانی» و «پناهندگان افغانستانی» را جستجو کنید، از میان ۸۱۷ هزار رکورد در بخش پایان‌نامه‌ها، طرح‌های پژوهشی، مقاله‌ها و گزارش‌ها، به ترتیب تنها ۱۶ و ۶ رکورد به دست می‌آید.

جورجو آگامبن است. مهاجر در متن نظری‌ترین رشته علمی یعنی فلسفه غرب مطرح شده چه برسد به تحقیقات سایر رشته‌های اجتماعی و تجربی. حجم عظیم مطالعات غربی در باب مهاجرت با حجم تحقیقات در زبان فارسی قابل مقایسه نیست. این نشان از خواب علوم انسانی در ایران دارد. هر از گاه اتفاقاتی مانند ماجرای بیجه یا خفاش شب^۲ که عامدانه به گردن مهاجرین افکنده شده و تبعات سنگینی از نفرت عمومی را برانگیخته و سازماندهی کرده، می‌افتد؛ اما چرا تلنگری نمی‌زند و ما را متوجه این بحران نمی‌کند؟ و تلاشی برای شناسایی حد و حدود این وضعیت، تبیین و کنترل آن صورت نمی‌گیرد. آیا این سکوت دلالت بر خواب علوم انسانی ندارد. از همین روست که این فجایع بارها و بارها رخ می‌دهند و آب از آب تکان نمی‌خورد. گویا بدل به امری عادی شده است. وظیفه علوم انسانی همین است که مشکلات انسانی را شناسایی و ابعاد مختلف مربوط به آن را تشخیص دهد و برای اصلاح آن آگاهی‌بخشی کند. علوم انسانی در ایران باید به مردم بفهماند که «دیگری» نیز چون ما انسان است و با انسان باید مانند انسان رفتار کرد نه با تعصب و تحقیر و توهین و فخر فروشی. اینها شئون انسانی نیستند. به همین خاطر به جرأت می‌توان گفت که علوم انسانی در ایران رسالت خود را نسبت به مهاجران و بلکه نسبت به جامعه انسانی ایران انجام نداده است و به همین خاطر است که حوادث به زیر پوست شهر می‌روند و این توهم شکل می‌گیرد که همه چیز آرام و خوب است. رابطه دولت‌ها و بخشی از مردم ایران با مهاجران افغانستانی دچار معضل است و تنها علوم انسانی از پس تشخیص، ثبوت و حل آن برمی‌آید. گذشته از آن که این وضعیت، زاویه‌ای بسیار خوب برای تحلیل بحران‌های درونی جامعه ایرانی در اختیار می‌گذارد. البته در این میان نباید نقش دولت و مسئولیت‌پذیری آن در قبال مهاجران را فراموش کرد. برخی اقدامات مثل مسابقات افغانستان شناسی و همایش‌هایی که هر از گاه توسط استانداری‌ها و وزارت کشور گرفته می‌شود، همه تلاشی است برای اینکه وجهه این رابطه خوب نشان داده شود. پیشتر هم در جایی دیگر گفته‌ام که سیاست‌گذاران ایران در امور مهاجرین و پناهندگان افغانستانی پی برده‌اند که سیاست‌ها و خط‌مشی‌های‌شان در این چند دهه تا چه اندازه اشتباه بوده و نتیجه عکس داده است. اما باز تلاش دارند با دست‌پاچگی قصور چنددهه‌ای را در یک شب جبران کنند. اتفاقی که در یکی از شهرهای استان یزد^۳ رخ داد، یا حادثه‌ای که در نظام‌آباد^۴ قزوین اتفاق افتاد از این نظر بسیار مهم هستند. اینکه در روز روشن گروهی از مردم به خانه مهاجران افغانستانی ریخته و به جرم «افغانی بودن» درها را شکسته، خانه‌ها را غارت کرده و



هر از گاه اتفاقاتی مانند
ماجرای بیجه یا خفاش شب
می افتد؛ اما چرا تلنگری
نمی زند و ما را متوجه بحران
نمی کند؟

نه به خصوصی سازی یک موزه

درباره تجمع جامعه هنری
در مقابل موزه هنرهای معاصر تهران

مرجان نمازی

کارشناس ارشد
جامعه‌شناسی از
دانشگاه تهران

شکل جدید اداره در ایران

سازمان‌ها یا نهادهای عمومی غیردولتی از جدیدترین انواع مؤسسه‌ها هستند که به منظور انجام وظایف اجرایی و عمومی تخصصی که نیازمند استقلال یا به عبارتی عدم تمرکز و دور بودن از مسائل سیاسی است، ایجاد می‌شوند. در ایران برخی از مهم‌ترین سازمان‌های عمومی غیردولتی عبارتند از: شهرداری‌ها، سازمان تأمین اجتماعی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد، بنیاد شهید، سازمان تبلیغات اسلامی، جمعیت هلال احمر و بنیاد مسکن.

یکی از خبرسازترین اتفاقات ماه گذشته، ماجرای واگذاری مدیریت موزه هنرهای معاصر به بنیاد غیردولتی رودکی بود که از یک خبر غیررسمی در اواخر سال گذشته شروع شد و بعد از تعطیلات نوروز با افشای یک سند به اوج رسید؛ سندی که نشان می‌داد طبق دستور معاونت توسعه مدیریت و منابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت هنری این وزارتخانه باید با ترک تشریفات قانونی مدیریت موزه هنرهای معاصر، و همچنین فرهنگسرای نیاوران و موزه صبا را به بنیاد رودکی واگذار کند.

این موضوع که اعتراض بخش‌هایی از جامعه مدنی و تجمع مخالفان این طرح در مقابل موزه را در پی داشت، ابتدا از سوی مسئولین از جمله معاونت هنری وزارت ارشاد، مدیریت موزه و مدیریت بنیاد رودکی مورد واکنش‌هایی متناقض قرار گرفت؛ آن‌ها هم با تأکید بر اینکه این موزه با وجاهت بین‌المللی و ارزش مادی و معنوی بی‌بدیلش، شایسته نیست که زیر نظر بنیاد رودکی اداره شود خبر را تکذیب کردند، هم ضمن تأکید بر مشکلات اداره و مسائل مالی موزه، از تفاوت بنیاد رودکی با بخش خصوصی و نیز فعالیت‌های این بنیاد دفاع کردند. اما در نهایت سایت رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اطلاعیه‌ای صادر کرد تا به ماجرا پایان بدهد.

این اطلاعیه حاوی دو نکته بود: یک اینکه وزارت ارشاد تأکید دارد بنیاد رودکی در زمره نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است که با تصویب

خفاش شب

غلامرضا خوش‌رو کوران کردیه معروف به خفاش شب از معروف‌ترین قاتلان زنجیره‌ای ایران بود که در سال ۱۳۷۶ بازداشت شد. در ابتدا رئیس پلیس وقت تهران در مصاحبه‌ای در برنامه «در شهر» شبکه تهران وی را اهل افغانستان معرفی کرد. روزنامه کیهان ۱۵ تیرماه نیز در رابطه با دستگیری نامبرده، نوشت: «یک افغانی ۲۸ ساله به نام عبدالله عبدالرحمان که تاکنون به یازده فقره قتل زنان اعتراف کرده است، دستگیر شد». در نتیجه آن، بسیاری از اتباع افغانستانی در شهرهای مختلف ایران مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.

آتش زدن خانه اتباع افغانستانی در یزد

در تیرماه ۱۳۹۳، خبری در شبکه‌های اجتماعی با این محتوا دست به دست شد: «تجاوز ۲۵ افغانی به دختر بی‌پناه ایرانی در یزد. دو روز پیش در بلوار استقلال یزد دختری ۱۶ ساله توسط عده‌ای افغانی ربوده شده و توسط ۲۵ نفر از افغان‌ها مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به قتل رسیده... امشب از ساعتی پیش مردم با هجوم به خانه افغانها درگیری رو شروع کردند و خواهان خروج تمامی افغان‌ها از شهر شدند. درگیری به شدت بالا بوده و آن منطقه به شکل منطقه جنگی سنگر بندی شده تعدادی از خانه‌های افغانها به آتش کشیده شده... آگه افغان ایرانی هستی و تنفر داری از این قوم که مملکتو به لجن کشیدن ازت خواهرانه خواهش میکنم مطلبو داغش کن و لایک کن تا رسانه ای بشه و مردم بفهمن چه خبره تو این مملکت؛ داغش کن آگه ایرانی هستی». به دنبال انتشار این خبر، خانه‌های اتباع افغانستانی در بخش‌هایی از شهر مورد هجوم مردم قرار گرفت و به آتش کشیده شد. به گزارش یزدنیوز (دوشنبه، ۱۵ دی ۱۳۹۳) بعداً این خبر تکذیب شد: «هیچ یک از بخش‌های مختلف خبر فوق صحت ندارد و کذب محض است. اگرچه که استان با بحران اتباع افغانی مواجه است ولی این اخبار کذب محض و هرگز چنین اتفاقی نیفتاده است.»

حمله به خانه اتباع افغانستانی

در خرداد ۱۳۹۳، به دنبال گزارشی مبنی بر تجاوز چند مهاجر افغانستانی به یک دختر ناتوان ذهنی و باردار شدن وی در روستای نظام آباد قزوین، اهالی روستا به خانه‌های مهاجران حمله کردند. بعداً، سردار محمدرضا میرحیدری، فرمانده انتظامی استان قزوین این خبر را تکذیب کرد و آن را کذب محض خواند. با این حال، همچنان بیم حمله به منازل مهاجران در روستاهای اطراف وجود داشت مثلاً شورای اسلامی روستای آقابابا در مصوبه‌ای تا یک تیر ۱۳۹۳ به مهاجران مهلت داد که روستا را ترک کنند، و گرنه شورای روستا هیچ تضمینی در قبال امنیت آنها نخواهد داشت.

مجلس شورای اسلامی ایجاد شده است و بخش خصوصی به حساب نمی‌آید. و دو اینکه وزارتخانه اقدامات صورت گرفته برای این واگذاری را به عنوان بخشی از تکالیف قانونی و برنامه عملیاتی خود برای واگذاری امور غیر حاکمیتی واحدهای تحت نظر دولت معرفی کرد که البته این مورد خاص، یعنی واگذاری موزه هنرهای معاصر تهران به بنیاد رودکی، بعد از طی مراحل، به دلیل مخالفت وزیر فرهنگ و ارشاد از دستور کار خارج شده است.

چرا بی اعتراض

موزه هنرهای معاصر تهران هم به لحاظ معماری و ساختمان و هم به لحاظ گنجینه بسیار ارزشمند مادی و معنوی خود، یک میراث تاریخی و ملی محسوب می‌شود و جزء اموال عمومی است. بنابراین باید نهادی مسئولیت حفاظت و مدیریت آن را بر عهده داشته باشد که از یک سو بتواند کامل از آن‌ها صیانت کند و امکان بهره‌برداری عمومی از آن‌ها را فراهم سازد، و از سوی دیگر منتخب مردم و ملزم به پاسخ‌گویی به افکار عمومی باشد و مردم و جامعه مدنی بتوانند تصمیمات و اقدامات آن را رصد، و اعتراض خود نسبت به آن را دنبال کند. به علاوه در اصل ۸۳ قانون اساسی آمده است «بناها و اموالی دولتی که از نفایس ملی باشد قابل انتقال به غیر نیست، مگر با تصویب مجلس شورای اسلامی، آن هم در صورتی که از نفایس منحصر به فرد نباشد».

حال واگذاری آنچه به عموم مردم تعلق دارد و جزء نفایس منحصر به فرد کشور محسوب می‌شود، آن هم بدون اطلاع عموم مردم و مجلس و با ترک تشریفات قانونی، چه در سطح مالکیتی باشد چه در سطح مدیریتی، غیر قانونی و به معنای سپردن امور و اموال مردم به غیر آن است. واگذاری مدیریت موزه هنرهای معاصر تهران به بنیاد رودکی از چند منظر قابل طرح و بررسی است که در ادامه سعی داریم خلاصه‌وار به آن‌ها بپردازیم. آیا عمومی بودن این بنیاد غیر دولتی، نشانه سلامت و کفایت آن است؟

سازمان‌ها یا نهادهای عمومی غیر دولتی از جدیدترین انواع مؤسساتی هستند که به منظور انجام وظایف اجرایی و عمومی تخصصی که نیازمند استقلال یا به عبارت دیگر عدم تمرکز و دور بودن از مسائل سیاسی است، ایجاد می‌شوند. در ایران برخی از مهم‌ترین سازمان‌های عمومی غیر دولتی عبارتند از شهرداری‌ها، سازمان تأمین اجتماعی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد، بنیاد شهید، سازمان تبلیغات اسلامی، جمعیت هلال احمر و بنیاد مسکن.

این گونه نهادها به رغم ماهیت مشترکشان در غیر دولتی بودن و اداره امور عمومی، تفاوت‌های بسیاری دارند، به طوری که نمی‌توان یک الگوی واحد برای همه آن‌ها ترسیم کرد؛ در واقع آن‌ها علاوه بر قوانینی کلی که برای تمام مؤسسات عمومی و غیر دولتی مشترک است، هر کدام تابع اساسنامه خود هستند و باید براساس مفاد قانونی آن عمل کنند.

سازمان‌ها یا نهادهای عمومی غیر دولتی، غیر از استقلال مالی حقوقی از نهادها و سازمان‌های مرکزی و دولتی، استقلال مالی نیز دارند؛ به این معنا که آن‌ها دارای اموال، دارایی، بودجه و منافعی مستقل از دیگر سازمان‌های غیر متمرکز و مهم‌تر از آن مستقل از نهادها و سازمان‌های مرکزی هستند. به رغم هر شکلی از بازرسی و نظارت، این استقلال به آن‌ها آزادی عمل فوق العاده‌ای در امور مالی می‌بخشد که خود را در نحوه هزینه‌کرد و کسب درآمد و تصمیم‌گیری راجع به امور مالی مربوط به آن نهاد نشان می‌دهد.

با مرور و بررسی سوابق و کارنامه کاری اکثر سازمان‌های عمومی غیر دولتی شاهد موارد متعدد و متنوعی از مشکلات، از بی کفایتی در انجام مسئولیت‌ها و وظایف محوله و در عوض دست‌اندازی در حوزه‌های نامرتبط گرفته تا عدم شفافیت مالی و انواع تخلفات اداری و مالی و حتی رانت‌خواری و فساد بوده‌ایم که بعضاً مقیاس‌های بسیار بزرگی داشته‌اند.

حال اینکه گفته می‌شود بنیاد رودکی به عنوان بنیادی عمومی و غیر دولتی، در صورت رسیدن به مدیریت موزه هنرهای معاصر تهران، هم می‌تواند ضعف‌های مدیریت دولتی را برای این موزه جبران کند و سروسامانی به وضعیت نه‌چندان رضایت‌بخش فعلی بدهد، هم از خطرات و سوءاستفاده‌هایی جلوگیری می‌کند که واگذاری آن به بخش خصوصی می‌تواند در پی داشته باشد، یا برآمده از نوعی خوش بینی ساده‌لوحانه است، یا فریب و دروغی محض که البته هر دو به شدت خطرناک‌اند و باید از آن‌ها ترسید و حذر کرد.

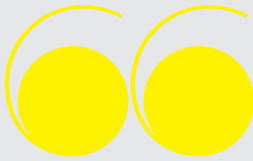
اما آیا ارکان و اساسنامه بنیاد رودکی امنیت و سلامت موزه را تضمین می‌کنند؟

بنیاد رودکی در ابتدای سال ۱۳۸۱ و به دنبال تصویب هیأت وزیران به عنوان مؤسسه‌ای عمومی و غیر دولتی زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل شد. این بنیاد طبق اساسنامه‌اش که به تصویب هیأت وزیران رسیده است، دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است و بر طبق این اساسنامه و قوانین و مقررات مربوط اداره می‌شود.

طبق اساسنامه بنیاد، منابع مالی آن هم اعتبارات مصوب در بودجه سالانه کشور را در بر می‌گیرد و هم شامل درآمدهایی است که خود بنیاد از طریق ارائه خدمات یا فروش تولیدات

جامعه مدنی هشیار

جامعه مدنی همچنان باید نگران و هشیار بماند و به یاد داشته باشد که می‌تواند و بایسته است با مطالباتی چون «نه به خصوصی سازی»، «گنجینه ملی را واگذار نکنید» و «سرمايه ملی را واگذار نکنید» (شعارها و نوشته‌های معترضین در روز تجمع مقابل موزه هنرهای معاصر تهران) در بسیاری موارد دیگر در حوزه‌های مختلف مداخله کند.



ماجرای موزه هنرهای معاصر، ختم به خیر شد اما آنچه واگذاری امور غیر حاکمیتی دولت به بخش‌های غیر دولتی و یا خصوصی نامیده می‌شود، گویی سر درازی دارد

از یک سیاست‌گذاری مشخص تبدیل شده که گفته می‌شود در جهت کاهش تصدی‌گری دولت در امور اجرایی و بر مبنای تفسیر اصل ۴۴ قانون اساسی است. اکثر این واگذاری‌ها - چه با ترک تشریفات قانونی بوده، چه وجاهت قانونی به آن داده شده باشد - امور و اموال ملی و منافع و مصالح عمومی مردم را به خطر انداخته است.

متأسفانه جامعه مدنی تاکنون در اکثر موارد چندان نسبت به این موضوع حساسیت و واکنش نشان نداده است، اما بعضاً هم که بخش‌هایی از جامعه مدنی خطرات واگذاری امور و اموال عمومی به بخش‌های غیر دولتی و خصوصی را احساس کرده و مخالفت و اعتراض خود را نشان داده است، عمدتاً این اعتراضات به دلایل مختلف بی‌نتیجه مانده و واگذاری صورت گرفته است. باین حال جامعه مدنی همچنان باید نگران و هشیار بماند و به یاد داشته باشد که می‌تواند و بایسته است با مطالباتی چون «نه به خصوصی‌سازی»، «گنجینه ملی را واگذار نکنید» و «سرمايه ملي را واگذار نکنید» (شعارها و نوشته‌های معترضین در روز تجمع مقابل موزه هنرهای معاصر تهران) در بسیاری موارد دیگر در حوزه‌های مختلف مداخله کند.

۱۱

فرهنگی و هنری، هدایا و کمک‌های اشخاص حقیقی و حقوقی، تسهیلات و هدایا به صورت ریالی و ارزی از منابع داخلی و خارجی و نیز سرمایه‌گذاری بنیاد کسب می‌کند.

به علاوه مدیر عامل بنیاد که تحت نظارت هیأت مدیره - مشتمل بر وزیر فرهنگ و ارشاد، معاون امور هنری او، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و دو نفر از صاحب‌نظران منتخب وزیر در امور فرهنگی و هنری - و هیأت امناء - مشتمل بر سه نفر عضو منتخب هیأت امناء - فعالیت می‌کند، غیر از اجرای کلیه مصوبات هیأت مدیره، پیشنهاد برنامه و بودجه سالانه و ارائه گزارشات عملکرد و صورت‌های مالی سالانه بنیاد به هیأت مدیره، می‌تواند اقدام به خرید، فروش، اجاره و بهره‌برداری از اموال و دارایی‌های بنیاد و انجام سایر معاملات نماید.

بنابراین مدیر عامل بنیاد و البته مقامات بالادستی او به دلیل استقلال حقوقی و مالی بنیاد از دولت، آزادی عمل زیادی هم در زمینه درآمدزایی برای بنیاد و هم در زمینه هزینه‌کرد بودجه و درآمدهای خود دارند. حال حتی اگر صرفاً مدیریت - و نه مالکیت - مکان و اموالی چون موزه هنرهای معاصر و گنجینه آن به چنین نهادی واگذار شود، چه کسی می‌تواند تضمین کند که مصالح و منافع که مدیر عامل و به تبع آن هیأت مدیره و هیأت امنای بنیاد رودکی تشخیص می‌دهند، به سود مجموعه موزه باشد؟

البته وضعیت فعلی موزه هنرهای معاصر تهران و بنا و گنجینه آن، به دلایلی همچون عدم کفایت بودجه تعیین شده برای موزه، مدیریت ناتوان و نظارت ضعیف بر فعالیت‌های آن، و مهم‌تر از همه فقدان فهرست جامع و کامل از گنجینه موزه و تعلل مدیران و مسئولین گذشته در تهیه این فهرست، چندان مطلوب و رضایت‌بخش نیست و گمانه‌های نگران‌کننده فراوانی حول آن وجود دارد. همین نامطلوب بودن شرایط فعلی موزه است که وزارت ارشاد و معاونت هنری آن به عنوان مهم‌ترین دلیل برای واگذاری موزه به بنیاد رودکی مطرح کرده‌اند.

یادآوری

در نهایت می‌توان گفت خوشبختانه اعتراضات در این مورد خاص به نتیجه رسید و ظاهر آن ماجرا ختم به خیر شده است اما این قصه یعنی آنچه واگذاری امور غیر حاکمیتی دولت به بخش‌های غیر دولتی و یا خصوصی نامیده می‌شود، سر درازی دارد؛ طی سال‌های گذشته، واگذاری امور و اموال ملی به بخش‌های غیر دولتی و یا خصوصی به یک اتفاق پرتکرار و در واقع همانطور که در اطلاعیه وزارت فرهنگ و ارشاد آمده است، یک تکلیف قانونی و برآمده



یک نام گم شده است

نئولیبرالیسم نقش اصلی را در بحران اقتصادی، فجایع زیست محیطی و حتی ظهور دونالد ترامپ، بازی کرده است. اما چرا چپ از ارائه یک جایگزین باز مانده؟

جرج مونبیوت



ترجمه:
معصومه هاشمی

تصور کنید که مردم اتحاد جماهیر شوروی هر گز چیزی از کمونیسم نشنیده بودند. برای بیشتر مانیز ایدئولوژی‌ای که زندگی مان را احاطه کرده، نامی ندارد. این را در یک گفت‌وگو مطرح کنید و می‌بینید که با شانه بالا انداختن طرف مقابل مواجه می‌شوید. حتی اگر شنوندگان این عبارت را قبلاً شنیده باشند، باز هم برای معنایش به تقلا خواهند افتاد. نئولیبرالیسم: می‌دانید معنی آن چیست؟

گمنامی این اصطلاح هم نشانه و هم دلیل قدرتش است. نئولیبرالیسم، نقش اصلی را در بحران‌های قابل توجه و متنوعی، بازی کرده است: بحران اقتصادی ۲۰۰۷-۸، کوچ^۱ ثروت و قدرت که اسناد پاناما تنها گوشه چشمی از آن است، فروپاشی آرام نظام سلامت و آموزش همگانی، افزایش فقر کودکان، اپیدمی تنهایی، نابودی محیط زیست، ظهور دونالد ترامپ. اما ما طوری به این بحران‌ها واکنش نشان می‌دهیم که انگار ربطی به هم ندارند، ظاهراً بی‌خبریم از اینکه تمام این بحران‌ها همگی با فلسفه یکسان و منسجمی، تشدید یا تسریع شده‌اند؛ فلسفه‌ای که نامی دارد (یا داشت). آیا هر میزان که قدرت در بزرگتر می‌شود به همان میزان باید بی‌نام‌تر شود؟ نئولیبرالیسم آنقدر فراگیر شده است که به سختی آن را به عنوان یک ایدئولوژی می‌شناسیم. نئولیبرالیسم، رقابت را مشخصه‌ی تعریف‌کننده روابط انسانی می‌داند. شهروندان را مصرف‌کنندگانی تعریف می‌کند که انتخاب‌های دموکراتیک‌شان به بهترین نحو ممکن در خرید و فروش تجلی پیدا می‌کند؛ فرآیندی که کارآمدی را پاداش می‌دهد و بی‌عرضگی را تنبیه می‌کند. نئولیبرالیسم از این ایده و وضعیت که «بازار» سودی می‌رساند و اینکه هرگز با برنامه‌ریزی نمی‌توان به آن رسید-حراست می‌کند. در نئولیبرالیسم تلاش‌ها برای محدود کردن رقابت، مغایر آزادی تلقی می‌شوند. مالیات و قوانین باید به حداقل خود برسند، سرویس‌های همگانی باید خصوصی شوند. سازمان کار و چانه‌زنی جمعی توسط اتحادیه‌ها و سندیکاها به عنوان دستکاری بازار نشان داده می‌شوند که مانع شکل‌گیری سلسله مراتبی طبیعی از برندگان و بازندگان می‌شوند. نابرابری به عنوان فضیلت جازده می‌شود: پاداشی در ازای سود و تولید ثروت که برای ثروتمند کردن همگان سرریز می‌کند. تلاش برای ساختن جامعه‌ای برابر تر هم خلاف جریان و هم از نظر اخلاقی ردیلت محسوب می‌شود. بازار خود تضمین می‌کند که هر کسی آنچه را که استحقاقش دارد، به‌دست آورد.

ما عقاید این نظام را درونی و باز تولید می‌کنیم. ثروتمندان با انکار برتری‌هایی (مثل تحصیل، میراث‌خسوری و طبقه) که می‌توانند تضمین‌کننده کامیابی باشند، این گونه تظاهر می‌کنند که ثروت‌شان را به واسطه شایستگی به‌دست آورده‌اند. فقر، حتی زمانی که می‌تواند اندک کاری برای تغییر وضعیت‌شان کنند، شروع به ملامت خودشان به خاطر شکست‌های‌شان می‌کنند.

بازی زبانی

کلماتی که توسط نئولیبرالیسم استفاده می‌شوند غالباً بیشتر از آنکه روشن‌تر باشند، معنا را در لفافه می‌پوشانند. «بازار» به مثابه یک سیستم طبیعی جلوه می‌کند که ممکن است مثل جاذبه و فشار جوی، به مقدار مشابهی بر ما وارد شود. اما بازار سرشار از روابط قدرت است. آنچه «بازار» می‌خواهد متمایل است به آنچه که شرکتهای صاحبانشان می‌خواهند.

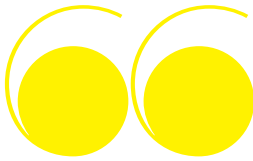
از بیکاری ساختاری بگذریم: اگر شما شغلی ندارید به این دلیل است که قابل استخدام نیستید. از هزینه‌های غیرممکن مسکن بگذریم: اگر کارت اعتباریتان قفل شده است، دلیلی شما هستد که سست و لایبالی هستید. بگذریم که فرزندانان دیگر در مدرسه زمین بازی ندارند: اگر چاق شدند، تقصیر شماست. در دنیایی که به‌دست رقابت حکمرانی می‌شود، آن‌ها که عقب می‌مانند از سوی خود و دیگران با عنوان بازندگان تعریف می‌شوند. از میان نتایج نئولیبرالیسم -همانطور که پل فرهاگه^۲ در کتابش به نام «پس من چه؟»^۳ به شکل مستند نشان می‌دهد- همه‌گیر شدن خودآزاری، اختلالات تغذیه، افسردگی، تنهایی، رفتار عصبی و هراس اجتماعی را می‌توان نام برد و نمونه‌هایش را مشاهده کرد. شاید تعجب‌آور نباشد بریتانیا که ایدئولوژی نئولیبرال در آن به‌دقت به کار بسته شده است، پایتخت تنهایی اروپاست. ماهمه، اکنون نئولیبرال هستیم.

پیدایش یک ایده

اصطلاح نئولیبرالیسم برای اولین بار در سال ۱۹۳۸، طی نشست در پاریس ابداع شد. در میان نمایندگان آن، دو فرد به نام‌های لودویگ فون میزس و فردریش فون هایک بودند که در صدد تعریف این ایدئولوژی برآمدند. هر دو تبعیدی اتریش بودند، آن‌ها سوسیال دموکراسی را که نمونه‌اش «یویدیل» فرانکلین روزولت^۴ و توسعه تدریجی دولت رفاه در بریتانیا بود، به عنوان بروز بیرونی یک سیستم اقتصادی اشتراکی که هم‌ردیف نازیسم و کمونیسم است، در نظر می‌گرفتند.

در کتاب «راه بردگی»^۵ که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، هایک استدلال می‌کند که برنامه‌ریزی دولتی با خورد کردن فردیت، به شکل اجتناب‌ناپذیری به کنترل مطلقه منجر می‌شود. «راه بردگی» مشابه کتاب «دیوان سالاری»^۶ میزس به شکل وسیعی مورد مطالعه و مورد توجه برخی افراد بسیار ثروتمند قرار گرفت که در فلسفه کتاب، فرصتی برای خلاصی از قوانین و مالیات پیدا کرده بودند. در سال ۱۹۴۷، زمانی که هایک اولین سازمان اشاعه‌دهنده تعلیمات نئولیبرالیسم (مونت پله رین^۷) را بنا گذاشت، این سازمان توسط میلیونرها و بنیادهایشان حمایت مالی شد.

با کمک آنها، هایک شروع به ساختن آنچه کرد که دنیل استدمن جونز در کتاب «رابان جهان»^۸ به عنوان «یک جور بین‌الملل نئولیبرال» توصیف کرده است: شبکه‌ای فرآقیانوسی از دانشگاهیان، تجار، روزنامه‌نگاران و فعالان. حامیان ثروتمند جنبش، حمایت مالی خود را صرف اتاق فکرهایی سری نمودند که می‌بایست این ایدئولوژی را اصلاح و ترویج کنند. در میان آنها می‌توان این نام‌ها را دید: موسسه امریکن انترپرایز، بنیاد هریتج، موسسه کیتو، موسسه مسائل اقتصادی، مرکز مطالعات راهبردی



از میان نتایج نئولیبرالیسم، همه گیر شدن خودآزاری، اختلالات تغذیه، افسردگی، تنهایی، رفتار عصبی و هراس اجتماعی را می توان نام برد و نمونه هایش را مشاهده کرد

عنوان کرد: «ترجیح [شخصی من] به یک دیکتاتوری لیبرال می چربد تا یک دولت دموکراتیک عاری از لیبرالیسم». آزادی -ای که لیبرالیسم عرضه می کند، آزادی ای که موقع بیان شدن در وجه کلی اش، بسیار جذاب به نظر می آید، آزادی برای شاه ماهی هاست نه ریزه ماهی ها.

آزادی از دست اتحادیه های کارگری و توان چانه زنی های اشتراکی، به معنی آزادی برای سرکوب دستمزدها است. آزادی برای قانونگذاری به معنی آزادی برای آلوده کردن رودخانه ها، به مخاطره انداختن جان کارگرها، دریافت نابه حق نرخ های بهره و طراحی ابزارهای مالی عجیب و غریب است. خلاصی از مالیات به معنی خلاص شدن از توزیع ثروتی است که مردم را از فقر نجات می دهد. همانطور که نانومی کلاین در کتاب «دکترین شوک»^{۱۱} می گوید، نظریه پردازان نئولیبرال، در موقع پریشانی و سردرگمی مردم، از به کارگیری بحران ها به عنوان فرصتی برای تحمیل سیاست های منفور نئولیبرالیسم حمایت کردند: به عنوان مثال، ایام پس از کودتای پینوشه، جنگ عراق و طوفان کاترینا، که فریدمن از آنها تحت عنوان «فرصتی برای اصلاح رادیکال سیستم آموزشی» در نیواورلئان، یاد می -کرد.

جایی که سیاست های نئولیبرال نتوانند به صورت داخلی اعمال شوند، این اعمال از طریق پیمان های تجاری شامل «سازوکار مشاخره میان دولت - سرمایه گذار»^{۱۲}، به صورت بین المللی صورت می گیرد: دادگاه هایی در آنسوی آب ها وجود دارد که در آنها شرکت های می توانند در جهت از بین بردن حمایت ها و حساسیت های اجتماعی و زیست محیطی اعمال فشار کنند. زمانی که مجلس رای به محدودیت فروش سیگار داده، از استخراج آب های معدنی در برابر کمپانی های استخراجی حمایت و استخراج انرژی را محدود کرده است، شرکت های می توانند اعلام شکایت می کنند و معمولاً در پرونده های شان به پیروزی می رسند. در چنین وضعیتی دموکراسی به یک تئوثر تقلیل یافته است.

تناقض دیگر نئولیبرالیسم این است که رقابت جهانی متکی به تعریف و قیاس جهانی است. نتیجه این است که کارگران، جویندگان کار و هر نوع خدمات همگانی، مطیع رژیم خرد و دست نشانده ای می شوند که در حد نهدی ارز یاب و دیده بان، طراحی شده تا بندگان را شناسایی و بازندگان را مجازات کند. آموزه هایی که فون میزس پیشنهاد کرد ما را از کابوس بوروکراسی برنامه ریزی های مرکزی نجات می دهد اما در عوض، خود یکی از آنها را ایجاد می کند.

نئولیبرالیسم به عنوان یک سپر برای خدمت به خویش درک نشده بود، اما به سرعت تبدیل به آن شد. رشد اقتصادی در دوران نئولیبرالیسم (از ۱۹۸۰ در ایالات متحده و بریتانیا) به شکل قابل توجهی کندتر از دهه های ماقبلش بود؛ البته نه برای آنها که خیلی ثروتمند بودند. نابرابری، هم در توزیع درآمد و هم در توزیع

و موسسه آدام اسمیت. آن ها همچنین دیار تمان ها و موقعیت های دانشگاهی را نیز، به خصوص در دانشگاه های شیکاگو و ویرجینیا، تامین مالی کردند. نئولیبرالیسم در حین تکامل، گوشخراش تر شد. نظر هایک مبنی بر این که، دولت ها باید برای جلوگیری از تشکیل انحصار ها، رقابت را قانونگذاری کنند، در میان حواریون آمریکایی اش همچون میلتون فریدمن، راه به این اعتقاد برد که قدرت انحصاری و مونوپولی می تواند پاداشی در ازای کارآمدی باشد. در حین این انتقال اتفاق دیگری نیز افتاد: جنبش نامش را از دست داد. در سال ۱۹۵۱، فریدمن از اینکه خود را نئولیبرال معرفی کند خوشحال بود. اما بلافاصله بعد از آن، این اصطلاح شروع به ناپدید شدن کرد. عجیب تر آنکه حتی با وجود آنکه این ایدئولوژی پیچیده تر و جنبش یک دست تر شد، نام گم شده با هیچ اصطلاح معمولی جایگزین نشد. در سال های دهه ۱۹۷۰، زمانی که سیاست های کینزی شروع به فروپاشیدن کرد و بحران های اقتصادی دو سوی آتلانتیک را فرا گرفت، ایده ها و افکار نئولیبرال آغاز به رخنه در جریان اصلی کردند. همان طور که فریدمن می گوید، «زمانی رسید که باید تغییر می کردید... جایگزینی وجود داشت که برای انتخاب شدن آماده بود.» با کمک ژورنالیست ها و مشاوران سیاسی دلسوز، عناصر نئولیبرالیسم به خصوص نسخه های شان برای سیاست های پولی، با مدیریت جیمی کارتر در ایالات متحده و دولت جیم کالانگان در بریتانیا به کار گرفته شدند. بعد از اینکه مارگارت تاچر و دونالد ریگان به قدرت رسیدند، مابقی این بسته فی الفور به کار بسته شد: کاهش مالیاتی عظیم برای ثروتمندان، نابود کردن اتحادیه های کارگری، مقررات زدایی، خصوصی سازی، سرمایه گذاری در خارج و ایجاد رقابت در خدمات همگانی. سیاست های نئولیبرال از طریق صندوق بین المللی پول، بانک جهانی (IMF)، پیمان ماستریخت^{۱۳} و سازمان تجارت جهانی در بیشتر جهان (غالباً بدون آن که از هر گونه موافقت مردم و رای دموکراتیکی برخوردار باشد)، به کار بسته و پیاده شدند. شایان توجه تر اینکه اتخاذ این سیاست ها توسط احزابی بود که زمانی به جبهه چپ تعلق داشتند: به عنوان مثال، حزب کارگر یا دموکرات ها. همان گونه که استدمن جونز عنوان کرده است، «سخت است راجع به یوتوپای دیگری فکر کنیم که به این اندازه واقعیت یافته باشد.»

شاید عجیب به نظر بیاید که تعلیمات و دکتروینی که وعده انتخاب و آزادی می دهد با این شعار ترویج یافت که «هیچ جایگزینی در کار نیست». اما همانطور که هایک در بازدیدش از شیلی در دوران پینوشه (یکی از اولین ملت هایی که برنامه نئولیبرالیسم به شکل کامل در آن پیاده شد)

تناقضات
نئولیبرالیسم

ثروت، بعد از ۶۰ سال در این دوره به سبب سرکوب اتحادیه‌های کارگری، کاهش مالیات‌ها، افزایش مال الاجاره‌ها، خصوصی سازی و مقررات زدایی، به سرعت رشد کرد.

خصوصی سازی یا بازاری کردن خدمات همگانی مثل انرژی، آب، قطار، سلامت، تحصیل، راه‌ها و زندان‌ها، شرکت‌ها را قادر ساخته تا مقابل دارایی‌های حیاتی همگانی، گیشه‌های دریافت عوارض برپا کنند و چه از دولت، چه از شهروندان، تقاضای اجاره‌بها کنند. اجاره‌بها واژه دیگری برای درآمد بی‌زحمت^{۱۲} است. زمانی که شما برای یک بلیت قطار، قیمتی ناشی از تورم را پرداخت می‌کنید، تنها بخشی از آن اجاره‌بهاست یعنی مابه‌ازاء پولی است که صرف سوخت، دستمزدها، سهم ریلی و سایر هزینه‌ها می‌شود. مابقی بازتاب‌دهنده این حقیقت است که آنها شما را غارت کرده‌اند.

آنها که سرویس‌های خصوصی یا نیمه خصوصی بریتانیای کبیر را در تصاحب دارند و می‌چرخانند، با سرمایه‌گذاری اندک و سودبری بسیار، ثروت‌های شگفتی به جیب زده‌اند. در روسیه و هندوستان، الیگارش‌ها از طریق حراج، دارایی‌های دولتی را چپاول کرده‌اند. در مکزیک، کارلوس اسلیم، کنترل تقریباً کل خدمات موبایل و تلفن ثابت را به‌دست آورد و بلافاصله بعد از آن تبدیل به یکی از ثروتمندترین مردان جهان شد.

طبق آنچه اندرو سایر^{۱۳} در کتاب «چرا ما نمی‌توانیم از پس ثروتمند برآییم»^{۱۴} متذکر شده، مالی کردن تائیری مشابه داشته است. وی استدلال می‌کند «همچون اجاره‌بها»، «نفع... درآمد بی‌زحمتی است که بدون هیچ تلاشی حاصل می‌شود». در این حین که فقیر، فقیرتر می‌شود و ثروتمند، ثروتمندتر، ثروتمند کنترل فزاینده‌ای بر روی سایر دارایی‌های حیاتی بدست می‌آورد: پول. بهره‌های پرداختی به میزان وسیعی همان انتقال پول از فقیر به ثروتمند است. همانطور که قیمت‌های دارایی و برداشت از بودجه‌های دولتی، مردم را در بدهکاری فرو می‌برد (به تبدیل کمک‌های مالی دانشجویی به وام‌های دانشجویی فکر کنید)، بانک‌ها و مدیران خود را غسل تعمید می‌دهند.

سایر استدلال می‌کند که چهار دهه گذشته با نوعی از انتقال ثروت مشخص می‌شود که نه تنها از فقیر به ثروتمند، بلکه حتی در درون آرایش ثروتمندان نیز در جریان بوده است؛ از ثروتمندانی که پول‌شان را از تولید کالاها یا خدمات جدید به‌دست می‌آورند به ثروتمندانی که پولشان را از طریق کنترل دارایی‌های موجود و برداشت اجاره‌بها، بهره یا سود سرمایه به‌دست می‌آورند. درآمد کسب‌شده با زحمت با درآمد بی‌زحمت جایگزین شده است.

سیاست‌های نئولیبرال همه جا با شکست‌های بازار به مخاطره افتاده‌اند، نه تنها بانک‌ها در معرض ورشکستگی بزرگ هستند، بلکه اکنون شرکت‌ها نیز با در اختیار گرفتن خدمات همگانی، قدرت زیادی کسب کرده‌اند. همانطور که تونی جودت در

کتاب «بیماری زمین را اجاره می‌کند»^{۱۵} اشاره کرده است، هایک فراموش کرده بود که خدمات ملی حیاتی نباید برداشته شوند و چرا که حذف این خدمات بدین معناست که رقابت نمی‌تواند مسیر خود را ادامه دهد. تجارت سود را به‌دست می‌آورد و بومگاه^{۱۶} سرمایه در معرض خطر قرار می‌گیرد. هرچه شکست بزرگتر باشد، ایدئولوژی شدت بیشتری می‌یابد. دولت‌ها از بحران‌های نئولیبرال هم به عنوان بهانه و هم به عنوان فرصت برای کم کردن مالیات‌ها، خصوصی کردن مابقی خدمات همگانی، ایجاد خلل در شبکه‌های امنیت اجتماعی، مقررات زدایی از شرکت‌ها و قانونگذاری مجدد برای شهروندان، استفاده می‌کنند. دولت از خود بیزار، اکنون دندان‌هایش را در تمام اعضای بخش همگانی فرو می‌کند.

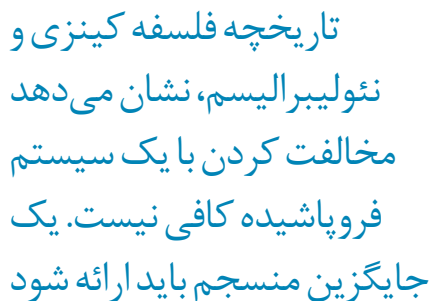
شاید بحران‌های اقتصادی ناشی از نئولیبرالیسم، خطرناک‌ترین اثرات آن را بروز ندهند، اما بحران‌های سیاسی ناشی از آن بغرنج‌تر هستند. هر قدر دامنه قدرت دولت کاهش یابد، توانایی ما برای تغییر مسیر زندگی مان از طریق رای‌گیری نیز تشریفاتی می‌شود. در عوض، نظریه نئولیبرال ادعا می‌کند مردم می‌توانند به‌واسطه خرج کردن و صرف پول، حق انتخاب خود را محک بزنند. اما بعضی‌ها پول بیشتری از بقیه برای خرج کردن دارند: در دموکراسی مصرف‌کننده یا سهام‌دار، رای‌ها یکسان توزیع نمی‌شوند. نتیجه این وضع، خلع قدرت فقرا و طبقه متوسط است. هر قدر که احزاب راست (و قبل از آن‌ها، چپ)، بیشتر سیاست‌های نئولیبرال اتخاذ می‌کنند، خلع قدرت بیشتر به شکل محرومیت بدل ظاهر می‌شود. تعداد زیادی از مردم از سیاست بیرون انداخته می‌شوند.

کریس هدرج^{۱۷} عنوان می‌کند «جنبش‌های فاشیست، بنیاد خود را نه بر مبنای فعالیت سیاسی که بر مبنای خاموشی سیاسی بنا نهاده‌اند، یعنی «بازنگانی» که غالباً در ست، احساس می‌کنند صدایی یا نقشی در ساختار سیاسی ندارند». هنگامی که بحث‌های سیاسی چیزی برای گفتن به‌ماندارند، مردم در عوض بیشتر نسبت به شعارها، نمادها و احساسات، واکنشی می‌شوند. به عنوان مثال، برای ستایش کنندگان دونالد ترامپ، واقعیت‌ها و استدلال‌ها بی‌ربط‌اند و اصلاً اهمیتی ندارند.

جودت توضیح می‌دهد که چگونه زمانی که شبکه محکم کنش متقابل مردم و دولت، هیچ چیز نباشد جز اعمال قدرت و اطاعت، آنگاه تنها نیروی باقی‌مانده که ما را سرپا نگاه می‌دارد، قدرت دولتی است. توتالیتاریسمی (قدرت مرکزی انحصاری) که هایک را ترساند، بیشتر زمانی محتمل به نظر می‌آید که دولت‌ها، قدرت اخلاقی خود، که آنرا به‌واسطه خدمات‌رسانی همگانی تحصیل می‌کنند، از دست بدهند و به «چرب‌زبانی، تهدید و اجبار نهایی مردم برای اطاعت از خود در غلتند».

هنوز جایگزین شکل نگرفته است

پیروزی نئولیبرالیسم همچنین بازتاب‌دهنده شکست چپ است. وقتی اقتصادهای مبتنی بر عدم مداخله (له‌فر) در سال ۱۹۲۹ سبب ایجاد فاجعه شدند، کینز یک نظریه اقتصادی جامع به‌عنوان جایگزین آن ابداع کرد. وقتی مدیریت تقاضای کینزی به بن‌بست خورد، یک جایگزین آماده وجود داشت. اما زمانی که در سال ۲۰۰۸، نئولیبرالیسم از هم پاشید، هیچ جایگزینی وجود نداشت. این دلیل تداوم این «زامبی» (مُرده متحرک) است. چپ و میانه‌روها هیچ چارچوب کلی جدیدی از اقتصادی که برای هشتاد سال پشتوانه فکری داشته باشد تولید نکرده‌اند.



مشابه کمونیسیم، نئولیبرالیسم خدایی است شکست خورده. اما تعلیمات این مُرده متحرک، همچنان لنگ لنگان رو به جلو می‌رود و یکی از دلایلی، گمنامی، یا نسبتاً مجموعه‌ای از گمنام‌ها، آن است.

تعلیمات نامرئی دست نامرئی، به پشتیبانان مالی نامرئی بدل شده است. ما به آرامی، بسیار به آرامی، شروع به فهمیدن نام تعداد اندکی از آن ها کردیم. متوجه شده ایم موسسه امور اقتصادی، که در رسانه ها به صورت پررنگی در مخالفت با قانونگذاری های بیشتر در صنایع دخانیات، داد سخن می داد، از سال ۱۹۶۳ به شکل پنهانی، توسط کمپانی تنباکوی بریتانیایی آمریکایی^{۱۸}، حمایت مالی می شده است. کشف کردیم چارلز و دیوید کوک، دو تن از ثروتمندترین مردان جهان، موسسه ای تأسیس کرده اند که حرکت می پارتی را ایجاد کرده است. ما فهمیده ایم که چارلز کوک، در اماندازی یکی از اتاق فکرهایش عنوان کرده «به منظور جلوگیری از انتقادات ناخوسته، کنترل کیفیت و رهبری سازمان نباید خلع عمومی شود».

کلماتی که توسط نتولیر ییسم استفاده می شوند غالباً بیشتر از آنکه روشنگر باشند، معیار را در لفافه می پوشانند. «بازار» به مثابه یک سیستم طبیعی جلوه می کند که ممکن است مثل جاذبه و فشار جوی، به مقدار مشابهی بر ما وارد شود. اما بازار سرشار از روابط قدرت است. آنچه «بازار می خواهد» متمایل است به آنچه که شرکت ها و صاحبانشان می خواهند. «سرمایه گذاری» همانطور که اندرو سایر خاطر نشان کرده، به دو معنای کاملاً متفاوت است. یکی به معنی تامین مالی محصول یا فعالیت های اجتماعی مفید است، دیگری به معنای خرید دارایی های موجود برای کشیدن شیرهای آن از طریق اجاره، بهره، سود سهام و سود سرمایه از آنها؛ با استفاده از واژه یکسان برای فعالیت های متفاوت «استتار منابع ثروت» و هدایت ما به سمت اینکه بین استخراج ثروت و تولید ثروت گیج شویم.

یک قرن پیشتر، نوکیسه‌گان از سوی آنانی که ثروتمان راموروی بدست آورده بودند بی اعتبار تلقی می شدند. کار آفرینان مقبولیت اجتماعی خود را در برابر رانت خواران به دست می آوردند. امروز، این ارتباط معکوس شده است: رانت خواران و میراث خواران هر دو، خود را به شکل کار آفرینان درمی آورند، آنها مدعی می شوند که پول دست، نج خود را به دست آورده اند.

گمنامی نتولیبیر الیسم به طری بی رحمانه حراست شده است. آنها که از هایک، میزس و فریدمن تاثیر گرفته‌اند، این واژه را منکر می‌شوند و با بی‌انصافی مدعی می‌شوند که این واژه امروز تنها به صورت تهمت به کار برده می‌شود. اما آنها هیچ جایگزینی

به ما ارائه نمی‌دهند. بعضی خود را تحت عنوان لیبرال‌های کلاسیک یا آزادی‌خواهان توصیف می‌کنند، اما این توصیفات هم مغالطه‌آمیزند و هم به‌شکل جالبی کمرنگ‌کننده نقش خودشان، همانطور که تلقین می‌کند هیچ چیز بدیعی در «راه‌بردگی»، «دیوان‌سالاری» یا اثر کلاسیک فریدمن یعنی «سرمایه‌داری و آزادی» وجود ندارد.

آرتور تانیهاداری

برای تمام این‌ها، چیزی ستایش‌آمیز در پروژه نئولیبرال، حداقل در مراحل اولیه‌اش وجود دارد. نئولیبرالیسم فلسفه متمایز و خلاقانه‌ای بود که از شبکه یکدستی از متفکران و فعالانی سود می‌جست که نقشه‌روشنی برای فعالیت در دست داشتند، روندی که صبورانه و با استقامت پیگیری شد و در نهایت «راه‌بردگی» بدل به راه قدرت شد.

پیروزی نئولیبرالیسم همچنین بازتاب‌دهنده شکست چپ است. وقتی اقتصادهای مبتنی بر عدم مداخله (لسه‌فر) در سال ۱۹۲۹ سبب ایجاد فاجعه شدند، کینز یک نظریه اقتصادی جامع به‌عنوان جایگزین آن ابداع کرد. وقتی مدیریت تقاضای کینزی به‌بن‌بست خورد، یک جایگزین آماده وجود داشت. اما زمانی که در سال ۲۰۰۸، نئولیبرالیسم از هم پاشید، هیچ جایگزینی وجود نداشت. این دلیل تداوم این «زامبی» (مُرده متحرک) است. چپ و میانه‌روها هیچ‌چیز برای چپ‌گرایی جدیدی از اقتصادی که برای هشتاد سال، یشتوانه فکری داشته باشد تولید نکردند.

هر گونه استعانتی از لرد کینز به معنای پذیرش شکست است. اینکه دوباره راه‌حل‌های کینزی برای بحران‌های قرن بیست و یکم را پیشنهاد دهیم به معنای نادیده گرفتن سه مشکل آشکار است. بسیج کردن مردم حول ایده‌ها و نظرات قدیمی دشوار است؛ ایرادهایی که در سال‌های ۷۰ وارد شدند هنوز برطرف نشده‌اند و مهم‌تر از همه، آنها هیچ چیز در رابطه با بحرانی‌ترین محصله ما، یعنی بحران‌های زیست محیطی برای گفتن ندارند. تدبیر کینزی با منطق تحریک تقاضای مصرف‌کننده برای ارتقاء رشد اقتصادی، کار می‌کند. تقاضای مصرف‌کننده و رشد اقتصادی موتورهای نابودکننده محیط زیست هستند.

آنچه تاریخچه فلسفه کینزی و نئولیبرالیسم، هر دو، نشان می‌دهد این است که مخالفت کردن با یک سیستم فرپاشیده کافی نیست. یک جایگزین منسجم باید ارائه شود. برای حزب کارگر، دموکرات‌ها و چپ در معنای گسترده‌تر، وظیفه اصلی باید ایجاد یک برنامه آپولو اقتصادی و یک تلاش آگاهانه برای طراحی یک سیستم جدید باشد که در خور تقاضاهای قرن بیست و یکم است.

● گادب: ۱۵، آو، یا، ۲۰۱۶

پرفهشت

۱. انتقال ثروت به منظور کاهش هزینه های تولید، فرار از مالیات به کشورهای ارزان با نیروی کار ارزان (offshoring)
۲. Paul Verhaeghe استاد روانشناسی بالینی و روانکاو بلژیکی

۳. What About Me
۴. New Deal مجموعه
نامه‌های اقتصادی، اجتماعی
که توسط دولت روزولت بین
سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸
جهت خروج از وضعیت بعد از
بحران ۱۹۲۹ در ایالات متحده
امریکا اجراء شدند.

۵. The Road to Serfdom
۶. Bureaucracy
۷. The Mon Pelerin
Society
۸. Masters of the
Universe/ Daniel
Stedman Jones

۹. پیمان اتحادیه اروپا
۱۰. The Shock Doctrine
۱۱. Investor-State
Dispute Settlement
۱۲. محصول نشده، درآمدی که
کاری در جهت بدست آوردن آن
انجام نشده است.

۱۳. Martin Sayer
۱۴. Why We Can't Afford
the Rich
۱۵. Ill Fares the Land
۱۶. کشور، منشاء یا ریشه‌ای
که در وضعیت اقتصادی
نقش آفرین می‌کند.

17. Chris Hedges
18. British American
Tobacco

اولویت‌های رفاهی دولت در بودجه ۹۵

بودجه رفاه اجتماعی با ۲۳ درصد رشد بیشترین هزینه‌های دولت را به خود اختصاص داده است

پرورش ۲۳ هزار و ۵۸۴ میلیارد تومان بود. سازمان آموزش و پرورش استثنایی ۶۸ میلیارد و ۷۶۸ میلیون تومان و سازمان نهضت سوادآموزی ۲۸۴ میلیارد و ۹۴۸ میلیون تومان است. این بخش هم نسبت به سال گذشته بیش از ۲۸ درصد رشد داشته است.

این بخش ۱۷ درصد از هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهد.

سومین اولویت دولت، بخش سلامت و بهداشت بوده که از ۴۰ هزار میلیارد تومان در سال ۹۴ به حدود ۴۲ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. از این مقدار ۱۰ هزار و ۳۹۹ میلیارد تومان به حوزه بهداشت، ۳۱

هزار و ۷۸ میلیارد تومان به حوزه درمان و ۳۶۲ میلیارد تومان به حوزه تحقیق و توسعه در امور سلامت اختصاص پیدا کرده است. از سوی دیگر کل بودجه عمومی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ۹ هزار و ۷۶۳ میلیارد و ۸۱۸ میلیون تومان است.

سهم اورژانس استان تهران ۱۰۷ میلیارد و ۸۰۹ میلیون تومان است. میزان بودجه کل حوزه سلامت در سال گذشته نزدیک به ۴۰ هزار میلیارد تومان بود که امسال نزدیک به دو هزار میلیارد افزایش داشته است. در این میان میزان بودجه پیش‌بینی شده برای بیمه سلامت ایران هم پنج هزار و ۴۶۰ میلیارد تومان است. بودجه نیروی انتظامی در سال ۹۵، ۶ هزار و ۳۹۷ میلیارد تومان پیش‌بینی شده است که نسبت به پار سال ۱۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته است. کل بخش سلامت و بهداشت، حدود ۱۵ درصد بودجه دولت را به خود اختصاص می‌دهد.

اما نظم و امنیت عمومی و امور دفاعی، دیگر وظیفه حیاتی حکومت است که از نظر هزینه کرد با حدود ۳۷ هزار میلیارد تومان در رده چهارم قرار دارد. از این میزان ۲۷ هزار میلیارد تومان مربوط به دفاع و

امنیت ملی است که به وزارت دفاع، ارتش و سپاه تعلق می‌گیرد و حدود ۱۰ هزار میلیارد تومان هم به نهادهای متولی نظم و امنیت عمومی مثل نیروی انتظامی تعلق می‌گیرد. این بخش ۴ درصد هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهد.

بخش هزینه‌ای دیگر دولت مربوط به امور اقتصادی است که در آن بخش حمل‌ونقل و مسکن با ۸ و ۶ هزار میلیارد تومان در صدر و بخش آب با حدود ۵ هزار میلیارد تومان در رده سوم

اولویت‌های اقتصادی دولت قرار دارد.

نمایندگان مجلس نهم، در آخرین روز فروردین ماه، بررسی لایحه بودجه سال ۹۵ را تمام کردند و آن را برای تصویب به شورای نگهبان فرستادند. در اواخر اردیبهشت ماه، مجلس ایرادات شورای نگهبان را مورد بررسی قرار داد و در رفع آن‌ها کوشید. اما در بودجه امسال، نهادهای رفاهی چه سهمی دارند؟

بررسی بودجه ۹۵ نشان می‌دهد، بخش رفاه اجتماعی با بیش از ۶۲ هزار میلیارد تومان، در کانون توجه دولت بوده است. از این ۶۲ هزار میلیارد تومان، امور حمایتی با ۴۵ هزار میلیارد تومان بیشترین سهم را دارد. بیش از ۱۶ هزار میلیارد تومان هم صرف توانبخشی و بیمه‌های اجتماعی می‌شود. کل مبلغ بخش رفاه در سال گذشته ۵۰۴ هزار میلیارد تومان بود و بنابراین امسال شاهد رشد حدوداً ۲۳ درصدی بودجه بخش رفاه بوده‌ایم. این بخش ۲۱ درصد هزینه‌های دولت را به خود اختصاص داده است.

دومین هزینه‌ای دولت مربوط به آموزش با ۵۰ هزار میلیارد تومان هزینه است. آموزش و پرورش عمومی همواره یکی از بزرگترین بخش‌های هزینه‌ای دولت بوده و هست. طی سال آینده سهم آموزش عمومی ۲۷ هزار میلیارد تومان است که دوبرابر آموزش عالی و ۶ برابر آموزش فنی و حرفه‌ای است. پار سال بودجه آموزش و

اولویت اول

پرداخت به بازنشستگان و نهادهای حمایتی

اولویت دوم

آموزش و پژوهش

اولویت سوم

سلامت و بهداشت

اولویت چهارم

نظم و امنیت عمومی

زیرساخت‌ها



کارگران را تازیانه‌نزنید

درباره کارگران معدن طلای آق دره
که به جرم اعتراض با حکم شلاق
روبرو شدند

خبر ساده است و کوتاه؛ پیمانکار معدن طلای آق دره در آذربایجان غربی تصمیم می‌گیرد ۳۵۰ نفر از کارگران را اخراج کند. جمعی از کارگران تحصن می‌کنند، یکی از آن‌ها اقدام به خودکشی می‌کند و ۱۷ نفر از کارگران به جرم تخریب تابلوی شرکت، پاره‌شدن لباس نگهبان، و اختلال در اشتغال دیگران به حبس، جزای نقدی و شلاق محکوم می‌شوند و حکم شلاق اجرا می‌شود. گویا طی یک سال اخیر این دومین باری است که کارگران به دلیل مطالبه حقوق اولیه خود با حکم شلاق مواجه شده‌اند.

«موقتی‌سازی شغلی» و «تشکل‌زدایی از کارگران» در گفتمان بخش‌هایی از اقتصادی ایران، لازم و ملزوم هم شناخته شده و می‌شود که هر چه بیشتر عرصه را بر کارگران برای دفاع و پیگیری حقوق صنفی و اولیه‌شان محدودتر می‌کند. در آخرین گزارش سازمان بین‌المللی کار نشان داده شده است که روند موقتی‌سازی شغلی طی دو دهه اخیر در ایران و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه روند به‌مراتب شدیدتری نسبت به کشورهای اروپایی داشته است. موقتی‌سازی شغلی یکی از مهم‌ترین سازوکارهای بازار آزاد در راستای تضعیف تشکلهای کارگری و تشکل‌زدایی و به تبع آن بی‌صدا کردن نیروی کار در مناسبات سیاست‌گذاری است.

این امر می‌تواند با برهم‌زدن گفتگوهای اجتماعی، به تضادهای اجتماعی دامن‌بزند و ایجاد هر نوع ائتلاف طبقاتی و اجتماعی را ناممکن کند. در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد نیروی کار شاغل در بخش خصوصی ایران در قالب قراردادهای موقت کمتر از یک سال مشغول به کارند.

در کنار موقتی‌سازی شغلی و تشکل‌زدایی ناشی از آن، گفتمان حاکم بر اقتصاد ایران نیز فضا را برای محدودیت هر چه بیشتر کارگران فراهم می‌کند. باور بخش‌هایی از نهاد دولت فعلی همچون سایر دولت‌های دو دهه اخیر آن است که حرکت چهارنعل به سمت اقتصاد بازار آزاد، تنها راه توسعه ایران است و اظهار نظر گاه و بیگاه برخی مسئولان در زمینه ضرورت مواجهه با آنچه «رسوبات اندیشه سوسیالیستی» یا «برچیدن سازمان‌های حمایت از مصرف‌کنندگان به‌عنوان نهادهای کمونیستی» می‌دانند، نمونه‌هایی است برای

فراهم کردن فضای لازم برای نادیده گرفتن هر چه بیشتر حقوق اولیه نیروی کار. این باور تا جایی پیش رفته که حتی وزارتخانه متولی کار و رفاه اجتماعی نیز «لازمه عدالت‌گرایانه بودن توزیع ثروت در جامعه را حرکت به سمت یک نظام خصوصی و غیردولتی» می‌داند. در راستای تکمیل مجموعه ابزار لازم برای پیشبرد این رویکرد، نظام قضایی کشور نیز اخیراً دفتری را تحت عنوان «دفتر حمایت از تولید و سرمایه‌گذاری» راه‌اندازی کرده که ممکن است تحت تأثیر این گفتمان به ابزاری برای مواجهه با کارگران تبدیل شود. باید در نظر داشت که تشکل‌گرایی و حضور مؤثر در گفتگوهای اجتماعی بخش مهمی از حقوق شهروندی و حقوق بنیادین کار است که از سوی سازمان بین‌المللی کار نیز مورد تأکید است.

مورد دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که در حال حاضر خط فقر در ایران براساس پایین‌ترین برآوردها معادل دو برابر حداقل دستمزد است و پایین بودن دستمزد به اندازه‌ای است که اخیراً یکی از مسئولان اتاق بازرگانی، ارزان بودن نیروی کار متخصص را یکی از دلایل تمایل شرکت‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در ایران عنوان کردند. اما با وجود این وضعیت، به‌طور روزانه اخباری مبنی بر پرداخت‌نشدن چندماهه حقوق کارگران در صنایع و مناطق مختلف کشور در خبرگزاری‌های رسمی منتشر می‌شود، اما نه تنها تاکنون دیده نشده که کارفرما یا پیمانکاری به دلیل عدم پرداخت حقوق کارگران مؤاخذه یا محاکمه شود، بلکه همواره قوانین تشویقی نیز برای کارفرمایان در این راستا تدوین و تصویب می‌شود و چه بسا امتیازات و تخفیف‌های ویژه‌ای نیز برای کارفرمایان در نظر گرفته می‌شود. نمونه بارز آن، پیشنهاد بخشودگی جرایم بیمه‌ای کارفرمایان در سال ۹۴ است؛ بخشودگی از جیب کارگران به نفع کارفرمایان! و این در حالی است که در سال ۹۴ بارها تمدید اعتبار و صدور دفترچه بیمه بخش‌هایی از کارگران به دلیل عدم پرداخت حق بیمه از سوی کارفرمایان، با مشکل مواجه شده است.

اگر جامعه کارگری با چنین مصائبی روبروست، مهم‌ترین علت آن بی‌صدایی و بی‌قدرتی ناشی از تشکل‌زدایی است که خود از گفتمان مسلط بر فضای اقتصادی و سیاسی کشور ناشی می‌شود. مقایسه موقعیت کارگران با گروه‌های واجد صدا و ذی‌نفوذ در فرایند سیاست‌گذاری نشان می‌دهد که چه تبعیض‌های آشکاری در نحوه مواجهه با گروه‌های مختلف اجتماعی و صنفی در جریان است و این روند تا جایی پیش می‌رود که کارگران چه از طریق نیروی کارشان و چه از طریق پایین بودن دستمزدشان در مواردی خود به منبع رانتی برای گروه‌های فرادست اجتماعی تبدیل می‌شوند.

بنا بر پژوهش‌ها و پیمایش‌های انجام‌شده از سوی نهادهای رسمی، وضعیت همبستگی و ائتلاف اجتماعی در ایران نامطلوب و روبه‌افول است. فرار مالیاتی، فسادهای گسترده اقتصادی، چک‌های برگشتی، رانت‌جویی، افزایش معوقات بانکی، عریان شدن شکاف طبقاتی و ... نمودهایی از ضعف همبستگی اجتماعی به‌شمار می‌آید. در این وضعیت، اگر راه گفتگوی اجتماعی مسدود شود و حباب بلورینی^۱ برای حفاظت از گروه‌های فرادست ایجاد شود که دیگر گروه‌ها راهی به آن نداشته باشند، باید منتظر وارفتن هر چه بیشتر تار و پودهای جامعه بود.

رضامیدی
عضو هیات علمی
دانشگاه علامه
طباطبایی

۱۱

پی‌نوشت

۱. تعبیری از فرناند برودل؛ مورخ
فرانسوی درباره نظام سرمایه‌داری

که بیش از یک دهه گذشته را در تهران گذرانده‌اند، افزایش کمی فقرای شهری را دیده‌اند. این فقر در قالب تکدی‌گری، بی‌خانمانی، افزایش جمعیت بی‌کار شهری و غیره کاملاً قابل رویت است. ربیعی همچنین در ادامه اظهارات خود به دو برابر شدن فقر روستایی در ایران نیز اشاره کرد. این در حالی است که دولت نهم و دهم با اعطای وام‌های متعدد به روستاییان مدعی آن بود که توانسته است فقر روستایی را در کشور کاهش دهد. سیاستی که طبق اظهارات ربیعی کاملاً شکست خورده. اما طبق اظهارات وزیر کار، مهمترین ریشه افزایش فقر در ایران به سیاست‌گذاری نادرست دولت نهم و دهم در بخش‌های اقتصادی و اجتماعی بر می‌گردد. دولت نهم و دهم در نظر مدعی بود با توزیع یارانه و تسهیلات کمر به نابودی فقر در ایران بسته است اما در عمل بیش از نود درصد این تسهیلات در اختیار پنج درصد قرار گرفت، این در حالی بود که بیش از ۵۲ درصد خانوارهای فقیر هیچ نوع و شکلی از کمک یا تسهیلاتی که قرار بود آنها را شامل شود، دریافت نکردند. بدین ترتیب در لوای شعارهای فقیردوستانه بخش اعظم این منابع مالی در اختیار گروه‌های خاص و فرادستی قرار گرفت که به فساد اقتصادی سازمان‌یافته دامن زدند. ربیعی در زمان ابراز این اظهارات با خطاب قرار دادن محمود بهمنی رئیس سابق بانک مرکزی، از او بابت این سیاست‌ها به شدت انتقاد کرد. دولت نهم و دهم از یک سو با سیاست چاپ پول بدون پشتوانه توسط بانک مرکزی به افزایش حجم نقدینگی در اقتصاد کشور پرداخت و از سوی دیگر حتی در تخصیص این منابع مالی به گروه‌های فقیر و کم‌درآمد جامعه نیز ناموفق عمل کرد. به طوری که میزان و شدت فساد اقتصادی، اختلاس و انواع جرایم پولی و مالی در ۱۰ سال گذشته به شکل شگفت‌انگیزی افزایش یافت. این در حالی است که طبق اظهارات وزیر رفاه، فقر به خصوص در استان‌های مرزی کشور نیز افزایش شدیدی داشته است.

اما بخش دیگر اظهارات قابل تأمل و مهم وزیر کار و رفاه به حوزه مسائل اجتماعی در ایران بر می‌گشت که طبق گفته او باز هم طی دوره زمامداری دولت نهم و دهم در ایران رشد چشمگیری داشته است، به طوری که دولت فعلی را میراث‌خوار بی‌شمار بحران‌هایی قرار داده است که منشأ آن دولت قبلی است. ربیعی به طور مشخص به کاهش سن آلودگی و قیمت مواد مخدر در ۱۰ سال گذشته اشاره کرد، به طوری که بنا به گفته وی «از سال ۸۴ تا ۹۰ قیمت شیشه نود درصد کاهش یافته، سن مصرف پایین آمده و زنانه شده است. مصرف معناداری بین ثروت و مواد مخدر وجود داشت اما امروز اعتیاد به طبقات میانی آمده و مهم‌ترین دلیل آن ناامیدی اجتماعی است». همچنین ربیعی افزایش شدید زنان بی‌سرپرست و بیوه را یکی از مشکلات مهم سال‌های آینده کشور ارزیابی کرد.

صرف نظر از هر تفسیری، این اظهارات علی‌ربیعی در نوع خود جالب و قابل تحسین است چرا که در دوره دولت نهم و دهم شاهد بودیم که بسیاری از این مسائل اجتماعی و اقتصادی توسط مسئولین آن دولت انکار یا پنهان می‌شد. سنت خوبی است که مسئولین به جای انکار و پنهان‌سازی مسائل، تلاش کنند آنها را با جامعه در میان بگذارند تا هم امکان مباحثه برای حل این مسائل ایجاد شود و هم مشخص شود کارنامه آنها در سال‌های تصدی مسئولیت چگونه است. اما به همین اظهارات نباید اکتفا کرد. باید منتظر ماند و دید ربیعی برای کاهش و رفع این مسائل چه کار خواهد کرد.



ه‌برابر شدن فقر شهری از زبان وزیر

سخنان علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره افزایش آسیب‌های اجتماعی شوک‌کننده بود

در اواسط اردیبهشت ماه گذشته علی ربیعی وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی به بیان وضعیت اجتماعی و اقتصادی ایران طی یک دهه گذشته تاکنون پرداخت. این اظهارات در نوع خود جالب بود چرا که تصویری از وضعیت وخیم مسائل اقتصادی و اجتماعی کشور ارائه می‌داد. اما لبه تیز انتقادات دکتر ربیعی در بیان علت‌العلل این مشکلات، متوجه سیاست‌های دولت نهم و دهم بود.

نخستین موضوع مورد اشاره ربیعی، مسئله فقر شهری بود. طبق اظهارات ربیعی در ده سال گذشته فقر شهری در کشور ۵ برابر شده است. به طور مثال و دست‌کم در پایتخت، کسانی

سینا گنجی

دبیر تحریریه

کشک‌های دوران رکود

نگاهی به مجادلات شهرداری تهران با سازمان نظام مهندسی و وزارت راه و شهرسازی

در ماه گذشته اقدام معاونت شهرداری تهران در رابطه با اعلام ابلاغیه‌ای مبنی بر عدم اجرای ارجاع نظارت در سازمان نظام مهندسی باعث ایجاد تنش جدی بین سازمان نظام مهندسی ساختمان استان و مدیریت شهری پایتخت شد. شهرداری تهران از نهم فروردین، در اقدامی یکجانبه با دعوت مالکین جهت معرفی ناظر به دفاتر خدمات الکترونیک شهر و تعیین ناظر، عملاً اجرای آیین نامه اجرایی ماده ۳۳ قانون نظام مهندسی و کنترل ساختمان را تعطیل کرد. این اقدام شهرداری تهران عکس العمل جامعه مهندسی و حتی وزارت راه و شهرسازی به عنوان ناظر عالی در حوزه ساخت‌وساز را در پی داشت. در سی و یکمین روز فروردین ۹۲ تفاهم‌نامه مهمی بین نظام مهندسی تهران و شهرداری منعقد گردید که نقطه عطف اجرایی شدن مقررات ملی ساختمان بود و براساس ماده ۳۳ نقش مهندسان در ساخت‌وسازهای تهران پررنگ شد و دوران جدیدی در نظام مهندسی آغاز شد. اما در نهایت پس از سه سال، شهرداری اقدام به لغو یکجانبه این تفاهم‌نامه کرد.

شهرداری تهران طولانی شدن زمان صدور پروانه ساختمان، پرهیز از نظارت‌های صوری توسط مهندسان ناظر، رأی دیوان عدالت اداری، متن پیش نویس اصلاح مبحث دوم مقررات ملی ساختمان و حتی آمار بانک جهانی را به عنوان دلایل لغو یکجانبه تفاهم‌نامه بر شمرده است. با این اقدام شهرداری دارندگان پروانه ساختمان دیگر الزامی به ارائه نقشه فاز دو ندارند و عملاً موضوع کنترل نقشه توسط سازمان نظام مهندسی منتفی می شود. همچنین ناظر ساختمان هم انتخابی خواهد بود و مالکین می توانند از طریق دفاتر خدمات شهرداری نسبت به معرفی ناظر اقدام نمایند و قضیه ارجاع نظارت از اختیار سازمان نظام مهندسی خارج می شود و حق الزحمه نظارت هم به حساب سازمان نظام مهندسی واریز نخواهد شد و همانند سال‌های ۹۱ به قبل به صورت توافقی نرخ حق الزحمه مهندسان تعیین خواهد شد که معنی آن کاهش حق الزحمه مهندسی است. این در حالی است میزان بیکاری در بین مهندسان ایرانی، دو برابر نرخ متوسط بیکاری کشور است. از طرف دیگر الزامی به معرفی مجری ذی صلاح وجود نخواهد داشت و رسماً مجری هم از ساخت‌وساز حذف می شود. این اقدام شهرداری می تواند زمینه ساز کاهش کیفیت ساخت‌وساز و در نهایت ضرر بهره‌برداران شود. برای فهم مجادلات بین نظام مهندسی و شهرداری باید عواملی چون رکود مسکن در سال‌های اخیر، نقش پیشران ساخت و ساز مسکن، نیاز شهرداری‌ها به درآمدزایی از طریق شهرفروشی را مورد بررسی قرار داد.

داستان رکود مسکن

بسیاری از کارشناسان، صنعت مسکن را پیشران اقتصاد

ایران تلقی می کنند اما رکود ۲،۵ ساله مسکن که در واقع طولانی ترین دوران کساد این بخش در سده اخیر است و به احتمال زیاد این رکود امسال هم ادامه دارد، به این صنعت ضربه زده است. طبق آمارها یک میلیون و ۴۰۰ هزار خانه خالی در کشور ما وجود دارد که این تعداد خانه خالی سرمایه‌ای در حدود ۶۹ هزار میلیارد تومان را به صورت راکد در آورده است. با وجود این رکود دو ساله و نیمه مالکان عمده و بساز و بفروش‌ها حاضر به پائین آوردن قیمت‌های کاذب سال‌های قبل نشده‌اند. اطلاعات رسمی بانک مرکزی نشان می دهد که مسکن‌سازان، حتی در اوج دوران رکود بازار، به طور متوسط ۳۳ درصد سود می برند که این رقم در برخی نقاط به ۶۶ درصد، می رسد.

اقدام شتاب زده از سوی شهرداری را می توان عکس العملی به رکود ساختمان تلقی کرد. اما باید توجه داشت که رکود صنعت ساختمان ریشه در اقتصاد کلان داشته و ربطی به وضعیت نظامات اداری ندارد. مسئله از این قرار است که اگر سازمان نظام مهندسی در کلانشهرها که ارزش افزوده ملک و سود بساز-بفروشی بالا است، نقش نظارتی خود را به درستی ایفا کند سودهای بادآورده به جیب سودجوها نمی رود و مردم شاهد ساختمان‌های بی کیفیت نخواهند بود. شهرداری تهران در بودجه ۹۵ پیش‌بینی کرده بود که ۸۸۰۰ میلیارد تومان از محل فروش تراکم و تغییر کاربری کسب درآمد کند، هر چند شورای شهر در بررسی کلیات، پیشنهاد شهرداری را نزدیک به ۹۰۰ میلیارد تومان کاهش داد تا با توجه به نامشخص بودن شرایط بازار مسکن از یک سو و بند مربوط به مالیات بر ارزش افزوده لحاظ شده در برنامه ششم از سوی دیگر، شرایط بودجه قدری به آنچه اعضای شورا احتمال‌های اقتصادی سال ۹۵ خوانده‌اند نزدیک شود اما همچنان نگران‌کننده ترین بخش، اتکای شهرداری به درآمدهای ناپایداری است که نه تنها سهم‌شان کاهش نیافت که احتمالاً نسبت به سال گذشته با قدرت بیشتری نیز ظاهر می شوند.

تا زمانی که مدیریت شهری درآمد پایدار نداشته باشد و از شهرفروشی و تراکم‌فروشی و عوارض ساخت‌وساز کسب درآمد کند، رعایت ضوابط شهرسازی، طرح‌های جامع، و رعایت مقررات ملی ساختمان مغایر با این شکل درآمدزایی خواهد بود و البته طبیعی خواهد بود که این نهاد به بهانه‌های مختلف بخواهد نظارت سازمان نظام مهندسی را دور بزند.

حسام مناهجی



روزنامه‌نگار

مسئله رکود است یا نظارت؟

رکود صنعت ساختمان ریشه در اقتصاد کلان داشته و ربطی به وضعیت نظامات اداری ندارد. مسئله از این قرار است که اگر سازمان نظام مهندسی در کلانشهرها که ارزش افزوده ملک و سود بساز-بفروشی بالا است، نقش نظارتی خود را به درستی ایفا کند سودهای بادآورده به جیب سودجوها نمی رود و مردم شاهد ساختمان‌های بی کیفیت نخواهند بود.



هیبه ما مقصریم

سهیلا صادقی



عضو گروه
جامعه‌شناسی دانشگاه
تهران

چیزی که در واقع وجود دارد این است که دختر بچه‌ای ۶ ساله به قتل رسیده و این قتل به هیچ وجه یک مسئله افغانستانی - ایرانی و قومیتی نیست. من درباره‌ی خود

قتل بحث می‌کنم و بعد به عنوان یک مورد خاص راجع به مورد ستایش بحث می‌کنم. البته چون اطلاعات کیفی من راجع به ستایش کم است و آنچه که در دست دارم عمدتاً مطالعه‌ی همین بازتاب رسانه‌ای است. بر اساس این‌ها خیلی هم نمی‌شود حرف دقیق زد. رسانه‌ها به دنبال جذابیت‌اند، به دنبال ایجاد کردن یک سری مخاطب‌اند. مثلاً شما در داستان‌هایی که دنبال می‌کنید گفته می‌شود که قاتل بر جنازه‌ی ستایش ۶ ساله در وان حمام اسید ریخته و می‌خواسته جنازه‌اش را از بین ببرد. آخر در خیرآباد ورامین وان کجا بود که کسی بچه‌ای را در آن قرار دهد؟ معلوم است که در واقع غلو کرده‌اند. یا اگر شما نظرات کاربران اجتماعی را نسبت به قاتل بروید و بخوانید، همه کأن هو قاتل را موجودی بذاته پلید، غیر اخلاقی و بسیار وحشتناک می‌دانند، در حالی

که اگر اینجا کلاس جامعه‌شناسی و دانشکده‌ی جامعه‌شناسی است، ما باید جرأت این را داشته باشیم که بدون همدردی با مجرم و بدون همدردی با قربانی تحلیلی جامعه‌شناسانه از اتفاق افتادن این پدیده‌های ناگوار در زندگی خودمان داشته باشیم. لذا من به هیچ وجه به دنبال کم یا زیاد جلوه دادن کار قاتل نیستم یا به دنبال این نیستم که با آن دختر ۶ ساله احساس خاصی داشته باشم. به عنوان یک جامعه‌شناس می‌خواهم این موضوع را بررسی کنم. برای عامه‌ی مردم قاتل فردی است که سزاوار قتل است و در این سایت‌ها هم که راجع به ستایش می‌خوانید به نحوی فحشی علیه قاتل وجود دارد و خیلی‌ها هم معتقدند که این آدم پلید باید زودتر حذف شود و از بین برود. اما برای منی که می‌خواهم با نگاه جامعه‌شناسی به قتل نگاه کنم، آنچه به دنبالش هستم این است که ببینم پدیده‌ی قتل چگونه شکل می‌گیرد و به نظر من همانطور که هگل می‌گوید این خیلی انتزاعی است که ما در قاتل هیچ چیزی را نبینیم و تمام آن اسانس انسانیتش را به همان خصوصیت قتلی که انجام داده است نسبت دهیم. من می‌خواهم بگویم که نگاه کردن ته خط به قاتل نمی‌تواند تحلیل درستی باشد و اگر بخواهیم بفهمیم که چرا قتل شکل می‌گیرد باید به سرخط برگردیم و از سر خط به پدیده‌ی قتل نگاه کنیم. همانطور که دوستان می‌دانند قتل یکی از مهمترین جرایم خشن است.

جالب این که ما کمترین آمارهایمان مربوط به جرم قتل است. تقریباً ۳ الی ۷ درصد جرایم ما، جرایم خشنان است که وقتی این بر روی مورد قتل می‌آید حتی مقداری هم کمتر می‌شود. چرا با وجودی که آمارش کم است این قدر راجع به آن قیل و

در مذمت تجاوز به ستایش

دانشکده علوم اجتماعی
دانشگاه تهران، دوازدهم
اردیبهشت ماه میزبان
نشستی با عنوان
«آسیب‌های اجتماعی
ستایش» بود که با هدف
بررسی زوایای پنهان
قتل «ستایش قریشی»
کودک افغانستانی بر گزار
شد. در این نشست،
«مهدی منتظر قائم» مدیر
گروه علوم ارتباطات
دانشگاه تهران و **«سهیلا
صادقی»** از مدرسان
گروه جامعه‌شناسی
این دانشگاه، درباره
اهمیت بازنمایی رسانه‌ای
آسیب‌های اجتماعی و
راهکارهای مدیریت این
آسیب‌ها سخنرانی کردند



مسئله صرفاً اخلاقی نیست

مهدی منتظر قائم



در اینجا من نگرشی در مورد آسیب‌های اجتماعی در یک نگاه کلان را ارائه می‌دهم. اینکه آسیب‌های اجتماعی می‌تواند کارکردهای مختلفی داشته باشند و در این بین گریزی به مسئله ستایش خواهم کرد. در واقع حوزه آسیب‌های اجتماعی حوزه بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد. در همه کشورهای دنیا ایدئولوژی، امنیت، گروه‌های اجتماعی، درون اجتماعات، گروه‌های فرادست و فرودست و... را در بر می‌گیرد و چیزی که در ایران از آن بسیار غافل هستیم به دلیل تاثیر فضای ایدئولوژی بر آسیب‌های اجتماعی می‌باشد. ما باید بین مسئله و بحران و آسیب و موضوع فرق و تفاوت قائل باشیم و تفاوت آنها را هم در نظر بگیریم.

وقتی ما در ایران وارد مباحث آسیب‌های اجتماعی می‌شویم بحث اخلاقی نیز در این مباحث نیز خلط می‌شوند، مکانیسم‌های مقابله و برابری با آسیب‌های اجتماعی نیز تحت تاثیر قرار می‌گیرد و منش اخلاق گرایانه بر مباحث آسیب‌شناسی‌ها چیرگی پیدا می‌کند. این چیرگی فضای اخلاقی گرایانه باعث می‌شود که ما نتوانیم یک تحلیل عقلانی از آسیب مورد نظر داشته باشیم. در بررسی و تحلیل‌ها باید تمام افراد اعم از نخبگان، دانشگاهیان، روحانیون، آسیب‌شناسان، جامعه‌شناسان و افراد مربوط به گروه‌های مختلف حضور داشته باشند و بتوانند در آسیب‌شناسی و بررسی آنها حضوری فعال داشته باشند و در تحلیل آنها مشارکت کنند. مشکلی که ما در کشور خود با آن مواجه هستیم بدین صورت می‌توانم بیان کنم که برای مثال، برای گذر از سنت باید یک دوره طولانی را طی کرد و وارد مدرنیته شویم و مرحله مدرنیته که برای گذر از آن نیز باید مدتی را بگذرانیم ولی در ایران ما به سرعت به دنبال عبور کردن و رسیدن به همه آنها هستیم. به همین دلیل به بسیاری از نهادهایی که برای بررسی آسیب‌های اجتماعی می‌بایست وجود داشته باشد در کشور مان وجود ندارد. در حال حاضر به نقش رسانه‌ها باید در آسیب‌های اجتماعی توجه زیادی داشته باشیم و تاثیری که رسانه‌ها در این مورد می‌توانند داشته باشند را بررسی کنیم. در این مقوله، ما باید در بررسی آسیب‌های اجتماعی به این مسئله توجه داشته باشیم که از تحلیل‌های اخلاق مدارانه فراتر رویم و خود را در تحلیل‌های اخلاقی گرایانه در گیر و محدود نکنیم.

برای بررسی تاثیر رسانه‌ها در آسیب‌های اجتماعی می‌توانیم از ابعاد مختلفی بررسی کنیم. در اینجا من برای بررسی از بعد کمپین استفاده می‌کنم و بحث را از این بعد پیش می‌برم. در بحث کمپین، مفهوم بازنمایی را نیز در این بحث ارائه می‌دهم. جامعه در حال تغییر است. نمی‌توانیم جامعه را در حالت ثابت در نظر بگیریم در حالی که جامعه همیشه در حال تغییر و تحول می‌باشد. برای بررسی مسائل باید اصل دآوری تغییر را در نظر بگیریم و نه اینکه معیار را بر اساس دآوری اخلاقی پیش ببریم. جامعه همیشه در مواقع تغییر، دچار بحران نیز می‌شوند و این بحران‌ها می‌توانند باعث ایجاد آسیب‌هایی در جامعه شوند و آسیب‌های اجتماعی در جامعه تحت تاثیر این بحران‌ها قرار می‌گیرند. ما بر اساس مبانی مختلفی به بررسی پدیده‌ها و مسائل مختلفی می‌پردازیم و در واقع آسیب‌های اجتماعی نیز بر اساس مبانی مختلفی به بررسی می‌پردازیم. در مورد اتفاق ستایش نیز نمی‌توانیم بگوییم که این اتفاق، صرفاً یک مسئله نیست بلکه چیزی فراتر از یک مسئله و یک جنایت است ولی با این وجود نباید ما در چنین مواقعی احساسی و هیجانی برخورد کنیم چون در واقع برخورد احساسی و هیجانی باعث می‌شود که ما نتوانیم در بررسی آسیب‌ها به صورت عقلانی عمل کنیم. در واقع در بررسی و تحلیل آسیب‌های اجتماعی باید از رویکردهای اخلاقی گرایانه دوری جویم و تحلیل‌های خود را از تحلیل‌های اخلاقی گرایانه و احساسی فراتر رویم.

در حادثه ستایش هم چیزی که ما باید از قلم نیندازیم بحث خود برتری ایرانیان است. اینکه عده‌ای بر این نظرند که اینگونه آسیب‌ها و جنایات صرفاً به دلیل خود برتری ایرانیان است. از نظر من در این مورد هیچ تاثیری ندارد و نمی‌توانیم این مسئله را با این مورد توضیح و بررسی کنیم. چیز دیگری که در آسیب‌های اجتماعی باید مورد توجه قرار دهیم بحث درباره مفاهیم می‌باشد. اینکه مفاهیم تعاریف متفاوتی در جوامع دارد و باید به تفاوت مفاهیم در تحلیل‌ها ایمان توجه کنیم. اصل دیگری که باید مورد توجه قرار دهیم اینکه در جامعه همیشه افراد به سهم خود قانع نیستند. باید سعی کنیم برای تحلیل و بررسی و تحلیل‌های بهتر و عقلانی تر در جامعه باید سعی در آگاه‌سازی افراد جامعه را در پیش بگیریم با افزایش آگاهی افراد جامعه کنشگران می‌توانند تک تک مسئله‌های اجتماعی را تحلیل کنند و مورد بررسی قرار دهند. در آخر نیز به بحث رسانه‌ها و تاثیر آنها در آسیب‌های اجتماعی تاکید می‌کنم. اینکه رسانه‌ها نیز می‌توانند با آگاه ساختن افراد جامعه در تحلیل آسیب‌های اجتماعی به جوامع کمک کنند و تاثیر مثبتی در این زمینه داشته باشند.

قال است؟ چرا! اینقدر فیلم‌های تلویزیونی راجع به آن ساخته می‌شود؟ چرا! اینقدر راجع به آن بحث می‌شود؟ به این خاطر که جرم قتل آن قدر جدی است که وقتی اتفاق می‌افتد نه تنها به مجرم، به قربانی، به اجتماعی که این جرم در آن اتفاق می‌افتد، لطمه وارد می‌شود و حتی وقتی که عمومی شده و به ما می‌رسد، ما هم دچار نوعی هراس عمومی می‌شویم. و گرنه اگر شما به آمارها نگاه کنید، آمارها نشان نمی‌دهند که جرایم مربوط به قتل و جرایم خشن خیلی بالا باشد. تقریباً می‌شود گفت که جرم قتل ما در ۱۰۰۰۰۰ تا چیزی حول و حوش ۳ است. در حالی که این رقم برای بعضی از کشورها حول و حوش ۱۱، ۵۰، ۴۰ بوده و کمترین آمار قتل هم مربوط به ژاپن است که ۰.۴ می‌باشد، ولی از طرف دیگر شما مثلاً نرخ خودکشی را در ژاپن زیادتر می‌بینید. وقتی شما به مفهوم قتل در ادبیات جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی نگاه می‌کنید، می‌بینید که پیرامون قتل گفتمان‌های مختلفی وجود داشته و این گفتمان‌ها به افکار متفکران اجتماعی هم شکل داده و هم از آن تاثیر پذیرفته است. اگر باز به ادبیات دینی آشنا باشید برای پیشگیری همیشه سعی می‌کردند که مجرم را در ملا عام اعدام کنند که برای دیگران عبرتی شود. تقریباً در اوایل قرن هجدهم این گفتمان، گفتمان مسلط است. در اواخر قرن هجدهم شما گفتمان حقوقی را دارید که حقوق‌دانان بر جای مردان دین و کلیسا می‌نشینند و گنهگار به عنوان یک هیولای اخلاقی به عنوان کسی که از جامعه منفصل است پرتره می‌شود. ما با زبان روشنگری و مفهوم روشنگری، آزادی انسان و اینکه انسان خودش به صورت عقلانی تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند، روبه‌رو می‌شویم و بدین سان مجرم پرتره‌ای می‌شود که بر اساس محاسباتی بر پایه عقلانیت دست به این کار زده است. لذا باید سریعاً تنبیه شود. تمام جرم‌شناسان کلاسیک ادعایشان روی تنبیه صریح و متناسب مجرم بوده است. اما با ورود به جامعه‌ی مدرن است که جرم‌انگاری رفتارها معنا پیدا می‌کند و اینجا دیگر مجرم، بیگانه و یک ساختمان بسیار مرموز می‌شود. یعنی جرم‌شناسی‌ای بر اساس خود و دیگری شکل می‌گیرد. یعنی ماها که قواعد رفتاری و هنجاری را رعایت می‌کنیم، همه خودی هستیم و اگر کسی خارج از آن دایره‌ی هنجارهای ما بود، دیگری است و این طوری پرتره می‌شود. آن‌ها مجرم به دنیای ما تعلق ندارد. او بسیار با ما بیگانه است در حال که اصلاً چنین نیست. مجرم یکی از ماست و دورن جامعه‌ی ما مجرم می‌شود. کلاً ما درباره‌ی قتل در ایران کار تحقیقاتی زیادی نداریم. اولین کار، تحقیقاتی کاری است که عباس عبدی در سال ۱۳۶۷ انجام داده و عمدتاً کاری توصیفی بوده است و کار تحلیلی و تبیینی جامعه‌شناسانه نیست. یکی دو کار هم در دهه ۷۰ در لرستان و اصفهان انجام شده است. شاید اولین کار کیفی در حوزه‌ی قتل همین کاری باشد که در واقع طرح پژوهشی قوه قضاییه بوده و مصاحبه‌هایش را من شخصاً انجام داده‌ام. من می‌خواهم بگویم که قتل هم می‌تواند یک بر ساخت اجتماعی باشد. آنجایی که مجرم دست به قتل می‌زند قتل است ولی آنجا که به دار آویخته می‌شود، فقط صرفاً تنبیه است. پس با یک نگاه بر ساخت گرای می‌شود که به این قضیه نگاه کرد. ما بهترین آمارها را در حوزه‌ی جرم‌شناسی راجع به بحث قتل داریم. چرا؟ برای این که بدن را داریم. هر جایی که بدن باشد قابل شمارش است.

برنامه صادق خان

شهردار جدید لندن از حزب کارگر برای مسکن اجتماعی همگانی برنامه دقیقی طراحی کرده است

سینا چگینی



روزنامه نگار

ماه گذشته صادق خان به عنوان نخستین شهردار مسلمان نه تنها در لندن بلکه نخستین شهردار مسلمان در پایتخت یک کشور اروپایی انتخاب شد. صادق خان پاکستانی الاصل که نماینده حزب کارگر بود، توانست با کسب ۵۷ درصد از آرای ممکن و شکست دادن زاک گلداسمیت از حزب محافظه کار، آرای لازم را برای رسیدن به کرسی ریاست شهرداری لندن به دست آورد. صادق خان برنامه گسترده‌ای برای بهبود محیط زیست، هوا و حمل و نقل شهری لندن دارد اما مهم‌تر از همه، صادق خان برای اصلاح وضعیت مسکن شهر لندن برنامه تقریباً جامع و کاملی در نظر گرفته است. بخش کلیدی سیاست گذاری او برای بهبود فضای شهری لندن درباره بخش مسکن و بحران خانه‌دار شدن افراد کم درآمد است. به طور مشخص، سیاست اصلی و کلیدی صادق خان هدفی جاه طلبانه را دنبال می‌کند تا بتواند برای ۵۰ درصد از مردم لندن خانه‌های جدید و مناسبی فراهم کند. صادق خان گروهی جدیدی ایجاد کرده است تا به سرعت خانه‌های مدرن و ارزان قیمت برای اجاره یا فروش به مردم و جوانان فاقد مسکن فراهم کنند. صادق خان گفته است که او از زمین‌های تحت تملک شهرداری استفاده خواهد کرد و نیز با استفاده از سیستم حمل نقل تحت نظر شهرداری سعی خواهد

کرد ساختار شهری لندن را به طور زیربنایی تغییر دهد. صادق خان همچنین از تشکیل شوراهایی حمایت می‌کند تا قوانین جدیدی برای حمایت و هر چه بیشتر کردن خانه‌های ارزان قیمت در طرح‌های توسعه نوین وضع کنند و به طور شفاف ارزیابی کنند که این خانه‌ها قابلیت زیست بهینه را دارند و با اهداف خانه سازی ارزان قیمت محلی سازگارند. همین سیاست‌های کاملاً نوین و تحول خواهانه صادق خان در بخش مسکن سبب شد که تحلیل گران مختلف نام انتخابات اخیر برای شهرداری لندن را «فراندومی برای مسکن» بنامند، چرا که برای سالیهای متمادی توری‌ها (وابستگان به حزب محافظه کار) که بر آریکه شهرداری لندن تکیه زده بودند، هرگز نتوانستند برنامه‌ای درست برای رفع بحران مسکن که سراسر لندن را فرا گرفته، طراحی و اجرا کنند. اکنون در لندن، مردم و به خصوص کارگران و دانشجویان هر ماه مبالغ گزافی را برای پرداخت هزینه اجاره بهای مسکن به گلولی صاحبخانه‌ها می‌ریزند، به طوری که امید به خریدن خانه برای مردم لندن تبدیل به یک آرزوی دست نیافتنی شده است. به همین خاطر وقتی صادق خان به مردم گفت «من برای شما خانه‌های ارزان قیمت خواهیم ساخت» چشمان همه مردم به او دوخته شد. به طور مشخص تر صادق خان از یک سو برای کسانی که برای نخستین بار می‌خواهند خانه بخردند تسهیلات خاصی را در نظر گرفته است و از سوی دیگر برای کسانی که پیش از این خانه خریده‌اند و با خرید خانه جدید احتمالاً خانه را بی‌آنکه کسی در آن ساکن شود، رها خواهند کرد، مقررات سخت‌تری وضع خواهد کرد. بنابراین نتیجه این برنامه آن است که امکان خانه‌دار شدن افراد فاقد مسکن و مستاجران فعلی افزایش خواهد یافت و همچنین امکان خرید خانه‌های متعدد برای افرادی که

مقتدی صدر: صدایی علیه فساد

ماجرای اعتراضاتی که مقتدی صدر رهبری آن را بر عهده گرفته چیست؟

لادن احمدیان هروی



کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی از
دانشگاه تهران

مارس ۲۰۱۶ است که مقتدی صدر برای اولین بار پا به درون «منطقه‌ی سبز» بغداد می‌گذارد تا از آنجا موج اعتراضات را رهبری کند. او منطقه‌ی سبز را که مقر سفارت خانه‌ها، نهادها و موسسات دولتی است «سنگر حمایت از فساد» می‌خواند. از دیگر سو، این رهبر کاریزماتیک شیعه که از پایگاه مردمی قابل ملاحظه‌ای خصوصاً در بین قشر ضعیف جامعه‌ی عراق برخوردار است از طرفدارانش خواسته تا پیش از حصول نتیجه و تغییر کابینه، دروازه‌های «منطقه‌ی سبز» را ترک نکنند. منطقه‌ی سبز در آستانه‌ی هجوم مردم خشمگین قرار می‌گیرد. به علاوه، گفته می‌شود که در صورت شکست اصلاحات، ممکن است کارگران طرفدار مقتدی صدر دست به اعتصابی فراگیر بزنند. در پاسخ به موج اعتراضات، حیدر العبادی لیست جدیدی از وزیران تهیه کرده و به مجلس تقدیم می‌کند. اما لیست العبادی که از تعهد و التزام او نسبت به انتصاب نیروهای تکنوکرات حکایت دارد

قادر به کسب رای اعتماد از پارلمان نیست. پیشنهاد علی علوی برای تصدی وزارت دارایی نمونه‌ای از گرایش نوظهور العبادی به نیروهای تکنوکرات است. علوی که همکاری با بانک جهانی را در کارنامه دارد، به هیچ یک از احزاب عراق وابسته نیست. ماجرا برای وزارت خانه‌ی نفت جنجال برانگیز تر هم شد. العبادی تصمیم داشت تا وزیر نفت را که عضو مجلس اعلای اسلامی عراق است برکنار و یک تکنوکرات کرد - نزار محمد سلیم - را جایگزین کند. بیشتر پیشنهادهای العبادی به مذاق نمایندگان خوش نمی‌آید و دولت از صحن پارلمان ناکام بازمی‌گردد. در نتیجه، مقتدی صدر از



به سوداگری در بخش مسکن مشغولند، کاهش خواهد یافت. بدین ترتیب پیش‌بینی می‌شود این برنامه صادق خان به فضاقت تملک هزاران خانه که در برنامه‌های قبلی شهرداریان لندن در اختیار سوداگران و سرمایه‌داران این بخش قرار گرفته بود، پایان دهد. لازم است بدانیم که بوریس جانسون، شهردار محافظه‌کار قبلی لندن در طول سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ چیزی بالغ بر ۴۰۰ میلیون پوند برای ساخت مسکن ارزان قیمت هزینه کرد و در نهایت طرح او به طور کامل شکست خورد. اما برنامه صادق خان به شکل ریشه‌ای می‌خواهد به بحران مسکن و خانه‌دار شدن برای مردم و کارگران پایان دهد. مطابق برنامه‌ای که صادق خان طراحی کرده است او با همین مبلغ و با همکاری انجمن‌هایی که در برنامه‌اش در نظر گرفته، این اطمینان را داده است که در هر سال ۸۰ هزار مسکن جدید ارزان قیمت و بهینه برای افرادی خانه بسازد. بوریس جانسون در طی سال‌هایی که شهردار بود در هر سال تنها با میانگین ۲۳ هزار مسکن جدید به کار خود پایان داد. همچنین گلد اسمیت، نامزد محافظه‌کاران قول داده بود که از سال ۲۰۲۰ به میزان مورد نظر در برنامه صادق خان برسد. هر چند بسیاری از تحلیلگران این برنامه صادق خان را «بسیار سخت» و دارای «موانع سیاسی عدیده» می‌دانند اما او در اجرای این برنامه بسیار راسخ و دقیق به نظر می‌رسد. در این برنامه که بیشتر به مانیفستی برای تغییر بخش مسکن در لندن شبیه است، صادق خان می‌خواهد از اموال، زمین‌ها و مستغلات شهرداری استفاده کند تا خانه‌هایی برای مردم در مناطق نیازمند مسکن بسازد، به جای اینکه در مناطقی مسکن سازی کند که پول و سودآوری بیشتری دارند. همچنین او برای شکستن نرخ اجاره‌بها برنامه مشخص و دقیقی دارد. مطابق این برنامه نرخ اجاره‌بها در مسکن

ارزان قیمت، بر مبنای یک سوم میانگین درآمد هر محله خواهد بود، نه بر اساس نرخ‌های بازار مسکن. این برنامه جدید اجاره‌بها به مردم کم‌درآمد این اجازه را می‌دهد تا با اجاره کمتر بتوانند سپرده‌های خود را پس انداز کنند. هر چند این برنامه صادق خان برای ایجاد دگرگونی در بخش مسکن لندن و ساخت خانه برای کارگران و مردم کم‌درآمد مباحثات فراوانی را برانگیخته اما انتخاب او به عنوان شهردار لندن را تنها در پرتو گرایش روبه پیش مردم انگلستان به سیاست‌های جناح چپ حزب کارگر می‌توان فهمید. تمایلی که قدرت گسترده و روبه پیش آن با انتخاب جرمی کوربین در مقام ریاست حزب کارگر در سال گذشته آشکار شد. با این اوصاف همه چیز به گونه‌ای پیش می‌رود که در آینده نزدیک و پس از گذشت دهه‌ها شاید شاهد انتخاب فردی حقیقتاً چپ‌گرا در بریتانیا به عنوان نخست‌وزیر باشیم. در این خصوص انگشت مردم و بیشتر تحلیلگران به یک فرد اشاره دارد: جرمی کوربین.

II



برنامه خانه‌سازی صادق خان
صادق خان این اطمینان را داده است که در هر سال ۸۰ هزار مسکن جدید ارزان قیمت و بهینه برای افراد بی‌خانه بسازد. بوریس جانسون در طی سال‌هایی که شهردار بود در هر سال تنها با میانگین ۲۳ هزار مسکن جدید به کار خود پایان داد. همچنین گلد اسمیت، نامزد محافظه‌کاران قول داده بود که از سال ۲۰۲۰ به میزان مورد نظر در برنامه صادق خان برسد.

نمایندگان می‌خواهد تا جلسات مجلس را مگر برای رای‌گیری درباره نامزدهای جدید کابینه تحریم کنند. خیابان‌های عراق یک‌صد خشم و خروش می‌شود. دولت لیست دیگری پیشنهاد می‌دهد، اما برای دومین بار «اصلاحات صوری» با سسد پارلمان مواجه می‌شود. این بار مردم به درون منطقه‌ی سبز هجوم آورده، از سیم خاردارهای گذرند و بعد از درگیری با پلیس ساختمان پارلمان را برای ساعت‌ها به تصرف خود درمی‌آورند.

مختصات و پیامدهای رهبری مقتدی صدر

مقتدی صدر می‌داند که آینده‌ی جنبش او در گرو فراروی از سیاست فرقه‌ای است. و از این رو در تلاش است تا بدنه‌ی جریان حامی خود را چنان گسترش دهد که گروه‌های غیرشیعی و به خصوص سکولارها را در برگیرد. بدین منظور، صدر در جلسات مشاورین خود اصرار به حضور تکنوکرات‌های غیرشیعه خصوصاً در میان کردها، سنی‌ها و نیروهای سکولار دارد. به علاوه، در رده‌های میانی و بالای حرکت صدر حضور شیعیانی با سابقه‌ی حزب بعث پررنگ است. برای دستیابی به این هدف، مقتدی صدر هوشمندانه شعارها، پیام‌ها و عملکرد خود را به گونه‌ای تعریف کرده است که بتواند موجی ملی‌گرایانه را پیش برد. به همین دلیل، از طرفداران خود به جد خواسته تنها با در دست داشتن پرچم‌های عراق در تظاهرات شرکت کنند.

مقتدی صدر که امروز در هیئت چهره‌ای ملی‌گرا و نه لزوماً رهبر شیعیان ظاهر شده است، به شدت بر دخالت‌های خارجی می‌تازد. چه در زبان و چه در عمل نوک پیکان حملات خود را متوجه

سیاست‌های امریکادار عراق کرده است. به عنوان نمونه، وقتی یکی از مقامات امریکایی به دیدار مجروحین نیروهای حشد شعبی - یکی از گروه‌های مبارز شیعه - می‌رود، مقتدی صدر به تندی از این اقدام انتقاد کرده و تهدید می‌کند که اگر درگیر کار بزرگتری نبود پاسخی تند و درخور به امریکایی‌ها می‌داد. ستیزندگی او با امریکا و هر نوع توافق امریکایی آشکار است. در پاسخ، ۸ آوریل جان کری به یکباره به بغداد سفر می‌کند تا در برابر موج اعتراض‌ها جانب دولت العبادی را بگیرد.

به علاوه، حرکت مقتدی صدر نقطه‌ی مقابل موضعی است که بر وحدت شیعیان تأکید کرده و آن را پیش شرط هر اقدام سیاسی در عراق می‌داند. البته نیروهای شیعی عراق هیچ‌گاه از رهبری واحدی برخوردار نبودند اما با گذر زمان اختلافات اندک و پنهانی اولیه جای خود را به رقابت آشکار و گاه تعارض داده است تا جایی که عکس مقتدی صدر به دست نیروهای حشد شعبی پاره می‌شود. از سوی دیگر، اختلافات چنان بالا می‌گیرد که زبان دیپلماتیک به تهدید مستقیم تغییر می‌یابد. به عنوان نمونه، ائتلاف دولت قانون - به رهبری نوری المالکی - با صدور بیانیه‌ای دعوت صدر به تحصن و اعتصاب را غیرقانونی می‌خواند. بیانیه با لحنی تهدیدآمیز به پایان می‌رسد: «سلاح با سلاح و مردان با مردان رو به رو خواهند شد».

بدین ترتیب، حتا اگر نگوییم حرکت مقتدی صدر به اختلافات موجود بین گروه‌های شیعی عراق دامن زده است، دست کم باید اذعان کنیم این رهبر جوان و جسور نجف را به قصد بغداد ترک کرده است تا شکاف موجود را نمایندگی کند.

II

ائتلاف جدیدی که صدر ساخته است

صدر در جلسات مشاورین خود اصرار به حضور تکنوکرات‌های غیرشیعه خصوصاً در میان کردها، سنی‌ها و نیروهای سکولار دارد. به علاوه، در رده‌های میانی و بالای حرکت صدر حضور شیعیانی با سابقه‌ی حزب بعث پررنگ است. برای دستیابی به این هدف، مقتدی صدر هوشمندانه شعارها، پیام‌ها و عملکرد خود را به گونه‌ای تعریف کرده است که بتواند موجی ملی‌گرایانه را پیش برد.

علی رنجبران



روزنامه نگار

پاریس ما را نجات می‌دهد؟

توافق اقلیمی پاریس بسیار با نیازهای جهانی برای فاصله گرفتن از یک آشوب اقلیمی فاصله دارد

بعد از کنفرانس آب و هوایی پاریس موجی از خوشبینی و تبلیغات خبری از سوی سیاستمداران به راه افتاد که از توافق پاریس به عنوان توافقی تاریخی یاد کرده و آن را نجات‌بخش بشریت نامیدند.

از سوی دیگر این توافق با استقبال سرد فعالان محیط زیست، محققان و دانشمندان این عرصه روبرو شد. آن‌ها از این توافق با عنوان «خیلی دیر، خیلی کم» استقبال کردند، توافقی که در ظاهر تلاش می‌کند گرمایش زمین را به زیر دو درجه سانتیگراد محدود کند.

در حالی که امروز عملاً جهان ۱ درجه نسبت به دوران قبل از صنعتی شدن گرم‌تر شده است، سوال اصلی این است که توافق پاریس که ماه گذشته با امضای سران کشورها در مقر سازمان ملل و با سخنرانی پرشور لئوناردو دی کاپریو رسمیت یافت، نجات‌بخش جهان خواهد بود؟ برای پاسخ به این سوال باید

چند نکته را در مورد توافق پاریس بدانیم.

نادیده گرفتن حقوق بشر

به حقوق بشر و حقوق جوامع محلی و بومی که بیشترین آسیب را از گرمایش جهانی و تغییر اقلیم دیده و خواهند دید تنها در مقدمه توافق اشاره شده است و در متون حقوقی و الزام آور این توافق خبری از این مورد نیست. همین طور این توافقنامه هیچ نقشی برای این جوامع در محافظت از محیط زیست قائل نشده و تعهدی برای حفظ اکوسیستم‌های طبیعی برای آیندگان نداده است. در حقیقت این توافق نامه بار دیگر به نفع کشورهای توسعه یافته یا به اصطلاح کشورهای شمال نگارش شده و حقوق جوامع توسعه نیافته و یا کشورهای جنوب را به رسمیت نشناخته است.

کسی مسئول خسارت‌ها نیست

بخشی از مذاکرات طولانی برای حصول این توافق بر سر این مسئله پرداخت خسارت بود. واقعیت این است که کشورهای توسعه یافته با سوزاندن سوخت‌های فسیلی باعث گرم شدن جهان شده‌اند که بیشترین خسارت آن به کشورهای توسعه نیافته وارد شده است. جبران این خسارت که از آن به عنوان بدهی کربنی یاد می‌شود یکی از خواسته‌های کشورهای جنوب بود. این توافق به «خسارت و آسیب» مربوط به تغییر اقلیم و تأثیرات آن نیز اشاره دارد، اما به وضوح عنوان کرده است که این اشاره در متن اصلی توافق، پایه‌ای برای دستور حقوقی و



بانکی برای پیشگیری

۸ سال پس از سقوط بورس سال ۲۰۰۷، هنوز کابوس مالی در اروپا ادامه دارد. اتحادیه اروپا بدین منظور یک اتحادیه بانکی برای پاسخگویی به این بحران ایجاد کرده است

هاجر زاهدی پور



روزنامه نگار

در اول ژانویه سال ۲۰۱۶، اتحادیه بانکی EU - یک سیستم نظارتی و تصمیم گیری بانکداری در سطح اتحادیه اروپا - رسمیت پیدا کرد. حرکت به سمت اتحادیه بانکی، مهمترین برآیند و نتیجه تنظیم کنندگی بحران مالی سال ۲۰۰۷ بوده است. این عمل در واقع نوعی «تغییر در سیستم» بود تا نوعی «سرمه بندی کردن نهادی». اتحادیه بانکی، حتی در نوع ناقص کنونی خود، تنها و بزرگترین موفقیت سیاست ساختاری اتحادیه اروپا، از زمان آغاز بحران مالی بوده است. اتحادیه بانکی، حداقل در نوع کنونی آن، آخرین قدم مسیر اتحادیه اروپا به سمت ریاضت اقتصادی و تنظیم نامتقارن (مسیری به نفع طلبکار) بوده است؛ این قدم آخرین میخ را بر تابوت اتحادیه پولی وارد کرد. عجیب آنجاست که حتی در رویدادهای غیرمحمولی که بانک به DRI، و قبل از آنکه از جانب صندوق مشترک، تزریق های مستقیم دریافت کند، دسترسی می یابد، دولت در خواست کننده باید سرمایه مورد نیاز برای افزایش نرخ سرمایه حداقلی بانک به ۴/۵ درصد از دارایی های آن را فراهم آورد. اگر این مؤسسه (بانک) هم اکنون به نسبت سرمایه ای خود رسیده باشد، می بایست ۱۰ تا ۲۰ درصد از مشارکت ESM را به عهده گیرد.

حتی اگر یک دولت در موقعیت اسفبار نیاز به سرمایه گذاری در بانک هایی که به لحاظ سیستماتیک مهم هستند، قرار گرفت و خود به لحاظ مالی آنقدر ضعیف باشد که قادر به انجام این کار نباشد و هیچ حمایت خارجی هم صورت نگیرد، اما باز این سرمایه گذاری به صورت یک قانون از جانب دولت صورت خواهد گرفت، و ESM مساعدتی غیرمستقیم و به صورت وام، انجام می دهد. مکانیزم نجات در سال های اخیر گامی بوده به سمت جلو و این کار از طریق کاهش باری که بر دوش حکومت ها قرار داشته و از این روال طریق «اجتماعی سازی» بحران بانکی، صورت گرفته است. در اینجا نکته کلیدی که باید مدنظر قرار دهیم این است که مکانیزم نجات در واقع ابزاری است برای در اختیار گرفتن افراد و نهادها، در حالی که موارد زیادی می توان نام برد که در آنها Bail-in (نجات) بر bailout (کمک مالی به قید ضمانت، تر جیح داده می شود. اما این موضوع را می بایست بر اساس مورد به مورد تعیین کرد. مشکل زمانی به وجود می آید که دولت های مجبور می شوند به عنوان اولین راه چاره ورشکستگی بانکی، در Bail-in متوسل شوند، بدون توجه به عواقب بالقوه ای که چنین حرکتی ممکن است در پیش داشته باشد، به ماهیت مشکل بانکی، به بافت فرا اقتصادی گسترده تری که وجود دارد و غیره یعنی در واقع همان چیزی که اتحادیه بانکی آن را به طور دقیق بیان کرده است. این موضوع در سایه عدم توازن گسترده ای که در میان سیستم بانکداری اروپا وجود دارد نیز صادق است که خود بیانگر یک عدم توازن وسیعتر اجتماعی و فرا اقتصادی میان کشورهای هسته ای و حاشیه ای است.

همانطور که در آزمایشاتی که ECB در رابطه با فشارهای اخیر بانکی نشان داده شده، بانک هایی که با بیشترین کمبود سرمایه مواجه هستند، در کشورهای حاشیه ای قرار گرفته اند و بحران بیشترین ضربه را به آنها وارد کرده است؛ ایتالیا، یونان، پرتغال، ایرلند و قبرس. اگر با دید چالش درون سرمایه داری حل نشده میان سرمایه هسته ای محور و یا سرمایه حاشیه محور، به موضوع بنگریم که امیلیانو براکاسیو اخیلا به آن اشاره کرده است، متوجه می شویم که این امر یقیناً منجر به افزایش «تمرکز» سرمایه می شود. به عبارت دیگر یعنی تمرکز تدریجی سرمایه در آلمان و دیگر کشورهای هسته ای اتحادیه پولی، از طریق ادغام، کسب و تسویه و mezzogiornification - که به آن جنوبی سازی و یا چینی سازی نیز می گویند - کشورهای ضعیف تر اتحادیه اروپا. در این معنا، احتمال دارد که اتحادیه بانکی توازن هسته - حاشیه ای را تشدید کند تا اینکه آن را کاهش دهد. قوانین نجات جدید نیز کشورها را نسبت به وحشت های خود شکوفا و به سبک بانکی، حساس کرده است. دلیلی وجود دارد که باور کنیم این فرایند هم اکنون در راه است؛ با نگاهی به توازن مورد هدف ECB (بانک مرکزی اروپا)، اقدامی بسیار خوب از جریان سرمایه درون EMU، به نظر می رسد که سرمایه از کشورهای حاشیه ای به سمت کشورهای هسته ای، در حال حرکت است، تقریباً در تاریخی معادل سال ۲۰۱۲. دور از ذهن نخواهد بود اگر تصور کنیم که این امر به دلیل فرار سپرده گذاران از بانک ها در کشورهای حاشیه ای به دلیل ترس از بالا بودن قرار وثیقه، ضبط اموال، کنترل سرمایه، و سقوط بانک ها است، همانطور که در کشورهای یونان و قبرس مشاهده کردیم. تقریباً هشت سال بعد، هنوز کابوس اروپا ادامه دارد.

پرداخت غرامت نیست و پرداخت خسارت و کمک به کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته فقط و فقط داوطلبانه خواهد بود. مطابق گزارش ها، باراک اوباما تنها تحت شرایطی با اضافه کردن «خسارت و آسیب» در توافق پاریس موافقت کرد که از متن مذکور به عنوان پایه حقوقی برای پرداخت غرامت استفاده نشود. در نتیجه کشورهای جنوبی یا بر اثر این تغییرات دچار آسیب های فراوان خواهند شد یا برای رهایی از این وضعیت به سوزاندن بیشتر سوخت های فسیلی روی خواهند آورد و این به معنای بر باد رفتن توافق پاریس خواهد بود.

تعهدات ضعیف

این که کشورهای توسعه نیافته می توانند به جبران عدم دریافت خسارت تعهد را نقض کنند به دلیل الزامات حقوقی بسیار ضعیف پیش بینی شده در متن توافق است. عدم طرح واژه های «سوخت فسیلی» در متن معاهده نیز به این اشاره دارد که توافق در به رسمیت شناختن اولویت های تغییرات اقلیمی، شکست خورده است. حتی زمان مشخصی برای کاهش تولید گاز های گلخانه ای مطرح نشده است و تنها از روی تعهدات داوطلبانه کشورها می توان به کاهش این گازها امیدوار بود.

از سوی دیگر این توافق هیچ برنامه مشخصی برای حذف سوخت ها فسیلی ندارد در حالی که در پیش نویس به حذف این سوخت ها تا پایان قرن اشاره شده بود اما حتی این مورد هم در آن چه امضا شد حذف شده است. یعنی در عمل تا وقتی که اعمال مالیات های سنگین بین المللی بر مصرف سوخت ها فسیلی وضع نشده و قیمت این سوخت ها از انرژی پاک کمتر باشد امیدی به حذف سریع و موثر آنها نخواهد بود.

در حالی که این معاهده، کشورهای سرمایه دار را به پیشگامی در کمک به کشورهای در حال توسعه از طریق سرمایه گذاری و اعمال تکنولوژی برای تعدیل تغییر اقلیم تشویق می کند، تمامی سرمایه گذاری ها به صورت داوطلبانه است و تغییر دولت ها می تواند این روند را متوقف کرده و به توافق آسیب بزند.

نادیده گرفتن شرکت ها

همان طور که گفته شد این توافقنامه روی مسئولیت کشورها برای کاهش داوطلبانه گاز های گلخانه ای و مشارکت در توسعه انرژی های پاک بنا شده است. اما حتی همین موارد داوطلبانه درباره شرکت های بزرگ بین المللی نادیده گرفته شده است. این موضوع به شرکت های بزرگ بین المللی اجازه می دهد به آلاپندگی شان ادامه دهند. در متن توافق نامه هیچ اشاره ای به شرکت های حمل و نقل و آلاپندگی آن ها، شرکت های تولید کننده گوشت و نقش آن ها در جنگل زدایی و تولید گاز های گلخانه ای نشده است.

به علاوه، بسیاری از همان رهبران جهانی که سخنرانی های بزرگی درباره میزان اولویت مقابله با تغییرات اقلیم ایراد کرده اند، همزمان با شرکت های بزرگ آلاپند مشا رکت دارند. متن اولیه یکی از همین مشارکت ها (Trans-Pacific Partnership) آشکار می کند که قدرت بزرگی برای شرکت ها قابل شده، به طوری که مثلاً قوانینی وضع شده است که به آن شرکت ها اجازه داده می شود تا احکام ملی و بین المللی را در دادگاه ها به چالش بکشاند.

شقایق یوسفی

کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی
از دانشگاه علامه
طباطبایی

در دفاع مدرسه و فرا تر از آن

اعتصاب معلمان شیکاگو علیه
خصوصی سازی های گسترده ابعادی
وسیع تر از یک اعتراض صنفی پیدا کرد

هزاران معلم در شیکاگو، روز جمعه یکم آوریل ۲۰۱۶ دست به اعتصابی یک روزه زدند تا به دولت جهت تجدیدنظر در بودجه ناکافی مدارس فشار بیاورند. این اعتراض را اتحادیه معلمان شیکاگو (CTU) سازمان دهی و هدایت کرد. این اعتراض در اصل، اعتراض به بحرانی بود که در اثر یک بن بست ۹ ماهه در تخصیص بودجه ایالتی، میان فرماندار جمهوری خواه ایلینوی و مجلس ایالتی عمدتاً دموکرات به وجود آمده است. این تعلیق موجب شده مدارس دولتی و دانشگاه ها بدون بودجه کافی در نوعی بلاتکلیفی رها شوند.

شیکاگو تریبیون به نقل از یکی از اعتصاب کنندگان گزارش داده است که معلمان برای تأمین هزینه های مدارس دولتی باید بودجه کافی داشته باشند. براساس بودجه محاسبه شده از سوی مدارس دولتی شیکاگو، نظام آموزشی با کاهش ۱۰۱ میلیارد دلاری بودجه در سال ۲۰۱۶ مواجه شده است. یکی از مشوقان کاهش بودجه آموزشی، رانر -جمهوری خواه ثروتمندی- است که ظاهراً تنها لوایحی را حمایت می کند که محدودیت های عظیمی را برای خدمات عمومی ایجاد کند یا اینکه حتماً برای ثروتمندان معافیت مالیاتی در پی داشته باشد. حمله های رانر بیش از همه بر سیستم دانشگاه های دولتی گران آمده و کارهای معمول و همیشگی آن ها را با موانع جدی روبرو کرده است. به همین دلیل هزاران دانشجو از دانشکده های مختلف به فراخوان دانشگاهیان ایلینوی - که اتحادیه ای است وابسته به انجمن معلمان امریکایی - برای پیوستن به اعتراض ۱ آوریل پاسخ مثبت دادند. رام امانوئل، شهردار شیکاگو نیز یکی از کسانی است که هدف حملات

و انتقادات در این اعتراض بود؛ نه فقط به دلیل اعمال نفوذ و دخالت در هیئت های مدیریتی مدارس دولتی شیکاگو، بلکه به خاطر همدستی در پنهان کاری های پلیس در خصوص شلیک به یک نوجوان آمریکایی - آفریقایی به نام لکان مک دونالد.

اتحادیه معلمان شیکاگو به خاطر دعوت از معلمان و اتحادیه های دیگر برای شرکت در این اعتصاب تحت فشار زیادی قرار گرفته و اقدام آنها انتقادهای زیادی را برانگیخته؛ تا جایی که مقامات شیکاگو اعلام کرده اند که معلمان شرکت کننده در این اعتصاب با هیچ گونه توبیخی مواجه نخواهند بود، اما مقامات فدرال در پی شکایت و پیگیری قضایی آنچه اقدام غیرقانونی اتحادیه می خوانند، هستند.

نیروی محرکه اعتراض اول آوریل، اعتصاب گسترده، فراگیر و مردمی اتحادیه معلمان در پاییز ۲۰۱۲ و نیز بسیج توده ای نیروهای کار در ویسکانسین را به یاد می آورد که علیه تصویب قوانین ضد اتحادیه های کارگری شکل گرفته بود. قوانینی که به وسیله اسکات واکر -جمهوری خواه مر تجع- پیش برده شده بود.

در واقع اتحادیه معلمان تجربه مشابهی در سال ۲۰۱۲ داشت که طی آن جمعیت گسترده ای از طبقه کارگر را نیز به میدان آورد. اعتصاب ۹ روز به طول انجامید و در نتیجه آن شهردار و هیات مدیره دست نشانده او مجبور شدند در برابر خواسته های معلمان عقب نشینی کنند. اعتراض ۲۰۱۲ در اصل متوجه شرکت هایی بود که از کاهش مالیات ها سود می بردند، در حالی که بودجه مدارس قطع شده بود. با آنکه مقام های دولتی سعی داشتند والدین را از تعطیلی مدارس ناراضی نشان دهند ده ها تن از والدین در میان تظاهر کنندگان به چشم می خوردند که پلاکاردهایی در دست داشتند: «والدین در کنار معلمان می ایستند».

همان طور که از اظهار نظر های مدیران اتحادیه و بسیاری از معلمان بر می آید اعتصاب برای برآورده کردن اهداف کلان تری طراحی و ساماندهی شده است. بنابر این نباید تعجب کرد که معلمان درباره مسائل چون عدالت اجتماعی، بانک ها، مسایل نژادی و خشونت پلیس و... اظهار نظر کرده و این دست اعتراضات را نیز از اهداف صنفی خود جدا ندانند. این نکته بسیار چشمگیر و ستودنی است که فعالان مسئله کشتار سیاهپوستان توسط پلیس، فعالان حقوق مهاجران، گروه های دانش آموزی، کارمندان و اساتید دانشگاه ها، سازمان ها و مؤسسات عدالت آموزشی، فعالان حقوق معلولین و نیز اعضای عادی اتحادیه های دیگر در این تظاهرات حاضر بودند.



روشنفکران دوشادوش کارگران

اعلام همبستگی اتین بالیبار و ژاک رانسیر با
اعتراضات کارگران و دانشجویان در فرانسه



ژاک رانسیر:
رفقای عزیز،

کوتاه زیر، یکی از ژاک رانسیر فیلسوف و متفکر اجتماعی فرانسوی و دیگری از اتین بالیبار، جامعه شناس و فیلسوف است که هر دو همواره در آثار خود موضوع توجه به حقوق کارگران و فرودستان را مدنظر قرار داده‌اند. رانسیر و بالیبار از نسل روشنفکران و آکادمیسین‌هایی هستند که از زیر شل لویی آلتوسر بیرون آمدند و به رغم همه اختلافات فکری، ادامه‌دهنده راه او در حمایت از کارگران و گروه‌های حاشیه‌ای هستند، هر چند شاید به شکلی متفاوت.

من امروز عصر نتوانستم در کنار شما باشم اما مایلم همبستگی خود را با شما در جریان این مبارزه نشان دهم. این مبارزه نباید صرفاً محدود شود به اقداماتی در حوزه‌ای قانونی یا پیامدهای عملی آن. قانون چیزی بیش از فهرستی از قواعد است: قانون طریقی برای خلق جهانی مشترک است. آنها که بر ما حکومت می‌کنند، صرفاً نمی‌خواهند که نیروی کار ارزان تر شود. آنها (مسئولان دولتی) می‌خواهند موجودیتی را متوقف کنند که قریب به دو قرن، وجود داشته است: جهانی مشترک از تجربه و مبارزه، و نیز احساس قدرتی مشترک. آنها می‌خواهند هیچ نیرویی برای مقابله با قدرت‌های سلطه‌گر به جز افرادی که هر کدام با سرمایه انسانی خودشان سروکله می‌زنند، وجود نداشته باشد. از یک قانون به قانون بعدی، آنها سعی کرده‌اند نه تنها ابزارهای اعمال قدرت بلکه (نیروهای) کناره‌جویی را تولید کنند، این احساس را تولید کنند که مبارزه بی‌ارزش است و این که جهانی که مادر آن هستیم، یگانه جهانی است که شایسته ماست. امروز عصر افکار من همراه با کسانی است که مصمم‌اند نشان دهند آنها شایسته جهانی متفاوت هستند.

اتین بالیبار:

بدبختانه من نمی‌توانم در گردهمایی، بحث و آماده‌سازی شما در ۳۱ مارس، یعنی همان «روز عمل» حضور داشته باشم. جلسه‌ای که امیدوارم موفقیت‌آمیز باشد. اما می‌خواهم پیامی برای همبستگی با شما بفرستم. من در مقام آکادمیسین و روشنفکری با شما ابراز همبستگی می‌کنم که همیشه از زمانی که دانشجوی بودم در گیر سیاست بودم، نه برای اینکه به شما توصیه و مشاوره بدهم بلکه برای اینکه شهادت دهم چگونه هر نسل جای نسل قبلی را می‌گیرد. لایحه الخمری (لایحه قانون کار) به طور ریشه‌ای پیروزی‌های مهم گذشته در خصوص حقوق کار را عقب می‌راند. بی‌آنکه کوچکترین تضمینی بدهد که به کاهش بیکاری کمک خواهد کرد. این مصیبتی است که امروز جوانان (به ویژه جوانان مناطق محروم و شهرستان‌ها) را به سختی نشانه گرفته و نوعی از ناامیدی را تقویت می‌کند، نوعی از ناامیدی که آستان انواع خطرات است. بر خلاف همه اینها، این قانون، نبود تامین اجتماعی و بی‌ثباتی شغلی را افزایش می‌دهد. قانونی که برآمده از مذاکرات پشت پرده با رؤسا است، به هیچ نوعی از مطالعات جامعه‌شناسانه، گزارش‌های رسمی یا نگاه‌های پارلمانتاریستی واقعی نمی‌گذارد. چنین قانونی، انکار دموکراسی است و همزمان شاخصی است بر پسرفت اجتماعی. و ما می‌توانیم به این تصویر صور متفاوتی از ممنوع‌سازی آزادی تجمع و تظاهرات - با به کارگیری دولت اضطرابی همچون یک دستاویز - و نیز خشونت پلیسی را اضافه کنیم که یادآور خاطراتی ظلمانی است. بنابراین آنچه ما نیاز داریم صرفاً تجهیز سنجیده و مسئولانه توده‌ای نیست بلکه همچنین سازماندهی سرسختانه است. خوشحالم که می‌بینم چنین چیزی به واقع در حال شکل‌گیری است و بهترین آرزوهایم را برایتان می‌فرستم.



بیش از یک ماه است تظاهرات مردم، کارگران و دانشجویان فرانسه در میدان ریپوبلیک پاریس و برخی شهرهای دیگر ادامه دارد. با این همه نه تنها نباید نقطه شروع این اعتراضات را که بر پایه مطالبه‌ای مشخص برپا شد، فراموش کرد بلکه باید به عنوان میدانی مغناطیسی که توانست حرکت سیاسی کنونی را خلق کند، مورد بررسی قرار داد. حدود یک ماه پیش مردم و کارگران فرانسه در اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار فرانسه موسوم به «لایحه الخمری» (بر گرفته از نام مریم الخمری وزیر کار دولت فعلی فرانسه) موجی از جنبش مداوم و دامنه‌دار در فرانسه به راه انداختند که اکنون از مرزهای اولیه خود فراتر رفته و مطالبات گسترده‌تری را پیش روی خود قرار داده است. در تظاهرات اولیه و بزرگی که در روز موسوم به «چهارشنبه سیاه» آغاز شد، کارگران، دانشجویان و گروه‌های مختلف مردم فرانسه در اعتراضاتی که به گفته برخی منابع صدها هزار نفر در آن حضور داشتند، به موضوع افزایش ساعات کار و نیز کاهش نرخ اضافه کار از ۲۵ درصد به ۱۰ درصد اعتراض کردند. امروز و پس از گذشت بیش از یک ماه، اعتراضات فرانسه بدل به اعتراضاتی سراسر سیاسی شده و نام خود را یافته است. جنبش «قیام شبانه» یا «بیداری در شب» مبتنی بر تسخیر میدان‌ها و خیابان‌های اصلی پاریس از غروب آفتاب تا صبح است که در خلال آن مردم، کارگران و دانشجویان درباره مباحث مختلف اقتصادی و سیاسی، مبارزه با سرمایه داری، سیاست‌های دولت اولاند و حتی مسائلی در مقیاس جهانی به بحث، مناظره، نظرخواهی و رای‌گیری می‌پردازند. با این حال تحلیل دقیق تر و مشخص تر این جنبش سیاسی و اجتماعی مجال مفصل‌تری می‌خواهد.

اما فراتر از همه اینها، نکته جالب این جنبش آن است که در همان روزهای نخست اعتراضات، ژاک رانسیر و اتین بالیبار و اکثر روشنفکران فرانسه، همبستگی خود را با مردم و کارگران در اعتراض به لایحه اصلاح قانون کار از سوی دولت فرانسوا اولاند اعلام کردند. حضور روشنفکران و جامعه‌شناسان فرانسه در حمایت و پشتیبانی از اعتراضات کارگران، نمونه‌ای قابل توجه از همبستگی روشنفکران با مردم و کارگران برای پیگیری مطالبات اقتصادی است، چیزی که حلقه مفقوده بسیاری از حرکت‌های اجتماعی جامعه امروز ما نیز هست. نمونه فرانسه به ما نشان می‌دهد که چطور دو تن از تراز اول ترین متفکران اجتماعی که به ظاهر صاحب انتزاعی ترین دستگاه‌های فکری نیز هستند، می‌توانند بر سر یک موضوع مشخص، موضوعی روشن و صریح بگریزند، بی‌آنکه مداخله در مسائلی از قبیل اصلاح قانون کار را چیزی پیش پا افتاده، کسل‌کننده و عامیانه بپندارند. بلکه برعکس، دو متن کوتاه زیر نشان می‌دهد که چگونه این دو متفکر، شورمندانه‌ترین ایده‌های خود را در حمایت و همراهی با نیروهای سیاسی و اجتماعی کارگران و معترضین به کار می‌برند، گویی ثمره تمام تلاش فکری خود را رویت می‌کنند. دو متن بسیار

سینا جگینی

کارشناس ارشد
جامعه‌شناسی از
دانشگاه تهران

۱۱

منبع:

versobooks.com



کارگران

را رها نکنیم

وقتی از طرد اجتماعی صحبت می‌کنیم ناخودآگاه توجه‌ها به سمت واضح‌ترین نمونه‌های آن می‌رود مثلاً مهاجران افغانستانی یا حاشیه‌نشینان شهری. دسته اول هنوز در جامعه ایران ادغام نشده‌اند. نه تنها از حقوق کامل شهروندی برخوردار نیستند بلکه بخش زیادی از مردم هم با آن‌ها مانند شهروندان کامل برخورد نمی‌کنند. اگر بخواهیم از مفاهیم جامعه‌شناسانه و به خصوص مکتب‌هایی که روی طرد اجتماعی کار کرده‌اند، استفاده کنیم، باید بگوییم میان بدنه اصلی جامعه (شهروندان ایرانی) و طردشدگان (مثلاً مهاجران افغانستانی) پیوند اجتماعی درستی برقرار نیست. این مسئله، در مورد حاشیه‌نشینان شهری هم صدق می‌کند. آن‌ها هم پیوند اجتماعی مناسبی با بقیه جامعه شهرنشین ندارند. این مسئله، هم دسترسی آن‌ها به خدمات و حقوق اولیه‌شان را خدشه‌دار می‌کند، هم همبستگی اجتماعی را، اهل تحقیق البته می‌دانند که خدشه‌دار شدن همبستگی اجتماعی چه خطرات و پیامدهایی برای کل جامعه دارد.

اما چیزی که سبب می‌شود دوره کنونی به دورهای حساس بدل شود، این است که این طرد اجتماعی به مرور دارد شامل حال بخش‌های مهمی از نیروی کار در ایران هم می‌شود. اگر بگوییم تا حالا نشده است. این، واقعا مسئله خطرناکی است. حدود ۲۳ میلیون نفر در ایران جزو نیروی کار محسوب می‌شوند. طبق آماري که سال گذشته مرکز آمار منتشر کرد، از این تعداد ۱۵.۹ درصد را «کارگران ساده» و ۱۵.۲ درصد را هم «کارکنان ماهر کشاورزی، جنگلداری و ماهیگیری» تشکیل می‌دهند.^۱ یعنی بخش عمده این نیروی کار را کارگرانی تشکیل می‌دهند که کارهای ساده‌ای انجام می‌دهند و احتمالاً جزو دهک‌های پائین جامعه قرار می‌گیرند. لازم است بدانید که بیش از ۹۳ درصد کارگران ذیل قراردادهای موقت کار می‌کنند. و این یعنی که در موقع ضرورت، قانون خیلی نمی‌تواند از آن‌ها حمایت کند. در واقع هیچ حمایتی نمی‌کند چون وزارتخانه مربوطه اعلام کرده است قراردادهای سفیدمضاء کارگران دیگر در مراجع حل اختلاف مورد بررسی قرار نخواهد گرفت و ارزشی برای صدور رای ندارد.^۲ وضعیت برای زنان کارگر بدتر است. طبق آمار ۴۳ درصد آن‌ها راسماً شغل غیررسمی دارند. این، تازه وضعیت نیروی کار است، بیکاران وضعیت بدتری دارند.

با اینکه اغلب ما از اصطلاح تکراری «دوره حساس کنونی» دل خوشی نداریم، اما شواهد و قرائن نشان می‌دهند تازه در آستانه یک دوره حساس قرار گرفته‌ایم. دوره حساس کنونی چیست و ویژگی‌های آن کدامند؟ کم‌وبیش از وضعیت فعلی اقتصاد ایران با خبر هستیم اما آنچه دوره کنونی را بدل به دورهای حساس می‌کند، پیامدهای اجتماعی این وضعیت اقتصادی است. از میان این پیامدها، مهم‌ترین پیامد، «طرد اجتماعی» است. به عبارت دیگر، روندهای اقتصادی موجود به گونه‌ای جلو می‌روند و پیچ و تاب می‌خورند که بخشی از جامعه ایران را طرد می‌کنند. اگر بخواهیم این جمله را به زبانی ساده‌تر بیان کنیم باید بگوییم، اقتصاد ما دچار بحران منابع اقتصادی است و راه‌حلی که در این میان بسیار توصیه می‌شود، سپردن امور به دست بازار آزاد است. اما توان این بازار بسیار کم است (هر چه باشد این بازار یک دست آن هم دست نامرئی - بیشتر ندارد) و بنابراین بخش‌هایی از جامعه نمی‌توانند زیر چتر آن قرار گیرند و در بهترین حالت، محکوم به محرومیت هستند. خود طرفداران بازار آزاد مدام می‌گویند که بازار آزاد برندگان و بازندگان دارد اما چیزی که کمتر مورد اشاره ایشان قرار می‌گیرد این است که به طور معمول، این بازندگان نه سرمایه‌گذاران بی‌توجه که بدون در نظر گرفتن قواعد بازار پول‌شان را جاهای بدی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، بلکه بخش‌هایی از جامعه هستند که اساساً توان بقا در جامعه تسلیم به قواعد بازار را ندارند.

مفهوم طرد اجتماعی مفهومی کارآمد برای فهم این وضعیت است. به طور کلی، طرد اجتماعی را به معنای محروم شدن از مشارکت در نهادهای اجتماعی و نقض حقوق انسانی و مدنی تعریف کرده‌اند. آن‌ها که منظوری مشخص‌تر و انضمامی‌تر داشته‌اند، آن را به معنای فرایند جدایی و گسست از بازار کار، اجتماعات و سازمان‌های اجتماعی گرفته‌اند.^۱ ایده طرد اجتماعی حاصل تحقیقات و تاملات جامعه‌شناسان روی منابع جدید نابرابری در جامعه بوده است. آن‌ها متوجه شدند که در سطوح مختلف جامعه، برخی از شهروندان از حقوق و مزایایی که باید برخوردار باشند، برخوردار نیستند. مثلاً برخی از آن‌ها دسترسی مناسبی به بازار کار ندارند، یا نمی‌توانند از همه خدمات شهری استفاده کنند. مفهوم «طرد اجتماعی» حاصل تامل روی این پدیده‌های اجتماعی جدید است.

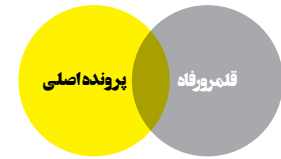
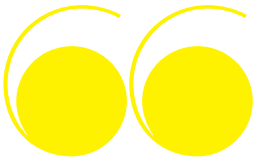
<

چهره کارگر

ابودر حسنی ۲۶ ساله ساکن آزادشهر استان گلستان، او هفته‌ای ۴ بار برای کار در معدن مسیر آزادشهر تا شاهرود را طی می‌کند. ابودر حسنی در بخش استخراج معدن طرز روزانه ۶ ساعت کار می‌کند و دستمزد او نهصد هزار تومان است.

• عکس: آذین حقیقی





پیشنهاد رفاه‌گرایان بُعدی سیاسی دارد: دولت باید دست به اصلاحات ساختاری بزند. ترجمه صریح این پیشنهاد آن است که برندگان سیاست‌های گذشته زیر نظارت قانونی دولت قرار بگیرند

جهانی می‌توانند هر جا که خواستند بروند و سرمایه‌شان را به کارگران ارزان جهانی عرضه کنند. اما کارفرمایان ایرانی در بدترین سال‌های تحریم در این کشور مانده‌اند. این ماندن یا از سر غیرت ملی بوده - که باید به احترام‌شان کلاه از سر برداشت - و یا به واسطه منافعی بوده که در سرزمین ایران نهفته و بدیلی ندارد - که در این صورت هم باید به آن‌ها حق داد که از منافع آن استفاده کنند. اما در هر صورت، کارفرمایان دارند از منافع زندگی در جامعه ایران بهره می‌برند و واقعیت این است که در مقایسه با کارفرمایان جهانی از قدرت تحرک کمتری برخوردار هستند. ممکن است بخشی از آنان از طریق سودی که در ایران کسب می‌کنند ویلا و املاک در خارج از ایران بخرند اما بعید است بدون اتکا به منابع داخلی بتوانند سرمایه‌شان را در جای دیگری جز ایران به کار ببندازند. بنابراین منفعت‌شان حکم می‌کند اگر با سرمایه‌شان برای آبادانی این کشور می‌کوشند برای کارگران هم سهمی در نظر بگیرند. کاری که باید بکنند خیلی سخت نیست. کافی است پشت میز مذاکره با کارگران بنشینند و خواسته‌های به حق آن‌ها را گوش کنند. این، تعارض زیادی با منافع آن‌ها ندارد. همین حداقل دستمزدها را در نظر بگیرید. به گفته سعید لیلز، که از اقتصاددانان مورداستناد کارفرمایان است رشد حداقل دستمزد تا ۳۰ درصد تنها ۲ درصد در قیمت تمام‌شده تأثیر می‌گذارد که آن‌ها هم با بالا رفتن بهره‌وری جبران می‌شود. افزایش با موافقت با افزایش حداقل دستمزد، می‌تواند نقطه شروع خوبی باشد.

این توصیه، ممکن است هم برای کارفرمایان ایرانی ناخوشایند باشد و هم برای کسانی که به «تضاد قطعی و همیشگی کار و سرمایه» معتقدند، زیادی اخلاقی به نظر برسد اما ترویج این فکر که فعلاً مسئله ضرورت همبستگی اجتماعی است و همه باید در حل آن مشارکت جدی کنند، اگر کمترین احتمال تأثیرگذاری را هم داشته باشد، نباید از دستور کار خارج شود. این مسئله را هم باید در نظر داشت که جدایی اخلاق از اقتصاد نظریه جریان اصلی اقتصاد است. نظریه‌ای که تجربه تاریخی آن را رد می‌کند. در عالم واقع، نتولیرال‌ها جز توصیه‌های اقتصادی، یک نوع اخلاق را هم تجویز می‌کنند. چپ‌های ارتدوکس هم با توصیف واقعیت، در مقام تضاد کار و سرمایه - یک جور اخلاق را توصیه می‌کنند. بنابراین تلاش برای ایجاد همبستگی اجتماعی فارغ از توصیفی که واقعیت می‌دهد، می‌تواند مروج یک جور اخلاق اجتماعی باشد. تلاش همگانی عام از کارگر و کارفرما - نیازمند یک اخلاق اجتماعی فراگیر است. البته اتفاقاتی مانند اجرای حکم شلاق ۱۷ کارگر به خاطر درگیری بانگهیان منصوب کارفرما هر کسی از جمله راقم این سطور را دل‌آزرده می‌کند، اما تنها نشان می‌دهد که در این راه با موانع بسیاری روبرو هستیم.

در جامعه، سازوکارهای مختلفی وجود دارد که هر یک از شهروندان را حمایت کند و به آن‌ها این حس را منتقل کند که در یک جماعت بزرگتر زندگی می‌کنند و این کلیت وسیع‌تر در مواقع ضروری از آن‌ها حمایت می‌کند. مفهوم همبستگی اجتماعی ناظر به همین سازوکار است. به عبارت ساده‌تر، وقتی در یک جامعه همبستگی اجتماعی بیشتر باشد، بدان معناست که جامعه از طریق سازوکارهایی - که مهم‌ترینش قانون است - از اعضای خود حمایت بیشتری می‌کند. بحران همبستگی هم بدین معنی است که جامعه از اعضای به خوبی حمایت نمی‌کند و اعضا و شهروندان این جامعه هم نسبت به این کلیت حس عضویت ندارند. کارگران یادشده بانگاه خوشبینانه دست کم در لبه این بی‌اعتمادی هستند.

بنابراین مسئله «دوره حساس کنونی» این است که بخش بزرگی از کارگران رها شده‌اند. پیوندهای اجتماعی آن‌ها با کلیت جامعه روز به روز سست‌تر می‌شود. بنابراین نباید آن‌ها را رها کنیم. اما چطور می‌شود این کار را کرد؟ و چه کسی مسئول این امر خطیر است؟

اول از همه خود کارگران مسئول این کار هستند. آن‌ها باید چه کار کنند؟ آن‌ها که دارند کار می‌کنند و ۶۰ درصدشان طبق آمار - دو شغله هستند. اولین توصیه که توسط اقتصاددانان بازار آزاد ارائه می‌شود این است که صبر کنند: اقتصاد در رکود قرار دارد و باید منتظر بود و صبر کرد تا جریان سرمایه‌گذاری خارجی این مرداب رکود را تکان دهد. آن وقت با افزایش ارزش افزوده، کارگران هم منتفع می‌شوند. با اینکه برخی از اقتصاددانان این طرح را خوش‌بینانه می‌دانند - از جمله دکتر مالجو که بارها با داده‌های تجربی، ایده فروبارش (trickle down) را زیر سؤال برده است - اما باز با این طرح همراهی می‌کنیم. بنابراین اولین کار کارگران این است که صبر کنند. اما آن‌ها تا همین حالا هم به اندازه کافی صبر کرده‌اند. اما با اینکه تقریباً چاره‌ای جز صبر کردن ندارند، می‌توانند کارهای دیگری هم بکنند. از جمله اینکه به هم کمک کنند. و این کار فقط از طریق کار جمعی میسر است. بسیاری از کارگران و نماینده‌های فعال آن‌ها در خواست تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری را مطرح کرده‌اند. خوب است همان‌طور که کارگران به توصیه کارفرمایان و دولت مبنی بر صبر کردن گوش می‌کنند، آن‌ها هم به این خواسته کارگران توجه کنند. این درخواست، با مبانی بازار آزاد هم هم‌خوان است. شهروندان حق تشکیل دارند و می‌توانند در یک بازار آزاد، دور هم جمع شوند و برای وضعیت خود فکری بکنند و دست به «چانه‌زنی» بزنند.

کارفرمایان در درجه دوم مسئول این وضعیت هستند. در کشورهای دیگر کارفرمایان به لطف مالیه‌گرایی

پی‌نوشت

۱. غفاری، غلامرضا و تاج‌الدین محمدباقر؛ شناسایی مؤلفه‌های محرومیت اجتماعی، فصلنامه علمی پژوهی رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۷، ۱۳۸۴، ص ۳۹ و ۳۳.
۲. برای مشاهده کل گزارش مرکز آمار بنگرید به: news.tamin24.ir/fa/
۳. آخرین آمار - در مورد نیروی کار - ایران / بنگرید به این گزارش: news.tamin24.ir/fa/
- کل - قراردادها - موقت - است گزارش این وضعیت را وزیر کار داده است. وزارت کار در این سال‌ها در تلاش بوده که در عوض تفویض اختیار اخراج کارگران به کارفرمایان، قراردادهای موقت را به قراردادهای ثابت تبدیل کند.

کارگران

مسئله آن‌ها چیست؟

ماه گذشته مصادف بود با سالگرد روز کارگر. روز کارگر مثل همیشه فرصتی بود برای طرح مسایل کارگران ایران. از میان برنامه‌های متعددی که به مناسبت روز کارگر برگزار شدند، در دو برنامه‌ای که تحت عنوان «تقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور» به میزبانی موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی و «کار و کارگر در ایران و بررسی مسائل رفاهی کارگران» به همت انجمن علمی دانشجویی تعاون و رفاه اجتماعی دانشگاه علامه برگزار شدند، مهمانان سعی کردند با رویکردی ساختاری و مبتنی بر دانش اجتماعی به این سؤال پاسخ دهند که مسئله امروز کارگران ایرانی چیست؟ در ادامه بخشی از پاسخ‌های آن‌ها را در این دو نشست می‌خوانید. لازم به ذکر است که این متن‌ها با توجه به لزوم برطرف کردن ابهام‌هایی که ناخودگاه در زمان سخنرانی ایجاد می‌شوند، ویرایش شده‌اند. همچنین به واسطه محدودیت‌های حجمی در مجله بعضی از این سخنرانی‌ها کوتاه شده‌اند.

در صفحات بعدی پاسخ متخصصان به سؤال مسئله کارگران، به سه بخش تقسیم شده است. در بخش اول، متخصصان و نماینده‌های حوزه‌های مختلف، مشکلات کارگران را برشمرده‌اند، علل آن را نشان داده، و پیامدهای آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. در بخش دوم حاوی مقالات محمد مالجو، فرشید یزدانی و پرویز صداقت-مسئله کارگران به شکلی ساختاری‌تر و در بستر تحولات کلی‌تر جامعه ایران مورد بررسی قرار گرفته‌اند. فرشید یزدانی، سعی کرده است با توسل به رویکرد اقتصاد سیاسی، وضعیت کارگران را مورد بررسی قرار دهد، محمد مالجو روندهای اصلی اقتصادی و اجتماعی را که دست کم در دو دهه گذشته وضعیت معیشتی کارگران را تحت‌تاثیر قرار داده است، بررسی کرده و پرویز صداقت به رابطه کارگران و طبقه متوسط پرداخته است. بخش سوم هم به بررسی تاریخی تشکلهای کارگری در ایران پرداخته است. مسئله کار جمعی کارگران و تلاش برای تشکلهایی آن‌ها، راه را برای بررسی تاریخی بیشتر در این زمینه باز کرده است و در عوض، بررسی‌های تاریخی هم بستری برای فهم چگونگی کارکرد تشکلهای کارگری و چرایی ناکامی آن‌ها فراهم می‌کند.

۳ ضلع سومی که در این زمینه مسئولیت دارد، دولت است. نهاد دولت طبق قانون و شرع، پای سوم هر پیوند اجتماعی و اقتصادی در ایران است. اول از همه، دولت می‌تواند از خواسته‌های کارفرمایان شروع کند. اما آن‌ها چه می‌خواهند؟ حکومت قانون. کارفرمایان ایرانی عاشق حکومت قانون هستند. بنابراین، دولت می‌تواند کار را از قانونگذاری شروع کند. تبدیل قراردادهای موقت به دائمی می‌تواند اولین کار دولت در زمینه قانونگذاری باشد. واقعیت آن است که در سال‌های گذشته، به نام «تعطای پذیری بازار کار»، این حوزه از شمول قانون بیرون رفته است. بنابراین اولین مسئولیت دولت می‌تواند بازگرداندن جامعه قانون به تن عریان بازار کار باشد.

مسئولیت دوم نهاد دولت می‌تواند تقویت جایگاه خودش در مذاکرات سه‌جانبه میان کارگران و کارفرمایان باشد. این منطق که «کارفرمایان اگر برای آبادانی کشور کار می‌کنند باید سهمی هم برای کارگران در نظر بگیرند» قطعاً از سوی دولت بیشتر مسموع است تا از نویسنده‌ای یک لاقبا مانند صاحب این قلم. به عنوان یک پای مذاکرات، دولت در این زمینه می‌تواند نقش نظارتی قوی‌تری در پیش بگیرد و بخشی از مسئولیت حمایت از نیروی کار را طبق روالی قانونی به عهده کارفرمایان بسپارد و بر آن نظارت کند.

مسئولیت دوم متوجه مدیریت دولت در نهادهای رفاهی است. کاربرد بهینه بودجه رفاهی و همچنین ارتقای کیفیت مدیریت نهادهای مربوط به آن، راهی است که دست آخر باید پیمود. نمی‌توان با به‌بازارسپردن امور، رفتن در این راه را به تعویق انداخت. همان‌طور که یک وزیر امور خارجه کارآمد می‌تواند بزرگ‌ترین توافق سیاسی قرن را جوش دهد، مدیران با تدبیر هم می‌توانند راهبر اصلاح ساختاری نهادهای رفاهی باشند. دولت در این زمینه محتاج اعتماد به نفس است (همان‌طور که در مسئله هسته‌ای این اعتماد به نفس را در دشوارترین روزها داشت) و نباید بگذارد آموزه‌های نئولیبرال مرددش کند.

دست آخر، مسئولیت تامین امنیت جامعه با دولت است. تجربه سه سال گذشته نشان داده که مدیران دولت بازدهم به پیامدهای امنیتی مشکلات اقتصادی آگاهند. برنامه‌ریزی برای حمایت از کارگران یک گام استراتژیک برای تامین امنیت جامعه است. اگر دولتیان با محافظه‌کارترین جامعه‌شناسان هم به مشورت بنشینند از پیامدهای خطرناک ایجاد بحران همبستگی آگاه خواهند شد. اگر روزی، دولتیان با جامعه‌شناسان به مشورت نشستند می‌توانند این سؤال را از آنان بپرسند که مفاهیمی مانند طرد اجتماعی یا محرومیت نسبی ذیل کدام نظریه‌ها قرار می‌گیرند؟ مطمئناً حتی محافظه‌کارترین جامعه‌شناسان هم پاسخ خواهند داد: نظریه‌های بی‌اعتماد به اصلاح امور!

نظام رانتي

مسئله اشتغال و بیکاری، در کشور ما، ریشه در یک ساختار اقتصادی دارد ساختاری که در آن دلالتی و واسطه‌گری بر تولید ارجحیت دارد. این ویژگی ساختاری می‌تواند توضیح‌دهنده مشکلات حوزه کارگری باشد

اکبر شوکت



اولین مسئله کارگران ناچیز بودن حداقل دستمزد دریافتی، است. دلیل این امر، سیستم ناکارآمدی است که رانت و دلالتی و فساد در آن ارجحیت دارد، در حالی که توجه به تولید با کیفیت کم‌رنگ است. نتیجه این روند ایجاد کارگران فقیر است. فقری که در همه ابعاد زندگی یک کارگر دیده می‌شود، از فقر مادی گرفته تا فقر فرهنگی. رواج شدید فقر موجب جرم و فساد در جامعه می‌شود. آسیب‌هایی که در مشاغل سخت و آسیب‌زا وجود دارند بر کارگران و جامعه تاثیر می‌گذارد. در حال حاضر در مورد این مشاغل هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد. در نتیجه این روند، مسائل و مشکلات چنین آسیب‌هایی هم به ضرر کارگران است، هم به ضرر دولت تمام خواهد شد، و حتی صندوق‌های بیمه‌ای را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. این فرایند و تاثیر و تاثرات به شکل زنجیره‌ای است. یعنی بحث اشتغال، تامین اجتماعی و ... در مدل یک زنجیروار کاملاً وابسته به هم است.

مسئله دوم، نوع خاص واردات و صادرات کالاها و اثرات این روند است. در کشور ما اجازه واردات به افراد خاصی داده می‌شود که موجب ضرر به کارفرمایان می‌شود. آسیب به کارفرما موجب اخراج و بیکاری بخشی از کارگران می‌شود. زمانی که کارفرمایان شروع به بیان مشکلات و مسائل موجود در کشور می‌کنند و روند تعدیل نیروی کارگر را در روند تولید شرح می‌دهند، به شدت روی مسئله واردات در کشور تاکید می‌کنند: اینکه اجازه واردات کالاها در دست عده‌ای خاص است، سودهای کلانی نصیب همین عده خاص می‌شود. به جای حمایت از تولید کالاهایی که در کشور تولید می‌شود، همان کالاها به شکل انبوه وارد می‌شوند. در نتیجه این واردات، کارفرمایان مجبور به تعدیل نیروی کار می‌شوند که موجب بیکار شدن تعداد زیادی کارگر و رکود تولید است.

همه این مشکلات در نتیجه سیستم ناکارآمد و رانتي است. این سیستم ناکارآمد دهه‌هاست با شدت و ضعف متفاوت وجود داشته است. اگر تسهیلات خوبی در اختیار کارفرما قرار گیرد، کارفرما می‌تواند ایجاد شغل کند. در حالی که

تسهیلاتی که در اختیار کارفرما قرار می‌دهند به اندازه‌ای نیست که کارفرما بتواند ایجاد شغل کند. تاثیر این روند در دراز مدت آسیب‌زاست و ضررهای زیادی را در پی دارد. به دلیل کم بودن تسهیلات، بسیاری از کارخانه‌های داخلی به تعطیلی کشیده می‌شوند که موجب بیکار شدن عده کثیری از کارگران می‌شود. در واقع تسهیلات باید با نرخ پایین در اختیار کارفرما قرار داده شود، این سیاست در کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد و در کشور ما نیز باید در دستور کار قرار گیرد.

مسئله سومی که این سیستم ایجاد می‌کند کاهش بهره‌وری است. در حال حاضر کارگران با دریافت حداقل دستمزد، زندگی خود را به شکل سختی سپری کنند و بهره‌وری‌شان در کمترین حد خود است. کارگری که در معرض انواع دغدغه‌ها و آسیب‌های اجتماعی قرار دارد مطمئناً بهره‌وری بسیار پایینی خواهد داشت.

باید دقت داشت که در بحث بهره‌وری ما با دو نوع کارگر روبرو هستیم. به عبارت دیگر، دو نوع کارگر در مقابل کارگر ایرانی از بهره‌وری بالایی برخوردار هستند. اولین مورد، کارگر افغانستانی است که به دلیل ناامنی و ترور در کشورش سعی دارد از کشور مهاجرت کرده و در دیگر کشورها با بیشترین میزان بهره‌وری به کار مشغول شود که در نتیجه، امنیتش نیز تامین شود. نوع دوم، کارگرهایی هستند که از تمام امکانات و شرایط - از قبیل حقوق بالا، محیط مناسب و ... - برخوردار و در نتیجه از بهره‌وری بالایی هم برخوردارند. در واقع، تفاوت در میزان بهره‌وری یک کارگر ایرانی با افغانستانی یا کره‌ای به زمینه این کارگران برمی‌گردد. با این حال مسئولان ما به جای توجه به این زمینه‌ها و بهبود شرایط، صرفاً به فکر بالابردن بهره‌وری هستند.

مسئله چهارم کارگران، ایجاد شرکت‌های پیمانکاری است. این شرکت‌ها به جذب نیرو می‌پردازند و اکثر شرکت‌ها و ادارات برای جذب نیرو با شرکت‌های پیمانکاری کار می‌کنند. در حالی که برای ایجاد وضعیت بهتر به جای ایجاد شرکت‌های پیمانکاری، باید شرکت‌های تعاونی ایجاد شود. تعاونی‌ها و سندیکاها، که دولت نیز باید از آنها حمایت کند، می‌توانند موجب بهبود شرایط کاری کارگران شوند و در جهت احقاق حقوق کارگران حرکت کنند.



پی‌نوشت

متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.

کاهش درآمد

سهام درآمدهای کاری جمعیت شاغل مزد و حقوق‌بگیر ایران از ارزش افزوده از متوسط جهانی در سال ۲۰۱۰ کمتر است

حسن طائی

مشاور وزیر کار و عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

پی‌نوشت

متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.



کار که شامل مجموعه‌ای از شاخص‌ها مانند ظرفیت اتحادیه‌ها، دستمزدهای اخراج یا غرامت اخراج، مقررات حمایتی در بازار کار، سیاست‌های حداقل دستمزد و مالیات بر نیروی کار است. به‌طور کلی نهادهای بازار از دو طریق بر سهم دستمزدها اثر می‌گذارند: اثر قیمتی یا دستمزدی که بیشتر مورد عنایت اتحادیه‌های کارگری است. اثر مقداری یا اشتغال که بیشتر از سوی دولت‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد. عوامل دیگری همچون: مقررات‌زایی از حساب سرمایه، درجه‌ی باز بودن اقتصاد اعم از مالیه یا تجارت بین‌الملل، کاهش ارزش پول ملی، کنترل اثرات احتمالی چرخه‌ی کسب و کار رانیز می‌توانیم مطرح کنیم.

وضعیت ایران

سهام عوامل تولید از ارزش افزوده در ایران به این صورت است: در بخش‌های کشاورزی و عمده‌فروشی، خرده‌فروشی، تعمیر و وسایل نقلیه و کالاها، حجم اعظم سهم نیروی کار مربوط به نیروی کار خویش فرماست. در برخی بخش‌های اقتصادی همچون معادن، آموزش، نفت خام و گاز طبیعی، واسطه‌گری مالی و ساختمان سهم عمده‌ی نیروی کار از ارزش افزوده، به نیروی کار مزد و حقوق‌بگیر تعلق دارد. با توجه به ماهیت کاربر یا سرمایه‌بر بودن فعالیت‌های اقتصادی سهم نیروی کار و سهم سرمایه متفاوت است. مجموع سهم درآمدهای کاری جمعیت شاغل مزد و حقوق‌بگیر ۱۰.۵ میلیون نفری و جمعیت کارکنان مستقل ۷.۵ میلیون نفری از ارزش افزوده در سال ۱۳۹۰ در اقتصاد ایران در مجموع به ۴۵ درصد می‌رسد. این نسبت در مقایسه با

نسبت متوسط جهان در سال ۲۰۱۰ - یعنی حدود ۶۰ درصد - کمتر است. کاهش سهم نیروی کار از ارزش افزوده، پیامدهایی را به همراه دارد که عبارتند از: وخامت توزیع درآمد، عدم توازن سهم نیروی کار و صاحبان سرمایه (به مثابه شاخص‌های عدالت خواهانه در توزیع درآمد)، کاهش مصرف خانوارها، نامشخص شدن وضعیت سرمایه‌گذاری، افزایش مخارج دولتی، افزایش نارضایتی‌ها و ایجاد آشوب‌های اجتماعی.

وقتی از توزیع درآمد سخن می‌گوییم از دو نوع توزیع درآمد بحث می‌کنیم: توزیع درآمدی مقداری و توزیع درآمدی تابعی. توزیع درآمد مقداری (توزیع درآمد نهادی) به رابطه‌ی توزیعی میان گروه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، خانوارها و شرکت‌ها می‌پردازد. توزیع درآمد تابعی (توزیع درآمد عوامل تولیدی) سهم هر یک از عوامل تولید را از کل درآمد ملی توضیح می‌دهد. در سهم عوامل تولید با دو مسئله اصلی سهم روبرو هستیم. مسئله اول، سهم نیروی کار از ارزش افزوده یعنی درصدی از درآمد ملی که توسط نیروی کار دریافت می‌شود، است. اما مسئله دوم، به سهم سرمایه از ارزش افزوده یعنی درصد کل درآمدی که به شکل اجاره، بهره و سود (یعنی بازده زمین و سرمایه مالی و مادی) میان صاحبان سرمایه توزیع می‌شود، می‌پردازد. سهم درآمد نیروی کار از ارزش افزوده در سراسر جهان در حال کاهش است و در ۷۵ درصد از کشورهایی که داده‌ها و اطلاعات دستمزدی آنان در دست است، کاهش سهم نیروی کار از درآمدها اتفاق افتاده است. این روند کاهشی بیشتر در کشورهای در حال توسعه و بیشتر در بین طبقات نیروی کار ساده و نیمه‌ماهر در مقایسه با کارگران ماهر و کارکنان متخصص روی داده است. اهمیت اقتصادی-اجتماعی تغییر در روند سهم نیروی کار را در سطوح متفاوتی می‌توانیم مشاهده کنیم. این موارد به شرح ذیل است:

اولاً: سهم نیروی کار در شاخص GDP. ثانیاً: سهم نیروی کار در ارتباط با مسئله بهره‌وری اقتصادی. ثالثاً: تأثیر پویایی سهم درآمد نیروی کار بر ثبات اقتصاد کلان از طریق تأثیری که بر ترکیب پایه‌ی مالیاتی و اجزای مختلف تقاضای کل دارد.

وضعیت جهانی

سهم نیروی کار از ارزش افزوده در کشورهای توسعه‌یافته از حدود ۷۵ درصد در دهه ۷۰ به حدود ۶۵ درصد در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته است. سهم نیروی کار در اقتصادهای در حال توسعه و نوظهور از حدود ۷۰ درصد در سال ۱۹۷۰ به حدود ۵۲ درصد در سال ۲۰۰۶ کاهش یافته است. عواملی را که بر کاهش سهم نیروی کار تأثیر دارند می‌توانیم به چهار بخش تقسیم کنیم. این چهار بخش عبارتند از: (۱) تحولات تکنولوژیک از طریق کم‌اهمیت کردن منابع انسانی در مقابل پیشرفت‌های فناوری، (۲) جهانی شدن از طریق افزایش تحرک و سیالیت سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی و مالی در سراسر جهان و برخورداری از منابع انسانی فراوان، در مقابل کاهش قدرت و امکان چانه‌زنی نیروی کار، (۳) جهانی‌سازی مالی که عبارت است از افزایش انگیزه‌های مالی، فعالان مالی، نهادهای مالی و جهانی شدن بازارهای مالی در جریان فعالیت‌های داخلی و خارجی اقتصادها، که در نهایت همگی این عوامل سبب کاهش سهم نیروی کار می‌شوند. (۴) نهادهای بازار

ضعف تشکیلاتی

قوانین ایران مذاکره‌ی جمعی را با نگرشی نیمه‌منفی پیش می‌برند در صورتی که اگر سازمان‌های کارگری و کارفرمایی قوی فراهم شود، تشویق مذاکره‌ی جمعی هم امکان‌پذیر خواهد شد

مهدی حسین آبادی



فعال کارگری

براساس ماده ۲ مقاوله نامه شماره ۸۷ کارگران حق دارند سازمان‌های خود را تشکیل دهند بدون اینکه اجازه قبلی نیاز داشته باشد. از نظر نهادهای نظارتی حق تشکیل سازمان‌های صنفی، پایه و مبنای ضروری همه جنبه‌های دیگر حقوق محسوب می‌شود. بدون وجود این حق تمامی متون قانونی عباراتی بی‌روح خواهند بود. این ماده سه جنبه دارد:

اول، عدم تبعیض در تشکیل سازمان‌های کارگری و کارفرمایی

این جنبه با انتخاب عبارت (بدون هیچ نوع تبعیض و تفاوت) تصریح شده است. تنها مورد استثنا ماده‌ی ۹ مقاوله نامه است که برابر آن دولت‌ها می‌توانند تضمین‌های مقرر را اجرا نمایند. با این حال تبعیضاتی در قوانین داخلی و رویه‌ی ملی کشورها وجود دارد، از جمله:

الف) تبعیض مبتنی بر شغل. مثلاً در مقررات ایران حق فعالیت سندیکاها صرفاً در مورد کارکنان مشمول مقررات قانون کار پیش‌بینی شده است و کارکنان دولت و کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر و اصناف زیر ۵۰ نفر فاقد این حق هستند. همچنین کارکنان شرکت‌های بزرگ تازمانی که شورای عالی کار تعیین ننماید از این حق محروم هستند.

ب) دیگر انگیزه‌های تبعیض یا تفاوت مانند نژاد، ملیت، عقاید سیاسی و جنسیت. در مقررات ایران از لحاظ نژاد تبعیضی وجود ندارد. ولی در مورد ملیت، قانون کار شرط تابعیت ایران برای حق عضویت در شورای اسلامی کار مطرح شده است. در خصوص عقاید سیاسی نیز به عقیده کارشناسان مستقل تبعیضاتی مانند عدم گرایش به احزاب و سازمان‌ها در بند ۲ قانون کار و بند ح همان ماده عدم وابستگی به رژیم سابق را می‌توان دید.

دوم: عدم نیاز به اجازه قبلی برای تشکیل سازمان‌های کارگری و کارفرمایی

در ماده ۲ مقاوله نامه این امر به صراحت بیان شده است. اگر کارگران و کارفرمایان برای تاسیس تشکیلات خود نیاز به کسب مجوز قبلی داشته باشند اصل آزادی سندیکایی مفهومی نخواهد داشت. تعقیب قانونی رهبران سندیکا نباید لطمه‌ای به شخصیت حقوقی سندیکا بزند. در مواردی تعداد حداقل اعضا برای تشکیل سندیکا ممکن است مانعی برای تشکیل آن از طرف کارگران یا کارفرمایان با تعداد

پی‌نوشت

متن سخنرانی در نشست «فقر و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.



اعضای کم باشد. این پیش‌بینی می‌تواند به حق آنها برای ایجاد سازمان‌هایشان لطمه بزند. همچنین پیش‌بینی‌های کلی چون خطرآفرینی برای نظم عمومی و امنیت مردم ممکن است منجر به این امر شود.

در مقررات ایران باید میان شوراهای اسلامی کار و دیگر سازمان‌های کارگری تفاوت قائل شد بر اساس قانون اول شوراها توسط وزارت کار تشکیل و کارفرما نیز می‌تواند مانع از تشکیل شوراها شود. یکی دیگر از موارد، ممانعت استفاده از اختیار ثبت شورا است که در ماده ۲۰ آیین نامه انتخابات شوراهای اسلامی کار با عدم ثبت در وزارت تعاون شوراها دارای شخصیت حقوقی و رسمی نخواهد بود. در انجمن‌های صنفی ثبت در تشکل با یک نام و تحت یک عنوان مجاز نیست و انجمن‌های صنفی نیز می‌باید الزاماً به ثبت برسند. در مورد نمایندگان کار نیز مقررات موجود تصریحی به ضرورت کسب موافقت کارفرما یا دولت ندارند و صرفاً نام‌دها باید داوطلبی خود را به وزارت کار اعلام نموده و این وزارت کارگران و مدیران را از داوطلبی آنها مطلع نماید. احراز صلاحیت کاندیدهای نمایندگی و انجام انتخابات به عهده وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی است.

سوم، حق انتخاب آزادانه سازمان کارگری و کارفرمایی

حق کارگران برای ایجاد سازمان‌های منتخب خود مستلزم این است که آنان بتوانند در فضای امنیت کامل سازمان‌های مستقل مربوط به خود را تشکیل دهند و نیز این امکان را داشته باشند که به هر یک از سازمان‌های موجود بپیوندند. قوانین ایران مذاکره‌ی جمعی را با نگرشی نیمه‌منفی پیش می‌برند. در صورتی که اگر سازمان‌های کارگری و کارفرمایی قوی فراهم شود تشویق مذاکره‌ی جمعی هم امکان‌پذیر خواهد شد. سطح مذاکره‌ی جمعی به عنوان یکی از این حقوق که در این خصوص در مقاوله نامه‌ی شماره‌ی ۹۸ سازمان‌های کارفرمایی و کارگری دورکن هر نوع مذاکره‌ی هستند. این جنبه با عبارت پیمان دسته‌جمعی در ماده‌ی ۱۴۰ تصریح شده و در همان ماده به تعریف پیمان دسته‌جمعی کار می‌پردازد. پیمان دسته‌جمعی کار عبارتست از پیمانی کتبی که به منظور تعیین شرایط فی مابین یک یا چند شورا از یک طرف و چند کارفرما یا نمایندگان قانونی آنها از طرف دیگر یا بین کانون‌ها و کانون‌های عالی کارگری و کارفرمایی منعقد می‌شود. اصل مذاکره‌ی آزاد و اختیاری این اصل که مستلزم استقلال طرفین در انجام مذاکره جمعی و تعیین محتوای آن است و دومین عامل اساسی مورد عنایت مقاوله نامه شماره ۹۸ به شمار می‌رود در کلیت خود مورد قبول قانونگذار ایرانی قرار دارد. بنابراین درباره اصل مذاکره جمعی محدودیت خاصی پیش‌بینی نشده است.

بحران صندوق‌ها

اگر در وضعیت صندوق‌ها اصلاحی صورت نگیرد، در ۱۰ سال آینده، وضعیت ۱۳ میلیون کارگری که تحت پوشش این بیمه‌ها هستند بحرانی خواهد شد

ابوالفضل فتح‌الهی

نایب رئیس کانون عالی کارگری ایران

در کنار این طلب‌ها، برخی کارخانه‌ها نیز به سازمان تامین اجتماعی بدهی دارند که این موارد را باید جز مشکلات سازمان محسوب کنیم. در شرایطی که اقتصاد پویا باشد و چرخ اقتصاد به درستی بچرخد این بدهی‌ها ایجاد نمی‌شوند. به خاطر وجود مسائل و مشکلات نظیر رانت‌ها در اقتصاد و اتکای بیش از حد به نفت و شرایط اقتصادی در ۸ سال قبل چنین بدهی‌هایی به وجود آمده است. بخش سرمایه‌گذاری نیز جدای از اقتصاد کشور نیست. شرایط اقتصاد در این بخش تاثیر داشته است و در حال حاضر خیلی از شرکت‌های سازمان در حد مطلوبی بازدهی ندارند. اگر سازمان تامین اجتماعی به همین متوال پیش برود و اصلاحی صورت نگیرد، در ۱۰ سال آینده بحرانی به وجود خواهد آمد که نظام را تحت تاثیر قرار خواهد داد. برای حل این مشکلات چند راهکار مشخص وجود دارد. اولین راهکاری این است که از فرار بیمه‌ای جلوگیری کنیم. با بازرسی‌های دقیق می‌توانیم از فرار بیمه‌ای کارفرمایانی که از پرداخت بیمه کارگران فرار می‌کنند جلوگیری کنیم. در کنار این موارد دولت نیز باید به نقش حمایتی خود متعهد باشد و کمک‌هایی برای این سازمان در نظر بگیرد. متأسفانه در سال‌های گذشته سازمان نتوانسته سهم سرانه بودجه بهداشتی خود را از دولت دریافت کند. یکی دیگر از راهکارها برای بهبود وضعیت سازمان تامین اجتماعی، چابک‌سازی سازمان است. باید توجه داشت اگر قرار باشد هر گونه توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وقوع بپیوندد در رابطه مستقیمی با تامین اجتماعی دارد. در سال‌های اخیر شاخص‌های GDP و GNP رشد منفی داشته است. اگر بتوانیم زمینه سرمایه‌گذاری را فراهم کنیم، زمینه اشتغال و از بین رفتن بیکاری هم فراهم می‌شود. با رشد اقتصادی کشور و بهبود کار، شرایط سازمان تامین اجتماعی نیز بهبود پیدا کند.

پی‌نوشت

متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.



از زمان وقوع انقلاب صنعتی تاکنون نیروی انسانی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. مسائل و مشکلات این انقلاب، نظیر بیکاری، فقر، اعتصابات، تعطیلی کارخانه‌ها، وابستگی شدید کارگران به بخش مالی و... باعث شد تا سرمایه‌داران و کارفرمایان و صاحبان بنگاه‌ها برای تامین امنیت جانی و مالی کارگران هم در زمان اشتغال و هم در زمان بیکاری، سازمان‌های حمایتی ایجاد کنند. این تحولات سبب شد تا سازمان‌هایی تحت عنوان تامین اجتماعی کارگران تاسیس شود.

آخرین اخبار نشان می‌دهد افراد و بیمه‌شدگان اصلی کارگری در حدود ۱۳ میلیون نفر، و بیمه‌شدگان تبعی نیز در حدود ۲۲ میلیون نفر هستند. بنابراین مجموعاً ۳۵ میلیون نفر بیمه شده اصلی و تبعی داریم. در کنار این افراد، حدود ۹۰۰ هزار نفر هم مستمری بگیر هستند که در مجموع با افراد تبعی خود شامل حدوداً ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر می‌شوند. در مجموع با یک خانواده ۴۱ میلیون نفری در سازمان تامین اجتماعی روبرو هستیم.

در بخش درمان، سازمان تامین اجتماعی دارای ۷۰ بیمارستان و ۲۷۴ درمانگاه و کلینیک است. در کنار این موارد، ما در سازمان کارهایی نظیر خرید خدمت را نیز داریم. در حوزه بیمه‌ای حدوداً ۱۵ هزار نفر کارکنان داریم و در مجموع کل کارکنان درمانی حدوداً ۴۰ هزار نفر هستند. در بخش سرمایه‌ای تا سال ۶۵، درآمدهای سازمان در بخش‌های مختلف نظیر املاک و مستغلات سرمایه‌گذاری می‌شد اما از آن سال به بعد، سرمایه کارگران که به عنوان صاحبان اصلی این سازمان محسوب می‌شوند، در بخش سرمایه‌گذاری وارد شد. اکنون ۱۰ شرکت به صورت مستقیم برای سازمان فعالیت می‌کنند و حدود ۳۲۷ کارخانه در بخش‌های مختلف به طور غیرمستقیم در ارتباط با سازمان فعالیت می‌کنند. اما علاوه بر داشته‌ها، در درون سازمان یک سری مشکلات هم داریم. ما این مشکلات و مسائل را در وهله اول ناشی از قوه مقننه می‌دانیم. قوه مقننه با وضع قوانین و مقررات، حقوقی را برای اشخاصی در نظر می‌گیرند و تحویل دولت می‌دهند در حالی که توانمندی دولت در سال‌های اخیر به نحوی نبوده است که بتواند پاسخگوی قوانین باشد. در نتیجه، بخشی از وظایف دولت به سازمان تامین اجتماعی تحمیل شده و در قبال آن تعهداتی نیز برای دولت ایجاد شده است. برای مثال، بخشی از بیمه‌شدگان خاص هستند که عضو خانواده کارگر تامین اجتماعی نیستند اما دولت موظف بود این افراد را بیمه کند ولی چون دولت شرایط بیمه را نداشت در نتیجه این کار بر عهده سازمان تامین اجتماعی افتاد و سر بار هزینه به سازمان شدند. نظیر قالیبافان، رانندگان و کارگران ساختمانی. در نتیجه این اتفاقات، سازمان از دولت در حدود ۱۱۸ هزار میلیارد تومان طلب دارد.

ضعف اقتصاد ایران در ایجاد شغل

میزان سرمایه‌گذاری در بخش صنعت در ۶۰ سال گذشته، تنها بین ۱۵ تا ۳۰ درصد در نوسان بوده است فقط سرمایه‌گذاری در این بخش می‌تواند ایجاد شغل کند

حسین راغفر

عضو هیأت علمی
دانشگاه الزهراء

با بررسی ساختار اقتصاد ایران می‌توان نشان داد که چگونه این اقتصاد توان خلق شغل ندارد. اگر کل اقتصاد کشور را به سه بخش کشاورزی و صنعت و خدمات تقسیم کنیم، از سال ۱۳۳۸ که اولین آمارهای رسمی منتشر شده تا سال ۱۳۹۱، میزان سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی در این ۶۰ سال بین ۳ تا ۵ درصد در نوسان بوده است. این، یعنی ما یک نظام کشاورزی در حد بخورونمیر داشته‌ایم و باز نشان‌دهنده آن است که همه دولت‌ها هم در قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب هیچ توجهی به مسئله کشاورزی نکرده‌اند.

میزان سرمایه‌گذاری در بخش صنعت در این ۶۰ سال، بین ۱۵ تا ۳۰ درصد در نوسان بوده است. سرمایه‌گذاری در این بخش می‌تواند ایجاد شغل کند. در دنیا هیچ کشوری وجود ندارد که توسعه در آن، بدون توجه به بخش صنعت روی داده باشد. این بخش صنعت است که می‌تواند ارزش افزوده ایجاد کند. اما اصل ماجرا اینجا است: حدود ۷۰ درصد اقتصاد کشور در بخش خدمات سرمایه‌گذاری شده است. عده‌ای بر این نظرند که اقتصاد کشورهای پیشرفته اقتصاد خدماتی است اما این یک بحث کاملاً پر مناقشه است. در اقتصادهای صنعتی، آن بخش از خدمات که مرتبط با صنعت باشد، رشد می‌کند و سهمش در بخش ارزش افزوده بسیار بزرگ است. برای مثال وقتی یک کشور صنعت کامپیوتر دارد در کنار آن، خدمات مربوطه مانند نرم‌افزار رشد می‌کند و رشدش بسیار هم مهم خواهد بود. در مورد ایران، ما خدمات کالایی تامین می‌کنیم. این خدمات مربوط به تولید داخل نیست بلکه بیشتر مربوط به بخش واردات است.



پی‌نوشت

متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.

۵۶ درصد کل درآمد ارزی کشور در ۸ سال دولت قبلی به دست آمده است و نوسانات آن بدین گونه است: در زمان روی کار آمدن دولت نهم سهم صنعت ۳۰ درصد و سهم خدمات ۶۵ درصد و سهم کشاورزی ۲ الی ۳ درصد بود. در سال ۹۲، سهم بخش خدمات به ۸۰ درصد افزایش پیدا کرد و سهم بخش صنعت به ۱۶ درصد کاهش پیدا کرد. در این مدت، بخش قابل توجهی از این ۵۶ درصد درآمد ارزی به شکل فساد از کشور خارج شد. سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی که ایجاد شغل می‌کند در این ۸ سال رو به کاهش بوده است، در حالی که بخش خدمات که مربوط به واردات کالاهایی نظیر پورشه است به شدت افزایش پیدا کرد. در واقع واردات کالاهای مصرفی افزایش داشته است. از پایان جنگ هشت ساله تا پایان سال ۹۱ شاخص GDP نشان‌دهنده میزان تورم در کشور است نشان می‌دهد در بخش خدمات بانکی - یعنی خرید و فروش پول و رباخواری - درآمد حاصل از تورم ۲۰ درصد بوده است. سهم بخش مسکن ۱۳ هزار درصد، سهم بخش کشاورزی ۷ هزار درصد و در صنعت ۶ هزار درصد یعنی ۶۰ برابر شدن تورم است. اقتصادی که در آن فعالیت‌های غیرمولد پاداش می‌گیرد، تولید شکل نمی‌گیرد. این آمارها نشان می‌دهد که چرا در اقتصاد ایران شغل خلق نمی‌شود.

در کنار این آمار باید عامل‌هایی را بررسی کنیم که توان اشتغال‌زایی را کمتر می‌کند. اولین عامل، روند سقوط ارزش ارز ملی است. وقتی قیمت ارز ملی یک سوم می‌شود، یعنی قدرت خرید مردم به یک سوم تنزل پیدا می‌کند. این اتفاق یک بار در سال ۹۰ و بار دیگر در سال ۹۱ به شکل چشمگیری اتفاق افتاد. تنزل ارزش ارز ملی خود باعث افزایش کالاهای وارداتی می‌شود. بنابراین تولیدکننده داخلی که کالاهای آن گران تمام می‌شود در کشورهای دیگر توان رقابت را از دست می‌دهد (بگذریم که در کشورهای دیگر از تولیدکننده داخلی خود حمایت می‌کنند). در نتیجه این روند، در ظرف ۸ سال کذا، ۱۴ هزار واحد تولیدی ما از رقابت خارج شده و ۷۰۰ الی ۸۰۰ هزار شغل از بین رفته است.

عامل دوم نظام بانکی کشور است که مسبب بسیاری از مشکلات اقتصادی کشور است و اکنون جلوی هر نوع اصلاحی را گرفته است. این نظام، با پول مردم در بخش مسکن سرمایه‌گذاری کرده و با قیمت‌هایی بسیار بالا که حاضر به پایین آوردن آن هم نیست، مسکن را به فروش می‌رساند. این قضیه، یکی از دلایل اصلی تورم است. وقتی درآمدهای بسیار کلانی در دلالتی و سفته بازی و رباخواری داریم، نتیجه آن کم‌شدن تولید و ایجاد اشتغال و فشار بر طبقه کارگر و صندوق‌های بیمه‌ای است.

چرخه معیوب برای نیروهای مولد

چهار یا پنج دهک فقیرتر جامعه که کارگران هم در این دهک‌ها قرار می‌گیرند
دچار نوعی دور معیوب از حیث کیفیت شرایط زیستی و کاری خودشان شده‌اند

محمد مالجو



اقتصاددان

از شمول عملاً تمام مواد قانون کار است. در بسیاری از موارد قریب به ۵۰ درصد از کارگران شاغل از چتر حمایتی نهاد غیر بازاری قانون کار محروم شده‌اند. پنجم، به همین قیاس، تعداد قابل توجهی از کارگران شاغل که برآوردی از شمارشان ندارم در مناطق ویژه و آزاد کشور از کلیه حمایت‌های قانون کار خارج شده‌اند و از این رو بی‌بهره از چتر حمایتی این قانون هستند. سیاست ششم نیز تشکیل پرهیزی دولت‌ها است. به عبارت دیگر، فصل ششم قانون کار که فقط سه نوع هویت جمعی را برای کارگران به رسمیت شناخته است، یعنی شورای اسلامی کار، انجمن صنفی کار و نمایندگان منفرد کارگری که هر سه آنها اولاً بیکارها را در بر نمی‌گیرند، ثانیاً در شرکت‌های بزرگ دولتی امکان شکل‌گیری ندارند، ثالثاً بنگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر هم نمی‌توانند چنین هویت‌هایی داشته باشند، رابعاً و خامساً به دولت و بخش خصوصی وابسته هستند. از این رهگذر، یعنی به اعتبار این شش سیاست، پنج سیاست اول باعث کاهش شدید توان چانه‌زنی فردی کارگران هم در محل کار و هم در بازار کار یعنی هم پیش از استخدام و هم پس از استخدام شده است و ششمین سیاست، یعنی تشکیل ستیزی دولت‌ها، که فراتر از این سه شکل به رسمیت شناخته شده با هر گونه هویت جمعی به لحاظ حقوقی و بیش از آن از نظر حقیقی بر خورده‌های سنگینی می‌کنند، باعث کاهش چانه‌زنی جمعی کارگران شده است.

کاهش چانه‌زنی، چه فردی و چه جمعی، چه در محل کار و چه در بازار کار، به افت شرایط کاری و زیستی کارگران در حد تاریخی سابقه‌ای رسیده است. از جهات عدیده‌ای می‌شود این افت شرایط زیستی و کاری را توضیح داد که اینجا من صرفاً بر کاهش دستمزدهای انفرادی تمرکز می‌کنم. برای نشان دادن کاهش دستمزدهای انفرادی نیز فقط بر مورد خاص حداقل دستمزد تمرکز می‌کنم. همانطور که در نمودار یک مشخص شده است، سهم حداقل دستمزد از پوشش متوسط هزینه ماهانه برای یک خانوار شهری را اینجا در فقیرترین پنج دهک طی سال‌های ۸۵ تا ۹۵ نشان داده‌ام.

بالا ترین منحنی در واقع فقیرترین دهک است. این نسبت هر چه کمتر شود فشار معیشتی بر کارگران شدیدتر شده است. هر چه این رقم بالاتر رود در واقع وضعیت کارگران بهتر است. این رقم از ۱۵۲ درصد سال ۱۳۸۵ به ۱۰۹ درصد سال ۱۳۹۳ برای فقیرترین دهک کاهش پیدا کرده، یعنی همان‌ها که در فقر مطلق به سر می‌برند. دهک دوم تا پنجم بر اساس مخارج مصرفی خانوارها نیز همین روند مخرب را تجربه کرده‌اند، ولو با شدتی کمتر. این کاهش دستمزدهای انفرادی یکی از سه عامل کلیدی است که باعث عدم تعادل مزمن در ساختار مداخل و مخارج خانوارها خصوصاً در پنج دهک محل بحث شده است. البته می‌دانید که سایر مؤلفه‌های تعیین‌کننده شرایط زیستی و کاری کارگران نیز روبه‌وخامت گذاشته است. مثلاً سایر سطوح دستمزدی، ایمنی محل کار، امنیت شغلی، شرایط اسکان و

معاون سابق و مشاور کنونی وزیر کار در خلال یک میزگرد در اسفندماه سال ۹۴ که در روزنامه شرق منتشر شد گفت: «دهک اول، یعنی فقیرترین ۱۰ درصد جامعه بر حسب هزینه‌های مصرفی، در فقر مطلق و دهک دوم در فقر نسبی به سر می‌برند. دهک سوم اقشار آسیب‌پذیر و دهک چهارم قدری کمتر آسیب‌پذیر هستند. دهک‌های پنجم تا هشتم، که جزو اقشار متوسط‌اند، نیز وضع چندان خوبی ندارند.»

به نظر می‌رسد که خانواده‌های کارگری در همین چند دهک فقیرتر جامعه باید جای گرفته باشند. به نظر می‌رسد که این چهار یا پنج دهک فقیرتر جامعه در عین حال دچار نوعی دور باطل از حیث کیفیت شرایط زیستی و کاری خودشان شده‌اند و در دام چرخه باطلی افتاده‌اند. با قوت مدعی هستم که جناب مشاور و قاطبه سیاستمداران در تمام سال‌های پس از جنگ نمی‌دانند چرا این چرخه باطل برای چهار یا پنج دهک فقیرتر جامعه به وجود آمده است. در بحث امروز، من، متناسب با وقت محدودی که در اختیارم هست، بنا دارم دینامیسم‌های پس پشت شکل‌گیری این چرخه باطل را که نیمی از جمعیت جامعه‌ی ایران را احاطه کرده است، بازگو کنم.

نقطه عزیمت شکل‌گیری این چرخه باطل، هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ تحلیلی، عبارت بوده است از کاهش توان چانه‌زنی فردی و جمعی کارگران که به نوبه خودش معلول، به گمان من، شش سیاست اصلی دولت‌ها در سال‌های پس از جنگ بوده است. بنده در این خصوص زیاد سخن گفته‌ام. اینجا این شش سیاست را فقط به اشاره شرح می‌دهم. اول، سیاست موقتی‌سازی قرار دادهای نیروی کار که باعث شده متجاوز از ۹۳ درصد از کارگران شاغل از امنیت شغلی محروم شوند. دوم، ظهور شرکت‌های پیمانکاری تامین نیروی انسانی که بنا بر برخی از برآوردها قریب به ۳ میلیون کارگر شاغل را که فقط از طریق شرکت‌های پیمانکاری تامین نیروی انسانی به اشتغال دست می‌یابند از رابطه مستقیم حقوقی با کارفرمایان اصلی محروم کرده است. سوم، تعدیل نیروی انسانی دولتی خصوصاً در اشل‌های پایین شغلی از اوایل دهه هفتاد خورشیدی به این سو که باعث شده است بخش گسترده‌ای از کسانی که سابقاً در اشل‌های پایین بدنه دولت شغلی دولتی داشتند به بازار کار آزاد پرتاب شوند و محروم از چتر حمایتی اشتغال دولت شوند. در سال ۱۳۶۵ اشتغال دولتی ۳۱ درصد از کل اشتغال را در بر می‌گرفت اما به سال ۱۳۸۵ که می‌رسیم این رقم به ۲۴ درصد می‌رسد. از زاویه‌ی دیگر، بر طبق نتایج بررسی بودجه خانوار مناطق شهری، درصد اعضای شاغل خانواده‌ها که در بخش دولتی شغل داشتند در سال ۱۳۷۱ رقم ۳۴ درصد بود اما در سال ۱۳۹۳ این رقم به ۱۸ درصد کاهش یافته است. برعکس، درصد اعضای شاغل خانواده‌های شهری که در بخش خصوصی شاغل هستند در سال ۱۳۷۱ رقم ۲۵ درصد بود اما در سال ۱۳۹۳ این رقم به ۴۱ درصد افزایش یافته است. این سیاست بخش عمده‌ای از نیروی سابقا شاغل در بدنه دولت را از چتر حمایتی اشتغال دولت محروم کرده است. چهارم، خروج کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر





کار مردان

پدیده‌ی چندشغله‌بودن در میان مردان بسیار رشد داشته است. درصد شاغلان گروه‌های سنی مختلف که حداقل دو شغل داشتند در دوره‌ی سال‌های ۷۳ تا ۸۳ افزایش یافته است. مثلاً درصد رده‌ی سنی ۵۵ تا ۵۹ سال که حداقل دو شغل داشته‌اند از حدود ۸ درصد در سال ۷۳ به حدود ۱۸ درصد در سال ۸۳ افزایش پیدا کرده است.



زنان

نسبت جمعیت فعال زنان به زنان خانه‌دار از ۱۲ درصد در سال ۱۳۶۵ روند صعودی گرفته و به حدود ۱۹ درصد در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. البته در دوره سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ شاهد کاهش این نسبت بودیم که عمدتاً حاصل تأثیر سیاست‌های خانه‌نشینی کردن زنان در دولت قبلی بوده است.

آمار، به چه ترتیب این روند را تجربه کرده اند اما می‌توانیم با قطعیت بگوییم تجربه هر چه که بوده برای دهک‌های هر چه فقیرتر به مراتب باید وخیم‌تر بوده باشد.

غیر از سلامت در زمینه آموزش عالی نیز (نگاه کنید به منحنی بالایی در نمودار شماره ۲ که بارنگ قهوه‌ای که جذب در بخش شهری‌ای آموزش عالی را نشان می‌دهد) از رقم حدوداً ۱۱۰۰۰۰ به رقم ۲۷۰۰۰۰۰ رسیده در حالی که منحنی پایین تر از رقم ۴۵۰۰۰۰ به ۶۰۵۰۰۰ رسیده است. بخش عمده گسترش آموزش عالی بر دوش پرداخت‌ها از جیب خانوارها بوده است. همین را به زبان دیگر اگر بازگو کنیم، نسبت جذب دانشجو در بخش رایگان به بخش شهریه‌ای در آموزش عالی از نسبت ۴۱ صدم در سال ۸۰ به رقم ۲۲ صدم در سال ۸۷ کاهش یافته و به عبارتی نصف شده است. البته این آمارها برای بعد از سال ۸۷ پردازش نشده و داده‌های خام آن در وزارت علوم وجود دارد که اگر پردازش شود تردید نکنید که همین روند با شدت بیشتری ادامه یافته است. روند کالایی‌سازی آموزش عالی خصوصاً در چند سال اخیر بسیار گسترده و شدید بوده است. آموزش عالی، سلامت و همه موارد دیگر آن بخش از خدماتی هستند که خانوارها در گذشته‌ها، ولو با کیفیت کمتر و با کمیت پایین‌تر، رایگان یا با قیمت‌هایی پایین‌تر از قیمت بازار از دولت دریافت می‌کردند اما دستمزدهای اجتماعی آنها به این معنا کاهش یافته که این کمک دولتی بسیار منقبض شده است. کاهش دستمزدهای اجتماعی عامل دیگری است که باعث عدم تعادل در بودجه خانوارهای دهک‌های فقیرتر جامعه شده است.

سومین مقوله که این بار کاهشی نیست و از جهاتی میمون و مبارک نیز هست این است که به دلیل پیشرفت‌های تکنولوژیکی و تاریخی، سبد مصرفی خانوارها منبسط شده است. بسیاری از اقلام در سبد مصرفی ما وجود دارد که در سبد مصرفی پدران و اجداد ما مطلقاً وجود نداشت. من اینجا فقط روی یک قلم متمرکز می‌شوم. اشاره‌ام به کالاهای مصرفی بادوام است، بر اساس نتایج بررسی بودجه خانوارهای شهری ایران که بانک مرکزی انجام داده است، درصد خانوارهای استفاده‌کننده از تلفن همراه از حدود پنج درصد در سال ۸۰ به حدود ۹۵ درصد در سال ۹۳ رسیده است. این رقم برای خودروی شخصی از ۱۷ درصد در سال ۷۱ به ۴۶ درصد در سال ۹۳ رسیده است. رایانه شخصی از یک درصد در سال ۷۶ به ۴۸ درصد در سال ۹۳ رسیده است. یخچال و فریزر و جاروبرقی و اقلام متعدد دیگر نیز همین روند فزاینده را داشته‌اند. سبد مصرفی متوسط منبسط شده است. البته این‌ها نشان‌دهنده میانگین ملی است اما دهک‌های فقیرتر نیز با کمیت و کیفیتی پایین‌تر روندهای مشابهی را تجربه کرده‌اند. این نیز عامل سوم است در ایجاد عدم تعادل در ساختار بودجه خانوارها. پس کاهش دستمزدهای افرادی، کاهش دستمزدهای اجتماعی همراه با انبساط سبد مصرفی خانوارها سه عاملی است که باعث عدم تعادل ساختاری در بودجه خانوارها شده‌اند.

اول ماه می این پیام را دهه‌هاست همراه خود دارد که این مشکل باید با

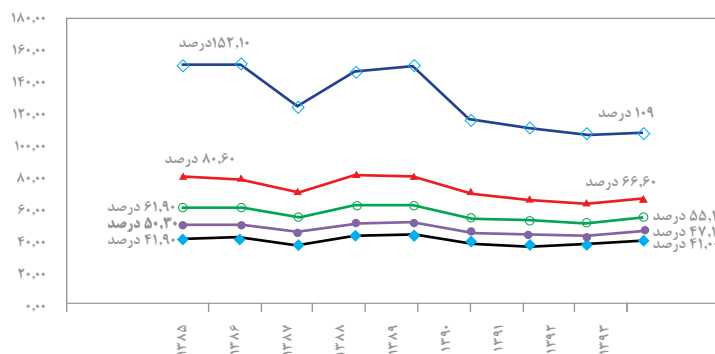
شدت کار. تمام این موارد در دو دهه گذشته و مشخصاً در سال‌های پس از جنگ البته با فرازونشیب رو به پدتر شدن داشته‌اند، هر چند من اینجا مشخصاً روی کاهش دستمزدهای انفرادی تمرکز کرده‌ام.

اما سوای کاهش دستمزدهای انفرادی، همه جامعه، خصوصاً این پنج دهک فقیرتر، کاهش در مقوله دیگری را هم تجربه کرده‌اند یعنی کاهش در دستمزدهای اجتماعی. دستمزدهای اجتماعی چیست؟ در واقع آن مخارجی است که دولت‌ها برعهده می‌گیرند در زمینه‌های درمان، سلامت، تربیت بدنی، مسکن و امثالهم که یا به رایگان یا به قیمت‌های زیر قیمت بازار به نیروهای هدف‌شان عرضه کنند. قانون اساسی ما در اصل سوم، اصل بیست و نهم و اصل سی‌ام و برخی اصول دیگر به درجات گوناگون بر این نقش دولت تأکید دارد و مقرر می‌دارد که دولت در زمینه آموزش عالی، آموزش عمومی، بهداشت، سلامت، مسکن، تربیت بدنی و سایر سپهرهای خدمات اجتماعی باید چنین نقشی را ایفا کند. اما همه دولت‌های پس از جنگ به اتفاق و به درجات گوناگون از این اصول قانون اساسی تخطی کرده‌اند و در عوض یا ارائه این خدمات را به بازار سپرده‌اند یا در چارچوب خدمات دولتی اما به قیمت‌های بازاری ارائه‌شان می‌دهند. در اینجا من فقط به دو مورد، یکی سلامت و دیگری آموزش عمومی، اشاره می‌کنم. حال آنکه سایر حوزه‌ها هم چنین روندی را تجربه کرده‌اند. اگر نرخ مشارکت خانوارها در هزینه‌های خدمات درمانی و خدمات جانبی مراقبت پزشکی بر اساس حساب‌های ملی سلامت را در نظر بگیریم برای ۸۱ تا ۸۷، یعنی تنها سال‌هایی که این آمار را به صورت غنی و قابل توجه در دست داریم، می‌بینیم که نرخ مشارکت خانوارها در پرداخت هزینه‌های خدمات درمانی از رقم ۵۶ درصد در سال ۸۱ به ۵۹ درصد در سال ۸۷ افزایش پیدا کرده و به همین قیاس نیز نرخ مشارکت خانوارها در پرداخت هزینه‌های جانبی مراقبت‌های پزشکی از ۶۸ درصد در سال ۸۱ به ۷۰ درصد در سال ۸۷ افزایش یافته است. این رقم البته در سطح ملی است و بعد طبقاتی در آن منظور نشده و مانمی‌دانیم دهک‌های مختلف یا طبقات مختلف، دست کم بنا بر این

V

نمودار ۱

◆ دهک اول
▲ دهک دوم
○ دهک سوم
● دهک چهارم
◆ دهک پنجم





کار سالمندان

درصد شاغلان ۶۵ ساله به بالا که حداقل دو شغل داشته‌اند از هفت درصد در سال ۷۳ به ۲۱ درصد در سال ۸۳ افزایش یافته است.



کار کودکان

طبق پرونده‌های تشکیل شده در حوزه‌ی استحقاقی نیروی انضمامی، از ۶۹ هزار نفر در سال ۸۰ به ۹۳ هزار در سال ۸۷ افزایش یافته است. انتظار داریم کودکان کار را بیشتر در میان کودکان بزهکار جستجو کنیم. از این رو اینکه تعداد کودکان بزهکار افزایش پیدا می‌کند تا حد زیادی از افزایش کودکان کار نیز خبر می‌دهد



اقدام دسته‌جمعی کارگران حل شود و باید راه‌حل‌های جمعی برای حل این معضل یافت. اما در جایی که یا راه‌حل دسته‌جمعی مطرح نشده است یا راه‌حل منطقی وجود دارد اما عملیات‌های سیاسی برای پیاده‌سازی این راه‌حل‌ها شکل نگرفته است، خانوارها و افراد ناگزیر به راه‌حل‌های فردی تشبث می‌جویند. این راه‌حل‌های فردی یعنی اینکه تک‌تک خانوارها چه کنند که در آمدشان با هزینه‌های‌شان بخواند تنوع بسیار زیادی دارد. اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان ما در این زمینه بسیار ضعیف عمل کرده‌اند و اطلاعات کمی به لحاظ قوم‌نگارانه داریم اما بر اساس مشاهدات زندگی روزمره و بر اساس مستندات ادبی از عکاسی و سینما و ادبیات و داستان‌های کوتاه و غیره می‌دانیم که راه‌حل‌های فردی بسیار متنوع بوده‌اند.

من اینجا فقط بر بخش بسیار کوچکی از این راه‌حل‌های فردی متمرکز می‌شوم که مشخصاً در بازار کار خود را نشان می‌دهد. بخشی از افراد خانوار پیش از این کار می‌کردند و حالا بیشتر کار می‌کنند. بخشی نیز مانند زنان خانه‌دار پیش از این کمتر در مقام نیروی کار فعالیت می‌کردند اما حالا وارد بازار کار می‌شوند. مشخصاً به رفتار چهار عضو متمایز خانواده در دهک‌های فقیرتر جامعه اشاره می‌کنم (نمودار شماره ۳). ابتدا به زنان خانواده می‌پردازم. نسبت جمعیت فعال زنان به زنان خانه‌دار از ۱۲ درصد در سال ۶۵ روند صعودی گرفته و به حدود ۱۹ درصد در سال ۹۰ افزایش یافته است. البته در دوره سال‌های ۸۵ تا ۹۰ شاهد کاهش این نسبت بودیم که عمدتاً حاصل تأثیر سیاست‌های تضعیف اشتغال زنان در دولت قبلی بوده است.

کودکان خانواده‌های دهک‌های فقیرتر نیز، بیش از پیش، در چارچوب کار کودک و کودکان کار وارد بازار کار شده‌اند. در این زمینه به دشواری می‌توان آمار رسمی به دست آورد اما داده‌های گوناگونی وجود دارد که می‌توان از آنها استفاده کرد. مثلاً در دوره‌ی سال‌های ۸۰ تا ۸۷ تعداد کودکان دستگیر شده به جرم‌های گوناگون، طبق پرونده‌های تشکیل شده در حوزه‌ی استحقاقی نیروی انضمامی، از ۶۹ هزار نفر در سال ۸۰ به ۹۳ هزار در سال ۸۷ افزایش یافته است. انتظار داریم کودکان کار را بیشتر در میان کودکان بزهکار جستجو کنیم. از این رو اینکه تعداد کودکان بزهکار افزایش پیدا می‌کند تا حد زیادی از افزایش کودکان کار نیز خبر می‌دهد.

سومین عضو خانواده نیز مردان نان‌آور خانوارها هستند که پدیده‌ی چندشغله‌بودن در میان‌شان بسیار رشد داشته است. درصد شاغلان گروه‌های سنی مختلف که حداقل دو شغل داشتند در دوره‌ی سال‌های ۷۳ تا ۸۳ افزایش یافته است. مثلاً درصد رده‌ی سنی ۵۵ تا ۵۹ سال که حداقل دو شغل داشته‌اند از حدود ۸ درصد در سال ۷۳ به حدود ۱۸ درصد در سال ۸۳ افزایش پیدا کرده است. به همین مقیاس، سایر گروه‌های سنی نیز این افزایش را تجربه کرده‌اند که در نمودار ملاحظه می‌کنید چهارمین عضو خانواده نیز سالمندان هستند. درصد شاغلان ۶۵ ساله به بالا که حداقل دو شغل داشته‌اند از هفت درصد در سال ۷۳ به

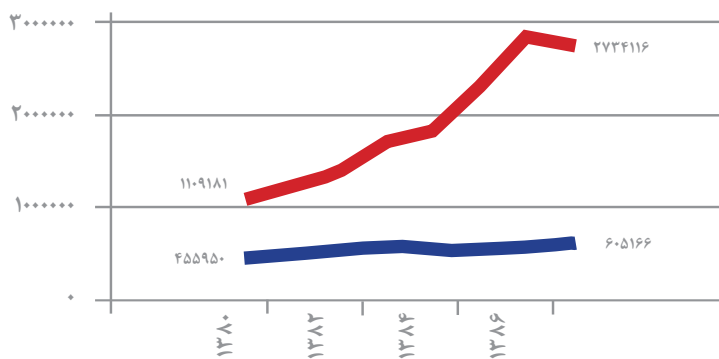
۲۱ درصد در سال ۸۳ افزایش یافته است. پس ملاحظه می‌کنید که زن و مرد و پیر و کودک برای پر کردن شکاف بین درآمد و هزینه‌ی معیشت خانوار خصوصاً در دهک‌های فقیرتر جامعه بیشتر کار می‌کنند. افراد خانوار برای حل مشکل خود به سراغ راه‌حل‌های فردی می‌روند. گرچه امکان دارد مشکل شخصی‌شان برای کوتاه‌مدت تخفیف یابد اما همین راه‌حل‌های فردی فقط باعث تشدید مشکل جمعی‌شان در میان‌مدت و درازمدت می‌شود. به عبارت دیگر، ما در اینجا شاهد منبع جدیدی در عرضه‌ی نیروی کار به بازار کاری هستیم که پیشاپیش از مازاد عرضه بر تقاضا رنج می‌برده است. عمدتاً جنس کارهای اضافی در دهک‌های فقیرتر جامعه کارهای سخت و ارزان و نامن و بدون منزلت اجتماعی و در برخی موارد غیرقانونی است. چتری از ناامنی بر سر این منبع جدید نیروی کار کشیده شده است، کمالینکه مثلاً می‌بینیم سهم درآمد متفرقه‌ی خانوارها از کل درآمد خانوار از هفت درصد در سال ۷۱ به ۲۳ درصد در سال ۹۳ رسیده است. این درآمدهای متفرقه متمایزندان از حقوق و دستمزدهای اخذشده از بخش‌های خصوصی و تعاونی و دولتی و همچنین متمایزندان از درآمدهای حاصل از بخش کشاورزی و فروش کالاهای دست دوم و اجاره‌ی حاصله از به اجاره دادن منازل شخصی. بنابراین در بازار کاری که در دهه‌ی گذشته همیشه نرخ بیکاری دورقمی داشته و عرضه‌ی نیروی کار از تقاضا بیشتر بوده است، شاهدیم که منبع جدیدی از عرضه‌ی نیروی کار می‌آید که محصول راه‌حل‌های فردی است و همان مشکلاتی را که خانواده‌ها برای حل‌شان به کار بازاری را اضافه کاری مجبور شده‌اند تشدید می‌کند، یعنی بیکاری هر چه بالاتر و رقابت هر چه بیشتر بین صاحبان نیروی کار باعث می‌شود موقتی‌سازی‌ها، و عملکرد شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی و خروج کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول قانون کار و حذف شمولیت قانون کار در مناطق آزاد و ویژه و تعدیل راحت‌تر نیروهای دولتی و نیز ممانعت از تشکیل یابی کارگران به مراتب ساده‌تر شود. همین‌ها یعنی دور جدیدی از کاهش مجدد توان چانه‌زنی کارگران. خب، دوباره باید



نمودار ۲

تعداد جذب دانشجو در بخش رایگان آموزش عالی

تعداد جذب دانشجو در بخش شهریه‌ای آموزش عالی

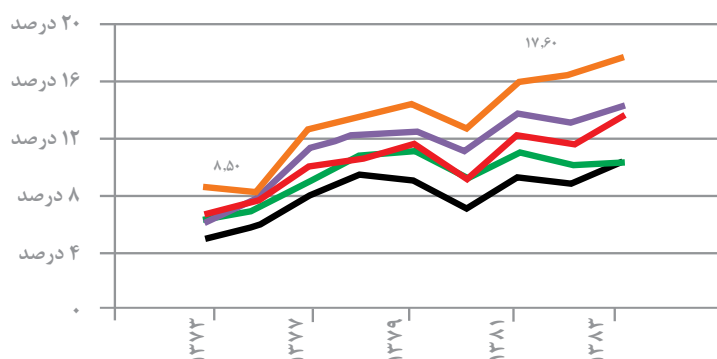


به نقطه‌ی عزیمت تحلیل مان برگردیم. تمام مواردی که تا اینجا ذکر شد اشاره دارد به یک رابطه‌ی طبقاتی که عمدتاً بین کارفرمایان و کارگران برقرار است. در این رابطه‌ی طبقاتی طولی اما طرف فرادست با موفقیت طرف فرودست را ناچار به قبول خواسته‌های خود کرده است. اما بخش عمده نیروی محرکه این چرخه باطلی که محل بحث مان است از قضا از جایی تأمین می‌شود که هیچ نسبت مستقیمی با کارگران و خانواده کاری ندارد. بله، بخش عمده این نیروی محرکه از دینامیسم‌هایی تأمین می‌شود که مربوط به طبقه اجتماعی و سیاسی مسلط است، از نوع توازن قوایی که در درون طبقه‌ی سیاسی مسلط برقرار است که اینجا من فقط روایت اقتصادی‌اش را بیان می‌کنم. طبقه اقتصادی و سیاسی مسلط دچار سه ضعف بزرگ است. یکم، بحران تولید ارزش؛ دوم، بحران تحقق ارزش در بازارها؛ و سوم، بحران سرمایه‌گذاری مجدد مازادها حاصله در فعالیت‌های اقتصادی. دولت‌ها همه این کاهش سهم‌بری نیروی کار از فرایندهای تولید و توزیع را به این هوارقم زده‌اند که فعالیت‌های اقتصادی چه بخش دولتی و چه بخش خصوصی سودآوری بیشتری داشته باشد تا سرمایه‌گذاری و اشتغال ایجاد کنند و حقوق و دستمزد به سمت نیروهای کار فروبارش پیدا کند و وضع آنها بهتر شود. سهم‌بری نیروهای کار به وقوع پیوسته است اما این نتیجه حاصل نشده است. چرا؟ به علت همان سه بحرانی که عرض کردم. از بحث بحران تولید ارزش شروع کنیم، یعنی از اینکه منابع اقتصادی در دستان اقلیت تمرکز یافته‌اند، اعم از اینکه این اقلیت بخش خصوصی یا شبه‌دولتی یا دولتی باشد. اما این منابع عمدتاً به سمت فعالیت‌هایی می‌رود که اما هر چه هست متضمن تولید ارزش افزوده نیستند و متضمن اشتغال‌زایی نیستند.

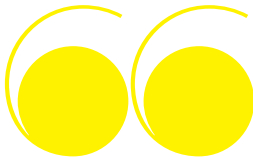
این را با یکسری شاخص می‌توان نشان داد. مثلاً در نمودار شماره ۴ منحنی بالایی نشان دهنده تعداد واحدهای بانکی است از سال ۸۴ تا ۹۱ که رشد زیادی داشته است. بیشتر از این رشد، که نماد رشد فعالیت‌های سوداگرانه است، ما شاهد رشد فزون‌تر مثلاً کانون‌های فرهنگی و هنری

نمودار ۳: درصد شاغلان گروه‌های سنی

۳۵ تا ۳۹ ساله
۴۰ تا ۴۴ ساله
۴۵ تا ۴۹ ساله
۵۰ تا ۵۴ ساله
۵۵ تا ۵۹ ساله



مساجد به منزله نماینده‌ای برای فعالیت‌های ایدئولوژیک دولت هستیم که می‌کوشند در زمینه‌ی اینکه شهروندان مثلاً چه بنویسند و چه بخوانند و چه ببینند و چه بیوشنند و چه نکنند و چگونه باشند و چگونه بشوند را تحقق ببخشند. این منحنی، یعنی منحنی پایینی در نمودار، شیب مثبت به مراتب بیشتری از منحنی مربوط به رشد فعالیت‌های سوداگرانه داشته است. منحنی بالایی نشان دهنده فعالیت‌های سوداگرانه است و منحنی پایینی که رشد خیلی زیادی دارد نشان دهنده رشد ساز و کارهای تبلیغات و فرهنگ‌سازی از منظر دولتی است. هر دو این‌ها به هر حال تولید ارزش افزوده نمی‌کنند. تولید ارزش افزوده را مثلاً کارگاه‌های صنعتی بالای ۱۰ نفر کارکن و بیشتر می‌کنند که در منحنی وسطی می‌بینیم طی سال‌های ۸۴ تا ۹۱ روندی نزولی داشته است. همین حرف‌ها را به نحو دیگری نیز در باره رشد فعالیت‌های سوداگرانه و افت فعالیت‌های اقتصادی مولد می‌توان نشان داد. سهم واسطه‌گری‌های مالی از کل محصولات ناخالص داخلی به منزله فعالیت‌های سوداگرانه از حدود ۱/۰۲ درصد در سال ۷۵ به حدود ۲/۷۸ درصد در سال ۹۰ رسیده است، در حالی که سهم تشکیل سرمایه بخش خصوصی در ماشین‌آلات از کل محصولات ناخالص داخلی از ۴/۳۹ درصد در سال ۷۵ به ۲۳/۹۸ درصد در سال ۹۰ کاهش یافته است. به زبان دیگری هم می‌شود گفت درصد توزیع افراد شاغل خانوارها بر حسب رشته‌ی فعالیت در محل کار خود در صنعت و معدن از رقم ۲۳/۷۰ درصد در سال ۷۴ به حدود ۱۷/۴۰ درصد در سال ۹۳ کاهش یافته است و برعکس، درصد شاغلان خانوارها در زمینه‌ی خدمات مالی و بیمه و ملکی و حقوقی و تجاری، یعنی نماد فعالیت‌های سوداگرانه، از حدود ۲/۶۰ درصد در سال ۷۸ به ۸ درصد در سال ۹۳ افزایش یافته است. اینجا چه اتفاقی افتاده؟ مادر این نمودارها شاهد داستان دردناک بحران تولید ارزش هستیم. بخشی به دنبال سوداگری خود هستند و بخشی به دنبال توسعه فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی دولتی و این نیز جارتنگ می‌کند برای استفاده از منابع اقتصادی جهت امر تولید و اشتغال‌زایی مولد. این بحران اول است. اینجا دعوا دعوی کارفرما و کارگر نیست. اینجا نوعی از رقابت در درون طبقه سیاسی حاکم است که نتیجه‌ی آن این وضعیت است. بحران دوم بحران تحقق ارزش در بازار است. اگر کالا تولید شود و اگر منابع اقتصادی به سمت فعالیت‌های مولد برده شود، بعد از تولید باید در بازار فروخته شود. به این روند می‌گویند تحقق ارزش در بازار. اگر تقاضای موثر کافی وجود داشته باشد، کالا فروخته می‌شود. ولی اگر تقاضای موثر برای محصولات و خدمات تولیدشده کافی نباشد، کالاها در انبار می‌ماند. این یعنی مشکل تحقق ارزش در بازارها. مشکل تحقق ارزش در ایران مشکل دیرپایی است. اینجا فقط به تراز واردات و صادرات خدمات اشاره می‌کنم که طی دهه هشتاد همواره منفی بوده است و ما همواره شاهد خروج ارز در این زمینه بوده‌ایم. به عبارت دیگر، در زمینه خدمات همواره واردات‌مان بیشتر از صادرات‌مان بوده است. به همین قیاس است تراز تجاری کالاها که طی دهه هشتاد همواره



سهم واسطه‌گری‌های مالی از کل محصولات ناخالص داخلی به منزله فعالیت‌های سوداگرانه از حدود ۱/۰۲ درصد در سال ۷۵ به حدود ۲/۷۸ درصد در سال ۹۰ رسیده است

بین طبقات نیست بلکه در درون یک طبقه است. بخش عمده‌ای از معضل برمی‌گردد به رابطه درون نیروهای سیاسی مسلط و به عدم توازن قوانینی که به زبان نیروهای مولد برقرار است. از همین جانب با این نوع تقریر مساله دواستراتژی سیاسی قابل تصور می‌شود. برای شکستن این دور باطل و خروج از چرخه‌ی باطلی که پنج دهک فقیرتر جامعه را احاطه کرده است این ایده در جامعه غلبه دارد که پشت نیروهای مولد بایستیم تا از پیشروی نیروهای نامولد جلوگیری کنند و بحران‌ها حل شوند. این راه حل غالبی است که در ایران دست بالا را دارد اما عملاً در چارچوب قواعد بازی سیاسی همواره با ناکامی مواجه شده است. این راه حل یعنی تغییر رابطه درون طبقاتی‌ای که درون نیروهای سیاسی و اقتصادی مسلط وجود دارد. این راه حل عملاً دور باطل نابرابری را تشدید کرده است. راه حل دوم این است که رابطه طبقاتی بین کارگر و کارفرما دستخوش تغییر شود، یعنی در کوتاه مدت تلاش برای تغییر تدریجی این رابطه و در دراز مدت تلاش برای تضعیف آن. من به این راه حل باور دارم. به گمان من، نقطه‌ی عزیمت برای حرکت به سوی این راه حل باید تمرکز برای تحقق پنج هدف باشد. یکم، انحلال قراردادهای موقت در زمینه مشاغلی که ماهیت دائمی دارند. دوم، انحلال شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی. سوم، شمولیت مجدد قانون کار بر کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر و نیز بر شاغلان مناطق ویژه و آزاد کشور. چهارم، این که دولت از کمک به اشتغال‌زایی اجتناب کند و در عوض خودش مستقیماً و راساً اشتغال‌زایی کند. پنجم نیز تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری. فقط با تحقق این پنج هدف است که حداقل‌هایی از توان چانه‌زنی فردی و جمعی به کارگران بازمی‌گردد و آن زمان می‌توان مطالبات برحق کارگران در زمینه‌ی حداقل دستمزد و بیمه و تأمین اجتماعی و غیره را جامه عمل پوشاند. این مسیری دشوار و زمان‌بر است و در ساختار سیاسی کنونی هیچ راه حل دیگری برای خروج پنج دهک فقیرتر جامعه از چرخه باطلی که احاطه‌شان کرده است وجود ندارد.

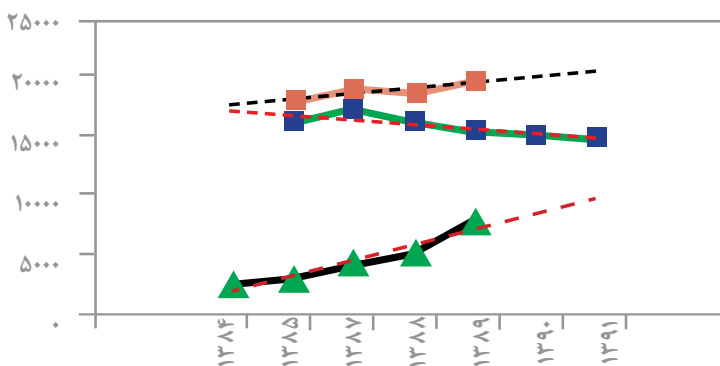
پی‌نوشت

متن سخنرانی در نشست «کار و کارگر در ایران و بررسی مسائل رفاهی کارگران». این نشست را انجمن علمی دانشجویی تعاون و رفاه اجتماعی دانشگاه علامه ماه گذشته به مناسبت روز جهانی کارگر برگزار کرد که با جرح و تعدیل منتشر می‌شود.



نمودار ۴

تعداد کارگاه‌های صنعتی دارای ۱۰ نفر کارکن و بیشتر
تعداد واحدهای بانکی
تعداد واحدهای فرهنگی



واردات مان از صادرات غیر نفتی مان بیشتر بوده و شکافی فزاینده بین‌شان برقرار بوده است. اینها حاکی از بحران تحقق ارزش در بازارها است. اینجا ما شاهد نوعی توازن قوا به زیان امر تولید هستیم؛ یعنی اینکه سرمایه تجاری که به نیابت از تولیدکنندگان خارجی بازارهای ملی ما را به قیضه‌ی خود درمی‌آورد به مراتب قوی‌تر از تولیدکنندگان داخلی است. اگر این سرمایه تجاری بر تولیدکنندگان داخلی غلبه داشته باشد، بحران تقاضای موثر در بازار پدید می‌آید. به این ترتیب که مثلاً در مورد کارگاه‌های صنعتی بالاتر از ۱۰ نفر می‌بینیم ارزش موجودی کالاهای ساخته شده آنها در پایان اسفند ماه هر سال طی سال‌های ۸۴ تا ۹۰ روندی فزاینده داشته که این روند فزاینده البته بخشی به علت تورم است ولی بخش دیگر آن به خاطر فقدان تقاضای موثر است از آن نوعی که چند وقت پیش دولت مجبور شد اعتبارات بانکی را برای خالی شدن انبارهای خودروسازها فراهم کند. یا مثلاً نرخ رشد شاخص فروش صنایع بورسی غیر از خودرو در بیشتر فصول سال گذشته رقمی منفی بوده است و این یعنی بحران تقاضای موثر. این یعنی بحران تحقق ارزش، یعنی اینکه زنجیره انباشت سرمایه که در جاهای مختلف دچار سستی است اینجا دچار گسستگی است. اما غیر از این، اینگونه نیست که منابع اقتصادی مطلقاً به سمت فعالیت‌های تولیدی نروند. اینگونه نیست که فعالیت‌های تولیدی بازار نداشته باشند بازار هم دارند. پس به آخر سال مالی می‌رسیم. اگر درآمدها بیشتر از هزینه‌ها باشد سودآور بوده است. نکته اینجا است که آیا این سود در ایران وارد چرخه‌ی انباشت سرمایه می‌شود؟ پاسخ منفی است، وارد می‌شود اما در مدار بالاتری از زنجیره‌ی چرخه‌ی انباشت سرمایه جهانی، در دبی در تورنتو. در اینجا یا در آنجا به طور مستمر ما شاهد غلبه‌ی سرمایه‌برداری از کشور بر سرمایه‌گذاری در کشور هستیم. فرار سرمایه عملاتی دارد. اینجا بالاتر از حساب سرمایه می‌شود نگاه کرد. از سال ۷۰ تا ۹۱، در اکثر سال‌ها و در مقیاس‌های وسیع ما شاهد خروج سرمایه بوده‌ایم. این خروج سرمایه در حقیقت فرآیند تولید را از نو مختل می‌کند اینجا هم ما شاهد نوعی توازن قوا بین دو دسته از نیروها درون نیروهای مسلط هستیم. عاملان سرمایه‌برداری قوی‌تر از عاملان سرمایه‌گذاری هستند. نکته‌ای که هست این است که در تمام این بحثی که به زبان اقتصادی بیان شد در واقع داشتیم از آیینی سیاست آن را به تصویر می‌کشیدیم. یعنی اینکه بخش‌هایی از نیروهای مسلط، بخش‌های نامولد، می‌چربد بر آن دسته از بخش‌های محدود و مولد نیروهای مسلط. این سه بحران یعنی بحران تولید ارزش، بحران تحقق ارزش و بحران فرار سرمایه نیروی محرکه اصلی است که باعث می‌شود تقاضای شغل ایجاد نشود و به این اعتبار آن وعده فروبارشی و وعده رخنه به پایین و آن وعده که الان وضعیت شمارا بدتر می‌کنیم به این امید که در آینده نه چندان دور بهتر بشود به وقوع نپیوندد. اینجا به طور کلی از دور رابطه طبقاتی حرف زدیم. یک نوع رابطه بین طبقه فرادست و طبقه فرودست، که مشخصاً از کارگران و کارفرمایان سخن گفتیم و نوع دیگری از رابطه، که رابطه درون طبقاتی است. یعنی

آسیب‌های هزینه‌های غیراجرای

رویکرد اقتصاد سیاسی درباره مسائل رفاهی در ایران چه چیزی به ما می‌گوید؟ و آیا می‌تواند راهی برای توزیع کارآمدتر منابع رفاهی را نشان دهد؟

فرشید یزدانی

دبیر شورای عالی
برنامه‌ریزی راهبردی
سازمان تأمین اجتماعی

پی‌نوشت

متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.



رویکرد اقتصاد سیاسی معطوف به این مسئله است که قدرت و منابع چگونه تقسیم می‌شوند؟ با این تعریف، این رویکرد چه چیزی می‌تواند درباره مسائل و مشکلات صندوق‌های بیمه‌ای به ما بگوید؟ قبل از پاسخ دادن به این سؤال، باید دو اصل کلی را در نظر داشت. اولاً بنیان صندوق‌های بیمه‌ای مبتنی بر حقوق اجتماعی شهروندی است و ثانیاً اینکه به صندوق‌های بیمه‌ای باید نگاه بلندمدت داشت. توضیح خواهیم داد که چگونه بخشی از بحران صندوق‌های بیمه‌ای ناشی از آن است که نگاه بلندمدت و حتی در برخی مواقع، حقوق شهروندی هم رعایت نشده است. با این مقدمه، من چهار عامل را در ایجاد بحران برای صندوق‌های بازنشستگی مهم می‌دانم.

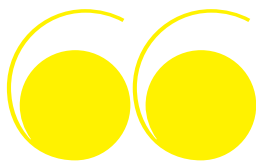
اولین عامل، بحث متغیرهای اجتماعی و اقتصادی است. منظور از متغیرهای اجتماعی، متغیرهایی مانند جمعیت و فرهنگ استفاده از بیمه یا فرهنگ بیمه‌ای و متغیرهای اقتصادی مثل رشد و توسعه و اشتغال و ... هستند. عوامل اقتصادی و جمعیتی عوامل عام هستند و همه جا وجود دارد. مثال عامل جمعیتی، قانون فعلی تأمین اجتماعی است که در سال ۱۳۵۴ تصویب شد. در آن زمان، امید به زندگی در حدود ۵۴ سال بود. سن بازنشستگی طبق قانون برای خانم‌ها ۵۵ و برای آقایان ۶۰ سال بود. امروزه همان قانون برقرار است در حالی که امید به زندگی ۷۴ سال است. یعنی طول بر خور داری از خدمات مستمری بگیر حدود ۲۰ سال افزایش یافته است. از طرف دیگر طول سپرده‌گذاری در صندوق‌ها و سرمایه‌گذاری در صندوق‌ها همان مقدار ثابت است. این امر طبیعتاً تعادل سیستم را به هم خواهد زد.

دوم رویکردهای حاکمیتی و مناسبات قدرت است. خیلی اوقات دولت‌ها به صندوق‌های تأمین اجتماعی به صورت قلم نگاه کرده‌اند. گرچه سازمان بین‌المللی کار (ILO) سازوکاری اساسی به نام سازوکار سه‌جانبه‌گرایی را که الزاماً بایستی بر صندوق‌ها

حاکم باشد، تعریف کرده است، ولی در بسیاری از مواقع این سه‌جانبه‌گرایی محقق نمی‌شود. چنانکه می‌دانید در کشور ما نهادهای مستقل کارگری بسیار ضعیف‌اند، نهادهای مستقل کارفرمایی هم خیلی نیرومند نیستند که در حوزه سیاست‌گذاری حضور داشته باشند. عمدتاً دولت است که دخالت می‌کند. در سال ۱۳۸۹ که اساسنامه‌ی تأمین اجتماعی تغییر کرد، آشکارا مشخص شد که دولت‌ها گرایشی به رعایت سه‌جانبه‌گرایی ندارند و این امر متأسفانه هنوز هم ادامه دارد. انتظار این بود که در این دولت آن اساسنامه اصلاح شود که به نظر می‌رسد در این مورد تفاوتی میان دولت‌ها وجود ندارد. هر دولتی تمایل دارد تا بیشتر، قدرت را در دستان خود حفظ کند تا اینکه آن را به دست نهادهای مدنی بسپارد.

سومین عامل، هم رویکردهای مربوط به فرهنگ بیمه‌ای می‌شود و هم مربوط به بحث حاکمیتی یا همان نگاه پوپولیستی و انتظار خدمات بی‌شائبه و دست و دل‌بازانه از صندوق‌های تأمین اجتماعی. این نگاه، کوتاه‌مدت است و نگاه بلندمدت را از بین می‌برد.

آخرین عامل، سازوکارهای معطوف به اداره صندوق‌ها است. نگاه و رویکرد خاصی در سیاست‌گذاری اجتماعی، صندوق‌ها را دچار بحران می‌کند. فردی به نام گوف، تقسیم‌بندی مفیدی از نگاه‌های ممکن در خصوص سیاست‌گذاری اجتماعی ارائه کرده است. بر اساس تقسیم‌بندی گوف این رویکردها عبارتند از نظام دولت رفاهی، نظام تأمین غیررسمی و نظام ناامنی. به اختصار به مشخصات نظام ناامنی اشاره می‌کنم که شاید برای بسیاری از شما آشنا باشد. شیوهی تولید غالب در این نظام، سرمایه‌داری غارتگر است، یعنی بدترین شکل سرمایه‌گذاری. نمونه‌های این نظام را می‌توان در بحث خدمات مالی و واردات و حضور پورشه‌ها در سطح شهر مشاهده کرد. روابط اجتماعی حاکم در این نظام، شکل‌های مختلف مناسبات سلطه و ظلم و دعوای نظامی را باز تولید می‌کند. این روابط تا عمق روابط جنسیتی تداوم می‌یابد، یعنی سلطه‌ی مرد بر زن. این نظم بر بقیه‌ی مناسبات مانند مناسبات کارگر و کارفرما هم صادق و حکمفرما است. منبع اصلی تأمین معیشت در این نظام، انواع شیوه‌ی امرار معاش با تنش‌های زیاد است. از همین روست که شغل ممکن است ایجاد نشود. شکل غالب تحرک سیاسی، پراکنده و بی‌ثبات است. شکل نهاد دولت نیز دولت در سایه با مرزهای نفوذناپذیر است. شما دولتی دارید که کار می‌کند و در کنار آن مجموعه‌های دیگری هم وجود دارند که همه کاری می‌کنند، یعنی جواز همه کارهایی را که دولت انجام می‌دهد به همراه ابزار کنترل، دارند. چشم‌انداز



شیوه‌ی تولید غالب در نظام ناامنی،
 سرمایه‌داری غارتگر است، یعنی بدترین
 شکل سرمایه‌گذاری. نمونه‌های این نظام،
 توسعه خدمات مالی و واردات و حضور
 پورشه‌ها در سطح شهر است

تتماعی



نهادی در این نظام متزلزل و بی‌ثبات است. وقتی هزینه کافی صرف حوزه‌ی سیاستگذاری اجتماعی نشود، موجب افزایش آسیب‌ها می‌شود و لذا به‌ناچار سبب انتقال این هزینه‌ها به حوزه‌ی سلطه و سرکوب می‌شود.

در پایان به نمونه‌هایی از گام‌هایی را که در سال‌های اخیر برداشته شدند و بحران صندوق‌های بازنشستگی را تشدید کرده‌اند، می‌پردازم. اولین نمونه، مورد بازنشستگی‌های سخت و زیان‌آور است. متولیان بازنشستگی سخت و زیان‌آور سه حوزه بودند: کارفرمایان، تأمین اجتماعی و دولت. قرار بر این بود که ظرف دو سال کارفرمایان رفع موانع سختی و زیان‌آوری را در دستور کار قرار دهند. این الزام در سال ۱۳۸۱ تصویب شد اما هنوز که هنوز است، در این راستا اتفاقی نیفتاده است.

کارگران مرتب به دنبال بازنشستگی زودرس در مشاغل سخت و زیان‌آور هستند. اما نه دولت در این زمینه به وظیفه‌اش عمل، و اعمال نظارت کرده است و نه کارفرمایان در این زمینه هزینه کرده‌اند. در واقع کارفرمایان این را امتیاز مثبتی برای خود می‌دانند که می‌توانند کارگر ارزان قیمت داشته باشند. مورد دیگر، طرح نوسازی صنایع است که بیشتر از آن که به نفع نیروی کار باشد، به نفع کارفرمایان است. سومین نمونه طرح تحول سلامت است که اساساً نگاهش توزیع منابع از جیب مجموعه‌ی مصرف‌کننده به جیب ارائه‌دهنده بوده است. به همین دلیل است که مشاهده می‌کنید که مثلاً در دو سال گذشته حدود ۷ هزار میلیارد تومان هزینه‌ی اضافی بر صندوق تأمین اجتماعی تحمیل شده است. علناً چیزی در حدود ۴۸ درصد هزینه‌ی درمانی از جیب فرد پرداخته می‌شود. آمار گفته شده مربوط به سال ۹۲-۱۳۹۱ است، در سال‌های بعد این میزان کمتر شد ولی به نظر می‌رسد دوباره به میزان قبلی برگشته است.

به نظر می‌رسد دولت‌های مختلف به جای تخصیص منابع در حوزه‌های اجتماعی به تخصیص منابع در حوزه‌های غیراجتماعی یا بازتولید سازوکارهای دلخواه خود پرداختند. مثلاً در بودجه‌ی سال ۱۳۹۵ چیزی حدود ۳۶۰۰ میلیارد تومان به حوزه‌های فرهنگی مختلف تعلق گرفته است. اما سوال اصلی این است که این بودجه چرا به حوزه‌های اجتماعی پرداخت نمی‌شود؟ مثلاً بیمه‌ی تأمین اجتماعی تا سال گذشته حدود ۱۲۰ هزار میلیارد تومان مطالبات داشته که این مطالبات تا پایان امسال به ۱۶۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد، مبلغی که پرداختش با این چارچوب، از توان دولت خارج است. این‌ها منابعی است که در واقع متعلق به نیروی کار است و چه بسا در جای دیگری هزینه می‌شود.

معمای یقه سفیدها

آیا طبقه‌ی کارگر یقه سفید یا طبقه‌ی متوسط جدید در مرحله‌ی کنونی متحد طبقه‌ی کارگر هستند یا خیر؟ پس چرا اولویت‌های ذهنی این دو طبقه در ایران امروز این قدر متفاوت به نظر می‌رسد؟

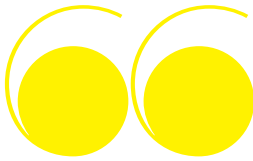
پرویز صداقت

پژوهشگر اقتصادی

در پروژه سیاسی طبقه کارگر در ایران در شرایط کنونی آیا طبقه‌ی متوسط جدید که اصطلاحاً تحت عنوان کارگران یقه سفید از آن‌ها یاد می‌شود، متحدان طبقه‌ی کارگر هستند یا خیر و این طبقه چه ویژگی‌هایی دارد؟ نکته‌ی ابتدایی که بایستی درباره‌اش بحث شود این است که اساساً مفهوم کارگر یقه سفید یعنی چه و این مفهوم چگونه پدید آمده است؟ در جریان تکامل و تطور سرمایه‌داری از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد مجموعه تحولاتی در نظام سرمایه‌داری رخ داد که باعث شد طیف جدیدی از مزدبگیران وارد بازار کار شوند. دولت نقش مهم‌تر و مؤثرتری می‌بایست در اقتصاد سرمایه‌داری ایفا کند. از طرفی نیاز به سرمایه‌گذاری عمرانی گسترده بود یعنی سرمایه‌گذاری‌های خارج از توان بخش خصوصی که مستلزم سرمایه‌گذاری‌های دولتی بود. از طرف دیگر چرخه‌های رکود و رونق اقتصادی نیاز به دخالت دولت را ایجاد می‌کرد و از جانب سوم به تدریج از سرمایه‌گذاری رقابتی قرن نوزدهم به سمت سرمایه‌داری انحصاری حرکت کردیم. در سرمایه‌داری جدید شاهد شکل‌گیری شرکت‌های بزرگ سهامی بودیم. در این شرکت‌ها دیگر مانند بنگاه‌های اقتصادی سنتی یا بنگاه‌های اقتصادی اولیه‌ی سرمایه‌دارانه، امور اداری و امور دفتری محدود به چند نفر حسابدار یا مسئول امور حقوقی و غیره نبود و نیاز به یک بوروکراسی خاص خودش را داشت. پس از یک طرف تحول از سرمایه‌داری رقابتی به سرمایه‌داری انحصاری و از دیگر سو نقش‌های جدیدی که دولت لاجرم بایستی در اقتصاد جدید سرمایه‌داری ایفا می‌کرد، باعث حضور و دخالت گسترده‌تر دولت در اقتصاد شده بود و بوروکراسی جدید و گسترده‌ای را به وجود آورد. مجموعه‌ای از کارگران و نیروی دستمزد بگیر ایجاد شد که مورد بررسی پژوهشگران و دانشمندان حوزه‌ی علوم اجتماعی قرار گرفت. از سی‌رایت میلز به عنوان یکی از اولین کسانی که بحث درباره‌ی کارگران یقه سفید را مطرح کرد، نام برده می‌شود. میلز تحت تأثیر ماکس وبر بود و به تأسی از او مسائل مربوط به کارگران یقه سفید را مطرح کرد. در سنت اقتصاد سیاسی مارکسیستی به طور کلی از قرن بیستم به این طرف دو دیدگاه در تعریف طبقه‌ی کارگر وجود دارد. یکی دیدگاه گسترده است که طبقه‌ی کارگر یا کارگران، طیف گسترده‌ای را دربرمی‌گیرند که شامل تمامی گروه‌هایی است که ناگزیر از فروش نیروی کارشان برای امرار



معیشت هستند، می‌شود. بنابراین این دیدگاه به سادگی می‌تواند در کنار کارگران یقه آبی یعنی کارگران حوزه‌ی صنعتی و معدنی کارگران یقه سفید را هم به عنوان گروه جدید کارگری بپذیرد. اما این دیدگاه مورد انتقاد پاره‌ای دیگر از اقتصاددانان سیاسی قرار داشته است. به عنوان مثال پولانزاس کاملاً مخالف این دیدگاه است و کارگران یقه سفید را جزو طبقه‌ی کارگر بر نمی‌شمارد. پولانزاس معتقد است که کارگران یقه سفید در برابر خرده بورژوازی سنتی که در مراحل ابتدایی رشد سرمایه‌داری حضور چشمگیری داشت، در حقیقت خرده بورژوازی مدرن محسوب می‌شوند. نقطه نظر مقابل پولانزاس را ارنست مندل یا اریک اولین رایت دارد که در سال‌های گذشته به خصوص در زبان فارسی توجه به آرای وی گسترده‌تر بوده و کتاب «طبقه و کار در ایران» نوشته سهراب بهداد و فرهاد نعمانی بر اساس تعریف طبقاتی که اریک اولین رایت استفاده کرده، نوشته شده است. اریک اولین رایت کارگران یقه سفید را هم جزو طبقه‌ی کارگر برمی‌شمارد اما دو شرط برای این قضیه می‌گذارد. شرط اول این است که جزو مدیران و سرپرستان نباشد که بر فرایند تولید کنترل دارند. طبیعتاً مدیران و سرپرستان به سبب اعمال کنترلی که بر فرایند تولید دارند، در یاقتی بسیار بالاتری از طبقه‌ی کارگر به اصطلاح یقه آبی دارند و در برابر طبقه‌ی کارگر یقه سفید از نظر موقعیت اجتماعی جایگاه متمایزی پیدا می‌کنند. شرط دوم آن که بر کارشان هم کنترل نسبی نداشته باشند. سؤالی که در صدد پاسخگویی به آن هستیم این است که آیا طبقه‌ی کارگر یقه سفید یا طبقه‌ی متوسط جدید در مرحله‌ی کنونی متحد طبقه‌ی کارگر هستند یا خیر. اما چرا اولویت‌های ذهنی این دو طبقه در ایران امروز این قدر متفاوت به نظر می‌رسد. یعنی به نظر می‌رسد طبقه‌ی کارگر برنامه‌ی عمل سیاسی‌اش و کنشگری‌هایش حول مسایل دیگری - متفاوت با مسائل طبقه‌ی متوسط - بوده و شاید نوعی واگرایی بین مطالبات این دو طبقه دیده می‌شود. من طبقه‌ی متوسط جدید را (یا اگر اصطلاح کارگر یقه سفید را بپذیریم) در تاریخ معاصر ایران طی چند دوره‌ی مستقل بررسی می‌کنم. تکوین طبقه‌ی متوسط جدید در ایران بعد از مشروطیت به طور مشخص در دوران رضاشاه اتفاق افتاد (با تقریب ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰). ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰ یعنی دوره‌ی ۱۲ ساله‌ی پر التهاب سیاسی در ایران را دوره‌ی نخستین کنشگری سیاسی طبقه‌ی متوسط جدید تعریف کرده‌ام. ۱۳۵۰ - ۱۳۳۲ دوره‌ی رشد پیوسته و بطئی طبقه‌ی متوسط جدید. ۱۳۵۶ - ۱۳۵۰ دوره‌ی رشد جهش‌گونه‌ی طبقه‌ی متوسط جدید. ۱۳۶۰ - ۱۳۵۷ دوره‌ی مشارکت طبقه‌ی متوسط جدید، کنشگری سیاسی گسترده‌ی



راه غلبه بر موقعیت متناقض نزدیکی عینی و دوری ذهنی طبقه متوسط و کارگران در گرو آن است که روشنفکران بر خطرات سیاست نولیبرالی در فرسایش طبقه‌ی متوسط جدید تأکید کنند



ساختاری مرحله‌ای است که در آن میانگین نرخ رشد اقتصادی در دوره‌ی ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ برابر منفی ۲٫۱ درصد بوده، تولید سرانه از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۶۷ کاهشی ۵۰ درصدی از ۷٫۲ میلیون ریال به ۳٫۵ میلیون ریال داشته است. کادر علمی دانشگاه‌ها از ۱۶۸۷۷ به حدود ۸۰۰۰ نفر کاهش یافت. در این دوره است که شاهد شکل‌گیری فرهنگ مهاجرت و پدیده‌ی فرار مغزها هستیم (از ۱۳۶۰ به بعد سالانه به طور متوسط بین ۱۵۰ تا ۱۸۰ هزار نفر مهاجرت کرده‌اند). مرحله‌ی باززایی ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۸ دوره‌ای است که در آن میانگین نرخ رشد اقتصادی برابر ۵٫۲ درصد بوده است (از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۰). در این دوره شاهد گسترش رسانه‌های مکتوب و تصویری، گسترش برخی نهادهای جامعه‌ی مدنی مانند NGO ها و نیز افزایش تعداد دانشجویان از ۳۴۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۷۰ به ۴۸۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۹۲ (افزایش ۱۴ برابری) هستیم. مرحله‌ی فشار اقتصادی و فرسایش برابر با دهه‌ی ۹۰ دوره‌ای است که در آن جامعه دوقطبی شده، حدود ۱۸ میلیون حاشیه‌نشین داریم و از طرفی طی پنج سال شاهد واردات ۹۴۰۰۰ خودرو و لوکس هستیم و برآورد خام آمار فوق‌ثروتمندان در حدود ۳۵۰۰۰ نفر است. در این دوره آموزش، بهداشت و آن دسته از خدماتی که پیش‌تر به رایگان در اختیار گروه‌های مختلف اجتماعی قرار داشت، کالایی شده است. هر ساله ۱٫۳ میلیون نفر نیروی جدید وارد بازار کار می‌شود و فزونی عرضه بر تقاضای نیروی کار موجب کاهش دستمزدها شده است. اما وضعیت کنونی وضعیتی است که با نرخ فزاینده‌ی بیکاری در میان طبقه‌ی متوسط، فرسایش اقتصادی این طبقه و کاهش نسبی شمار اعضای آن روبرو شده‌ایم. با توجه به این داده‌ها به نظر می‌رسد که هیچ‌گاه در تاریخ معاصر ایران کارگران یقه سفید (طبقه‌ی متوسط جدید) و کارگران یقه آبی به لحاظ موقعیت عینی این قدر به هم نزدیک و به لحاظ موقعیت ذهنی این قدر از هم دور نبوده‌اند. باید گفت که راه غلبه بر این موقعیت متناقض در گرو آن است که اولاً، روشنفکران خطرات سیاست نولیبرالی در فرسایش طبقه‌ی متوسط جدید را مورد تأکید قرار دهند. دوم اینکه طبقه‌ی متوسط جدید در مطالبات خود بر عوامل اقتصادی - معیشتی تأکید بیشتری داشته باشد. سوم این که طبقه‌ی کارگر در حرکت‌های خود علاوه بر مطالبات اقتصادی بر مطالبات در زمینه‌هایی مانند تبعیض جنسیتی، و دیگر هویت‌های غیرطبقاتی مانند سبک زندگی و جز آن تأکید بیشتری داشته باشد و نهایتاً این که هر دو گروه اجتماعی بیش از هر چیز ضمن آن که بر گشایش‌های دموکراتیک تأکید می‌کنند، در ائتلافی با یکدیگر بر هویت و خواست‌های انضمامی خود تأکید کنند.

این طبقه در انقلاب بهمن ۱۳۵۷. دوره‌ی ۱۳۶۷ - ۱۳۶۰ یا دهه‌ی ۶۰، دوره‌ی عقب‌نشینی طبقه‌ی متوسط جدید بوده است. ۱۳۸۸ - ۱۳۷۰ دوره‌ی باززایی طبقه‌ی متوسط جدید و ۱۳۸۸ تا امروز را دوره‌ی فشار اقتصادی بر طبقه‌ی متوسط جدید و به اصطلاح فرسایش این طبقه تعریف کرده‌ام. من به اختصار به توضیح مشخصات این دوره‌ها می‌پردازم. مرحله‌ی تکوین طبقه‌ی متوسط جدید برابر ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰ مرحله‌ای است که در آن شاهد رشد نظام اداری (وزارتخانه‌های جدید، دادگستری) با ۲۴۰۰۰ کارمند دولت در ۱۳۲۴، رشد صنایع و پروژه‌های زیرساختی دولت که نیاز به تکنسین و مدیر را موجب می‌شد، گسترش سوادآموزی و نظام آموزشی (بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ تعداد مدارس ابتدایی از ۴۳۲ به ۲۴۰۷ واحد و تعداد دبیرستان‌ها از ۹۹ به ۱ واحد افزایش یافت) هستیم. مرحله‌ی نقش‌آفرینی سیاسی (دهه‌ی ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد) که این دوره را می‌توان با فترت نسبی اقتصاد و گشایش سیاسی مشخص کرد. در این دوره حزب‌های جدید با ساختارهای غیرپدرسالارانه شکل گرفت (در جمعیت‌های سیاسی بعد از انقلاب مشروطه ساختارهای حامی‌پرورانه‌ی ماقبل مدرن کم و بیش چیرگی داشت). تقاضا برای کنترل ملی نفت، تقاضا برای بهره‌برداری از نفت جهت اهداف توسعه‌ای، رویارویی با اشرافیت زمین‌دار نیمه فئودالی و تأسیس سازمان برنامه در سال ۱۳۲۸ از دیگر وجوه بارز این دوره بود. مرحله رشد کم و بیش پیوسته‌ی دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ که در آن از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ شاهد تثبیت رژیم کودتا و بازسازی اقتدار دستگاه‌های دولتی و اجرایی هستیم. در این دوره عواید نفتی دولت در قرارداد کنسرسیوم افزایش یافت. از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ رشد سریع سرمایه‌گذاری‌های بخش عمومی را با استفاده از وجوه خارجی در تأسیسات زیرساختی و صنایع تولیدی سبک را می‌بینیم. از ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۰ رشد اقتصادی در فاصله‌ی نرخ‌های ۵ تا ۱۵ درصد سالیانه نوسان داشت. سال‌های ۱۳۴۳ - ۱۳۴۱ دوره‌ی بحران سیاسی و فروپاشی اتحاد دولت و طبقات سنتی است. از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱ طبقه‌ی جدید سرمایه‌دار شکل گرفته و دولت طبقه‌ی متوسط جدید را همچون جایگزین طبقات سنتی به عنوان پشتوانه‌ی سیاسی مد نظر قرار داد. طبق آمار رسمی تعداد دانشجویان از ۱۹۸۰۰ نفر در سال ۱۳۳۹ به ۵۹۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۷ افزایش یافت. مشخصه‌ی مرحله‌ی گسترش جهش‌وار از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶، نیاز روزافزون به نیروی کار متخصص می‌باشد. مرحله‌ی نقش‌آفرینی سیاسی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ در واقع مرحله‌ی مشارکت و کنشگری طبقه‌ی متوسط جدید در انقلاب ۵۷ است. مرحله‌ی عقب‌نشینی و درون‌تابی

پی‌نوشت

متن سخنرانی در نشست «کار و کارگر در ایران و بررسی مسائل رفاهی کارگران». این نشست را انجمن علمی دانشجویی تعاون و رفاه اجتماعی دانشگاه علامه ماه گذشته به مناسبت روز جهانی کارگر برگزار کرد.



تلاش از یک شرحی

نگاهی تاریخی به
فعالیت‌های جمعی
کارگران در تاریخ
معاصر ایران

سیامک طاهری



روزنامه نگار و فعال
حوزه کارگری

جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای ایران در دوران انقلاب مشروطیت توسط کارگرانی که در باکو و عشق‌آباد کار کرده و به وطن بازگشته بودند بنا نهاده شد. از سال ۱۲۹۵ به بعد شمار بسیاری از ایرانیان به دلیل بیکاری و قحطی به آذربایجان قفقاز مهاجرت کردند. نزدیک به سی هزار نفر از آنان به کارهای گوناگون از جمله تجارت مشغول بودند و بقیه به کارگری در معادن نفت آنجا مشغول بودند.

کارگران ایرانی طرفدار بلشویسم، کمیت‌های به نام عدالت تشکیل دادند. رهبر این فرقه فردی اردبیلی به نام میرزا اسدالله غفارزاده و چهار برادر سربای به نام‌های بهرام، عمران، کامران و محرم آقایف بودند. میرجعفر جوادزاده که سال‌های بعد به ایران آمد و نام پیشه‌وری را برای خود انتخاب کرد و در زمان رضاشاه به زندان افتاد، سمت منشی کمیت‌ها را به عهده داشت. کارگران ایرانی که عموماً با افکار سوسیال-دموکراتیک آشنا بودند تأثیر عمیق خود را بر روی دیگر کارگران ایرانی نیز گذاشتند. همچنین حرکت‌های انقلابی ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ تحولی ملموس در کارگران ایران به وجود آوردند. در سال ۱۲۸۴ در چاپخانه‌ای کوچک در تهران نخستین اتحادیه کارگری تاسیس شد. همزمان با اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها در دیگر کارخانه‌ها

نیز این امر رو به تضج نهاد، تا اینکه کارگران مشهد، تبریز، انزلی و دیگر نقاط کشور را هم در بر گرفت. شعارهای مزد عادلانه، هشت ساعت کار در روز، زمین برای دهقان و جمهوری سر داده شد. با سرکوب انقلاب مشروطه از طرف استبداد، جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای نیز مورد هجوم واقع گردید.

در سال ۱۳۰۰ شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایجاد گردید که هدف آن رهبری جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای در سطح کشور بود. تحت تأثیر همین جنبش بود که در فاصله سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۰ چندین اعتصاب بزرگ، از جمله اعتصاب ۱۴ روزه کارگران چاپخانه‌ها و اولین اعتصاب کارگران نفت آبادان انجام گرفت. سرکوب جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای و جلوگیری از فعالیت‌های سندیکائی و اتحادیه‌ای و غیرقانونی ساختن فعالیت حزب کمونیست، در فاصله ۱۳۱۰-۱۳۰۴ به تصویب قانونی معروف به «قانون سیاه» انجامید. اما جنبش سندیکایی و اتحادیه‌ای در زیر ضربات سنگین با اعتصابات و اعتراضات در شرکت نفت و صنایع نساجی و سایر کارخانجات به مبارزه ادامه دادند و از پای ننشستند. در اوج سال‌های دیکتاتوری رضا شاه، کارگران شرکت نفت ساعت کار را به ۹ ساعت در روز تقلیل دادند. جنبش کارگران ایران از سال ۱۳۲۰

حسند گام اول

اولین تلاش‌ها برای
تشکیل‌یابی کارگران:
سال‌های مشروطه تا
سقوط رضاخان

محمدحسین
خسروپناه



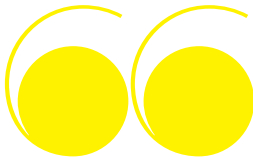
پژوهشگر تاریخ
تحولات جنبش‌های
اجتماعی

پیشینه تشکلهای کارگری به انقلاب مشروطه برمی‌گردد. در سال ۱۲۸۵ با حکم مظفرالدین شاه مجلس شورای ملی شروع به کار کرد. در پی آن تشکلهایی در شهرهایی نظیر تهران و تبریز به وجود آمد. شکل‌گیری این انجمن‌ها در وهله اول با هدف دفاع از مشروطه و مجلس شورای ملی بود، وظیفه‌ای که در وهله اول انجمن‌های سیاسی بر عهده گرفتند. هر چند مخالفان مشروطه نیز تحت انجمن‌هایی شروع به فعالیت نموده بودند.

انجمن‌ها که از اصناف مختلفی -از پیشه‌وران و تجار- تشکیل شده بودند، علاوه بر اینکه از مشروطه و مجلس شورای ملی دفاع می‌کردند از اهداف صنفی خود نیز دفاع می‌کردند. در مجلس ملی اول یک سری مطالبات کارگران مطرح می‌شوند. خواسته‌ها در این زمینه بیشتر بر معطوف به دستمزد بیشتر، ساعت کار کمتر و پوشاک بهتر بود. در اوایل افراد با نامه و تلگراف خواسته‌های خود را به مجلس اعلام می‌کردند و در صورت عدم رسیدگی دست به اعتراض و اعتصاب نیز می‌زدند. در این دوره اعتصاب ماهی گیران را در انزلی شاهد هستیم. یا در تهران اعتصاب کارگران چراغ برقی را داریم که خواستار افزایش دستمزد و کم شدن ساعات کار خود هستند. هم‌زمان با این اتفاقات در درون کشور، اولین حزب سیاسی کارگران در

سال ۱۲۸۵ به اسم حزب اجتماعيون-عاميون ایران که تشکلی سوسیالیستی است در باکو و تفلیس تشکیل می‌شود و شروع به فعالیت می‌کند. این حزب تحت تأثیر گرایشات که در قفقاز وجود داشت قرار گرفت و در ایران به عنوان مجاهدین معروف شد. در آن زمان این حزب از داخل ایران شروع به عضوگیری می‌کند. این حزب در ایران شروع به فعالیت می‌کند و حتی بعضی از اعضای آن مانند تقی‌زاده در مجلس حضور دارند و به اصفانی مانند پیشه‌وران که در مجلس نماینده دارند اعلام می‌کند که برای احقاق حقوق شان متحد شوند. این فعالیت‌ها با بمباران مجلس اول توسط محمدعلی شاه از بین می‌رود. بعد از سرکوب مشروطه، حزب اجتماعيون-عاميون در شهرهایی مانند تبریز، رشت از یک حزب سیاسی تبدیل به یک گروه نظامی برای دفاع از مشروطه می‌شود.

بعد از تشکیل مجلس دوم از دل حزب اجتماعيون-عاميون، حزب دموکرات بیرون می‌آید و شروع به فعالیت می‌کند. فعالیت‌های این حزب بسیار گسترده‌تر از قبلی بود. در این دوره ما شاهد شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری هستیم که بخشی از این افراد، فعالانی بودند که در مجلس اول آموزش دیده بودند و بخش دیگر فعالین حزبی بودند که در درون موسسه‌هایی نظیر انتشارات و تلگراف‌خانه فعالیت می‌کردند. از این دوره به بعد با



در دهه ۴۰ رشد اقتصادی شتاب بسیاری گرفت. وسعت، کثرت، طول مدت اعتصابات و هم‌پیوندی کارگران در این دوره به هیچ وجه قابل قیاس با دوره‌های پیش نبود



پی‌نوشت
متن سخنرانی در نشست
کارگر در ایران و بررسی مسائل
رفاهی کارگران. این نشست را
انجمن علمی دانشجویی تعاون و
رفاه اجتماعی دانشگاه علامه ماه
گذشته به مناسبت روز جهانی
کارگر برگزار کرد.



مدیریت موسسات و کنترل تولید و توزیع را بدست گیرند. از به هم پیوستن شوراهای سازمانی کارگری تحت نام «خانه کارگر» متولد شد. تشکیلات «خانه کارگر» محل تجمع فعالین کارگری تهران و شهرستان‌ها گردید. در بعد از پیروزی انقلاب، سندیکای کارگران پروژه‌ای اخراجی و بیکار در آبادان، شیراز و تهران تشکیل گردید که در آبادان بیش از ۱۸۰۰۰ عضو، در شیراز ۵۰۰۰ و در تهران حدود ۸۰۰۰ عضو داشت. در فضای آن موقع این سندیکا منحل شد. همراه با این تشکل سراسری، در شهرهای بزرگ کشور «انجمن همبستگی» کارگران عمدتاً از تجمع کارگران صنوف و کارگاه‌های تولیدی کوچک شکل گرفت. مبارزه علیه طرح‌های نامتناسب با وضعیت و خواسته کارگران که در قانون کار پیش‌نهادی وزیر کار وقت متجلی می‌گردید و تلاش برای تصویب قانون کار مرفقی و متناسب با خواست کارگران، از اقدامات عملی و موثر این دو تشکل کارگری بود. با شروع جنگ ایران و عراق فرصت لازم برای حرکت مستقل کارگری به دست نیامد. بدین ترتیب شوراهای کارگری یکی پس از دیگر منحل و با تصویب لایحه‌ای قانونی، شوراهای اسلامی کار جایگزین آنها شدند.

الی ۱۳۲۶ توانست به امکان فعالیت علنی دست یابد. شورای متحد مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران در اول ماه مه ۱۳۲۳ تاسیس گردید. بیش از ۳۰۰ هزار کارگر ایرانی زیر پرچم شورای متحد مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران، به عنوان مهم‌ترین سازمان سندیکایی ایران و خاورمیانه گرد هم آمدند. نیروی سلطنت به یاری انگلیس و آمریکا در سال ۱۳۲۶ به صورت وحشیانه‌ای شورای متحد مرکزی اتحادیه کارگران و زحمتکشان ایران و سندیکاهای سراسر کشور را مورد تهاجم خود قرار داد.

در دهه ۴۰ رشد اقتصادی شتاب بسیاری گرفت و در سال‌های آخر این دهه و نیمه اول دهه ۵۰ این روند ادامه پیدا کرد. همزمان اعتصابات کارگری رشد بی‌سابقه‌ای داشتند. وسعت، کثرت، طول مدت اعتصابات و هم‌پیوندی توده‌های کارگر به هیچ وجه قابل قیاس با دوره پیش نبود.

با اوج‌گیری انقلاب در سال ۵۷ و با سازماندهی کمیته‌های اعتصاب در مراکز کار اعتصاب سراسری را در کشور به راه انداختند. از درون کمیته‌های مخفی اعتصاب شوراهای کارگری در اکثر کارخانجات و موسسات صنعتی شکل گرفت، و در کوتاه‌ترین زمان شوراهای کارگری کارخانجات توانستند

تبدیل شد ولی نتوانست به موفقیتی نایل آید و به اهداف خود مانند افزایش دستمزد و کاهش ساعات کاری و پوشاک مناسب دست نیافت. تا مهر ۱۳۰۴ اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیسم توقیف شدند. عده زیادی زندانی و برخی نیز به باکو فرستاده شدند. در سال ۱۳۰۸ کارگران نفت آبادان دست به اعتصاب می‌زنند که از نظر من بزرگترین اعتصاب کارگری در آن سال‌ها بود.

در این دوره دولت رضا شاه به شدت شروع به سرکوب فعالیت‌های کارگری می‌کند، با این تصور که با سرکوب می‌توان جلوی مطالبات کارگران را گرفت، تصویری که هنوز هم وجود دارد. در سال ۱۳۱۱ کارگران راه آهن اعتصاب کردند. در سال ۱۳۱۲ در منطقه شمال یک سری اعتصابات به وجود آمد. علی‌رغم این سرکوب‌ها، در سال ۱۳۲۰ با فروپاشی دولت رضاشاه فعالیت‌های کارگری از نو شروع شد. حزب توده تاسیس شد و در همان سال کارگران ساختمان در حین تاسیس دادگستری اعتصاب کردند. در ۲۸ مرداد ۱۳۲۱ هشت کارخانه ریسندگی به مدت ۱۵ روز دست به اعتصاب زدند که کارفرمایان مجبور به عقب‌نشینی شدند. در این دوره حزب توده گسترش چشمگیری داشت و دولت نیز با ایجاد انجمن‌های موازی و اشکال دیگر دست به سرکوب می‌زد.

اعتصابات سازمان‌یافته تری روبرو هستیم. در این دوره حزب دموکرات از کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کند.

با تعطیلی مجلس دوم و شروع جنگ جهانی اول شیرازه کشور از هم می‌پاشد و حکومت مرکزی توان اداره کشور را از دست می‌دهد. بعد از جنگ جهانی اول، در سال ۱۲۹۷ به تدریج فعالان کارگری شروع به فعالیت می‌کنند. در این زمان حزب دموکرات-عامیون خیلی ضعیف شده است ولی در باکو حزب عدالت تشکیل می‌شود. از سال ۱۲۹۷ فعالیت‌های کارگری به همت محمد دهقان شروع می‌شود و تا سال ۱۳۰۰ هجده اتحادیه تشکیل می‌شود و در این سال، اتحادیه مرکزی آن تاسیس می‌شود، به هدایت ۱۸ اتحادیه می‌پرداخت. در این دوره، روزنامه «حقیقت» به دفاع از کارگران و زحمتکشان می‌پرداخت و مطالبات صنفی-سیاسی کارگران را منعکس می‌ساخت. مدیر مسئول این روزنامه محمد دهقان و سردبیر آن نیز جعفر جوادزاده خلخالی بود که بعدها در تاریخ ما به پیشه‌واری شهرت یافت. در سال ۱۳۰۱ این روزنامه و روزنامه‌های جایگزین آن توقیف می‌شوند. از سال ۱۳۰۰ به بعد با تشکیل اتحادیه عمومی، دولت به عنوان مدافع حقوق کارفرما برخورد می‌کند. در این دوره سازمان‌دهی کارگران بیشتر برعهده حزب عدالت بود که بعداً در رشت به حزب کمونیسم

پی‌نوشت
متن ویرایش شده سخنرانی در نشست «نقش و سهم نیروی کار در اقتصاد کشور». این نشست توسط موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی به مناسبت بزرگداشت هفته کارگر برگزار شد. متن به منظور رفع ابهام‌های گفتاری ویرایش شده است.



چه بلایی سر صنعت آمد؟

به رغم دهه‌ها تلاش برای صنعتی شدن اقتصاد ایران به نظر می‌رسد بخش مستغلات «موتور اقتصاد ایران» شده و صنعت و تولید صنعتی در رقابت با فعالیت‌های مولد، از نفس افتاده است

به طور سنتی برای بررسی و مطالعه وضعیت یک اقتصاد، در گام نخست آن را به سه بخش اصلی کشاورزی، صنعت و خدمات تفکیک می‌کنند. اما آنچه با عنوان صنعت در این تفکیک سه‌گانه مطرح می‌شود در واقع شامل چهار بخش است: معدن، ساختمان، آب و برق و گاز و صنعت - ساخت. بر این اساس و برای تمایز صنعت از صنعت - ساخت، در ادبیات انگلیسی Industry را برای صنعت و Manufacturing را برای صنعت - ساخت استفاده می‌کنند. بنابراین وقتی سخن از صنعت می‌رود لازم است روشن و مشخص شود که کدام یک مدنظر است. شایان ذکر است که این بخش از اقتصاد علاوه بر صنعت - ساخت با عناوینی چون تولید صنعتی و یا صنعت کارخانه‌ای - نیز معرفی می‌شود.

صنعت؛ بستر شکل‌گیری بیمه‌های اجتماعی

با مروری سریع بر راه طولانی‌ای که نظام‌های تأمین اجتماعی پشت سر گذاشته‌اند، می‌توان پیدایش تأمین اجتماعی در معنای اخص را در انقلاب صنعتی و تحولات متعاقب آن، از اواسط قرن ۱۸ میلادی به بعد جست‌وجو کرد. رشد جنبش‌ها و تشکلهای کارگری، بروز بحران‌های کوچک و بزرگ صنعتی و بازرگانی، پیدایش و گسترش نظریه‌پردازان اجتماعی و همچنین رشد شهرنشینی و گسترش طبقه متوسط باعث شد ایجاد اشتغال و تثبیت و پیشبرد سطح زندگی کارگران و طبقه متوسط شهری، به صورت مقوله‌ای جدی در جهت افزایش تولیدات صنعتی و ایجاد امنیت اجتماعی برای کار و سرمایه مطرح شود. صاحبان سرمایه و دولت‌هایی که نگران گسترش افکار سوسیالیستی بودند، احساس کردند اگر نیروی کار آنان «تأمین» نداشته و نسبت به حال و آینده خود دلگرم و مطمئن نباشد، امکان افزایش تولید و پیروزی در بازار رقابت و تحصیل سود بیشتر برای آنها ممکن نخواهد بود. بدین ترتیب، برآمدن نظام تأمین اجتماعی، از سویی به حفظ رفاه کارگران و جلوگیری از بسط افکار افراطی ضد سرمایه‌داری و از سوی دیگر، به نهادینه شدن ارزش‌های طبقه متوسط و شکل‌گیری دولت رفاهی مربوط می‌شود.

اصطلاح تأمین اجتماعی برای اولین بار رسماً در عنوان مقررات ایالات متحده مورد استفاده قرار گرفت (قانون تأمین اجتماعی ۱۹۳۵). هر چند این قانون صرفاً جهت رویارویی با خطراتی مانند بازنشستگی، فوت، از کار افتادگی و بیکاری، برنامه‌هایی را به مورد اجرا گذاشت. مجدداً طبق قانونی که در سال ۱۹۳۸ در نیوزلند تصویب شد تعدادی از مزایای تأمین اجتماعی موجود و جدید با یکدیگر تلفیق شدند. سازمان بین‌المللی کار سرعاً عنوان تأمین اجتماعی را اتخاذ کرد که بعدها به دنبال تصویب مقاله‌نامه شماره ۱۰۲ حداقل استاندارد زندگی به طور فراگیر

در کنوانسیون‌ها و توصیه‌نامه‌های مختلف این سازمان مورد استفاده قرار گرفت. اما به رسمیت شناختن تأمین اجتماعی به عنوان یک حق برای نخستین بار (شاید) در اعلامیه فیلادلفیا در سال ۱۹۴۴ و در نشست سازمان بین‌المللی کار مطرح شد. این اعلامیه که ضمیمه اساسنامه این سازمان شده است و بعدها در اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره شد سپس در میثاق حقوق اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی مورد توجه قرار گرفت و سرانجام در مقاله‌نامه ۱۰۲ سازمان بین‌المللی کار (۱۹۵۲) که در واقع مقاله‌نامه پایه است مطرح شد.

با این همه، آنچه موجب شد مفهوم تأمین اجتماعی در دنیای جدید مطرح و به صورت قوانینی نه تنها ملی بلکه بین‌المللی مدنظر قرار گیرد، تحولات و رخدادهایی است که بشر در خلال زیست جمعی خود بدانها دست یافته است. به طور مشخص می‌توان گفت تأمین اجتماعی جایگزین امنیتی است که در گذشته در بافت سنتی جوامع وجود داشت و با انقلاب صنعتی از بین رفت. با پیشرفت انقلاب صنعتی و بروز آثار آن و به طور مشخص مهاجرت مردم از روستا به شهر و همچنین تحول در رابطه بین کارگران و کارفرمایان (در اثر ورود ماشین به فرایند تولید) تعداد زیادی از افراد جامعه کارگر و مزدبگیر شدند و خانواده گسترده تبدیل به خانواده کوچکتر شد و در واقع حالت سنتی امنیت اجتماعی از بین رفت و تأمین اجتماعی یک چاره‌اندیشی برای این شرایط جدید است.

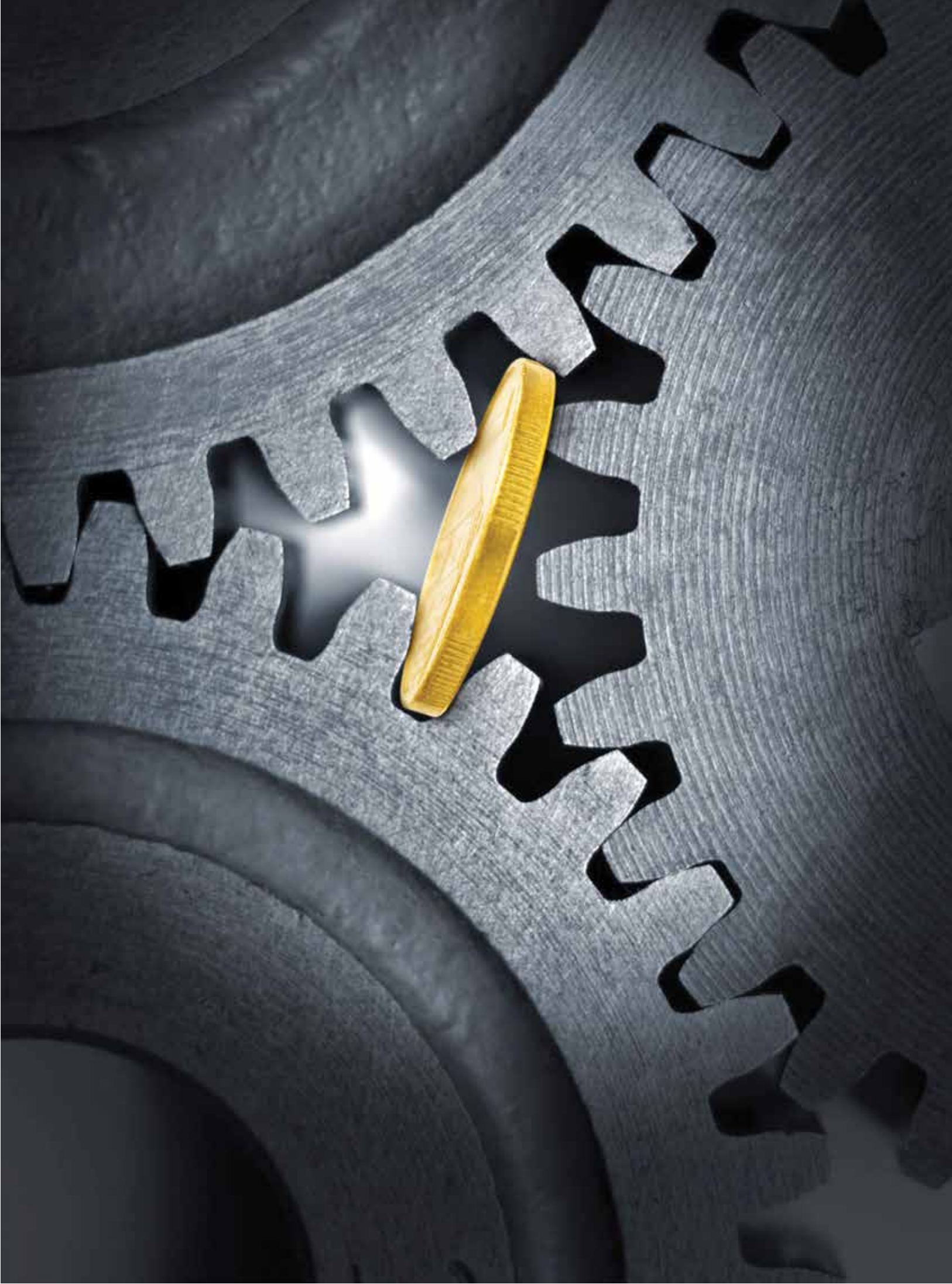
چنین تحولاتی در حوزه نظری که در پی تحولات و رخدادهای عینی در حوزه اجتماع رخ داده و سامان گرفتند در سیر خود در قرن بیستم از نقاط عطف و ویژه‌ای گذر کرده‌اند. نقاط عطفی که در شکل‌گیری مفهوم تأمین اجتماعی جایگاه خاصی دارند. از جمله مهمترین این نقاط عطف مقوله یا بحث جایگاه دولت در اقتصاد (مدیریت توسعه) است؛ چرا که از دیرباز و از مکاتب نخستین اقتصاد، دولت‌ها مکلف و موظف به برقراری و ایجاد «تأمین اجتماعی» بوده‌اند. به بیان دیگر حتی در مکتب کلاسیک اقتصادی که سنگ بنای علم اقتصاد است نیز دولت‌ها نقش و وظیفه‌ای محوری در سامان دادن به تأمین اجتماعی داشته‌اند. در این چارچوب می‌بایست به نقش اندیشه کینز اشاره کرد؛ اندیشه‌ای که مبتنی بر مداخله دولت و مدیریت آن شکل گرفت. کینز در مواجهه با بحران بزرگ آمریکا و در پی چاره‌جویی آن بحران، حکم به مداخله دولت می‌دهد و در مسیر فضا برای گسترش و تحکیم تأمین اجتماعی مهیا می‌شود. در ادامه این سیر و اتمام جنگ جهانی دوم و در فضای بحث توسعه (یکی از مفاهیمی که در این تحولات پس از جنگ دوم شکل به وجود آمد)، نقش دولت در اقتصاد و وظایف و تکالیف آن در توسعه از کلیدی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مباحث در حوزه

<

پول، پول

مشکل اول صنعت در ایران منبع مالی است. بسیاری از صنایع در ایران علی‌رغم تخصیص منابع فراوان به بخش صنعت از کمبود منابع رنج می‌برند

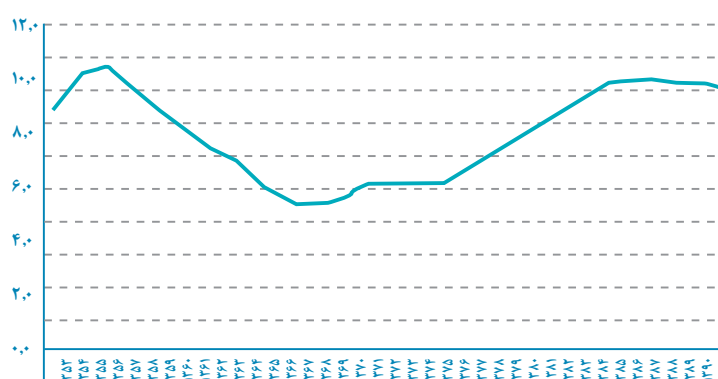
• طرح: بهرام غروی



مدیریت توسعه و الگوها و روش های آن بوده است. با عنایت به مجموعه مباحثی که در ادبیات توسعه به وجود آمده، به طور کلی می توان گفت تقریباً تمام نظریه های توسعه باور دارند که دولت در برقراری تأمین اجتماعی وظیفه و تکلیفی یگانه دارند؛ به طوری که برخی (مانند جان کنت گالبرایت) وجود تأمین اجتماعی را از پیش شرط های توسعه دانسته اند. علاوه بر اینها باید اشاره کرد که دگرگونی های حاصل از انقلاب صنعتی در ماهیت، ساخت، بنیاد و کارکرد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این جوامع اشکال نوینی از روابط اجتماعی، اقتصادی، تربیتی، فکری، رفتاری و سیاسی را با ترکیب و محتوایی جدید و غیر قابل مقایسه با گذشته به وجود آورد. گونه ای از این روابط در بروز تنش میان صاحبان سرمایه (صاحبان بازوی مکانیکی و ماشینی) با صاحبان نیروی کار تجلی یافت. اگر تا دیروز نقش کلیدی در تولید را بازوی انسانی عهده دار بود، انقلاب صنعتی باعث شد که این نقش از نیروی کار (بازوی انسانی) به ماشین (بازوی مکانیکی) سوق داده شود. این تغییر نقش همان طور که گفته شد موجبات چند برابر کردن کارایی و بهره وری در تولید را فراهم می ساخت که ثمرات توزیعی آن بیشتر نصیب صاحبان بازوی مکانیکی و ماشینی (سرمایه داران و تاجران) می گردید تا صاحبان بازوی انسانی. در اثر مهاجرت روستائیان به شهرها، بیکار بودن بسیاری از آنها، فقر طبقه کارگر و جایگزین شدن گسترده ماشین به جای نیروی کار، شهرها چهره های زشت و خشن به خود گرفت و زندگی در آنها بسیار دشوار شد. زنان و کودکان برای لقمه ای نان در خیابان ها و کوچه ها پرسه می زدند. تهیدستان قادر به سازماندهی مواضع دفاعی خود نبودند، بسیاری از آنها به دلیل بیکاری، بیماری، کمی درآمد یا بداقبالی ناچار با اعانه و خیریه

۷

نمودار شماره ۱
سهیم صنعت از کل موجودی
سرمایه خالص به قیمت های ثابت
۱۳۸۳ (درصد)



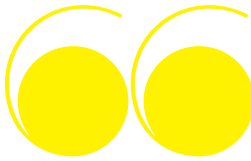
زندگی می کردند، صاحبان صنایع در گیر فعالیت های اقتصادی بودند و در قلمروهای اصلاحات اجتماعی چندان فعالیتی نداشتند.... در این رهگذر است که انقلاب صنعتی برای تأمین رشد شتابان و برطرف کردن موانع موجود بر سر راه خود (فقر، بدبختی، نابهنجاری اقتصادی و اجتماعی، ناامیدی از زندگی و ... که منجر به بروز اخلاص در تولید و کاهش آن می شدند) برای دولت ها تکالیف نوینی را تعیین می کند، تکالیفی که صاحبان سرمایه و بازوی مکانیکی و صنعتی انگیزه ای برای تأمین و مهیا کردن آن نداشتند و از این رو دولت ها را به تلاش هایی برای رفع این موانع از طریق تولید «کالا های عمومی» سوق دادند.

صنعت سمبل توسعه؟

در روزگاری نه چندان دور، در ابتدای قرن گذشته و به ویژه نیمه دوم آن (در ایران دهه ۱۳۳۰ به بعد) بخش صنعت و رشد آن، سمبل و نشانه ای از توسعه قلمداد می شد. در آن رویکرد، در تقابل صنعت و کشاورزی و خدمات، بخش صنعت به عنوان پیشانی و موتور توسعه معرفی می شد. اگر چه این دیدگاه در دهه های بعدی و در ۱۹۸۰ به این سو تعدیل شده و «به سر عقل آمد». اما اثر مفهومی خود را داشت. به این ترتیب که امروز شنیدن عبارت هایی چون کشاورزی صنعتی، تولید خدمات به شیوه صنعتی، و نظایر آن امری رایج و معمول شده است. بر این اساس اگر روزگاری صنعت تنها بخشی از اقتصاد بود که رشد آن حرکت در مسیر توسعه قلمداد می شد، امروزه بیشتر معنا و کیفیتی را منعکس می کند؛ کیفیتی که ناظر بر «شیوه تولید و روابط میان نهاده ها و عوامل تولید» است. در این چارچوب است که وقتی سخن از کشاورزی صنعتی به میان می آید، تولید محصول کشاورزی به شیوه ای دیگر گونه از رویه های سنتی مراد است و ارائه خدمات در مقیاسی صنعتی نیز ناظر بر موازین و قواعد ارائه خدمات است که با شیوه های سنتی و پیشین متفاوت هستند.

مستغلات؛ کانون اصلی اقتصاد ایران

در اقتصاد ایران، بخش صنعت - ساخت یا تولید صنعتی و با صنعت کارخانه ای، حدود ۱۶ درصد از کل تولید کشور در بخش صنعت - ساخت تولید شده و اگر نفت لحاظ نشود، نزدیک به ۲۰ درصد تولید در این بخش رقم می خورد. همچنین در شرایطی که در پاییز ۱۳۹۴، کل بخش صنعت ۳۳ درصد اشتغال کشور را به خود اختصاص داده بود، سهم صنعت - ساخت کمتر از ۲۰ درصد بوده است. این همه در حالی است که تعداد واحدهای فعال با پروانه بهره برداری در کل کشور بیش از ۸۸ هزار واحد صنعتی است که بیش از ۹۲ درصد از آنها در زمره صنایع کوچک جای دارند.^۱ از دیگر شاخص های مهم و تعیین کننده در اقتصاد،



سهم بخش صنعت و معدن از کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در اقتصاد ایران طی زمان کاهشی شود؛ به طوری که سهم آن از ۱۸ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۱۱ درصد در سال ۱۳۹۱ رسید

که طی زمان به نسبت ارزش افزوده این بخش، سرمایه گذاری کافی صورت نگرفته است. این موضوع در بلندمدت کاهش سهم این بخش از کل اقتصاد ایران را در پی داشته است.

بنابراین به نظر می رسد بخش صنعت به طور نسبی جایگاه خود را نسبت به سایر بخش های اقتصادی از دست داده و سرمایه گذاری های کمتری در این بخش در مقایسه با سایر بخش های اقتصادی صورت گرفته است. این امر بیانگر آن است که سرمایه گذاری ها به طور نسبی از بخش صنعت و معدن خارج شده و به سایر بخش های اقتصاد ایران تمایل پیدا کرده است. تداوم این روند، تضعیف بخش صنعت و معدن و کاهش توان تولید را در پی خواهد داشت. با این شرایط می توان گفت توزیع سرمایه گذاری در بخش صنعت ایران توزیعی بسیار نامتوازن داشته است؛ به طوری که بیش از یک سوم سرمایه گذاری در این بخش در صنعت تولید فلزات اساسی صورت گرفته و پس از آن با فاصله زیاد سرمایه گذاری در محصولات کانی غیر فلزی، صنایع مواد غذایی و آشامیدنی و صنایع تولید مواد و محصولات شیمیایی اختصاص داشته است. این آمار نشان دهنده آن است که سرمایه گذاری در بخش صنعت در ایران بر صنایع فلزی و کانی غیر فلزی بسیار متمرکز بوده است، رشته هایی که مبتنی بر ذخایر معدنی هستند.

این الگوی سرمایه گذاری نشان از تضعیف سایر صنایع ایران است و با تداوم این وضعیت، بخش صنعت به تدریج جایگاه خود را از دست خواهد داد. اگر چه صنایع مبتنی بر بخش معدن با توجه به ذخایر معدنی کشور اهمیت بسیار بالایی دارند، اما از یکسو به دلیل سرمایه بر بودن، توان اشتغالزایی بالایی ندارند، از سوی دیگر توسعه متوازن نیازمند آن است که سایر صنایع که در واقع تکمیل کننده حلقه پیوند بین ذخایر

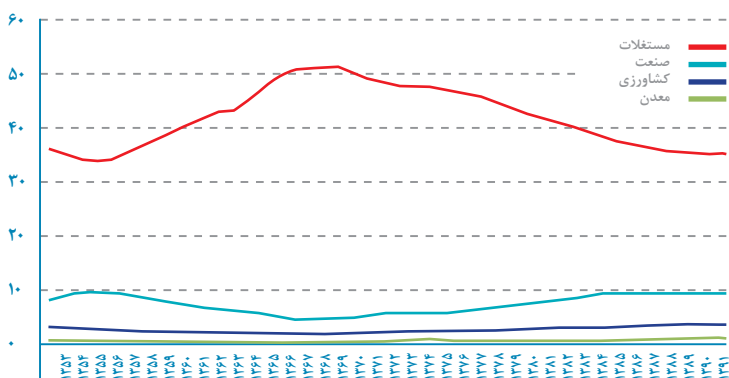
سرمایه گذاری است؛ چرا که سرمایه گذاری در یک سال، تعیین کننده میزان سرمایه (موجودی سرمایه) در سال بعد است. همچنین باید افزود که سرمایه گذاری جریان افزایش موجودی سرمایه است و زمانی می توان این موجودی را افزایش دهد که بیش از استهلاک باشد. نکته دیگر آن که موجودی سرمایه (سرمایه) وارد تابع تولید در اقتصاد کلان شده و در کنار سایر نهاده ها میزان تولید را رقم می زند. بنابراین اطلاع از موجودی سرمایه (مقدار سرمایه) در یک اقتصاد هم در سطح کلی و هم ساختار (ترکیب) آن حائز اهمیت است. بر این اساس نمودارهای یک و ۲ تنظیم شده اند.

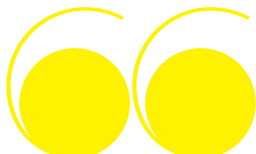
این نمودارها سهم بخش های مختلف از موجودی سرمایه در اقتصاد ایران را نشان می دهند. برای بررسی این نمودارها یادآوری دو نکته لازم است. نخست آن که این نمودارها سهم بخش ها از کل موجودی سرمایه اقتصاد ایران است و دوم، این سهم بر اساس ارقام واقعی (قیمت ثابت سال ۱۳۸۳) محاسبه شده اند. با این توضیح مشاهده می شود از تمام آنچه در طی ۴ دهه گذشته در اقتصاد ایران به عنوان سرمایه شکل گرفته است، سهم بخش هایی چون نفت و گاز، معدن، ارتباطات، کشاورزی و نظایر آن در مجموع و سرجمع قریب ۱۰ درصد از کل موجودی سرمایه را داشته اند. به بیان دیگر حدود ۱۰ درصد از سرمایه موجود در اقتصاد ایران در این بخش ها تشکیل شده است. یادآوری می شود که متغیر سرمایه وارد تابع تولید شده و میزان تولید در اقتصاد را رقم می زند. نکته دیگری که ظرفیت بالایی برای تحلیل و درک ویژگی های بنیادین اقتصاد ایران دارد، سهم مستغلات از سرمایه تشکیل شده در اقتصاد ایران است. مشاهده می شود که این بخش در طول چهار دهه گذشته به تنهایی حدود ۳ (و در مواقعی ۴ برابر) کل دیگر بخش ها از سرمایه برخوردار بوده است. به بیان دیگر حدود ۳۰ درصد (و در مواقعی ۴۰ درصد) از کل موجودی سرمایه اقتصاد ایران در بخش مستغلات تشکیل شده است. این مهم به آن معناست که ۳۰ تا ۴۰ درصد سرمایه در اقتصاد ایران به شکل مستغلات تشکیل شده و سرمایه تشکیل شده در بخش هایی مانند معدن، نفت و گاز و سایر، سرجمع ۱۰ درصد بوده است.

کاهش سهم صنعت از سرمایه گذاری

سه مانع پیش روی سرمایه گذاری در سال های اخیر موجب شد تا سهم بخش صنعت و معدن از کل تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در اقتصاد ایران طی زمان کاهشی شود؛ به طوری که سهم بخش صنعت و معدن از اقتصاد ایران از ۱۸ درصد در سال ۱۳۸۳ که بالاترین سهم در سال های پس از جنگ تحمیلی بوده به ۱۱ درصد در سال ۱۳۹۱ رسید. این به معنی آن است

نمودار شماره ۲
سهم هر بخش از اقتصاد از کل موجودی سرمایه خالص به قیمت های ثابت ۱۳۸۳ (درصد)





در روزگاری نه چندان دور، در ابتدای قرن گذشته و به ویژه نیمه دوم آن (در ایران دهه ۱۳۳۰ به بعد) بخش صنعت و رشد آن، سمبل و نشانه‌ای از توسعه قلمداد می‌شد

پی‌نوشت:

۱. علی یزدانی (معاون وزیر صنعت،
معادن و تجارت)، روزنامه دنیای
اقتصاد، ۲۲/۱۲/۱۳۹۴

V

تناقض نقدینگی

به‌رغم نقدینگی بالا در اقتصاد،
یکی از مهمترین و در بر خسی
از رشته‌های صنعتی، مهمترین
مانع فعالیت صنعتی، کمبود اعتبار
و نقدینگی شناسایی شده است.
اهمیت این پدیده به قدری است که
بازوی پژوهشی مجلس در یکی از
جدیدترین گزارش‌های خود الگویی
جدید برای تأمین مالی شرکت‌های
کوچک و متوسط پیشنهاد کرده
است

و منابع طبیعی و فعالیت سایر بخش‌های اقتصادی هستند
نیز توسعه یابند.

موانع پیش روی صنعت

در شرایطی که افزون بر ۶۰۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی در
کشور وجود دارد و رشد آن یکی از کانون‌های اصلی بروز تورم
در اقتصاد ایران بوده است، اما ایران و ساکنان آن از تناقضی رنج
می‌برند که می‌توان آن را با نام «تناقض نقدینگی در اقتصاد
ایران» یاد کرد. به این ترتیب که به‌رغم نقدینگی بالا در اقتصاد،
یکی از مهمترین و در برخی از رشته‌های صنعتی، مهمترین مانع
فعالیت صنعت، کمبود اعتبار و نقدینگی شناسایی شده است.
اهمیت این پدیده به قدری است که بازوی پژوهشی مجلس در
یکی از جدیدترین گزارش‌های خود الگویی جدید برای تأمین
مالی شرکت‌های کوچک و متوسط پیشنهاد کرده است. بر
اساس اعلام این نهاد پژوهشی عدم توسعه بازارهای مالی برای
صنایع (به ویژه بنگاه‌های کوچک و متوسط) یکی از دلایل وقوع
این پدیده است.

این نکته زمانی اهمیت بالایی خود را نشان می‌دهد که بر اساس
گزارش‌های فصلی پایش محیط کسب و کار مرکز پژوهش‌های
مجلس، با تکیه بر نظر سنجی از تشکلهای اقتصادی سراسر
کشور نشان می‌دهد از میان ۲۱ مؤلفه ملی محیط کسب و کار،
مؤلفه‌های «مشکل در یافت تسهیلات از بانک‌ها» و «ضعف
بازار سرمایه در تأمین مالی تولید و نرخ بالای تأمین سرمایه
از بازار غیررسمی» همواره و در طی ۱۶ دوره بررسی، در صدر
موانع کسب و کار بوده‌اند. آمار ارائه شده از سوی سازمان

صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی کشور با حدود ۳۰ هزار
شرکت کوچک تحت پوشش و مستقر در شهرک‌های صنعتی
در شهریورماه ۹۲ نیز «کمبود نقدینگی» را مهمترین علت
تعطیلی واحدهای صنعتی کوچک بیان می‌کند.
این همه در حالی است که براساس مطالعه مرکز پژوهش‌های
مجلس، برخلاف تمام باورها درباره پایین نگه داشتن مصنوعی
نرخ ارز، ارزیابی‌ها نشان می‌دهد افزایش ۱۰ درصدی نرخ ارز،
باعث افزایش ۲ درصدی سرمایه‌گذاری در صنایع کارخانه‌ای
ایران می‌شود. این مرکز در گزارشی تحلیلی، مانع پنهان رونق
صنعتی را عدم دسترسی به تسهیلات بانکی دانسته و معتقد
است نرخ سود بانکی اگرچه تأثیر منفی بر سرمایه‌گذاری در
صنایع کارخانه‌ای داشته، اما این تأثیر بسیار ناچیز و نزدیک
به صفر بوده است. این نهاد پژوهشی همچنین سیاست‌های
نامناسب ارزی و کاهش نسبی هزینه‌های عمرانی در یک دهه
گذشته را دو عامل مؤثر دیگر در کاهش سرمایه‌گذاری‌های
صنعتی می‌داند.

جان کلام

به‌رغم دهه‌ها تلاش برای صنعتی شدن اقتصاد ایران و با وجود
تزریق منابع مالی هنگفت به این صنعت، به نظر می‌رسد
در نگاهی کلی و از افق اقتصاد کلان، بخش‌های غیرمولدی
چون مستغلات «موتور اقتصاد ایران» شده‌اند و صنعت و
تولید صنعتی در رقابت با فعالیت‌های مولد، از نفس افتاده و
نتوانسته در پیش‌تاز رشد و رونق اقتصاد ایران باشد. علاوه بر
پیوندی که رونق صنعت و به ویژه صنعت - ساخت با رشد و
توسعه اقتصاد دارد، رونق و بسط این بخش از اقتصاد، برای نظام
تأمین اجتماعی از اهمیت وافر و یگانه‌ای برخوردار است؛ چراکه
در ادبیات تأمین اجتماعی، مسیر توسعه این نظام از تبدیل و
انتقال از رویکردهای حمایتی به رویکردهای بیمه‌ای می‌گذرد
و در این گذار، صنعت و تولید صنعتی نقشی پررنگ و یگانه ایفا
می‌کند. بنابراین رونق و بسط صنعت (به ویژه و با تأکید صنعت
- ساخت) سمبل و نمادی پررنگ و چشمگیر برای حرکت در
مسیر توسعه نظام‌های تأمین اجتماعی محسوب شده و نشانی
از بسط و استقرار سازوکارهای بیمه‌ای دارد. اگرچه توسعه‌ای
بودن گذار از حمایت به بیمه، مجال دیگری برای بحث نیاز دارد،
اما در چارچوب بحث حاضر می‌توان بر این نکته تأکید کرد
رونق صنعتی در اقتصاد بسستر و زمینه مساعدی برای تقویت
نظام‌های بیمه‌ای بوده و که به نوبه خود مجال فراخ و زاینده
برای توسعه نظام‌های تأمین اجتماعی فراهم می‌کند. بنابراین
«رشد بخش صنعت» و فراز و فرود آن در ادبیات نظام‌های
بیمه‌ای و در نهایت نظام رفاه و تأمین اجتماعی از اهمیت
یگانه‌ای برخوردار است.



>
بزرگ بزرگ تر می شود
با در نظر گرفتن میزان اشتغال و
افزوده، تحولات یک دهه اخیر بیشتر
به نفع کارخانه های بزرگ بوده است
• طرح: بهرام غروی

باد به یرق بزرگترها

بررسی تحولات کارگاه های صنعتی در سال های ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۲ نشان می دهد،
سهم کارگاه های کوچک در کل، کم تر و سهم کارگاه های بزرگ، بیشتر شده است

مسعود کسرایی نژاد

کارشناس ارشد اقتصاد
از دانشگاه
علامه طباطبائی

جدول ۲
سهم طبقات کارگاه‌های صنعتی

سال	۴۹ - ۱۰ نفر	۹۹ - ۵۰ نفر	۱۰۰ نفر و بیشتر
۱۳۸۳	۷۵٫۹۴ درصد	۱۱٫۷۹ درصد	۱۲٫۲۷ درصد

جدول ۱
تعداد کارگاه‌ها صنعتی به تفکیک طبقات

سال	جمع کل	۴۹ - ۱۰ نفر	۹۹ - ۵۰ نفر	۱۰۰ نفر و بیشتر
۱۳۸۳	۱۶۲۸۳	۱۲۳۶۵	۱۹۲۰	۱۹۹۸
۱۳۸۴	۱۶۰۱۸	۱۲۳۰۶	۱۸۳۰	۱۹۸۲
۱۳۸۵	۱۶۰۵۷	۱۲۱۵۱	۱۸۵۶	۲۰۵۰
۱۳۸۶	۱۵۸۷۸	۱۱۷۸۰	۱۹۶۳	۲۱۳۵
۱۳۸۷	۱۷۰۶۳	۱۲۲۹۸	۲۲۱۰	۲۵۵۵
۱۳۸۸	۱۶۱۲۹	۱۱۴۴۰	۲۱۸۵	۲۵۰۴
۱۳۸۹	۱۵۳۰۱	۱۰۷۱۱	۲۲۲۹	۲۳۶۱
۱۳۹۰	۱۴۹۶۲	۱۰۴۸۱	۲۱۳۸	۲۳۴۳
۱۳۹۱	۱۴۷۸۴	۱۰۳۵۵	۲۲۰۰	۲۲۳۰
۱۳۹۲	۱۴۶۹۷	۹۹۷۳	۴۷۲۴	۴۷۲۴

صنعت و تولید همواره موتور محر که رشد و توسعه اقتصادی در کشورها شناخته می‌شود. یکی از مهمترین بخش‌های هر صنعت، کارگاه‌های صنعتی هستند که غالباً در شهرک‌های صنعتی (معمولاً در اطراف شهرهای بزرگ) قرار داشته و به سه دسته ۱۰ تا ۴۹ نفر، ۵۰ تا ۹۹ نفر و ۱۰۰ نفر و بیشتر تقسیم می‌شوند.

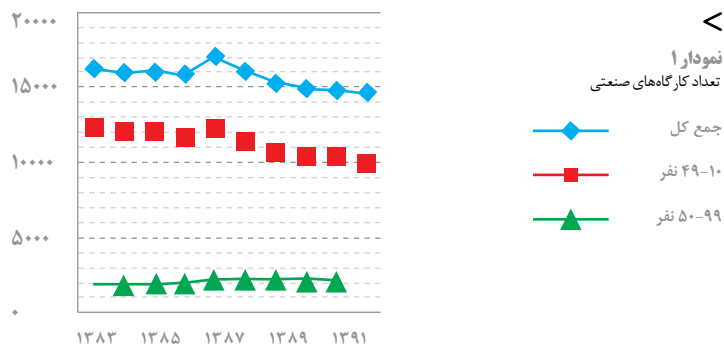
شهرک صنعتی که ترجمه‌ای از واژه اصطلاح لاتین Industrial park یا Industrial Estate است به منطقه‌ای گفته می‌شود که حداقل در فاصله ۲۰ کیلومتری شهر قرار داشته و شامل مجموعه‌ای از کارخانه‌ها و کارگاه‌های تولیدی باشد. هدف اصلی از ایجاد این شهرک‌ها، توسعه صنعتی کشور خارج از مناطق مسکونی است تا کمترین آلودگی را برای ساکنین شهری داشته باشد، از طرفی با دسترسی به مسیرهای حمل و نقل ضمن کاهش ترافیک شهری در برخی موارد از هزینه‌های حمل و نقل محصولات نیز کاسته شود.

بررسی فعالیت کارگاه‌های تولیدی یا صنعتی و روند تغییرات آنان از منظر نوع فعالیت، تعداد، اشتغال، بهره‌وری سرمایه، ارزش تولیدات و ... همواره یکی از مهمترین شاخص‌ها برای تصمیم‌گیری در خصوص سرمایه‌گذاری در تولید برای سرمایه‌گذاران و کمک‌ابزاری برای دولت در سیاستگذاری اقتصادی است.

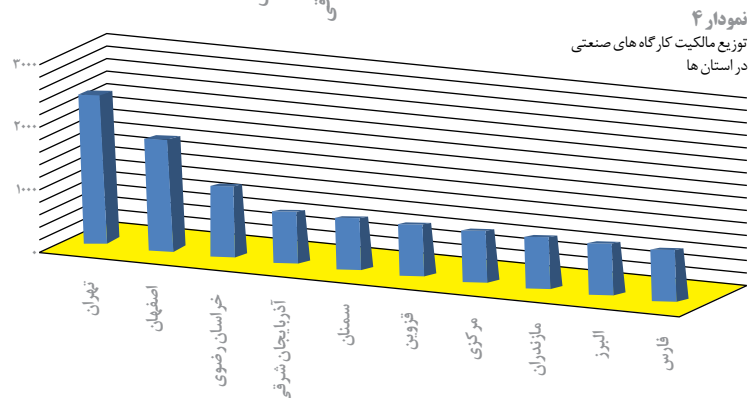
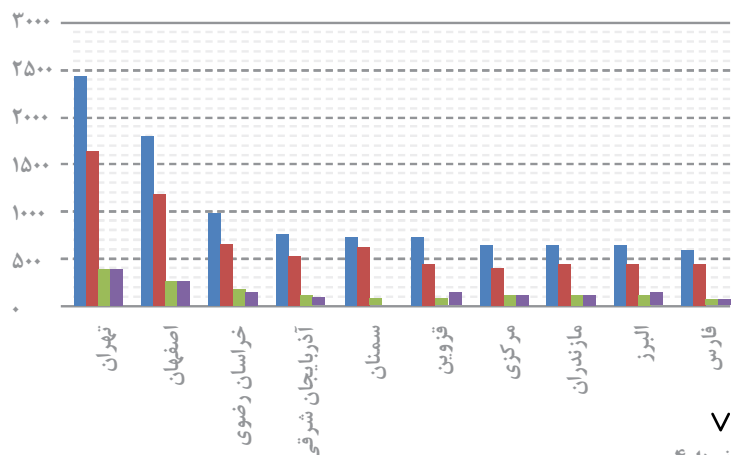
در حال حاضر بیش از ۳۵٫۵ درصد از کل کارگاه‌های کشور در ۳ استان قرار دارند و ۴۰٫۷۵ درصد از کل شاغلان کارگاه‌های صنعتی کشور را به خود جذب کرده‌اند. این مسئله در حالی است که مجموع این سه استان کمتر از ۲۸ درصد کل ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی کشور را تشکیل می‌دهند و از منظر شاخص‌هایی چون بهره‌وری نیروی کار و توان تولیدی در رتبه‌های پایینی قرار گرفته‌اند. در این مقاله به بررسی روند تغییرات این کارگاه‌ها در حوزه‌های مختلف برای سال‌های ۹۲-۱۳۸۳ می‌پردازیم. این سال‌ها، آخرین سال‌هایی هستند که آمار رسمی در خصوص کارگاه‌ها منتشر شده‌اند و از آنجا که آمارهای سال ۹۳ و ۹۴ و حتی ۹۲ هنوز به طور کامل اعلام نشده است بررسی‌ها بر اساس سالنامه آماری ۱۳۹۲ و گزارش‌های منتشر شده در سال‌های بعد از آن توسط مرکز آمار ایران انجام شده است.

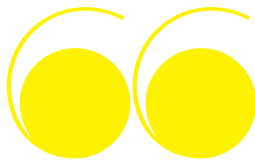
بررسی تغییرات کارگاه‌های صنعتی در گذر زمان

در جدول شماره ۱، شمار کارگاه‌های صنعتی کشور با تفکیک به سه طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر، ۵۰ تا ۹۹ نفر و ۱۰۰ نفره به بالا ذکر شده و بر اساس آن در جدول شماره ۲ سهم هر طبقه به دست آمده است.



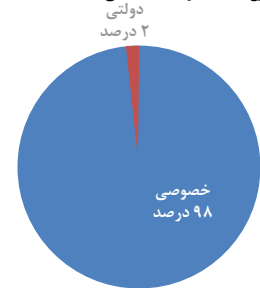
نمودار ۲
توزیع استانی کارگاه‌های صنعتی به تفکیک طبقات





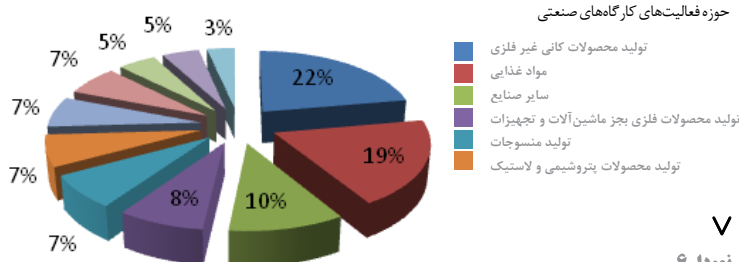
تعداد کارگاه‌های صنعتی در دهه ۸۰
۸۳ درصد کاهش داشته است. تعداد
کارگاه‌های با ۱۰ تا ۴۹ نفر شاغل
۱۹,۴۳ درصد کاهش و کارگاه‌های بالای ۵۰
نفر ۲۰,۵۷ درصد افزایش داشته‌اند

نمودار ۳
نوع مالکیت کارگاه‌های صنعتی ۱۳۹۱



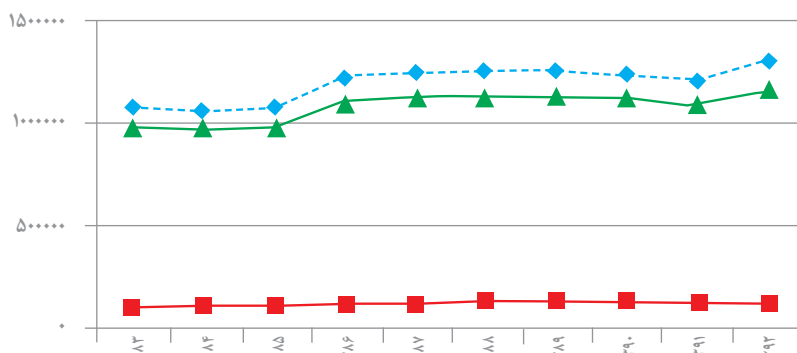
نمودار ۵

حوزه فعالیت‌های کارگاه‌های صنعتی



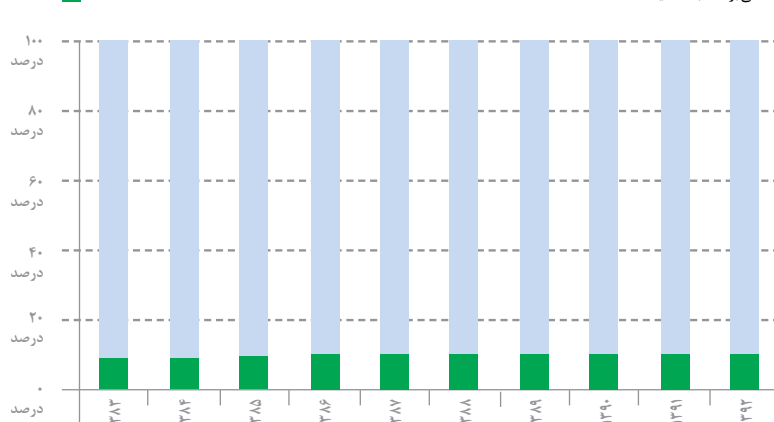
نمودار ۶

اشتغال در کارگاه‌های صنعتی



نمودار ۷

توزیع نیروی کار در کارگاه‌های صنعتی بر حسب جنسیت



تعداد کارگاه‌های صنعتی در سال‌های ۹۲-۱۳۸۳ روندی نسبتاً نزولی را تجربه کرده و به استثنای سال ۱۳۸۷ در مجموع شاهد کاهش این کارگاه‌ها هستیم.

در سال ۱۳۸۷ در نتیجه سیاست‌های تشویقی دولت، جهش مثبت ۷,۴۳ درصدی رخ داده که بیشترین آن متعلق به طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر با ۴۹۸ واحد جدید بوده است اما در سال ۸۸ نه تنها افزایش سال گذشته از میان رفت بلکه تعداد زیادی از کارگاه محکوم به تعطیلی شدند، کارگاه‌های طبقه مذکور در سال ۸۸ بیشترین آسیب‌پذیری را نشان دادند به طوری کاهش حدود ۸۶ کارگاه صنعتی از آن طبقه باعث شد با وجود کاهش تعداد کارگاه‌های سایر طبقات، به ازای کاهش شدید طبقه کوچک‌تر، سهم طبقات بزرگ‌تر در مجموع کارگاه‌های کشور افزایش یابد. این روند نزولی برای تعداد کل کارگاه و کارگاه‌های ۱۰ تا ۴۹ نفر تا سال ۹۲ ادامه دارد که با افزایش تعداد کارگاه‌های بالای ۵۰ نفر در دهه ۹۰ از شدت کاهش تعداد کل کارگاه کاسته شده است.

بررسی توزیع استانی کارگاه‌ها به تفکیک طبقات و نوع مالکیت برای بررسی توزیع استانی کارگاه‌ها، ۱۰ استان دارای بیشترین کارگاه صنعتی (بر اساس آخرین سالنامه منتشر شده از مرکز آمار ایران ۱۳۹۱) را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

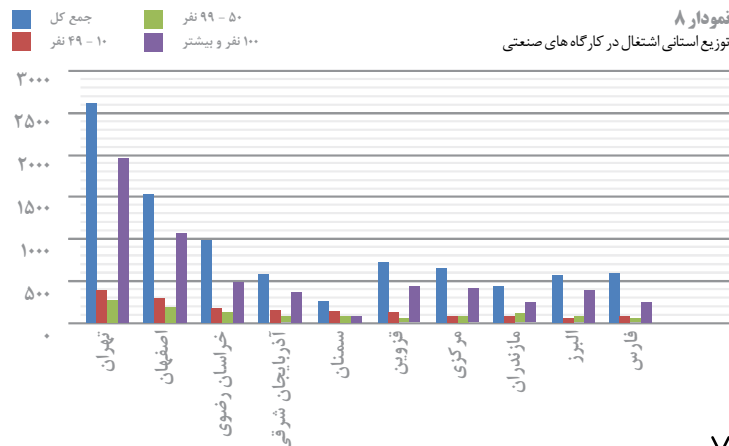
آمارها نشان می‌دهد استان تهران هم در مجموع کارگاه‌ها و هم در طبقات بیشترین سهم را از کل کشور به خود اختصاص داده است. این رتبه‌بندی فوق بر اساس مجموع کارگاه‌هاست اما نگاه دقیق‌تر به آمار نشان می‌دهد برخی استان‌ها گرچه در مجموع رتبه پایین‌تری دارند اما در یک طبقه سهم بیشتری از کل کشور را به خود اختصاص داده‌اند. برای مثال در صورتی که رتبه‌بندی بر اساس طبقه ۱۰۰ نفر و بیشتر انجام شود، استان‌های قزوین، البرز و مرکزی به ترتیب رتبه‌های چهار تا ششم را به خود اختصاص می‌دهند. سهم طبقاتی بنگاه‌ها به شرایط جغرافیایی، زیرساخت‌ها و منابع طبیعی موجود در استان‌ها و تا حدودی به روحیه همکاری در میان مردم بازمی‌گردد. بر اساس آمارهای موجود معلوم می‌شود که در کلیه استان‌ها بیشترین تعداد کارگاه متعلق به طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر است. این طبقه در استان سمنان با ۸۶,۲۶ درصد بیشترین سهم استانی را به خود اختصاص داده است، همچنین استان البرز با ۵۵,۲۳ درصد کمترین تمرکز را بر بنگاه‌های ۱۰ تا ۴۹ نفر دارد. در طبقات ۵۰ تا ۹۹ نفر (وبالای ۱۰۰ نفر) استان البرز با ۲۱,۲۶ (۲۳,۶۷) و استان سمنان با ۸,۵۷ (۵,۰۳) درصد به ترتیب بیشترین و کمترین تمرکز را دارا می‌باشند.

از مجموع ۱۴۷۸۴ کارگاه صنعتی ۹۸ درصد تحت مالکیت خصوصی و ۲ درصد تحت مالکیت دولتی قرار دارند. این

۷

نمودار ۸

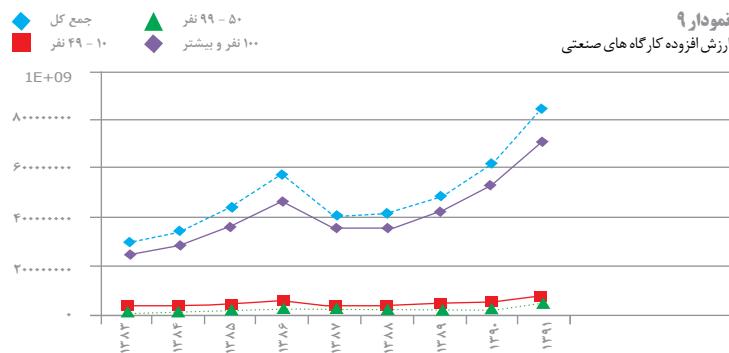
توزیع استانی اشتغال در کارگاه‌های صنعتی



۷

نمودار ۹

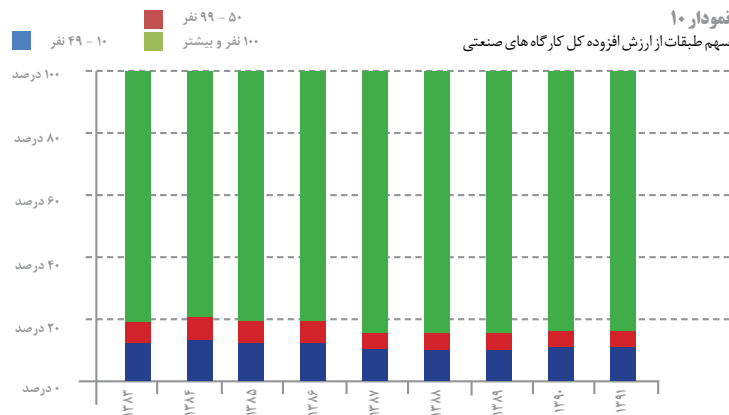
ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی



۷

نمودار ۱۰

سهم طبقات ارزش افزوده کل کارگاه‌های صنعتی



توزیع در استان‌ها نیز کما بیش به همین صورت است، از میان استان‌های مورد بررسی بیشترین مالکیت خصوصی متعلق به استان‌های قزوین و فارس با ۹۹،۷۹ و ۹۹،۵۱ درصد است.

بررسی نوع فعالیت کارگاه‌ها

حوزه فعالیت کارگاه‌های صنعتی بسیار گسترده بود و تعداد کارگاه‌ها با تفکیک به انواع مختلف در گزارش‌های آماری ذکر می‌شود. این انواع مختلف به طور کلی در ۱۲ دسته طبقه‌بندی می‌شوند که در نمودار ۵ توزیع کارگاه‌ها در این دسته‌ها مشاهده می‌شود.

بیشترین کارگاه‌های صنعتی کشور مشغول به تولید محصولات کانی غیرفلزی و بعد از آن مواد غذایی هستند. تولید ماشین‌آلات مولد و انتقال برق نیز کمترین تعداد کارگاه صنعتی را به خود اختصاص داده است.

بررسی کارگاه‌های صنعتی از منظر نیروی کار

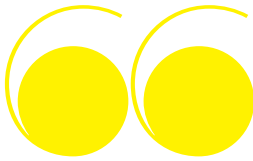
تعداد کل شاغلان با مزد و بدون مزد در کارگاه‌های صنعتی برای سال‌های ۹۲-۱۳۸۳ را بر اساس آمار اعلام شده توسط مرکز آمار ایران و سهم زنان و مردان از اشتغال در کارگاه‌ها محاسبه کرده‌ایم.

بر اساس این محاسبه، روند اشتغال در کارگاه‌های صنعتی در سال ۱۳۸۵ از نزولی به صعودی تغییر وضعیت داده و دو سال آینده را با افزایش می‌گذرانند. در بررسی آمار تعداد کارگاه‌ها پیش‌تر مشاهده شد که از سال ۸۸ کاهش رخ داده و روند نزولی ادامه داشت، طبیعتاً کاهش تعداد کارگاه‌ها همراه با کاهش نیروی کار نیز خواهد بود که نمودار فوق گواهی بر این موضوع می‌باشد.

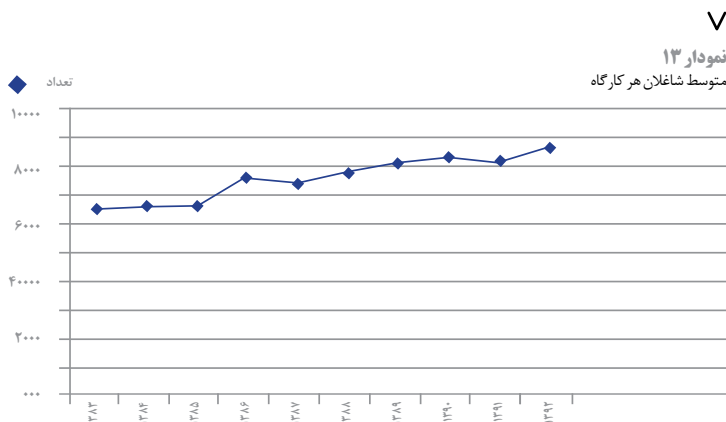
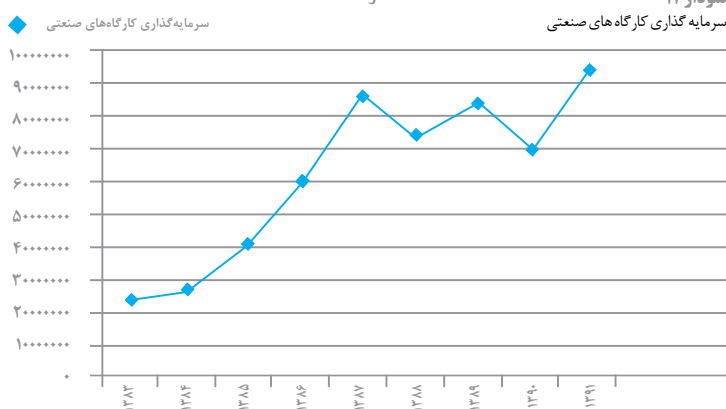
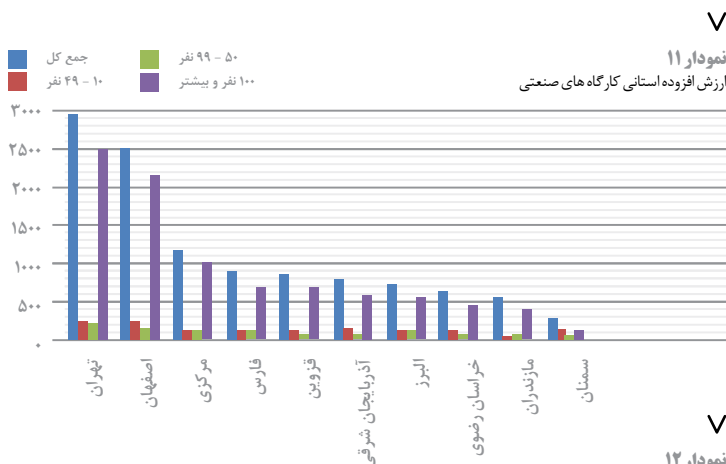
در همه سال‌های مورد بررسی در حدود ۹۰ درصد از اشتغال کارگاه‌های صنعتی را مردان به خود اختصاص داده‌اند که به واسطه سختی کار و شرایط خاص آن امری طبیعی است. با این وجود سهم زنان از ۸،۸ درصد در سال ۱۳۸۳ به ۱۰،۱۵ درصد ۱۳۹۲ افزایش یافته است. روند آرام و خاموش جایگزینی زنان به جای مردان در کارگاه‌های صنعتی در نمودار ۷ به تصویر دیده می‌شود.

بررسی توزیع استانی شاغلان

وقتی تعداد شاغلان ۱۰ استان دارای بیشترین کارگاه به تفکیک طبقات و همچنین سهم هر استان برای کل شاغلان و طبقات را بررسی می‌کنیم (نمودار ۸)، متوجه می‌شویم توزیع شاغلان در استان‌ها روندی مشابه توزیع کارگاه‌ها داشته و استان‌های تهران، اصفهان و خراسان رضوی بیشترین نیروی کار را به خود اختصاص داده‌اند. با این وجود در رتبه‌های تغییراتی دیده می‌شود، به طوری که استان قزوین، مرکزی، و البرز شاغلان بیشتری داشته و رتبه‌های ۴ تا ۶ را به خود



متوسط شاغلان کارگاه‌های صنعتی در طول دهه گذشته به رغم فراز و فرودهایی، در نهایت افزایش داشته است. تهران، البرز، مرکزی، قزوین و اصفهان، ۵ استان اول بیشترین شاغل را داشته‌اند



اختصاص داده‌اند.

در خصوص سهم طبقات از شاغلان در هر استان، طبیعتاً انتظار می‌رود با توجه به حجم نیروی کار کارگاه‌های ۱۰۰ نفر و بیشتر، بیشترین بخش از نیروی کار در هر استان در این طبقه مشغول باشند. البته در این مورد استان سمنان را می‌توان یک استثنا دانست که با توجه به دارا بودن تعداد زیاد کارگاه‌های ۱۰ تا ۴۹ نفر، سهم اشتغال این طبقه در آن بیش از دو طبقه دیگر می‌باشد.

بررسی ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی

به ارزش اضافه شده به ارزش کالاهای واسطه‌ای در فرایند تولید یک کالا ارزش افزوده می‌گویند. ارزش افزوده کل در دهه مورد بررسی به جز سال ۱۳۸۷ در باقی سال‌ها روندی صعودی داشته است. البته کاهش ۳۰ درصدی ارزش افزوده در آن سال آن قدر زیاد بود که جبران آن تا اواخر سال نیمه دوم سال ۱۳۹۰ به طول کشید. نمودار شماره ۹ روند تغییرات ارزش افزوده و نمودار ۱۰ سهم طبقات مختلف از کل ارزش افزوده سال را نشان می‌دهند.

آمارها نشان می‌دهد همواره بیش از ۸۰ درصد از ارزش افزوده کل سال متعلق به طبقه ۱۰۰ نفر و بیشتر بوده که به سبب صرفه‌های ناشی از مقیاس و نوع فعالیت آنان امری طبیعی به نظر می‌آید. همچنین تغییرات در طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر از ۸,۱۷ تا ۱۱,۱۱ درصد و در طبقه ۵۰ تا ۹۹ نفر از ۵,۷۳ تا ۶,۸۴ درصد مشاهده می‌شود.

بررسی ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی به تفکیک استان

دو استان دارای بیشترین تعداد کارگاه یعنی تهران و اصفهان بیشترین سهم ارزش افزوده در کل و در طبقات تفکیکی را نیز به خود اختصاص دادند. اما استان مرکزی با ۵,۳۶ درصد از ارزش افزوده کل کشور مقام سوم را از خراسان رضوی گرفته است. همچنین سومین استان در طبقات تقسیم‌بندی شده در طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر آذربایجان شرقی، ۵۰ تا ۹۹ نفر فارس و ۱۰۰ نفر و بیشتر، قزوین است.

بررسی سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های صنعتی

تغییر مثبت اموال سرمایه‌ای در کارگاه‌های صنعتی را سرمایه‌گذاری می‌خوانند. در دهه گذشته آمار طبقاتی سرمایه‌گذاری برای سال‌های ۸۳ و ۸۷ اعلام نشده است. از این رو به بررسی مجموع سرمایه‌گذاری اکتفا می‌کنیم.

همان‌طور که از آمار مذکور پیداست، روند سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های صنعتی تا سال ۸۷ صعودی بوده و بعد از آن دچار نوسانات شدید سالانه می‌شود. کاهش سرمایه‌گذاری در سال ۸۸ با افزایش در سال ۸۹ تا حدی جبران شد اما در سال ۹۰ این حوزه مجدداً شاهد کاهش بیشتری است. شرایط سیاسی حاکم

بر فضای اقتصادی کشور و وجود اخبار ضد و نقیض از تحریم‌ها تا قیمت ارز و نفت سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های تولیدی را نیز متلاطم کرده است.

محاسبه شاخص‌ها

تا اینجا نمایی از آنچه در سال‌های ۹۲-۱۳۸۳ رخ داده بود، بیان شد اما در خصوص مواردی چون ارزش افزوده، شاغلان، سرمایه‌گذاری و ... برای ایجاد امکان مقایسه و سنجش عملکرد نیاز به بررسی شاخص‌هایی است که اثرات مواردی چون حجم کارگاه، تعداد بالای شاغلان و ... را از بین برده و مقادیری نزدیک‌تر به واقعیت را نشان می‌دهند. در ادامه به بررسی ۵ شاخص پرداخته می‌شود.

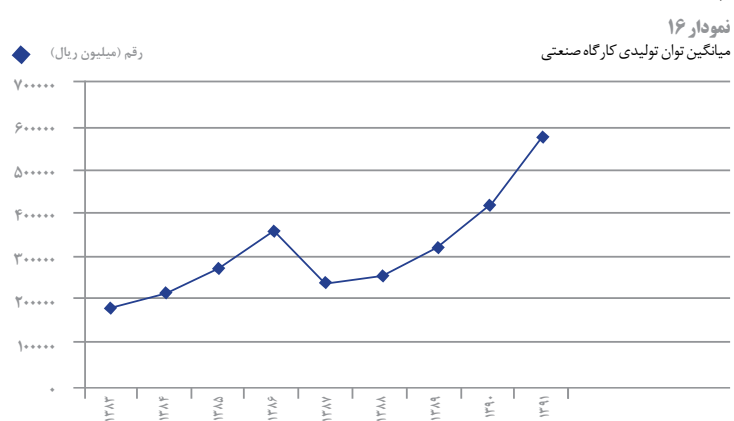
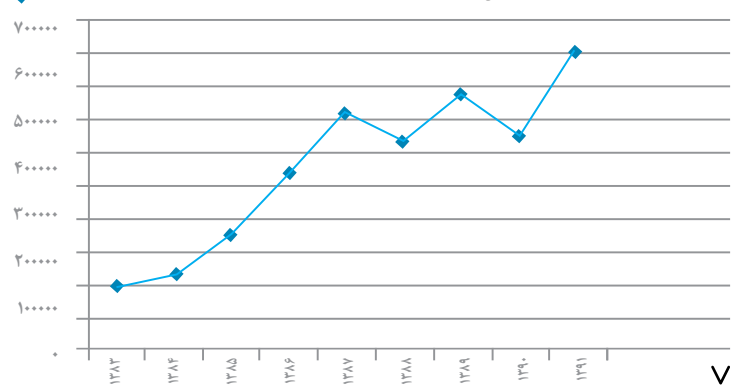
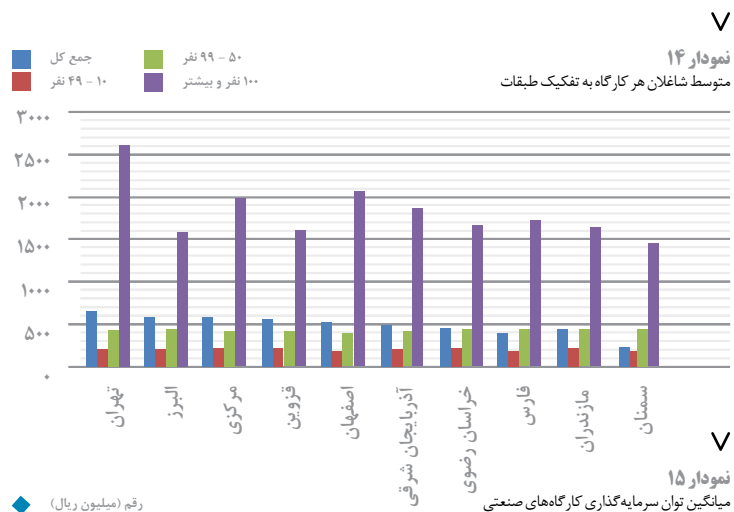
متوسط شاغلان کارگاه‌ها

متوسط تعداد شاغلان کارگاه‌ها از تقسیم تعداد شاغلان بر تعداد کارگاه‌ها به دست می‌آید. محاسبات نشان می‌دهد تا سال ۱۳۸۵ در هر کارگاه به طور متوسط حدود ۶۶٫۵ نفر شاغل بوده‌اند که در سال‌های ۸۶ تا ۸۸ این عدد در حدود ۷۶ نفر قرار می‌گیرد و سال ۱۳۸۹ از مرز ۸۰ نفر می‌گذرد. افزایش متوسط تعداد شاغلان هر کارگاه در صورتی می‌تواند مفید باشد که با افزایش ارزش افزوده، تولید و گسترش حوزه فعالیت کارگاه‌ها همراه باشد، در غیر این صورت نیروی کار اضافه شده عملاً ارزش‌افزایی نداشته و به نوعی می‌توان آن را اشتغال کاذب خواند. در نمودار شماره ۱۴ استان‌های مورد بررسی به ترتیب زیاد به کم بر اساس متوسط کل شاغلان از چپ به راست تنظیم شده‌اند.

همان‌طور که مشاهده می‌شود مطابق انتظارات بیشترین متوسط اشتغال به طبقه ۱۰۰ نفر و بیشتر تعلق دارد، در این طبقه رتبه اول به استان تهران با ۴۷۷٫۴ نفر شاغل به ازای هر کارگاه و رتبه آخر در میان استان‌های مورد بررسی به سمنان با ۲۵۶٫۸۱ نفر به ازای هر کارگاه تعلق دارد. در طبقه ۵۰ تا ۹۹ نفر استان فارس با متوسط شاغل ۷۱٫۵۹ نفر بیشترین و استان مرکزی با ۶۷٫۴۳ کمترین متوسط شاغل را برای هر کارگاه دارا هستند. در استان البرز به نظر می‌رسد تجمع شاغلان در کارگاه‌های کوچک ۱۰ تا ۴۹ نفر است که با متوسط ۲۵٫۶۵ نفر بیشترین متوسط شاغل را در این طبقه به خود اختصاص داده است، در این طبقه استان سمنان با متوسط ۲۱٫۴ نفر در رتبه آخر قرار دارد.

میانگین توان سرمایه‌گذاری کارگاه‌های صنعتی

افزایش سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های صنعتی در صورتی که همراه با افزایش تعداد کارگاه‌ها باشد امری طبیعی است و بررسی خام آن امکان ایجاد خطا در تصمیم‌گیری را افزایش می‌دهد. از این رو با تقسیم سرمایه‌گذاری بر تعداد کارگاه سهم



افزایش و کاهش یک سال در میان میانگین
توان سرمایه گذاری کارگاه های صنعتی در
سال های پایانی دهه ۸۰ نشان از بی ثباتی
بوده و رشد مستمر و لازم را برای توسعه را
مختل می کند



استان‌های فارس، مرکزی و اصفهان رتبه‌های اول تا سوم را به دست آورده‌اند و استانی مانند تهران که دارای بیشترین کارگاه و بیشترین شاغل است به رده هفتم سقوط می‌کند. سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی کار و توانمندسازی آنان و ایجاد قابلیت‌هایی برای تولید ارزش افزوده از الزامات توسعه این بخش از صنعت خصوصاً در محل‌های با تراکم جمعیت و تعداد کارگاه به نظر می‌رسد. در جدول ۲۰ پیداست بیشترین توان تولیدی در کشور به طبقه ۱۰۰ نفر و بیشتر تعلق دارد. در بررسی استان‌ها نیز این قاعده برقرار است اما برای رتبه‌های دوم و سوم میان طبقات ۱۰ تا ۴۹ و ۵۰ تا ۹۹ نفر در استان‌های مختلف تفاوت وجود دارد.

بهره‌وری سرمایه

بهره‌وری سرمایه از تقسیم ارزش افزوده ایجاد شده بر سرمایه‌گذاری انجام شده به دست می‌آید و شاخصی مهم برای تصمیم‌گیری در خصوص سرمایه‌گذاری به حساب می‌آید. این شاخص در سال ۹۱ نسبت به سال ۸۳ با حدود ۳۳ درصد کاهش به عدد ۹۰٫۹ رسیده است. روند نزولی آن از سال ۱۳۸۴ آغاز شده و تا سال ۱۳۸۷ به شدت ادامه دارد به طوری که ۶۵٫۳۵ درصد کاهش داشته است. در ۳ سال بعد از آن این روند صعودی شده اما در سال پایانی مورد بررسی مجدداً کاهش می‌یابد.

جمع‌بندی

در بررسی روند طبقاتی و تعداد کل کارگاه‌های صنعتی دهه ۹۲-۱۳۸۳ چند نکته برجسته دیده می‌شود. روند ثابت و گاه نزولی تعداد کل کارگاه‌ها از سال ۸۳ تا ۸۸ ادامه داشته که در سال ۱۳۸۸ روند نزولی تعداد کل کارگاه با شدت ۵٫۴۷ درصد با شیب کاهنده شروع شده و در سال ۹۲ به ۵۸٫۰ درصد رسیده است. در طول سال‌های مذکور سهم طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر همواره بیشترین کاهش را در میان طبقات داشته و سایر طبقات با وجود نوسانات از منظر تعطیلی بنگاه‌ها و کاهش و افزایش در تعداد، در مجموع افزایش یافته‌اند. مجموع کارگاه‌های صنعتی در دهه مذکور با ۹٫۸۳ درصد کاهش از ۱۶۲۸۹ به ۱۴۶۹۷ رسیده است، تعداد کارگاه‌های طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر ۱۹٫۴۳ درصد کاهش و طبقه بالای ۵۰ نفر ۵۷٫۵۲ درصد افزایش داشته است. همچنین سهم طبقات از کل کارگاه‌ها در ابتدا و انتهای دهه به شرح زیر تغییر یافته است: طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر از ۷۵٫۹۴ به ۶۷٫۸۶ درصد کاهش یافته و در مقابل این کاهش، طبقه بالای ۵۰ نفر ۸٫۰۸ درصد افزایش داشته که بیشتر آن متعلق به کارگاه‌های بالای ۱۰۰ نفر بوده است. بررسی توزیع استانی کارگاه‌های صنعتی نشان می‌دهد استان‌های تهران، اصفهان و خراسان رضوی به ترتیب سه استان دارای بیشترین کارگاه در کل و در طبقات می‌باشند. از منظر توزیع طبقاتی

در استان‌ها استان سمنان بیشترین و استان البرز کمترین تمرکز را در طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر دارا می‌باشند. در سایر طبقات جایگاه این استان‌ها در خصوص بیشترین و کمترین عوض می‌شود. مالکیت حدود ۹۸ درصد از کارگاه‌های صنعتی کشور خصوصی بوده و این رقم به طور نسبی در استان‌ها نیز مصداق دارد. در میان استان‌های بررسی شده استان قزوین با ۹۹٫۷۹ درصد از کارگاه‌های خود، بیشترین مالکیت خصوصی و استان آذربایجان شرقی با ۲٫۷۸ درصد از کارگاه‌های خود، بیشترین مالکیت دولتی در استان را به خود اختصاص داده‌اند.

بررسی حوزه فعالیت کارگاه‌ها نشان می‌دهد بیشترین تمرکز در ایران به ترتیب به حوزه‌های محصولات کانی غیرفلزی، مواد غذایی و صنایع تعلق دارد. در سال ۹۲ مجموع شاغلان کارگاه‌ها نسبت به ابتدای دهه مورد بررسی ۱۸٫۸۴ درصد افزایش داشته است، با این وجود این افزایش ناشی از دو افزایش مقطعی در سال‌های ۱۳۸۶ و ۱۳۹۲ بوده و در باقی سال‌ها تعداد شاغلین در مجموع روندی نزولی را تجربه کرده است؛ همچنین حدود ۹۰ درصد از شاغلان را مردان تشکیل می‌دهند و در سال‌های گذشته تغییرات تعداد شاغلان زن کم اما صعودی بوده است.

در توزیع استانی شاغلان نیز، استان‌های تهران، اصفهان، خراسان رضوی، قزوین، مرکزی و البرز به ترتیب بیشترین شاغلان را به خود اختصاص داده‌اند که از میان آنان سه استان اول همان سه استان دارای بیشترین تعداد کارگاه می‌باشند. در خصوص توزیع



۸

آب رفتن کوچک‌ها

از سال ۸۳ تا ۸۸ روند ثابت و گاه نزولی تعداد کل کارگاه‌ها ادامه داشته که در سال ۱۳۸۸ روند نزولی تعداد کل کارگاه با شدت ۵,۴۷ درصد با شیب کاهنده شروع شده و در سال ۹۲ به ۵۸,۰ درصد رسیده است. در طول سال‌های مذکور سهم طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر همواره بیشترین کاهش را در میان طبقات داشته و سایر طبقات با وجود نوسانات از منظر تعطیلی، بنگاه‌ها و کاهش و افزایش در تعداد، در مجموع افزایش یافته‌اند.

۱۱

مرکز تجمع در کارگاه‌های ۵۰ تا ۹۹ نفر و البرز مرکز تجمع نیروی کار در طبقه ۱۰ تا ۴۹ نفر مشخص شدند. میانگین توان سرمایه‌گذاری کارگاه‌ها در طول سال‌های مورد بررسی همراه با فراز و فرودهایی بوده اما در مجموع در انتها نسبت به ابتدا افزایش داشته است. افزایش و کاهش یک سال در میان این شاخص در سال‌های پایانی دهه ۸۰ نشان از بی‌ثباتی بوده و رشد مستمر و لازم را برای توسعه را مختل می‌کند. میانگین توان تولیدی کارگاه‌های صنعتی و بهره‌وری شاغلان در سال ۸۷ دچار کاهش شده است اما در مجموع سال‌های مورد بررسی افزایش را تجربه کرده‌اند. در این دو شاخص رتبه‌بندی استان‌ها متحول می‌شود. به طوری که استان‌هایی که دارای بیشترین تعداد کارگاه و شاغل هستند در رده‌هایی پایین بهره‌وری و توان تولید قرار می‌گیرند. برای مثال تهران که در هر دو محور تعداد کارگاه و تعداد شاغل رتبه اول را داراست، رتبه چهارم توان تولیدی و رتبه هفتم بهره‌وری را به دست آورد. همچنین خراسان رضوی که سومین استان دارای بیشترین تعداد کارگاه است از منظر توان تولیدی رتبه نهم و از منظر بهره‌وری نیروی کار رتبه دهم را به دست می‌آورد. چه بسا بررسی سایر استان‌های کشور نیز در پنجره بهره‌وری نیروی کار تحولاتی بیشتری در رتبه‌بندی استان‌ها ایجاد کند. بهره‌وری سرمایه نیز در سال‌های مورد بررسی کاهش داشته و در سال ۸۷ به پایین‌ترین حد خود می‌رسد.

نیروی کار در طبقات مختلف به غیر از استان سمنان که به دلیل تعداد زیاد کارگاه‌های ۱۰ تا ۵۰ نفر، اشتغال بیشتری را به این طبقه اختصاص داده، در باقی استان‌ها با افزایش حجم طبقه از نظر تعداد کارکنان در کارگاه، تعداد شاغلان نیز افزایش می‌یابد و طبیعتاً بیشترین شاغلان به گروه کارگاه‌های بالای ۱۰۰ نفر تعلق دارد. ارزش افزوده کارگاه‌های صنعتی به طور کلی افزایش داشته است. سهم طبقات کارگاه از کم به زیاد به ترتیب در حدود ۶,۹ و ۸۵ درصد ارزش افزوده کل بوده و با بزرگ‌تر شدن مقیاس کارگاه ارزش افزوده تولیدی آن افزایش می‌یابد، البته شاید با توجه به افزایش حجم تولید این معیار برای مقایسه و سیاست‌گذاری چندان مناسب نباشد. استان‌های تهران، اصفهان و مرکزی نیز به ترتیب سه استان دارای بیشترین ارزش افزوده بوده‌اند. سرمایه‌گذاری در کارگاه‌های صنعتی در سال‌های بعد از ۱۳۸۷ روندی متلاطم داشته است اما در مجموع در دهه مورد شاهد افزایش سرمایه‌گذاری در این بخش هستیم.

جمع‌بندی شاخص‌ها

متوسط شاغلان کارگاه‌های صنعتی در طول دهه گذشته گرچه با فراز و فرودهایی همراه بوده اما در نهایت افزایش داشته است. استان‌های تهران، البرز، مرکزی، قزوین و اصفهان به ترتیب ۵ استان اول از منظر متوسط شاغل در هر کارگاه صنعتی هستند. همچنین در بررسی طبقاتی استان‌ها تهران مرکز تجمع نیروی کار در کارگاه‌های ۱۰۰ نفر و بیشتر، فارس

عایماری خصوصی سازی

واگذاری سهام شرکت های دولتی به بخش غیردولتی، نقطه عطف صنایع کشور در سال های بعد از انقلاب بوده است. اما این واگذاری چه چالش هایی دارد و چگونه می توان رابطه بخش دولتی و خصوصی را تنظیم کرد؟

حسین امیرحیمی

مدرس دانشگاه
و تحلیلگر اقتصادی

۳۰۰ هزار
میلیارد ریال

روایی که تغییر نشد

با انتقال این میزان سهام شرکت های دولتی به سهام قابل تخصیص در قالب سهام عدالت به اقشار کم درآمد در طی سال های ۱۳۸۵ الی ۱۳۸۸ و تعدیلات بعدی آن انتظار می رفت با اجرای کامل برنامه خصوصی سازی، شاهد رشد فرهنگ سهامداری و مشارکت مالی در بین مردم کشور باشیم. این موضوع با وجود شتاب قابل توجه در سال های اولیه در سنوات اخیر به کندی در مسیر آرمانی خود حرکت می کند.

با بروز و تداوم بحران جهانی و پس از شکست نظریه های سرمایه داری در دهه ۱۹۳۰ میلادی، اقتصاد جهان به سمت ارائه تعریفی جدید برای دولت و حوزه مداخلات آن حرکت کرد. در این دوران، دولت بی تاثیر اقتصاددانان لیبرال کنار گذاشته شد و به جای آن در بسیاری مناطق، به ویژه آمریکا و اروپای غربی، دولت مداخله گر برای کاهش بیکاری و راهنمایی اقتصادها ظاهر شد و حرکت به سوی دولت رفاه در دستور کار قرار گرفت. حدود پنجاه سال بعد و در دهه ۱۹۸۰ میلادی، مقارن با انباشت حجم عظیمی از بدهی های خارجی در کشورهای در حال توسعه، نرخ های بالای بهره و در نتیجه شیوع بحران مالی در این کشورها، حرکت از «اقتصاد دستوری» به سمت «اقتصاد بازاری» کلید توسعه یافتگی به شمار رفته، لذا پس از آن بهترین رویکرد، حداقل کردن دولت اقتصادی را بر دوش داشت و با اخلاخ در انگیزه های بازار به نحوی مسرفانه و غیر کارآمد تولید می کرد، کنار گذاشته شد.

حداقل کردن ابعاد دولت، کوچک سازی، کاهش تصدی گری، چابک سازی و اصطلاحاتی از این دست، همه و همه نمونه هایی از تلاش نظریه پردازان برای کاهش اندازه دولت در اقتصاد و تفکیک وظایف حاکمیتی و نظارتی از وظایف معمول دولت ها در اقتصاد بود و است. بررسی سابقه مالکیت عمومی در تاریخ معاصر اقتصاد ایران نشان می دهد که مداخله مستقیم دولت در اقتصاد ایران همواره رواج داشته است. این مداخله در ابتدا، در نتیجه تأثیرات نامطلوب دو جنگ جهانی و حاکمیت دیدگاه های رایج اقتصاد توسعه در کشور ضرورت یافت و سپس دولت در بسیاری از زمینه ها با ایجاد انحصارات گوناگون، جایگزین و رقیب بخش خصوصی در اکثر حوزه های اقتصاد ایران شد.

شرایط فوق تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت و از این زمان به بعد، نقش آفرینی دولت در اقتصاد به خصوص در دوران جنگ تحمیلی پررنگ تر شد و این مساله به عنوان جریان اصلی در نتیجه تصویب اصل ۴۴ قانون اساسی و عمومی شمردن مالکیت عمومی صنایع کلیدی و تصدی گری دولت قوت گرفت.

با ابلاغ بند «ج» سیاست های کلی اصل ۴۴ تا حدود زیادی نگرش به نقش دولت در اقتصاد تعدیل شد و با ابلاغ قانون اجرای آن، ابهامات این قانون تا حدود زیادی در حوزه فعالیت های دولتی و غیردولتی و فضای رقابتی رفع شد. در حقیقت، ابلاغ بند مزبور را می توان نقطه عطفی در تبیین نقش و جایگاه دولت در اقتصاد ایران دانست.

در اقتصاد ایران و در سال های اخیر؛ سازمان خصوصی سازی به عنوان تنها نهاد مجری سیاست های اقتصادی دولت در زمینه اجرای فرایند خصوصی سازی، با اهداف «کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی گری فعالیت های اقتصادی»، «گسترش

مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی» و «ارتقای کارایی بنگاه های اقتصادی»، برنامه هایی را ترسیم و به اجرا گذارده است. در واقع ابلاغیه و قانون سیاست های کلی اصل ۴۴ موجب شد تا موضوع خصوصی سازی که قبل از آن به صورت پراکنده و غیرمنسجم در قوانین موجود بدان پرداخته می شد، به صورت فرایندی منسجم و یکپارچه با چارچوب و اهداف تعیین شده در دستور کار دولت قرار گرفته و حاصل اجرای این برنامه، واگذاری بیش از ۱۴۰ هزار میلیارد تومان از سهام شرکت های دولتی به بخش غیردولتی در سال های اخیر بوده است.

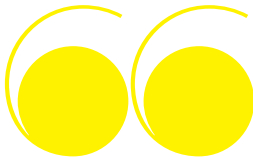
اما واگذاری سهام شرکت های دولتی به بخش غیر دولتی، چالش هایی هم در پیش رو داشته است. این چالش ها چه هستند و چه مشکلاتی ایجاد می کنند؟

چالش اول: جهت گیری اهداف؛ خصوصی سازی یا راه سازی

یکی از اهداف اصلی اجرای سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، ارتقاء سطح کارایی و بهره وری بنگاه های واگذار شده به بخش غیر دولتی بوده است. انتظار می رفت با اجرای سیاست های کلی اصل ۴۴، بنگاه هایی که معضل اصلی اکثر آن ها در زمان تصدی گری دولت، تورم بیش از حد نیروی انسانی ناکارآمد عنوان می شد، ضمن بهبود وضعیت کارایی و بهره وری در سطح بالاتری از رقابت پذیری به فعالیت خود ادامه دهند.

اگرچه مطالعات صورت گرفته در خصوص ارزیابی عملکرد شرکت های واگذار شده به بخش غیر دولتی، با بررسی معیارهایی از جمله مالی و بورس، اقتصادی و بهره وری، مدیریت فرایند و نوآوری و معیار اشتغال و منابع انسانی، مؤید بهبود وضعیت شرکت های مورد بررسی در شاخص های مورد محاسبه است، ولی ناگفته پیداست که بهبود در شرایط اقتصادی و اجتماعی این شرکت ها در زمان پس از واگذاری با اهداف عالیه برنامه خصوصی سازی بسیار فاصله دارد. این موضوع با توجه به مقاومت پرسنل شرکت ها در زمان واگذاری و همچنین رفتار متناقض دولت با شرکت های واگذار شده و در حال واگذاری نیز قابل مشاهده و بررسی است.

یکی از علل انحراف از برنامه خصوصی سازی و گرایش به اصطلاح «رها سازی» در این برنامه، حجم قابل توجه واگذاری های صورت گرفته از مسیر انتقال مستقیم سهام و دارایی به اشخاص حقیقی و حقوقی طلب کار از دولت بود، با واگذاری ۲۹۵ هزار میلیارد ریال (حدود ۲۱ درصد کل واگذاری) به صورت رد دیون دولت، نظارت بر عملکرد شرکت های واگذار شده با این روش به دلیل انتقال قطعی شرکت ها تقریباً غیر ممکن شده و به این ترتیب بدیهی است که طلبکاران که در مقابل طلب سنواتی خود از دولت سهام شرکت هایی معمولاً زیان ده را دریافت کردند، به دنبال دستیابی به منابع مالی خود بوده و هماهنگ با اهداف و سیاست های خصوصی سازی قدم برنخواهند داشت.



بهبود در شرایط اقتصادی و اجتماعی شرکت‌های خصوصی شده با اهداف عالیه برنامه خصوصی سازی بسیار فاصله دارد

چالش دوم: بازرسی و نظارت یا توانمندسازی و حمایت

سازو کار حاکم بر بخش غیردولتی و خصوصی به طور کلی متفاوت از فضای دولتی بوده و به طور مشخص هدف کسب سود، فقط در فعالیت‌های بخش خصوصی می‌تواند به عنوان بهینه اول بنگاه‌ها هدفگذاری شود. با توجه به اجرای برنامه بازرسی ویژه از شرکت‌های واگذار شده به بخش غیردولتی بر اساس دستورالعمل «نحوه نظارت پس از واگذاری» می‌توان موارد زیر را اصلی‌ترین محورهای متضاد دیدگاه دولتی با عملکرد منطقی بخش غیردولتی قلمداد کرد.

(۱) نیاز اغلب واحدهای اقتصادی به استفاده از تسهیلات بانکی باعث می‌شود، مدیران شرکت‌های واگذار شده جهت تحقق اهداف شرکت نسبت به اخذ تسهیلات (حتی بدون مجوز) اقدام کنند. اخذ تسهیلات در حد توان اعتباری شرکت‌های واگذار شده با توجیه کافی اقتصادی می‌تواند به افزایش کارایی و بهره‌وری شرکت‌ها منجر شود، اما لازم است تدبیری اندیشیده شود که این اقدام (که در اغلب موارد از نظر اقتصادی به نفع شرکت‌های واگذار شده است) با مساعدت بیشتر سازمان خصوصی سازی انجام گردد، چرا که این سازمان به طور معمول و در اجرای وظایف قانونی خود نگران تعهدات مالی خریدار بوده و ارائه مجوز تسهیلات را تهدیدی در دستیابی به برنامه مالی دولت می‌داند.

(۲) مدیریت دارایی و استفاده بهینه از آنها در مسیر رسیدن به اهداف سازمانی، موضوع به اهمیتی در شرکت‌های واگذار شده است که پس از واگذاری اولویت بیشتری پیدا می‌کند. با واگذاری شرکت‌ها به بخش غیردولتی فروش دارایی‌های کم‌بازده و جایگزین کردن دارایی پربازده می‌تواند در بهبود وضعیت اقتصادی بنگاه موثر باشد. البته مجوز این اقدامات همواره با احتیاط و حساسیت بیشتری توسط دولت صادر می‌شود.

(۳) حمایت از پرسنل شرکت‌های واگذار شده در دو موضوع عدم کاهش سطح اشتغال و عدم تعویق حقوق و دستمزد نیز از موارد نظارتی سازمان خصوصی سازی محسوب می‌شود. دغدغه بخش خصوصی بررسی هزینه و فایده اقتصادی است و بنابراین نسبت به هدفگذاری اجتماعی دولت نگران نیست. بنابراین بازرسی و نظارت بیشتر در این حوزه مانعی در مسیر توانمندسازی و بهبود این بخش تلقی خواهد شد.

چالش سوم: بهبود فضای کسب و کار یا بدها و بنایدها

اجرای برنامه خصوصی سازی به عنوان یکی از برنامه‌های هدفمند و قانونمند در اقتصاد ایران، بی‌گمان باید در کنار سایر فعالیت‌های اقتصادی حامی بخش خصوصی در کشور، سازماندهی و مدیریت شود. دستیابی به مولفه‌های حکمران خوب برای دولت که علاوه بر وضعیت اقتصادی به وضعیت رفاهی و اجتماعی ساکنان یک سرزمین توجه دارد، به اعتقاد نهادگرایان در اقتصاد، جز با

فراهم نمودن سازو کارهای لازم برای فعالیت سایر بخش‌ها در اقتصاد میسر نخواهد بود، تسهیل فضای کسب و کار و اجازه انجام فعالیت‌های اقتصادی توسط بخش خصوصی در بستری هوشمند با تمرکز دولت بر چهار وظیفه اصلی مردمسالاری، عدالت‌مداری، پاسخگویی و مشارکت جویی در وضعیت کنونی اقتصاد ایران امری بسیار حیاتی است، موضوعی که در مقایسه با نظریات دیگر اقتصادی از اجماعی قابل تامل در بین اقتصاددانان برخوردار است. به اعتقاد جیمز بوکانان، «مشکلات ناشی از رانت جویی یا فعالیت‌های بدون بهره‌وری - به عبارتی شکست دولت - هنگامی پدید می‌آید که کنترل و تنظیم دولتی اتلاف آور بوده و متقاضی منابع را برای تأثیرگذاری بر رفتار دولتی، تشویق کند. به علاوه، ممکن است دولت‌ها تحت تسلط برخی گروه‌های ذینفع باشند که منافع خاص را دنبال می‌کنند. در این صورت ممکن است منافع بخشی محدود را دنبال کرده و مانع از پیگیری سیاست‌های بهینه شوند» و این موضوع در خصوص واگذاری بخش عمده‌ای از سهام شرکت‌های دولتی به گروه‌های ذینفع در اقتصاد ایران قابل بررسی است.

چالش چهارم: گسترش سهام عمومی با هدف عدالت یا رفاه

با انتقال بیش از ۳۰۰ هزار میلیارد ریال (معادل ۲۱ درصد کل واگذاری‌ها) سهام شرکت‌های دولتی به سهام قابل تخصیص در قالب سهام عدالت به اقشار کم‌درآمد در طی سال‌های ۱۳۸۵ الی ۱۳۸۸ و تعدیلات بعدی آن انتظار می‌رفت با اجرای کامل برنامه خصوصی سازی، شاهد رشد فرهنگ سهامداری و مشارکت مالی در بین مردم کشور باشیم، این موضوع با وجود شتاب قابل توجه در سال‌های اولیه در سنوات اخیر به کندی در مسیر آرمانی خود حرکت می‌کند. امید است در سال جاری که حدود دو سال از اجرای کامل برنامه خصوصی سازی در ایران فاصله گرفته‌ایم ضمن ساماندهی به وضعیت ناسامان توزیع این سهام در بین اقشار مردم، نظام شفاف‌تری در خصوص فرایند تخصیص سهام شرکت‌های قابل واگذاری در قالب سهام عدالت با قابلیت‌های اقتصادی و رفاهی بالا تدوین و اجرا شود.



پیاده‌سازی تمام برنامه‌های اقتصادی گره خورده با وضعیت اجتماعی و رفاه ساکنان یک کشور، بدون شک با کاستی‌ها و مشکلات خاص آن برنامه در مسیر اجرا همراه بوده و تفاوت بین کشور‌های مختلف، در میزان مشکلات یا کاستی‌های برنامه‌های اقتصادی آنها نبوده بلکه نحوه نگرش کشورها به معضلات پیش‌رو و تلاش آنها برای رفع موانع و بستری برای جهت پیاده‌سازی برنامه‌های اقتصادی به برانندگی آنچه که در متون اقتصادی مشاهده می‌کنیم، مبنایی واقعی جهت تفاوت اقتصادی و سطح رفاه ساکنین یک کشور است.

۲۹۵ هزار
میلیارد ریال

ارزش شرکت‌های واگذاری شده به صورت رد دیون دولت یکی از علل انحراف از برنامه خصوصی سازی و گرایش به اصطلاح «رهاسازی» در این برنامه، حجم قابل توجه واگذاری‌های صورت گرفته از مسیر انتقال مستقیم سهام و دارایی‌ها به اشخاص حقیقی و حقوقی طلب کار از دولت بود، با واگذاری ۲۹۵ هزار میلیارد ریال (حدود ۲۱ درصد کل واگذاری) به صورت رد دیون دولت، نظارت بر عملکرد شرکت‌های واگذار شده تقریباً غیرممکن شده است

موشکافی یک اسطوره

به طور معمول فرض بر این است که عملکرد بنگاه‌های دولتی از عملکرد بنگاه‌های خصوصی ضعیف‌تر است اما آیا با خصوصی کردن مالکیت بنگاه‌ها، بهره‌وری صنعتی بالا می‌رود؟

زهرایابی



پژوهشگر اقتصادی

V

جدول شماره ۱

بهره‌وری نیروی کار بنگاه‌های صنعتی (هزار ریال)

سال	بهره‌وری
۱۳۸۰	۷۸۸۸۹۳۰
۱۳۸۱	۶۷۵۰۶۷۲
۱۳۸۲	۸۵۵۴۳۲۰
۱۳۸۳	۱۱۱۳۳۳۵۷
۱۳۸۴	۱۲۹۹۷۹۳۳
۱۳۸۵	۱۶۷۷۷۶۹۱
۱۳۸۶	۲۱۲۹۷۳۴۱
۱۳۸۷	۲۳۹۴۶۷۷۹
۱۳۸۸	۲۶۰۸۷۲۸۳
۱۳۸۹	۳۲۴۱۸۷۰۹

V

جدول شماره ۲

سهم طبقات کارگاه‌های صنعتی

سال	سهم
۱۳۸۰	۹۲/۸۶
۱۳۸۱	۹۵/۲۱
۱۳۸۲	۹۵/۴۴
۱۳۸۳	۹۶/۱۲
۱۳۸۴	۹۶/۴۱
۱۳۸۵	۹۶/۷۲
۱۳۸۶	۹۷/۰۷
۱۳۸۷	۹۷/۱۸
۱۳۸۸	۹۷/۴۹
۱۳۸۹	۹۷/۶۹
۱۳۹۰	۹۷/۸۷

کشورها برای گذار از مرحله‌ی توسعه‌نیافتگی و ورود به دوره‌ی صنعتی شدن الگوهای مختلفی را به اجرا گذاشته‌اند. هدف اصلی همه این الگوها، دستیابی به رشد اقتصادی پایدار است. تعدیل ساختار اقتصادی هم از جمله‌ی این الگوها است که از سوی عمده‌ی اقتصادهای کشورهای در حال توسعه به کار گرفته شده است. بخش مهمی از برنامه‌ی تعدیل اقتصادی، مبتنی بر سیاست خصوصی‌سازی و کاهش حجم فعالیت‌های اقتصادی دولت نهفته است که بحث‌های مهمی را دهه‌های اخیر در اقتصاد جهان به خود اختصاص داده است. افزایش کارایی و بهره‌وری، مهم‌ترین توجیهاتی است که برای ترویج خصوصی‌سازی مطرح می‌شود. ترجیع‌بند و قانون استدلال‌های معطوف به خصوصی‌سازی، افزایش بهره‌وری بنگاه‌ها بوده است. با این استدلال، یکی از راه‌های برون‌رفت از رشد کم و توسعه‌نیافتگی، افزایش بهره‌وری از طریق خصوصی‌سازی (واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی) دانسته می‌شود. در این چارچوب، سیاست خصوصی‌سازی در دهه‌های اخیر به طور چشمگیری توسط کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه پیگیری و اجرا شده است. در ایران نیز خصوصی‌سازی از اواخر دهه ۱۳۶۰ مورد توجه دست‌اندرکاران اقتصادی کشور قرار گرفت و در برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور پیگیری شد.

به طور معمول فرض بر این است که عملکرد بنگاه‌های دولتی از عملکرد بنگاه‌های خصوصی ضعیف‌تر است و در نتیجه انتظار می‌رود اجرای خصوصی‌سازی باعث افزایش بهره‌وری کل شود. اما این فرض که بنگاه‌های دولتی همیشه دارای بهره‌وری کمتری هستند، نه به واسطه تئوری اقتصاد و نه با مشاهده تجربی، تأیید نشده است. اما سئوال مشخص‌تر آن است که آیا در ایران خصوصی‌سازی (نوع مالکیت) در بنگاه‌های صنعتی باعث افزایش بهره‌وری نیروی کار شده است یا خیر؟ پژوهشی که محدوده زمانی سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۹۰ و محدوده مکانی ۲۸ استان را مورد مطالعه قرار داده است، این موضوع را بررسی کرده‌ایم. برای انجام این پژوهش، از اطلاعات مربوط به بهره‌وری نیروی کار بنگاه‌های صنعتی (کارگاه‌های دارای ۱۰ نفر کارکن و بیشتر) و توزیع این بنگاه‌ها بر حسب مالکیت (خصوصی و عمومی) از سالنامه آماری کشور (مرکز آمار ایران) استفاده شده است.

به طور خیلی ساده، بهره‌وری حاصل تقسیم تولید بر میزان نهاده یا نهاده‌ها است که هم صورت و هم مخرج کسر را

می‌توان به صورت ارزشی (ریالی) و یا فیزیکی بر حسب واحد اندازه‌گیری خاص در نظر گرفت و شاخص‌هایی در این زمینه به دست آورد. البته این واژه به مفاهیمی چون اثربخشی - که همان میزان درجه تحقق اهداف است - و کارایی - که میزان تغییر در بهره‌وری در کوتاه مدت است - متفاوت است، در حالی که بهره‌وری به معنای استفاده‌ی بهینه از امکانات موجود و در بلندمدت مطرح است. در واقع مفهوم بهره‌وری عام‌تر و شامل مفهوم کارایی و اثربخشی نیز است.

تأثیر مالکیت بر بهره‌وری بنگاه

برای فهم تأثیر خصوصی‌سازی بر بهره‌وری نیروی کار، نسبت بنگاه‌های خصوصی به کل بنگاه‌ها را به عنوان متغیر مستقل و بهره‌وری نیروی کار را به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفتیم. دو متغیر سطح سواد نیروی کار و تعداد شاغلان هم به عنوان متغیرهای کنترلی مدنظر قرار گرفتند.

جدول شماره ۱ بهره‌وری نیروی کار را از سال ۸۰ تا ۸۹ نشان می‌دهد که طی این سال‌ها روندی افزایشی داشته است که بیشترین افزایش از سال ۸۸ به ۸۹ بوده است.

در جدول شماره ۲ نشان می‌دهد، نسبت خصوصی‌سازی به کل بنگاه‌ها در طی سال‌های ۸۰ تا ۹۰ روند صعودی داشته اما میزان افزایش بهره‌وری نیروی کار در سال‌های نام برده بیشتر از نسبت خصوصی‌سازی بوده است.

اگر چه بر اساس اطلاعات به دست آمده، بهره‌وری کار طی دهه گذشته افزایش داشته است، اما این موضوع را نمی‌توان ناشی از روند خصوصی‌سازی در اقتصاد دانست؛ چرا که نتایج الگوی داده‌های تابلویی، حکایت از آن دارد که تغییر نسبت بنگاه‌های خصوصی به کل بنگاه‌ها هیچ‌گونه تأثیری بر بهره‌وری نیروی کار ندارد. (حال آنکه نگاهی ظاهری بر دو جدول بالا ممکن است به رابطه‌ی مثبت بین این دو متغیر اشاره داشته باشد!) بنابراین در اقتصاد ایران نمی‌توان رابطه‌ای بین تغییر مالکیت و بهره‌وری بنگاه‌های صنعتی برقرار کرد. در نتیجه نمی‌توان خصوصی‌سازی را عاملی برای افزایش بهره‌وری دانست. با این همه و با توجه به اینکه در کشورهای توسعه یافته روند خصوصی‌سازی باعث افزایش بهره‌وری شده است این سوال پیش می‌آید که چه اتفاقی می‌افتد که این روند در ایران (برای بنگاه‌های صنعتی) به نفع کارکن و بیشتر) هیچ‌گونه اثربخشی نداشته است؟ آیا مشکل به عدم درک مفهوم خصوصی‌سازی ارتباط دارد؟ یا از اساس مسأله بهره‌وری را باید در چارچوب دیگری بررسی کرد؟

چند پیشنهاد

برای مشکلات صنایع احتیاج به سازماندهی نهادهای هماهنگ کننده داریم. تصمیمات متناقض، تصمیم گیری را برای صاحبان صنایع دشوار کرده است

علی اصغر صادقی



پژوهشگر اقتصادی

باعث شد که به تدریج کارخانه‌های جدید سیمان وارد مدار تولید شوند و میزان ظرفیت تولید سیمان کشور در سال ۱۳۹۵ به بیش از ۸۰ میلیون تن در سال برسد که پیش‌بینی می‌شود این رقم تا دو سال آینده به حدود ۱۰۰ میلیون تن در سال برسد.^۱ از سوی دیگر، تقاضای داخلی سیمان به کمتر از ۶۰ میلیون تن در سال رسیده و به دلایل مختلف، صادرات مازاد تولید نیز بسیار سخت شده است. این موضوع باعث شده وضعیت صنعت سیمان با بیش از ۳۰ هزار نفر شاغل مستقیم، به حالت بحرانی و هشدار برسد. این موضوع در خصوص صنایع نساجی، کاشی و سرامیک، لاستیک‌سازی و ... نیز به صورت‌های مختلف نمود دارد و هر یک از این صنایع را وارد مرحله بحرانی کرده است.

۴ تدوین مکانیزم انتخاب و ارزیابی مدیران بنگاه‌های اقتصادی: حرکت توسعه محور نیازمند مدیران

شایسته، کارآفرین، جسور و با تفکر توسعه‌ای است. در سیستمی که مدیران ارشد بسیاری از بنگاه‌های صنعتی، بر اساس روابط و توصیه‌ها منصوب می‌شوند؛ حرکت در مسیر توسعه امکانپذیر نخواهد بود. حضور مدیران با تحصیلات و سوابق اجرایی غیرمرتبط، هزینه‌های زیادی به صنعت کشور تحمیل می‌کند. البته این انتصاب‌های هزینه‌بر به بنگاه‌های صنعتی محدود نمی‌شود و بعضاً در ستاد وزارتخانه (نظیر هیات حمایت از صنایع) نیز چنین مشکلی وجود دارد.

در این شرایط، ضروری است مکانیزم مناسبی برای انتصاب و ارزیابی عملکرد مدیران صنعتی تدوین شود و بنگاه‌های اقتصادی به اجرای آن ملزم شوند. البته می‌دانم که بخش زیادی از صنعت کشور خارج از اراده دولت فعالیت می‌کنند و اجرای چنین مکانیزمی بسیار دشوار خواهد بود اما اگر بنا بر حرکت در مسیر توسعه و رفاه است؛ هیچ راهی جز این نیست که مدیران بنگاه‌های صنعتی دارای شایستگی‌های حداقلی باشند.

به نظر می‌رسد اتخاذ تصمیمات قابل پیش‌بینی و انجام برنامه‌ریزی یکپارچه در سطح مدیریت کلان بخش‌ها، جزو اصول حرکت توسعه‌محور است. چندین سال از زمان ادغام وزارتخانه‌های بازرگانی و صنایع و معادن و ایجاد وزارت صنعت، معدن و تجارت می‌گذرد. فارغ از درستی یا نادرستی این تصمیم، ناهماهنگی در تصمیمات این وزارتخانه نشان می‌دهد که این وزارتخانه هنوز یکپارچگی لازم را بدست نیاورده و تصمیمات متناقض، تصمیم‌گیری را برای صاحبان صنایع دشوار کرده است. مسأله اختلاف نظر در قیمت‌گذاری انواع محصولات صنعتی، شاهد مثال بارزی از این ناهماهنگی‌هاست.

۱ در بسیاری از کشورهای جهان، صنایع به عنوان موتور محرکه اقتصاد، نقشی دوگانه ایفا می‌کنند. از یک سو با اشتغال جامعه و ایجاد درآمد را بر دوش می‌کشند و از سوی دیگر در تامین اجتماعی آیندگان، نقش مهمی را بر عهده دارند. اما در ایران، بسیاری از بخش‌های صنعت نه تنها در فرایند توسعه نقش موثری ایفا نمی‌کنند بلکه به عنوان مصرف‌کننده منابع ملی (پارانه‌ها، تسهیلات و ...) بازده مطلوب و مورد انتظار را هم ندارند. در این مجال کوتاه، می‌خواهیم به جای ذکر مشکلات و تنگناهای متعددی که صنعت با آن مواجه است؛ چند راهکار پیشنهادی برای بهبود شرایط موجود ارائه کنیم. تشکیل کارگروه‌ها و کمیته‌هایی با موضوع رقابت‌پذیر کردن، در سازمان‌های و دستگاه‌های اجرایی، نظیر تشکیل کمیته ملی کاهش قیمت تمام شده در اتاق تعاون ایران، نیز حاکی از اهمیت این موضوع است.

در عوامل رقابت‌پذیر نبودن محصولات، موضوع هزینه حمل‌ونقل حائز اهمیت است. در برخی از کشورها نظیر ترکیه، دولت برای حمل محصولات صادراتی یارانه‌های قابل توجهی در نظر می‌گیرد و در برخی موارد نیز حمل محصولات را تضمین می‌کند. هر چند موضوع حمل‌ونقل در ایران دارای پیچیدگی‌ها و متولیان متعددی است لیکن دولت ناچار است که با هماهنگی با دستگاه‌های مرتبط، به صورت ویژه به موضوع حمل‌ونقل محصولات توجه کند.

۲ تشکیل میز (desk) های صادراتی کشورهای مختلف: در حال حاضر در مجموعه وزارت صنعت، معدن و تجارت تقسیم وظایف عمدتاً مبتنی بر محصولات

مختلف است. با توجه به اینکه یکی از استراتژی‌های اصلی دولت، تشویق صادرات است؛ می‌شود پیشنهاد کرد مشابه مجموعه وزارت امور خارجه، میز (desk) کشورهای مختلف در وزارت صنعت، معدن و تجارت تشکیل شود و مزیت‌ها، قوانین و شرایط آن کشورها به صورت مستمر رصد شوند و به عنوان فرصت‌ها و تهدیدهای سرمایه‌گذاری و صادرات، در اختیار صنایع قرار گیرند. به‌هنگام بودن و انتشار سریع این اطلاعات موضوع قابل اهمیتی است.

۳ تعیین تکلیف صنایع کنونی و پروژه‌های نیمه‌تمام: تدوین نقشه راه بلندمدت و پایبندی به اجرای آن، جزء

لوازم توسعه است. بسیاری از صنایع کشور به دلیل فقدان این نقشه راه و تصمیمات مقطعی، در وضعیت مناسبی قرار ندارند. به عنوان مثال، در دهه ۱۳۷۰ در واکنش به کمبود عرضه سیمان کشور، صدور مجوزهای متعدد احداث کارخانه سیمان

پی‌نوشت:

۱. رجوع کنید به:

[cementassociation.ir]

چه کسی دشمن سرمایه

مؤخره‌ای نظری درباره فرود صنعت و فراز مالیه

علیرضا خیراللهی



دکترای رفاه از
دانشگاه علامه
طباطبایی

در دهه‌های اخیر بحث بحران‌های مالی نظام سرمایه‌داری و آغاز دوران جدیدی از حیات این نظام که وجه مشخصه‌ی آن نسبت به ادوار پیشین، در مالیه‌گرایی افسارگسیخته تحت لوای ایدئولوژی نئولیبرال است، به یکی از اصلی‌ترین مباحث حوزه‌ی اقتصادسیاسی تبدیل شده است.

سرمایه‌داری که در قرن نوزدهم نظامی عمدتاً صنعتی و تجاری (با چهره‌ای ملی و رقابتی) بود، در ابتدای قرن بیستم به نظامی امپریالیستی (در صورتی جهانی و انحصاری) تبدیل شده و در انتهای این قرن (به صورت مشخص پس از ملغی شدن قرارداد اجتماعی فراگیر دوران پس از جنگ دوم) نیز به نظام پولی-مالی جهان‌گستری (با چهره‌ای انحصاری و طبعاً غیررقابتی) تحول یافته است. این روند کلان البته با تغییر و تحولات جزئیات و موارد فرعی گوناگونی همراه بوده که به لحاظ تاریخی همواره ارزش بررسی‌های عمیق و ژرف را خواهند داشت؛ اما هدف مادر این جا بیشتر از پرداختن به جزئیات فوق، فهم نظری تحول کلان سرمایه‌داری از منظر گفتمان نقد اقتصادسیاسی خواهد بود. در این راه قبل از هر چیزی مباحثی مقدماتی برای درک جایگاه و معنای پول در نظام سرمایه‌داری و فرایند تولید و مبادله در این نظام را مطرح خواهیم ساخت. پس از آن روند تبدیل پول به سرمایه را بررسی خواهیم کرد و در آخر سعی خواهیم کرد با تکیه بر این مباحث، درکی کلی از ایده‌ی سرمایه‌داری مالیه‌گرای متأخر ارائه دهیم.

معنای پول در نظام سرمایه‌داری

مارکس با استفاده از ادبیات رایج اقتصادسیاسی معاصر خود، در دو فصل ابتدایی جلد اول کتاب سرمایه، برای کالا دو وجه تحت عنوان «ارزش مصرف» و «ارزش مبادله» در نظر می‌گیرد. معنای ارزش مصرف کاملاً مشخص است و به کاربرد و مطلوبیت بلاواسطه و مستقیم کالاها برای انسان‌های محتاج به آن اشاره دارد، ارزش مبادله اما در بیان هگلی مارکس، شکل پدیداری ارزش نهفته در کالا یا به معنایی روشن‌تر نماینده‌ی مقدار کار صرف شده در کالا است. با ادامه منطقی و بر اساس توضیحات مارکس، باید بگوییم «قیمت کالا» چیزی به جز شکل بازاری ارزش مبادله نیست که البته تحت تأثیر مکانیسم‌های بازار می‌تواند بالاتر یا پایین‌تر از ارزش مبادله تعیین شود. حال و تنها از این نقطه به بعد است که می‌توان در مورد «پول» هم به عنوان «میانجی مبادله»ی کالاها و هم یک «کالا» در نظام سرمایه‌داری سخن به میان آورد.

پول از منظر مارکس شکلی قراردادی هم‌ارز عامی است که تمام کالاها بر مبنای آن قابل مبادله خواهند بود؛ و البته مشخص است که پول لزوماً باید اعتباری عام داشته و مورد حمایت قانون قرار بگیرد. با پول می‌توان قیمت کالاها را پرداخت کرد و این قیمت نیز همان‌طور که بالاتر گفتیم چیزی به جز ارزش مبادله‌ی نهفته درون کالاها یا به عبارتی بهتر، میزان کار اجتماعی صرف شده برای تولید

تولید و ارزش

فرایند تولید، فرایندی است که در آن مواد خامی با ارزش مشخص (که خود حاصل کاری مشخص هستند) تحت نظر سرمایه‌دار توسط کارگر تبدیل به کالایی می‌شود که ارزش مبادله‌ای بیشتری دارد. در این میان سرمایه‌دار با دادن میزان مزدی کمتر از میزان ارزشی که کارگر با کار خود به مواد خام افزوده و آن را تبدیل به یک کالا کرده است، میزان مشخصی «ارزش» بابت هر ساعت کار از هر کارگر به دست می‌آورد که با انباشت آنها سرمایه ایجاد می‌شود

آن کالا نخواهد بود؛ بنابراین پول به صورتی بلاواسطه و طی دو مرحله با میزان کار انجام شده برای تولید هر کالا ارتباط پیدا می‌کند اما این واسطه‌ها (یعنی فرایند تولید و بازار) در اکثر موارد باعث تحریف معنا و جایگاه پول می‌شوند. به این معنا که در فرایند کار، سرمایه‌دار همواره در پی آن است که ارزش کالاها را به چیزهایی غیر از کار متمرکز شده در یک کالا (از کار لازم برای تولید مواد اولیه در جایی دیگر گرفته تا کار لازم برای تولید محصول نهایی نزد خود) ربط دهد؛ بازار نیز با دست‌های مرئی و نامرئی خود به واسطه‌ی تغییر قیمت، همواره رابطه‌ی منطقی پول با ارزش واقعی کالا را تغییر می‌دهد. این تحریف دو مرحله‌ای برای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و انباشت سرمایه (هم به شکل سرمایه‌ی صنعتی و هم به شکل سرمایه‌ی تجاری) اهمیت حیاتی دارد و به همین علت کارکرد پول در مکانیسم فوق برای سرمایه‌داری کارکردی مثبت و صدا البته ضروری است. تا به اینجا فقط در مورد وضعیت طبیعی و منطقی پول سخن گفته‌ایم؛ مشکل اصلی اما از آن جایی آغاز می‌شود که بدانیم در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پول تنها در کاراکتر طبیعی و پذیرفته‌شده‌ی خود، یعنی هم‌ارزی عام برای انجام مبادله و تسهیل سوخت و ساز اجتماعی - با وجود تحریف دومرحله‌ای فوق و پنهان کاری ذاتی خود - عمل نمی‌کند، بلکه خود نیز مستقلاً در نقش یک «کالا» ظهور می‌کند. «تضادی درون‌ماننده در کارکرد پول به عنوان وسیله‌ی پرداخت برقرار است. هنگامی که موازنه‌ی پرداخت‌ها با یکدیگر برقرار می‌شود، پول به صورت ذهنی یعنی به عنوان پول محاسبه، مقیاس ارزش، عمل می‌کند. اما هنگام انجام پرداخت‌های واقعی پول در مقام وسیله‌ی گردش و در شکل صرفاً گذرای یک میانجی در سوخت و ساز اجتماعی وارد صحنه نمی‌شود بلکه به عنوان پیکر یافتگی انفرادی کار اجتماعی، چون وجود مستقل ارزش مبادله‌ای و به منزله‌ی کالای مطلق ظاهر می‌شود. این تضاد در آن دوره‌هایی از بحران‌های صنعتی و بازرگانی بروز می‌کند که به بحران‌های مالی معروف‌اند... بورژوا سر مست از رونق و سرشار از اطمینانی متفرعانه، تازه اعلام کرده بود که پول مخلوقی کاملاً مجازی است. می‌گفت «فقط خود کالاها پول هستند». اما اکنون این شعار مخالف که فقط پول کالا است در سراسر بازارهای جهانی طنین انداخته است... در شرایط بحران، تضاد میان کالاها و شکل ارزش آنها یعنی پول تا سطح یک تضاد مطلق بالا می‌رود» (مارکس، ۱۳۸۶: ۱۶۶ و ۱۶۷).

اگر بحث مارکس را همین جا رها کنیم، تا به اینجا با ذات دوگانه و متناقض پول در نظام تولید سرمایه‌داری صنعتی و تجاری معاصر او (با خصلت ملی و رقابتی آن) آشنا شده‌ایم و این بدان معناست که کارکردها، ویژگی‌ها و تناقضات کلاسیک پول در جوامع سرمایه‌داری را درک کرده‌ایم؛ اما این به تنهایی برای درک سرمایه‌داری مالی متأخر کفایت نخواهد کرد، بنابراین بهتر است

مداری صنعتی است؟

بحث مارکس را مجدداً از جایی که پول به سرمایه تبدیل می‌شود ادامه دهیم.

پول چگونه به سرمایه تبدیل می‌شود؟

شکل‌گیری و انباشت سرمایه از دو طریق قابل توضیح است که البته نهایتاً از یک منطق واحد تبعیت می‌کنند. مسیر اول از کارخانه و محل تولید گذر می‌کند (سرمایه‌ی صنعتی) و دومی از بازار (سرمایه‌ی تجاری). مارکس در کتاب سرمایه ابتدا از بازار شروع کرده (فصل سوم و چهارم) و پس از آن به کارخانه رسیده (فصل هشتم) و البته به خوبی توضیح داده که ایجاد سرمایه از طریق بازار در واقع استفاده از همان ارزش اضافی تولید شده در کارخانه توسط سرمایه تجاری است و چیزی بیش از آن نمی‌تواند باشد. ما اما در این یادداشت سعی می‌کنیم از کارخانه به بازار برسیم.

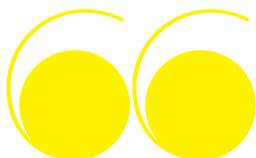
فرایند تولید از نگاه مارکس، فرایندی است که در آن مواد خامی با ارزش مشخص (که خود حاصل کاری مشخص هستند) تحت نظر سرمایه‌دار توسط کارگر تبدیل به کالایی می‌شود که ارزش مبادله‌ای بیشتری دارد. در این میان سرمایه‌دار با دادن میزان مزدی کم‌تر از میزان ارزشی که کارگر با کار خود به مواد خام افزوده و آن را تبدیل به یک کالا کرده است، میزان مشخصی «ارزش» بابت هر ساعت کار از هر کارگر به دست می‌آورد که با انباشت آنها سرمایه ایجاد می‌شود (البته طبیعتاً با کسر نهایی استهلاک سرمایه‌ی ثابت و بهای مواد خام). این سرمایه درست مثل همان سرمایه‌ی اولیه صرف خرید ابزار تولید جدید و مواد خام شده و کارگران بیشتری به خود جذب می‌کند؛ به صورت خلاصه، مارکس فرایند تولید را فرایند استخراج «ارزش اضافی» از کار زنده و تجسد آن در قالب سرمایه یا کار مَرده می‌داند.

کار مَرده البته تعریف ثانوی مارکس از سرمایه -آن هم در وجه صنعتی آن- است. وی در همان ابتدای جلد اول سرمایه و در ادامه‌ی مباحث خود پیرامون کالا، ارزش مصرفی، ارزش مبادله و پول، بلافاصله اعلام می‌کند که سرمایه پولی است که شکل کالایی یافته است (هر چند این بار تعریف او وجهی تجاری دارد) (همان، ۱۸۵)؛ او کالا شدن پول را مشخصه‌ی نظام سرمایه‌داری معرفی می‌کند. وقتی پول صرفاً در مقام پول به عنوان عامل گردش کالاها عمل می‌کند ما با رابطه‌ی کالا-پول-کالا مواجهیم اما زمانی که پول این خصیصه‌ی خود را از دست داد، این رابطه بدل به رابطه‌ی پول-کالا-پول می‌شود؛ در رابطه‌ی اول این ارزش مصرف کالا است که هدف غایی است و در رابطه‌ی دوم ارزش مبادله؛ در اولی خریدن برای مصرف کردن است و پول تنها یک میانجی، در دومی خریدن برای فروختن است و پول همه چیز، کالایی با میزان معینی پول خرید می‌شود و در ادامه با همان میزان پول به علاوه‌ی یک «افزوده» به فروش می‌رسد و اینجاست که حیات سرمایه آغاز می‌شود. سرمایه‌داری تمایل دارد تا نشان دهد که این فرایند مبادله

بوده که باعث اضافه شدن این «افزوده» به ارزش کالا شده است اما همان‌طور که در پاراگراف بالا به صورت مجمل اشاره کردیم، مارکس به خوبی در ادامه‌ی کتاب خود ثابت می‌کند که منشأ این ارزش افزوده در کارخانه و از فرایند تولید است. البته مارکس در تذکری دیگر به ما گوشزد می‌کند: همان‌طور که ارزش افزوده در سرمایه‌گذاری تجاری از فرایند ارزش‌آفرینی در صنعت و تولید نشأت می‌گیرد، خود فرایند تولید نیز چیزی بیش از یک رابطه‌ی پول-کالا-پول نیست و این دو به صورت دوری هم در ارتباط با یکدیگر قرار دارند و هم در امتداد یکدیگر: «به نظر می‌رسد که M-C-M پول-کالا-پول آ خریدن برای فروختن یا به بیان دقیق‌تر خریدن برای فروختن گران‌تر فقط شکل خاص یک نوع سرمایه یعنی سرمایه‌ی تجاری است. اما سرمایه‌ی صنعتی نیز پولی است که به کالا تبدیل و با فروش این کالا از نو به پول بیشتری تبدیل می‌شود. اتفاقاتی که خارج از قلمرو گردش، در فاصله‌ی میان خریدن و فروختن، می‌افتد، تأثیری بر شکل این حرکت ندارد» (همان، ۱۸۶).

اگر از مبحث چگونگی شکل‌گیری و منطق ایجاد سرمایه بگذریم، نکته‌ای که برای ما در این یادداشت بیشترین اهمیت را دارد، درک رابطه‌ی گردش کالاها و پول در نظام سرمایه‌داری برای فهم سرمایه‌داری مالی متأخر است. تا اینجا مارکس دو مدل گردش کالا را به ما شناسانده و جزئیات آنها را به خوبی برای مان شرح داده است: مدل کالا-پول-کالا و مدل پول-کالا-پول؛ مارکس اما در جایی از فصل چهارم کتاب سرمایه از مدل دیگری نیز به صورت گذرا سخن به میان آورده که بیشترین قرابت ممکن با مدل گردش سرمایه‌داری مالی معاصر را دارد: «سرمایه‌ی نزول‌خوار، گردش M-C-M را به صورت خلاصه شده، در نتیجه‌ی نهایی آن و بدون طی کردن مرحله‌ی میانی و به عبارتی در شکل فشرده‌ی M-M-آپول-پول ارائه می‌کند، یعنی پولی که پول بیشتری می‌ارزد، ارزشی که بیشتر از خود است» (همان، ۱۸۶).

در مدل کالا-پول-کالا، پول در موقعیت واقعی و طبیعی خود قرار دارد، یعنی میانجی مبادله‌ای ارزش مصرفی کالاها برای انسان‌هایی است که قبل از هر چیزی در پی بهره‌مندی از مطلوبیت کالاها هستند؛ در مدل پول-کالا-پول اما این رابطه‌ی منطقی مخدوش شده و انسان‌ها به جای ارزش مصرفی کالاها در پی ارزش مبادله‌ای و خود پول به عنوان یک کالا خواهند بود؛ نظام سرمایه‌داری اما به مدت حداقل دو قرن توانست از مدل کالایی پول برای رتق و فتق امور خود بهره برده و با وجود همه‌ی نقایص و بحران‌های ساختاری و ادواری به حیات خود ادامه دهد. حال پرسش این است که اگر نظام سرمایه‌داری به جای مدل پول-کالا-پول، مدل گردش نزول‌خوار یعنی پول-پول را به عنوان مدل تنظیمی قالب خود بپذیرد، آیا می‌توان به ادوار طولانی ثبات برای این نظام امید داشت؟



مالیه‌گرایی مثل سرمایه‌داری صنعتی نمی‌تواند ادعای گسترش نامحدود و ابدی داشته باشد، چرا که انسان‌ها نیازمند تولید کالاهایی برای رفع حوائج خود هستند

منطق نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری نزول خوار

به نظر می‌رسد منطقی خواهد بود اگر بپذیریم مدل کالا-پول-کالا مدلی مناسب برای فرامسیون‌های اجتماعی پیشاسرمایه‌داری (و احیاناً پساسرمایه‌داری) است؛ در نظام سرمایه‌داری کلاسیک، سرمایه‌ی صنعتی و تجاری به خوبی توانسته‌اند به منظور حفظ و بقای خود مدل پول-کالا-پول را در عرصه‌ی حیات اجتماعی پدیده‌ای ازلی-ابدی و بدیهی معرفی کنند، اما آنها نتوانسته‌اند از گسترش و امتداد منطقی این مدل، یعنی ایجاد مدل گردشی مالیه‌گرا جلوگیری کنند؛ چرا که وقتی پول کالا باشد لاجرم با خود نیز قابل معاوضه خواهد بود.

در دوران رونق و شکوفایی سرمایه‌داری صنعتی و تجاری، سرمایه‌ی مالی (یا به تعبیر مارکس سرمایه‌ی نزول خوار) می‌تواند به صورتی محدود و فرعی به حیات خود ادامه داده و به پشتوانه‌ی ارزش آفرینی مداوم سرمایه‌ی صنعتی متر و معیاری برای تعیین نرخ بهره‌ی خود ایجاد کند؛ طبعاً و به همین خاطر زمانی که سرمایه‌ی صنعتی با رکود یا بحران مواجه می‌شود، اولین قربانی از میان بازارهای مالی رخ خواهد نمود، همان‌طور که تاکنون نیز به همین شکل بوده است. اما اگر سرمایه‌داری به سمتی پیش رود که سرمایه‌ی صنعتی به عنوان سرمایه‌ی مادر و اصلی جای خود را به سرمایه‌ی مالی بدهد و این سرمایه‌ی مالی باشد که عنان نظام سرمایه‌داری را به دست بگیرد، آیا نمی‌توان تصور کرد که منطق بحران‌های ساختاری و ادواری برای همیشه در نظام سرمایه‌داری تغییر خواهد کرد؟ با لغو قراردادهای اجتماعی پس از جنگ، ایدئولوژی سرمایه‌داری به هر نحو از کینزگرایی به نئولیبرالیسم تغییر ماهیت داد. این

منابع

مارکس، کارل (۱۳۸۶). سرمایه؛ نقدی بر اقتصاد سیاسی (جلد اول)، مترجم: حسن مرتضوی، تهران: انتشارات آگاه.
هاروی، دیوید (۱۳۸۶). تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، مترجم: محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران

تغییر ماهیت ایدئولوژیک به صورت بلاواسطه در سطح اقتصادی با پرچم‌داری ایده‌ی جهانی‌سازی در دهه‌های هفتاد، هشتاد و نود میلادی باعث مالیه‌گرایی گسترده در سطح جهانی و فراملی شد، به نحوی که در حال حاضر اغراق نیست اگر به شهادت افرادی نظیر دیوید هاروی (۱۳۸۶) بگوئیم سرمایه‌ی مالی عنان نظام سرمایه‌داری را در دست گرفته است؛ حالا سرمایه‌داری پول می‌خرد و همان پول را به بهایی بیشتر می‌فروشد، پول را احتکار می‌کند، ارزش آن را به شکلی دروغین بالا و پایین می‌کند (نظیر کاری که خزانه‌داری آمریکا با دلار از سال ۱۹۷۱ کرده است)، پول را صادر می‌کند، پول را وارد می‌کند، با پول بر بقایای سرمایه‌ی صنعتی حکم رانده و سرمایه‌ی تجاری را به خود وابسته می‌کند! اجازه دهید یک بار دیگر به منطق گردش کالا بازگردیم، اگر مدل پول-کالا-پول باعث ایجاد نظامی همواره در آستانه‌ی بحران بود، مدل پول-پول اساساً و به لحاظ منطقی هیچ نظامی نمی‌تواند ایجاد کند، مگر نظامی از دروغ‌گویی‌های اعجاب‌آور. مدل سرمایه‌ی مالی یا نزول خوار نوعی امپراتوری باد است، چرا که با تمام پول‌های جهان هم نمی‌توان حتی شکم کودکی را واقعاً سیر کرد یا گرمایی مطلوب در یک سرپناه ایجاد نمود؛ دلار و ریال را نمی‌شود پوشید، حتی با میلیاردها پوند هم نمی‌توان سرپناهی امن ایجاد کرد، نمی‌شود این واقعیت بدیهی را انکار کرد که روی کره‌ی زمین، انسان‌ها به غذا و مسکن و پوشاک واقعی و تجسد یافته نیازمندند (ارزش مصرف) و نه مشت‌فروزی و کاغذ که قرار بوده صرفاً واسطه‌ای برای تبادل این کالاها باشند (ارزش مبادله).

سرمایه‌داری نئولیبرال و مالیه‌گرا این دروغ سرمایه‌داری صنعتی را که پول کالایی در خود است، به توهم پول به مثابه‌ی کالایی برای خود بدل کرده و تا به حال با کمک سرمایه‌داری صنعتی (که اخیراً به جهان سوم کوچ کرده است) توانسته به حیات خود ادامه دهد، اما کیست که نداند، هر توهمی هر چقدر هم قدرتمند، بالاخره روزی در برابر سیلی واقعیت از هم فرو خواهد پاشید. مالیه‌گرایی مثل سرمایه‌داری صنعتی نمی‌تواند ادعای گسترش نامحدود و ابدی داشته باشد، چرا که انسان‌ها در هر صورت و با هر شیوه‌ی تولید تاریخی نیازمند تولید کالاهایی برای رفع حوائج خود هستند؛ به همین خاطر هم بوده که سرمایه‌ی مالی به صورت تاریخی همواره نقش طفیلی سرمایه‌ی صنعتی را بازی کرده است؛ روند گسترش مالیه‌گرایی جهانی چنانچه باعث ضعف و انحطاط مداوم سرمایه‌ی صنعتی شود (کما این که نشانه‌های این امر امروز قابل رؤیت است)، تحولاتی بنیادین را در نظام اقتصاد جهانی ایجاد خواهد کرد. به نظر می‌رسد که سرمایه‌ی مالی مستقر در وال استریٹ نیویورک و سیتی لندن یا به وسیله‌ی سرمایه‌ی صنعتی مستقر در جهان سوم سر جای خود خواهد نشست یا باعث اختلال همیشگی و تاریخی در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری خواهد شد.



مسئله این است: چگونه افزایش توان تولید ملی؟

ماه گذشته برنامه‌های وزارت صنعت معدن و تجارت در راستای اقتصاد مقاومتی در ۷ اولویت از سوی معاون اول رئیس‌جمهور ابلاغ شد

طوبیا سرمدی



پژوهشگر اقتصادی

مشکل نقدینگی

همان طور که طی چندین سال اخیر مشاهده شده است وام‌های بانکی در تولید مولد کشور بی‌تاثیر بوده‌اند و راهی سایر بخش‌ها علی‌الخصوص بخش مسکن خواهند شد. آنچه که بخش‌های تولیدی با آن مواجه هستند نبود نقدینگی و مشکل سرمایه‌ی در گردش است که مطالبه‌ی این مسئله از نظام بانکی کشور بر عهده‌ی وزارتخانه‌ی مذکور است

۱۱

سوی دولت و وزارتخانه‌ها بر لزوم افزایش تولید و کاهش بیکاری و ارتقای سطح رقابت‌پذیری و امثالهم راهکار مناسبی است؟ و یا طراحی یک نقشه‌ی راه و تدوین و تصویب یک استراتژی مدون که قابلیت‌های تولیدی کشور را تشخیص داده و متناسب با آن برنامه‌ای برای میزان و مقدار تولید و آنچه که باید تولید، صادر و وارد شود، راهکار مناسب‌تری است؟ به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است که با تدوین و تصویب استراتژی‌ها و برنامه‌های مناسب راهکاری عملی در جهت افزایش و رشد تولید ملی ارائه شود و قدم در راه ایجاد فضایی مناسب به منظور قابل اجرا بودن سیاست‌های پولی و ارزی در داخل کشور برداشته شود. در نبود برنامه، سیاست‌های بانکی به درستی نمی‌توانند نقش خود را ایفا کنند و متأسفانه همان طور که طی چندین سال اخیر مشاهده شده است وام‌های بانکی در تولید مولد کشور بی‌تاثیر بوده‌اند و راهی سایر بخش‌ها علی‌الخصوص بخش مسکن خواهند شد. آنچه که بخش‌های تولیدی با آن مواجه هستند نبود نقدینگی و مشکل سرمایه‌ی در گردش است که مطالبه‌ی این مسئله از نظام بانکی کشور بر عهده‌ی وزارتخانه‌ی مذکور است. همچنین در نظر داشته باشیم که برای پیشبرد اهداف و بالا بردن سطح توسعه‌یافتگی باید تمامی بخش‌ها، درگیر برنامه‌ی مذکور باشند و تنها با هدف‌گذاری یک بخش نمی‌توان نیازها را برطرف نمود بلکه مشارکت تمامی نهاده‌های مرتبط با صنعت برای تحقق اهداف لازم است. بنا بر این به نظر می‌رسد حتی اگر دولت اولویت‌های فرعی را به اصلی ترجیح نداده باشد اما در نفس عمل بهتر است به مطرح نمودن راهکاری عملی برای اجرای اهداف مورد نظر و نه تنها بیان اهداف مورد نظر بپردازد.

ماه گذشته برنامه‌های وزارت صنعت معدن و تجارت در راستای اقتصاد مقاومتی در ۷ اولویت از سوی معاون اول رئیس‌جمهور ابلاغ شد. این برنامه شامل پروژه‌های اولویت‌داری است که این وزارتخانه ملزم به اجرای آن‌ها در سال جاری شده است. این پروژه‌ها به طور خلاصه شامل ۱. تعیین تکلیف ۷۵۰۰ واحد تولیدی مشکل‌دار با هدف فعال کردن آن‌ها ۲. ایجاد توازن زنجیره‌ی مواد اولیه‌ی مورد نیاز و توسعه‌ی صنعت فولاد و مس کشور برای تولید پایدار ۳. ارتقای رقابت‌پذیری واحدهای کوچک و متوسط با هدف افزایش صادرات ۴. مدیریت هدفمند واردات به منظور حفظ تراز تجاری مثبت ۵. افزایش صادرات کالا و خدمات غیرنفتی به میزان ۱۰ میلیارد دلار ۶. تکمیل طرح‌های فیزیکی با پیشرفت فیزیکی بالای ۶۰ درصد. و ۷. تکمیل و راه‌اندازی ۳۳ طرح مهم و ملی است. این پروژه‌ها با هدف ارتقای توان تولید ملی و پیشبرد برون‌گرایی اقتصاد مطرح شده‌اند. به نظر می‌رسد از آنجا که اشتغال‌زایی، رفع بیکاری و فقر، اعتلای هویت ملی و بهبود جایگاه بین‌المللی کشور از جمله وجوهی از توسعه است که به توسعه‌ی صنعتی گره خورده است بنابراین برنامه‌های مرتبط با توسعه‌ی صنعتی که در ارتباط تنگاتنگ با برنامه‌های توسعه‌ی ملی هستند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و بخش صنعت که در سال‌های اخیر سهم حدود ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده است در سیاست‌های کلی نظام به ویژه سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نقش مهمی را ایفا می‌کند. در تیرماه سال گذشته بود که وزارت صنعت، معدن و تجارت سندی با عنوان «برنامه‌ی راهبردی» منتشر کرد. این سند با هدف توجه به سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و بالاخص توجه به بهره‌برداری از تمام توانایی‌های داخلی در جهت زایش درونی و توسعه‌ی تعاملات و تجارت بین‌المللی با رویکرد برون‌نگری و ذکر این نکته که کشورهای در حال توسعه امروزه با استفاده از مزیت‌های رقابتی در هر رشته فعالیت می‌کوشند سیاست‌های مناسبی را در مسیر صنعتی شدن به کار گیرند نگاشته شد. هم‌اکنون روشن است آنچه سبب می‌شود به قیاس برنامه‌ی راهبردی و اولویت‌های پیشنهادی دولت برای این وزارتخانه بپردازیم همین اهداف مشترک است. بنا بر گزارش‌های کارشناسی «دفتر مطالعات انرژی، صنعت و معدن» بخش مهمی از نقش کلیدی صنعت، اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های کلی نظام به ویژه اقتصاد به اصطلاح مقاومتی است. در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی بار اصلی بر دوش بخش تولید و تقویت نقش فعالین اقتصادی در جهت کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد کشور است و لازمه‌ی اجرا شدن سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، تدوین نقشه‌ی راه برای عرصه‌های مختلف و ایجاد فرصت مناسب برای نقش‌آفرینی فعالین اقتصادی است. اما این سؤال پیش می‌آید آیا این تأکید هر باره از



چرا سیاست‌های رفاهی
دولت برای طبقات فرودست
و متوسط مهم و ضروری هستند؟

در جستجوی حائزگزین

متین غفاریان



سردبیر

این غول همچنان با بال دیگرش -رکود- در حال جولان دادن در اقتصاد ایران است. از آنجا که اولویت دولت، کنترل تورم بود و منابعی هم برای تزریق به اقتصاد نداشت، شکل گیری و تداوم رکود تا اندازه‌ای منطقی و طبیعی به نظر می‌رسید.

اما همه می‌دانیم که تداوم این وضعیت یا امکان‌پذیر نیست یا در صورت تداوم، مشکلات زیادی برای دولت و حتی نظام سیاسی ایجاد می‌کند. از اینجا است که مشکلات دولت از بعد اقتصادی خارج می‌شود و ابعاد سیاسی و اجتماعی به خود می‌گیرد. بیاییم وضعیت دولت را از این منظر بررسی کنیم.

دولت یازدهم حاصل اجماعی در میان نیروهای اعتدال و اصلاحی در عرصه سیاسی کشور بود. این دولت با توجه به اصول سیاسی خود اولاً، سرمایه‌ای جز حمایت اجتماعی ندارد. نگاهی به میزان آرای حجت‌الاسلام روحانی در انتخابات سال ۹۲ نشان می‌دهد که او در تمام کشور رأی با همبستگی نسبی داشته است. برخلاف رقبا پیش که در برخی استان‌ها رأی بالا و در برخی دیگر رأی اندک داشتند و به عبارت آماری، رأی‌شان دارای پراکنش بالا بود، رأی آقای روحانی دارای پراکنش پائینی بود. این بدان معنا بود که کل کشور -به‌طور نسبی- در مورد حمایت از ایشان به اجماع رسیده بود. دولت در این سه ساله متوجه این اجماع ملی بوده و سعی کرده است از این اجماع ملی استفاده کند، نمونه‌اش پروژه ملی توافق هسته‌ای بود که به‌رغم برخی مخالفت‌ها محقق شد. بنابراین در اجرای هر سیاست دیگری هم این حمایت اجتماعی و ملی ضروری است و دولت نباید آن را به هیچ قیمتی از دست بدهد. دولت نباید و نمی‌تواند سیاست‌هایی اتخاذ کند که این اجماع ملی را خدشه‌دار کند.

ثانیاً، دولت به واسطه ارزش‌های اساسی سیاسی که به آن اعتقاد دارد و همچنین رشد تکنولوژی‌های ارتباطی - که دولت نسبت به آن خوش‌بین و همدل است- نمی‌تواند (و مهم‌تر: نمی‌خواهد)

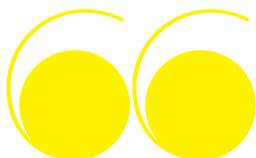
سه سال از عمر دولت یازدهم می‌گذرد و هنوز سایه مشکلات فراوان اقتصادی و اجتماعی از دولت قبل به ارث مانده بر دوش دولت سنگینی می‌کند. مشکلاتی که دولت، امروزه با آنان دست به گریبان است ساختاری‌اند. دولت با دو دسته مشکل اصلی روبرو است: اول، مشکلات ناشی از تحریم‌ها. تحریم‌های ظالمانه منابع دولت را به شدت تحت تأثیر قرار داده‌اند. مشکلاتی مانند ناتوانی دولت در تادیه قرض‌هایش به بخش خصوصی و بخش عمومی (مانند صندوق‌های بازنشستگی) و همچنین ناتوانی در تکمیل پروژه‌های عمرانی از نتایج کمبود منابع ناشی از تحریم‌ها بود.

اما تحریم مشکلات غیرمستقیمی هم به وجود آورده است. تحریم‌ها سبب شد ساز و کارهای عرفی دولت به شدت مختل شود. دولت قبلی برای حل مشکلات ناشی از تحریم به راهکارهایی روی آورد که نه تنها مشکلات را حل نکردند، بلکه بر آن‌ها افزودند. دولت قبلی در پاسخ به تحریم بانک مرکزی که ورود ارز خارجی را می‌بست، دست به خصوصی‌سازی ارز حاصل از درآمدهای نفتی زد و بخش خصوصی غربی به وجود آورد که اجازه داشت ارزهای حاصل از درآمد نفتی را تبدیل به اجناس کرده و وارد کشور کند. فارغ از رانت‌های متعددی که به وجود آمد و موجد طبقه‌ای -به تعبیر رهبر انقلاب- «نوکیسه» در کشور شد، این سیاست اهرم‌های نظارتی دولت بر واردات را ناکارآمد کرد.

دولت جدید در سه سال گذشته روی رفع تحریم‌ها هدف گذاری کرد، اجماع نظام سیاسی و حمایت جامعه مدنی را حول این هدف جمع کرد و در نهایت با توسل به توانایی تیم خبره مذاکره‌کننده‌اش توانست به توافق هسته‌ای برسد و نظام تحریم‌ها را بشکند.

اما مشکل دوم، مشکلی ساختاری‌تر است که سابقه آن به ابتدای دهه پنجاه برمی‌گردد: رکود تورمی. دولت در سه سال گذشته توانسته یکی از بال‌های این غول مصیبت‌ساز را بشکند: تورم. اما





پیشنهاد رفاه گرایان بعدی سیاسی دارد: دولت باید دست به اصلاحات ساختاری بزند. ترجمه صریح این پیشنهاد آن است که برندگان سیاست‌های گذشته زیر نظارت قانونی دولت قرار بگیرند

مقدرات جامعه به بازار آزاد است. از آنجا که دولت از بحران کمبود منابع رنج می‌برد، این نسخه می‌تواند برای بخشی از مدیران دولتی جذاب باشد. اما این نسخه که در سه دهه گذشته در جهان اجرا شده، تبعات اجتماعی بسیاری به جا گذاشته است. حتی اگر وجه غیرعادلانه این نسخه را نادیده بگیریم، وضعیت داخلی و منطقه‌ای ایران اساساً به شکلی نیست که نظام سیاسی بتواند این سیاست‌ها را اجرا کند و تبعات آن را تحمل کند.

بدنه دولت با توجه به سابقه مدیریتی خود به ناکارآمدی این نسخه اذعان دارد. اما باید توجه داشت هر گونه نزدیکی به نسخه حتی اگر بتواند گرهی از مشکلات دولت باز کند، هزینه زیادی برای آن دارد چرا که با توجه به آسیب‌های آن، در جامعه حساسیت زیادی روی آن وجود دارد. بنابراین به نظر می‌رسد دولت نه تنها باید از این نسخه دوری کند بلکه باید هر گونه اتهام نولیبرالی را هم از خود دور کند. اما نسخه سومی که از سوی بازندگان سیاست‌های گذشته ارائه می‌شود مبتنی است بر بازسازی سیاست‌های دولت به طوری که تقاضاهای اقشار آسیب‌دیده در نظر گرفته شود و هزینه‌های دولتی را در این زمینه بپیماید. از هزینه‌های حدود ۳۰۰ هزار میلیارد تومانی دولت که در بودجه ۹۵ منظور شده‌اند، حدود ۱۶۰ هزار میلیارد به بخش‌های مختلف رفاهی - رفاه، آموزش و سلامت - اختصاص می‌یابد. جان کلام نسخه سوم این است که این ارقام به شکل موثر و مبتنی بر سیاستگذاری رفاهی دموکراتیک و مدرن تخصیص داده شود.

پیشنهاد نسخه سوم صرفاً اقتصادی نیست. آن‌ها سیاست‌های مکمل اجتماعی هم پیشنهاد می‌کنند. از جمله پیشنهاد می‌کنند دولت دست نیروهای اجتماعی را در ایجاد شکل‌های صنفی باز کند و در مذاکرات سه‌جانبه، بیشتر جانب نیروی کار را بگیرد. همچنین پیشنهاد آن‌ها بعدی سیاسی هم دارد: دولت باید دست به اصلاحات ساختاری بزند. ترجمه صریح این پیشنهاد آن است که برندگان سیاست‌های گذشته - دست‌کم - زیر نظارت قانونی دولت قرار بگیرند، مالیات بدهند، و وقتی دولت می‌خواهد سیاست‌هایش را بهینه کند تابع او باشند و ساز مخالف نزنند. اجرای این پیشنهاد نیازمند قدرت چانه‌زنی سیاسی دولت است. با اجرای این سیاست‌ها هم تبعات سیاست‌های گذشته تعدیل و درمان می‌شود، و هم مبنای اجتماعی و باثباتی برای رشد اقتصادی فراهم می‌شود. از نتایج فرعی این سیاست یکی هم این خواهد بود که اجماع ملی حول سیاست‌های اصلاحی دولت تقویت خواهد شد.

جدال فکری اصلی امروز، میان مدافعان نسخه نولیبرالی و نسخه رفاهی است. مدافعان نسخه نولیبرالی دائم می‌گویند سیاست‌هایی که در نسخه رفاهی تجویز می‌شود هزینه روی دست دولت می‌گذارند و بنابراین، مدافعان آن را به آرمان‌گرایی و خیال‌پردازی متهم می‌کنند. در حالی که ادعای اصلی رفاه‌گرایان آن است که

جلوی ابراز خواسته‌های و تقاضاهای اجتماعی و سیاسی را بگیرد. بنابراین دولت هر روز با خواسته‌های متفاوت و متعارضی روبرو است. اجازه بدهید این جنس این خواسته‌ها را بیشتر بررسی کنیم. سیاست‌های ۱۰ سال منتهی به سر کار آمدن دولت یازدهم، برندگان و بازندگانی داشت. به طور خاص، سیاست‌هایی که به تبع تحریم‌ها اتخاذ شدند، حلقه کوچکی از برندگان را ایجاد کرد که اکنون از قدرت بالایی در چانه‌زنی برخوردار هستند. در برابر، این سیاست‌ها طیف گسترده‌ای از بازندگان را ایجاد کرد. از حقوق بگیران و مزدبگیران نظیر کارگران و معلمان و سایر اقشار آسیب‌پذیری که اغلب زیر خط فقر سقوط کردند، تا طبقه متوسطی که قدرت خرید خود را به شدت از دست داد، تا پیمانکاران و صاحبان صنایع بخش خصوصی که ناتوان از دسترسی به رانت‌های معمول، اکنون از کمبود منابع و مشکلات تداوم کسب و کارشان رنج می‌برند. البته در میان بازندگان هم تقاضاهای متعارضی وجود دارد. بر آوردن نیاز هر کدام ممکن است نیازهای دیگران را تحت تأثیر قرار دهد و این، مسئله تخصیص منابع را مشکل می‌کند. از قرار معلوم دولت در مخمصه‌ای جدی قرار دارد. پس دولت باید چه کار کند؟

قبل از اینکه به این سؤال جواب داده شود باید به موضوع مهمی اشاره کرد: برندگان و بازندگان برای رسیدن به تقاضاهای خود نسخه‌های مختلفی هم می‌پیچند و از طریق رسانه‌های خود آن‌ها را می‌گویند و بالطبع دولت را تحت فشار می‌گذارند. این نسخه‌ها را می‌توان در چند گروه طبقه‌بندی کرد. یکی از این نسخه‌ها معطوف به حفظ تمرکز اقتصاد در بخش‌های شبه دولتی (و به تعبیری خصولتی) و مبتنی بر رانت‌های پیدا و پنهان است. جان کلام این نسخه تداوم تخصیص منابع عمومی به مراکزی است که در مالکیت خصوصی هستند یا دست‌کم از نظارت دولتی خارج هستند. با توجه به روند اتلاف منابع در این مراکز، این نسخه، توجیه دوباره و دوباره اتلاف منابع است. واقعاً لازم نیست در ناکارآمدی این نسخه که تنها به اتلاف منابع و افزایش شکاف طبقاتی و اجتماعی منجر می‌شود، چیزی بگوییم. این نسخه در سال‌های اخیر توسط طیف‌های گوناگون اقتصاددانان مورد نقد قرار گرفته است و مقابله با آن در میان اقتصاددانان و مدیران اجماع ایجاد کرده است. نسخه دیگر که به گرایش نولیبرالی معروف شده، اقتصاد صدرصد آزاد را تجویز می‌کند. گرایشی شیفته ادغام در اقتصاد جهانی که در جهان امتحان شده و کارنامه‌ای عدالت‌سوز بر جای گذاشته است. جان کلام این نسخه، کاهش هزینه‌های دولت به هر قیمت، کنار کشیدن دولت از مسئولیت‌های اجتماعی‌اش و واگذاری

بر سردوراهی

دولت با توجه به مختصاتی اجتماعی و اقتصادی که در آن قرار دارد، در معرض انتخابی مهم است: اجرای سیاست‌های بازارگرایانه و عقب کشیدن از وظایف اجتماعی که ناامیدی بدنه‌ای را که تاکنون پشت او بوده است در پی خواهد داشت؛ یا اجرای سیاست‌های اصلاح ساختاری و بازسازی و تقویت اجماع ملی حول برنامه‌هایش



چه باید کرد؟

فواد شمس: در این شماره نظر برخی از صاحب‌نظران را جویا شده‌ایم تا به این سؤال پاسخ دهند دولت چگونه می‌تواند در برنامه‌های رفاهی خود بازنگری کند به نحوی که هم بهینه‌تر مصرف شوند و هم به شکل موثرتری شامل حال طبقات متوسط و فرودست شوند. محمدرضا واعظ مهدوی به این سؤال پاسخ داده است که سیاست‌های بهداشتی و درمانی تاکنون چه نتایجی داشته است؟ مشاور برجسته سازمان برنامه به بررسی تجربه طرح سلامت پرداخته و بررسی کرده است آیا این طرح موفق بوده یا نه؟ و اینکه چه اصلاحاتی را می‌توان در کوتاه مدت برای بهبود وضعیت بهداشت و درمان انجام داد؟

در مورد یارانه‌ها با دکتر حسین راغفر به گفتگو نشستیم تا ببینیم سیاست‌های اجرا شده به نام هدفمندی یارانه‌ها تا چه حدی موفق بوده‌اند؟ حسین اکبری از فعالان صنفی کارگری در مورد وضعیت کارگران در دولت یازدهم و سیاست‌های که دولت باید در مورد کارگران اتخاذ کند سخن گفته است.

امکانات آموزش در شرایط فعلی چگونه توزیع می‌شود؟ یا چقدر حق آموزش رایگان تحقق یافته است؟ یا اینکه آیا امکانات آموزشی عادلانه تقسیم شده‌اند؟ آیا خصوصی‌سازی‌ها در امر آموزش مطلوب بوده یا نامطلوب؟ این‌ها سؤالاتی است که از مقصود فراستخواه پرسیده‌ایم. به نظر این استاد دانشگاه علامه طباطبائی و شهید بهشتی، آموزش نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت است و نباید با دید سودمحورانه به آن نگاه کرد.

بحث مسکن اجتماعی تا چه حدی جلو رفته است و در ادامه باید چه سیاست‌هایی اتخاذ شود؟ به طور کلی در مورد مسکن چه کارهایی باید صورت بگیرد؟ آیا دولت برای تهیه مسکن ارزان قیمت برای جوانان و طبقات متوسط و کارگران برنامه خاصی دارد؟ این‌ها سؤالاتی است که با دکتر گیتی اعتماد در میان گذاشته‌ایم. این استاد قدیمی حوزه مسکن و شهرسازی معتقد است در صورتی که دولت برنامه مسکن اجتماعی و اصلاح بافت‌های فرسوده را با هم ادغام کند، می‌تواند شاهد یک برنامه موفق باشد.

دولت همین منابع را که هم‌اکنون دارد خرج می‌کند، درست اختصاص دهد. در واقع هم رفاه‌گرایان و هم نتولیرال‌ها می‌دانند برای این کار دولت باید وارد فاز اجتماعی و سیاسی شود و مراکزی را تحت فرمان بگیرد که قدرت گریز بالایی دارند. نتولیرال‌ها پیشنهاد می‌کنند با بازارگرایی این مشکل را دور بزیم، اما نمی‌توانند تضمین بدهند که راه حل‌شان مشکل را بیشتر نکند. آن‌ها در این سال‌ها در مظان این نقد بوده‌اند که خصوصی‌سازی و کاهش خدمات دولت در بخش عمومی توسط همان بخش خصولتی جذب شده و در عمل، خصوصی‌سازی به فربه شدن خصولتی‌ها منجر شده است. آن‌ها هنوز جوابی روشن به این نقد نداده‌اند. به علاوه آن‌ها جواب این سؤال را هم نمی‌دهند که در نهایت کی باید مشکلات ساختاری اقتصاد ایران را حل کرد؟ بازارگرایی مشکل ساختاری اقتصادی ایران را حل نمی‌کند بلکه پیشنهاد می‌دهد آن را دور بزیم. رفاه‌گرایان مدافع ورود به فاز اصلاحات ساختاری هستند. به نظر آن‌ها باید به دل مشکل زده آنکه آن را دور زد و بر هیمنه آن افزود. به نظر آن‌ها دولت که حاصل رای اجماعی مردم است می‌تواند این کار را انجام دهد. با تخصیص درست منابع به سمت افشار متوسط و فرودست می‌تواند اجماع پشت خود را قوی‌تر کند و در جهت اصلاحات ساختاری از پشتوانه موثر اجتماعی برخوردار شود. نتولیرال‌ها می‌گویند اساساً دولت نمی‌تواند منابع را به شکل موثر و بهینه تخصیص دهد. این دیگر یک استدلال سلیقه‌ای و فراواقعیتی است: «چیزی به نام دولت وجود دارد که نمی‌تواند منابع را درست تقسیم کند. در عوض چیزی به نام بازار است که می‌تواند این کار را بکند!» اینجا بحث متوقف می‌شود چون هر چقدر استدلال و نمونه بیاورید که دولت‌های دیگر توانسته‌اند تخصیص منابع را به شکل بهینه انجام دهند و یا نمونه بیاورید که بازار در جاهایی در تخصیص منابع در مانده است، بازارگرایان گوششان بدهکار نیست و روی حرف‌شان پافشاری می‌کنند. آن‌ها حتی به این سؤال جواب نمی‌دهند که پس دموکراسی و انتخابات چه اهمیتی دارد؟ مردم برای چه رای می‌دهند؟ آیا رای می‌دهند که بازار بی‌مهار به کار خود ادامه دهد؟ پس اصلاً سیاست چه معنایی دارد؟

اگر کسی نخواهد نیت‌خوانی کند و تکرار این کلیشه‌ها را به منافع خاصی ربط ندهد، این را می‌تواند بگوید که بازارگرایان به شدت از نقش دولت در اقتصاد ناامید شده‌اند. بله می‌شود اما با این ناامیدی هم‌ردی کرد اما باید به تلاش برای اصلاح ساختاری و بازگرداندن دولت به مقام خدمت‌رسانش ادامه داد. دولت با توجه به مختصات اجتماعی و اقتصادی که در آن قرار دارد، در معرض انتخابی مهم است: اجرای سیاست‌های بازارگرایی و عقب کشیدن از وظایف اجتماعی که ناامیدی بدنه‌ای را که تاکنون پشت او بوده است در پی خواهد داشت؛ یا اجرای سیاست‌های اصلاح ساختاری و بازسازی و تقویت اجماع ملی حول برنامه‌هایش.

مشکل: ایرادات نظام تحول سلامت راه حل: توجه بیشتر به سلامت

محمدرضا
واعظ مهدوی



معاون توسعه امور
آموزشی و فرهنگی
سازمان مدیریت و
برنامه ریزی کشور

کاهش سهم مردم در پرداخت بخشی از هزینه درمان اصلی ترین دستاورد طرح تحول نظام سلامت بود. به همین خاطر پس از اجرای این طرح بسیاری از بیمارستان های دولتی شاهد صف های طولانی بیماران بودند؛ بیمارانی که پیش از این از پس هزینه های درمان بر نمی آمدند. با این که بسیاری از مسئولان وزارت بهداشت معتقدند این طرح یکی از بهترین طرح های اجرا شده در بخش سلامت است امانی توان منکر شد این طرح هنوز مشکلاتی دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد. وزیر بهداشت اعلام کرده است که برای اجرای کامل این طرح به اعتبارات بیشتری نیاز است. طرح تحول نظام سلامت به رغم دستاوردهای ارزشمند از نگاه برخی کارشناسان، با مشکلات زیادی روبرو است و به نظر می رسد برای موفق شدن در این زمینه نیازمند یک عزم جدی تر است تا در آینده این طرح بتواند با جبران کمبودها و کاستی هایش بهتر عمل کند. در این بین واعظ مهدوی به عنوان یک متخصص در امر مدیریت سلامت معتقد است طرح سلامت باید در افق بلندمدت برنامه ششم توسعه جا بیفتد. نظرات واعظ مهدوی را در این مورد می خوانیم.

بودیم. به طوری که حتی بستری شدن مردم در بیمارستان ها به کابوس بخش بزرگی از خانواده های ایرانی تبدیل شده بود. بر اساس گزارش های موجود بسیاری از افرادی که نیازمند درمان بودند حتی به پزشک و بیمارستان مراجعه نمی کردند بلکه صرفاً به تجویز دارو و درمان های سرپایی و موقتی اکتفا می کردند. به هر صورت هزینه های درمانی و سلامتی آنقدر افزایش یافته بود که مردم تحت فشار بودند. متأسفانه این هزینه ها تأمین نمی شد به همین خاطر بیمارستان ها با بحران مالی جدی مواجه بودند. این تصویری است که از وضعیت آغاز به کار طرح تحول سلامت باید در نظر داشت. در واقع باید وضعیت بحرانی آن روزها را دوباره یادآوری کرد تا بفهمیم که ضرورت اجرای طرح تحول چه بوده و چرا باید به سرعت این کار صورت می گرفت. در واقع، باید به این نکته اشاره کرد که اجرای طرح تحول نظام سلامت که دولت یازدهم در همان ابتدای آغاز به کار خود اجرا کرد، به قصد جلوگیری از بحرانی تر شدن اوضاع بود. به نوعی می توان گفت این طرح در وهله اول، صرفاً اقدامی در جهت بازپس گیری امکانات و اعتبارات از دست رفته گذشته بود نه

با این سؤال شروع کنیم: طرح تحول نظام سلامت در چه شرایطی شروع به اجرا کرد؟ واقعیت آن است که به دلایل مختلف از وضعیت اقتصادی تا تحریم ها، وضعیت بهداشت و سلامت مردم در یک بحران بسیار شدید به سر می برد. به دلایل مختلف شاهد آن بودیم که در دولت قبلی هزینه های سلامت مردم خصوصاً بخشی که خود مردم باید می پرداختند خیلی بالا بود. به دلیل اجرای نادرست هدفمند کردن یارانه ها و حذف سوبسید حامل های انرژی، ناگهان فشار زیادی روی بیمارستان ها وارد آمد. از طرف دیگر آثار غیرمستقیم این وضعیت نابسامان اقتصادی روی هزینه سلامت مردم تأثیر بدی گذاشت. همه این ها دست به دست هم داده بود تا در نهایت با هزینه های مربوط به نیروی انسانی و... ناگهان هزینه های سلامت مردم بسیار زیاد شود. وضعیت، به خصوص از سال ۹۰ که قیمت ارز ناگهان سیر صعودی گرفت، بدتر هم شد. در آن سال شاهد افزایش شدید هزینه های درمانی به مقدار بسیار زیاد



سلامت ست در برنامه ششم توسعه

این که بخواهند گامی رو به جلو بردارند. در واقع دولت یازدهم با اجرای طرح تحول سلامت تلاش داشت پرداختی مردم را کاهش دهد. در اواخر دولت قبل پرداختی مردم از هزینه‌های بیمارستان به نزدیک ۴۰ درصد رسیده بود. همه اینها در حالی بود که بر اساس قراردادها سازمان‌های بیمه‌گر، ۱۰ درصد هزینه‌های درمان را مردم و ۹۰ درصد آن را باید بیمه‌های پایه پرداخت کنند، اما در آن دوره میزان پرداختی مردم به ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش پیدا کرده بود، یعنی اگر هزینه‌های درمانی بیماری، ۱۰ میلیون تومان می‌شد، بیمار باید ۴ میلیون تومان را از جیب خودش پرداخت می‌کرد. اما این مشکل با اجرای طرح تحول نظام سلامت برطرف شد. برای همین دولت یازدهم هدف گذاری خود را بر این مبنا گذاشته بود که این پرداختی را دوباره به ۱۰ درصد قبلی بازگرداند. به همین دلیل بود که بخشی از درآمد حاصل از هدفمندی یارانه‌ها را به صورت هزینه و اعتبار به سمت طرح تحول سلامت هدایت کرد. حالا که چند سال از اجرای این طرح می‌گذرد می‌توان با یک دیدگاه درست‌تر و جامع‌تر نسبت به آن قضاوت کرد. تا این جای کار برخی نکات مثبت در طرح تحول چشمگیر بوده است. به طور مثال در جریان اجرای طرح تحول نظام سلامت تعداد پزشکان برای مناطق حاشیه‌ای و روستاها افزایش پیدا کرده است. از نظر من در شرایط فعلی، بر مبنای ارزیابی‌های صورت گرفته، وزارت بهداشت باید چند کار مشخص انجام دهد. ابتدا باید تعرفه‌های بهداشتی-درمانی بخش خصوصی را اندکی سروسامان دهد. هم‌اکنون فشار بر بخش دولتی خیلی زیاد است. در نتیجه کیفیت کار کم می‌شود. در نتیجه وزارت بهداشت یا باید مابه‌التفاوت تعرفه بخش دولتی و خصوصی را به نوعی تأمین کند تا مردم بتوانند در بخش خصوصی هم خدمات مورد نیاز خود را دریافت کنند یا با یک سیاست کنترلی و نظارتی درست بخش خصوصی را وادار کند که خدمات خود را با قیمت متناسب‌تری به مردم ارائه کنند. البته در زمان اجرای طرح تحول نظام سلامت، شاهد آن بودیم که بخشی از پزشکان شاغل در بخش خصوصی به سمت بخش دولتی آمدند که خوشبختانه باعث شد کیفیت ارائه خدمات در بخش دولتی هم افزایش پیدا کند. این روند باید ادامه پیدا کند. باید منابع به صورت متناسب در بخش دولتی و خصوصی تقسیم شود. از طرف دیگر وزارت بهداشت باید برای بهتر شدن طرح تحول سلامت، تأسیسات و تجهیزات مراکز درمانی و بیمارستانی‌اش را نسبت به قبل بهتر کند. همچنین بهتر شدن وضع مالی پرسنل بیمارستان هم می‌تواند به بهبود ارائه خدمات به مردم کمک کند. باید کیفیت ارائه خدمات در بخش دولتی بهتر شود یا لایق نزدیک خدمات مشابه ارایه شده توسط بخش خصوصی شود. به دلایل مختلف

هم‌اکنون به دلیل پایین بودن کیفیت ارائه خدمات درمانی در مراکز دولتی بسیاری از بیماران به بخش خصوصی مراجعه می‌کنند. به تبع آن هزینه‌های زیادی از طرف مردم و بیماران پرداخت می‌شود. بیماران از شلوغی در بیمارستان‌های دولتی شکایت دارند. همین شلوغی موجب می‌شود که کیفیت خدمات در بیمارستان‌های دولتی چندان خوب نباشد. از طرف دیگر برخی بیمارستان‌های دولتی دچار کمبود نیرو هستند. باید این کمبود نیرو در بیمارستان‌های دولتی جبران شود تا شاهد ارائه خدمات مطلوب باشیم. در نهایت از نظر من طرح تحول نظام سلامت باید مورد نظارت و کنترل لحظه به لحظه قرار بگیرد.

در کل من طرح نظام تحول سلامت را مثبت ارزیابی می‌کنم. البته باید این نکته را در نظر گرفت که این طرح فقط جلوی بدتر شدن اوضاع را گرفته است و به نوعی اگر این طرح کامل اجرا شود ما تازه به ۱۰ سال قبل برمی‌گردیم. اما برای پاسخ به این سؤال که کلاً برای بحث سلامت کشور در افق بلندمدت چه کاری باید بکنیم؟ باید بگویم خوشبختانه در بخش سلامت برنامه ششم توسعه، طرح‌های بسیار قوی و کاملی تنظیم شده

است. بر اساس برنامه ششم «سامانه خدمات جامع و همگانی سلامت» با هماهنگی وزارت بهداشت و معاونت برنامه‌ریزی و نظارت ریاست جمهوری ایجاد می‌شود. این سامانه شامل: بیمه همگانی، سیستم ارجاع، خدمات بیمه پایه درمان، پزشک خانواده، نظام ارجاع، اورژانس‌های پزشکی و... است. تمام مواردی که برای نظام سلامت نیاز است در این سامانه پیش‌بینی شده است. در نتیجه پیشنهاد من این است که با محور قرار دادن برنامه ششم در حوزه سلامت، برنامه تحول نظام سلامت را با آن هماهنگ کنیم تا در بلندمدت به اهداف خود برسیم.



مشکل: یارانه نقدی را، نه می شود راه حل: سرمایه گذاری پول یارانه ها

حسین راغفر

استاد اقتصاد در
دانشگاه الزهرا

بسیاری از اقتصاددانان نحوه اجرای طرح هدفمندی یارانه ها را یکی از نادرست ترین روش های اجرای این طرح اقتصادی می دانند. چیزی که به نام هدفمندی یارانه ها مطرح شد در نهایت در عرصه عمل تبدیل به حذف تمام سوبسیدها و در کنار آن پرداخت مبلغ اندکی به عنوان یارانه نقدی آن هم بدون هیچ برنامه ریزی به شد. در واقع، با این اقدام کار کرد اصلی یارانه دادن که همانا ایجاد تعادل در جامعه و کاهش فاصله طبقاتی بود از بین رفت. بنا به اعتقاد کارشناسان اقتصادی غلط ترین روش ممکن برای اجرای هدفمندی یارانه ها همین پرداخت یارانه نقدی بود. در چنین شرایطی حتی بحث اصلاح روش هدفمندی یارانه ها هم تبدیل به یک دعوای سیاسی شده است.

این موضوع دستخوش گاه رقابت ها و تنگ نظری های سیاسی هم شده است. به صورتی که هر کدام از جناح های سیاسی از این مورد برای گروکشی سیاسی در مقابل دیگری استفاده می کند. این در حالی است که در بسیاری از کشورها یارانه یک سیاست حمایتی برای اقشار ضعیف جامعه در یک بازه زمانی مشخص است. در بررسی سیاست های یارانه ای نظر حسین راغفر را جویا شدیم که سال ها است در این زمینه تحقیق می کند.

که در دولت گذشته شاهد درآمدهای بسیار زیاد نفتی بودیم اما باز هم کسری بودجه به وجود آمد. به دلیل این که آنها منافع را اتلاف کردند.

پرداخت نقدی یارانه ها به همه افراد یک کشور کار نادرستی است. پرداخت نقدی یارانه ها تأثیرات منفی مهمی از جمله شوک تورمی، تضعیف بنیان های تولید و شکاف طبقاتی را به همراه داشته است. دولت دهم در سال اول اجرای طرح هدفمندی یارانه ها، ۴۲ هزار میلیارد تومان را که به قیمت ارز آن روز حدود ۳۰ میلیارد دلار بود، بین مردم تقسیم کرد که هیچ فایده ای برای اقتصاد کشور نداشت. دولت می توانست درآمدهای هدفمندی را به خدمات عمومی اختصاص دهد. مثلاً طبق تأکید قانون، آموزش و پرورش و بهداشت را رایگان کند. در کشوری که یک سوم کل بودجه صرف پرداخت یارانه نقدی می شود طبیعتاً دست به اتلاف منابع زده شده است.

از همان ابتدای اجرای قانون هدفمندی یارانه ها، بنیان کار را کج نهاد. بدترین نوع اجرایی شدن این هدفمندی همین پرداخت نقدی پول به مردم بود. این که به همه اقشار و تمام مردم به یک نسبت یارانه داده شود به نوعی نقض غرض محسوب می شود. یارانه نوعی سیستم حمایت دولت از طبقات فرودست و محروم است. یارانه به منظور کاهش فاصله طبقاتی پرداخت می شود. اما در سال های اخیر شاهد بودیم که این نوع پرداخت نقدی و بدون برنامه یارانه ها به بسیاری از افرادی که مستحق دریافت آن نبوده اند، مشکل را شد. یکی از مشکلات عمده ای که این نحوه پرداخت نقدی یارانه به وجود آورده است، کسری شدید منابع در دولت گذشته، استقراض از نهادهای دولتی دیگر و فشار بر دولت بود. به همین دلیل با این



ادامه داد، نه می شود حذف کرد سا در زیر ساخت های اجتماعی

در کنار این، دولت هزینه های گزافی را برای تأمین گوشت، نان و مواد غذایی مصرفی مردم می پردازد و در نتیجه این هزینه های کمر شکن اجازه نمی دهد دولت در حوزه های دیگر اقدامی داشته باشد. دولتی که در حال توزیع پول نقد برای بهبود شرایط زندگی مردم است، نمی تواند در بخش بهداشت و درمان سرمایه گذاری کافی داشته باشد و در نتیجه مردم مجبورند هزینه های کمر شکنی در این حوزه ها پرداخت کنند و این در حالی است که پوشش های بیمه ای در ایران چندان مناسب نیست.

در بسیاری از کشورها یارانه یک سیاست حمایتی برای اقشار ضعیف جامعه در یک بازه زمانی مشخص است. این نکته را تذکر بدهم که اتفاقاً نه تنها مخالف کمک دولت به مردم نیستیم بلکه از نظر من دولت موظف است که در برخی از موارد اساسی به مردم و شهروندان کمک کند. این وظیفه ذاتی دولت است که در قانون اساسی هم آمده است.

اما شکل اجرایی این کمک باید درست و مشخص باشد. به جای آن که پول نقد در بین مردم تقسیم کنیم، بهتر است که با شناسایی درست اقشار مختلف و نیازهایشان واقعاً یارانه در زمینه آموزش، بهداشت، مسکن و حتی خورد و خوراک به آنان بدهیم. از تجربه کشورهای دیگر در این زمینه باید به درستی استفاده کنیم. این در حالی است که در جاهای دیگر همچون زیرساخت های آموزشی و بهداشتی و صنعتی هیچ کار مثبتی انجام نداده ایم.

از طرف دیگر دولت دهم، یک کسری شدید بودجه برای دولت یازدهم به ارث گذاشت. دولت یازدهم در سال های اخیر همواره در گیر همین موضوع بوده است. البته تلاش های ناقصی انجام شد که دولت از زیر بار سنگینی یارانه ها خارج شود. در واقع دولت یازدهم تلاش کرد با حذف تدریجی یارانه های نقدی در جهت جبران کسری بودجه حرکت کند. اما در نهایت این جا هم شاهد نوعی بازی سیاسی شدیم. در واقع دولت به دلیل تبعات سیاسی احتمالی نمی تواند اقدامی جدی در جهت حذف یارانه های نقدی بخش بزرگی از مردم انجام دهد. با توجه به نگرانی دولت از واکنش مردم در مقابل حذف شدن از یارانه بگیران باید راهکارهای دیگری را در نظر گرفت. باید روش پرداخت یارانه را واقعاً هدفمند کرد. سهم مردم از یارانه و کمک های دولت فقط پول نقدی نیست که به آنها پرداخت می شود، بلکه تأمین شغل و شرایط بهتر زندگی است. برای همین دولت موظف است خدمات آموزش و پرورش و حوزه سلامت را به صورت رایگان در اختیار مردم بگذارد. این امر یعنی یارانه درست دادن. یارانه هدفمند دادن دقیقاً این است که به هر خانوار به فراخور نیازش خدمات متناسب رایگان و

ارزان داده شود.

اگر برنامه ریزی درستی صورت می گرفت دولت می توانست درآمدهای حاصل از حذف سوبسیدها را لااقل وارد خدمات عمومی یا مثلاً خرج بهبود زیر ساخت آموزش و پرورش و بهداشت رایگان کند. آن هم در شرایطی که بخش بزرگی از مردم و اقشار فقیر برای پرداخت شهریه مدارس بچه های شان با مشکل روبرو هستند. حتی بعضاً برخی خانواده های فقیر از ادامه تحصیل فرزندانشان منصرف شده اند. یا در حوزه بهداشت هم مشکلات جدی وجود دارد. از همه مهم تر دولت می توانست

صرفه جویی حاصل از حذف سوبسید حامل های انرژی را صرف سرمایه گذاری در اقتصاد مولد کند تا اشتغال زایی صورت گیرد. اما اقدامی صورت نگرفت و صرفاً به پرداخت نقدی یارانه ها ادامه

داد. پرداخت نقدی یارانه ها به همه افراد جامعه عین بی عدالتی است. جامعه هدف در پرداخت نقدی یارانه ها بایستی فقط اقشار آسیب پذیر باشند - افرادی که به دلیل وضعیت جسمی، اجتماعی و اقتصادی شان توانایی کار کردن، ندارند. ارائه این خدمات همه از تعهدات دولت است که در

قانون اساسی هم بر روی آن تأکید شده است. اقدامات حمایتی باید در یک بستر نظام حمایتی

دیده شود. اگر دولت به جای صرف این حجم از منابع برای پرداخت نقدی یارانه، این منابع را در بخش های مولد اقتصادی سرمایه گذاری می کرد قطعاً نتایج بهتری می گرفت. در نهایت منجر به رشد و بهبود تولید ملی می شد و رشد اقتصادی به مراتب از شرایط کنونی که منفی است بهتر می بود. اگر دولت یازدهم قصد دارد وضعیت اقتصادی رفاهی را بهبود ببخشد باید روش اجرای هدفمندی یارانه ها را مورد بازبینی اساسی قرار دهد.



مشکل: عدم دسترسی بسیر راه حل: اول، ایجاد زیرساخت

مقصود فراستخواه

استاد جامعه‌شناسی و
پژوهشگر اجتماعی

یکی از راه‌حل‌هایی که در سال‌های اخیر برای رفع مشکلات بخش آموزش ارائه شده، خصوصی‌سازی مدارس و دانشگاه‌ها بوده است. اما این راه‌حل که در دولت کنونی تداوم یافت، نتوانسته به اهداف ادعایی خود برسد. نه کیفیت آموزشی ارتقا یافت، نه معلمان از دست‌مزدی که دریافت می‌کنند رضایت دارند. به همین دلیل، تجربه خصوصی‌سازی آموزش در ایران از نظر برخی از کارشناسان و دانشگاهیان چندان موفق نبوده است. برخی کارشناسان بر این باورند که از منظر تبعات اجتماعی و طبقاتی، خصوصی‌سازی خصوصاً در بخش آموزش در سال‌های آینده موجب کالایی شدن دانش و تعمیق شکاف‌های طبقاتی خواهد شد. به اعتقاد این عده از کارشناسان به نظر می‌رسد این مدل خصوصی‌سازی در نهایت منجر تبدیل دانشگاه‌ها به فروشگاه‌های زنجیره‌ای مدرک خواهد شد. برای نقد و بررسی این رویکرد در حوزه آموزش، نظرات مقصود فراستخواه را جویا شدیم.

تبدیل به کالا کرده‌اند. در اصل ۳۰ قانون اساسی به صراحت آمده که دولت وظیفه دارد امکانات مناسب برای آموزش همه شهروندان را فراهم کند. برخی ادعایی کنند که خصوصی‌سازی برای کوچک کردن دولت است. اما در واقع در این جا اصلاً دولت کوچک نمی‌شود. خود دولت اصرار می‌کند که تصدی‌گری‌اش را بر آموزش عالی ادامه دهد اما می‌خواهد پول و هزینه‌اش را ندهد. به مراکز آموزش عالی می‌گوید خودتان درآمذایی کنید و از شهروندان شهریه بگیرید. ما در واقع باید به دنبال کاهش تصدی‌گری دولت و کاهش اختیارات و دخالت‌های آن باشیم. نه این که وظایف ذاتی دولت را نادیده بگیریم. دولت مسئولیت قانونی و ملی دارد که آموزش عالی را در ایران گسترش دهد. اصلاً وظیفه دولت است که عدالت اجتماعی را فراهم کند. اما گاه به اسم خصوصی‌سازی این وظایف دولت نادیده گرفته می‌شود. در حالی که هنوز در بخش مدیریت، دولت همه‌کاره است. از این رو تجربه خصوصی‌سازی به معنای رقابتی کردن و پویا کردن آموزش عالی موفق نبوده و تنها موجب تشدید فشار به خانوارهای کم‌درآمد شده است. به جرات باید گفت کیفیت آموزش عالی در ایران بعد از این خصوصی‌سازی‌های بی‌رویه تنزل پیدا کرده است. در شرایط فعلی دانشگاه دیگر آن کارکرد سابق آرمانی‌اش را ندارد بلکه تبدیل به یک فروشگاه زنجیره‌ای فروش مدرک دانشگاهی شده است. کیفیت آموزشی چندان

خصوصی‌سازی آموزش در ایران چندان موفق نبوده است. چرا؟ چون به‌نحوی دانشگاه تبدیل به یک بازار شده است. اداره بازاری دانشگاه امر بسیار نادرستی است و زمانی بدتر می‌شود که در مواردی حتی این اداره بازاری دانشگاه‌ها هم به شکل کاریکاتور گونه انجام می‌شود. به‌طور کلی، در ایران ما با یک حالت کاریکاتور گونه از بازار مواجه‌ایم. کسانی که شعار می‌دهند همه چیز را باید به دست بازار سپرد، حتی مدل اصلی این بازار را هم در امر آموزش پیاده نکرده‌اند، بلکه یک گرت‌برداری ناقص از آن کرده‌اند. در سال‌های اخیر نظام آموزشی ما تبدیل به یک کاریکاتور ضعیف از نمونه‌های آمریکا و استرالیا شده است. مشکل از زمانی شروع شد که به اسم خصوصی‌سازی، یک خوانش ناقص از اصل ۴۴ قانون اساسی صورت گرفت. به همین بهانه چوب حراج به سرمایه ملی دانشگاه‌ها ما زدند. مشکل این است که همان اصل ۴۴ را هم با دقت نخوانده‌اند و درست و کامل اجرا نکرده‌اند. در آن جا تصریح شده است که اقتصاد ایران ۳ بخش تعاونی، دولتی و خصوصی دارد. در ضمن صنایع مادر باید تحت نظارت دولت باشد. از نظر من آموزش عالی هم صنعت مادر است. دولت وظیفه دارد آموزش را برای همگان فراهم و بر آن نظارت کند. امکانات آموزشی را عادلانه در دسترس همه شهروندان بگذارد. اما حالا به اسم خصوصی‌سازی آموزش را کلاً



ساری به خدمات آموزشی بعدگاهش تصدی گری دولت

در این دانشگاه‌ها وجود ندارد. از طرف دیگر شاهد هستیم کیفیت امکانات اولیه بسیار نازل شده است. الان در هر گوشه و کناری یک تابلو زده‌اند به اسم دانشگاه فلان و مرکز آموزش عالی بهمان. خانه‌ها و مجتمع‌های مسکونی را که به هیچ عنوان کارکرد آموزشی ندارند و برای دانشگاه مناسب نیستند، به اسم دانشگاه به خورد مردم می‌دهند. خانه‌ها را با نصب یک تابلو تبدیل به مراکز آموزش عالی می‌کنند. در این فضاها اصلاً محیط دانشگاهی و زندگی دانشجویی و علمی شکل نمی‌گیرد. استاد بعضاً اتاق هم ندارد که اقامت کند. دانشجوی ارتباط مستمری با استادش ندارد. مسئله اساتید مدعو را در نظر بگیرید: استاد مثل راننده تاکسی شده است. ۲ ساعت در یک جا درس می‌دهد ۲ ساعت دیگر در جای دیگر باید درس بدهد. این امر کیفیت آموزشی را پایین می‌آورد. کلاس‌های درس شلوغ شده‌اند. در یک کلاس ۵۰ نفره چگونه می‌توان انتظار داشت که کیفیت کار بالا باشد. قطعاً کیفیت آموزشی نزول خواهد کرد.

وضعیت فعلی آموزش عالی پیامدهای اجتماعی و اقتصادی بسیار خطرناکی دارد. هم‌اکنون بسیاری از اقشار جامعه، مردم فرودست، طبقات محروم، حاشیه‌نشینان و اکثریت مردم که درآمد کمی دارند از امکان استفاده از آموزش عالی محروم هستند. بر اساس آمارهای موجود در ایران حدود ۴ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر دانشجو داریم که از این تعداد در واقع ۳ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر برای تحصیل خود شهریه می‌دهند و تنها حدود ۷۰۰ هزار نفر رایگان تحصیل می‌کنند. به عبارت دیگر ۸۴ درصد دانشجویان در ایران شهریه پرداخت می‌کنند و تنها ۱۶ درصد رایگان تحصیل می‌کنند. در دانشگاه‌های تحت مدیریت وزارت علوم ۲۹ درصد دانشجویان شهریه می‌دهند. در حالی که در دانشگاه‌های پیام نور، آزاد، علمی و کاربردی، غیرانتفاعی و مجازی ۱۰۰ درصد دانشجویان شهریه پرداخت می‌کنند.

این در حالی است که در قانون اساسی صراحتاً بیان شده دولت موظف است که آموزش عالی را به صورت همگانی و رایگان تازمانی که کشور به خودکفایی برسد ادامه دهد. اصل ۳۰ قانون اساسی به صراحت دولت را مکلف کرده است که تا حد خودکفایی باید وسایل آموزش عالی را برای تمامی شهروندان به صورت همگانی رایگان تأمین کند. این واژه خودکفایی همواره مورد سوءتفاهم قرار می‌گیرد. ما هنوز به معنای واقعی کلمه به خودکفایی نرسیده‌ایم. اگر ما خودکفایی را تعبیر به رقابت‌پذیری کشور خودمان با دیگر کشورهای جهان در عرصه‌های مختلف خصوصاً عرصه‌ی علمی بدانیم، ما هنوز به خودکفایی نرسیده‌ایم و دولت هنوز وظیفه دارد که وسایل و امکانات لازم را برای شهروندان فراهم کند تا بتواند با دیگر کشورهای جهان در عرصه‌های مختلف خصوصاً عرصه‌های علمی رقابت کند. باید

سطح آموزش عالی را با کیفیت‌تر کنیم تا به آن خودکفایی لازم برسیم.

برای رسیدن به توسعه کافی منابع انسانی و تکثیر سرمایه انسانی باید به فکر توسعه علمی و فکری جامعه باشیم که در این بین بخش آموزش عالی نقش فراوانی دارد. بر اساس شاخص‌های موجود ما از دنیا بسیار عقب هستیم. دولت باید فرصت کافی را در اختیار همه شهروندان بگذارد تا استعدادهای‌شان در این زمینه شکوفا شود و به پیشرفت برسیم. با این اوصاف اولاً بسیاری از مردم از داشتن حق تحصیل محروم می‌شوند که خود این امر به شکاف‌های طبقاتی دامن می‌زند و در بلندمدت تبعیض‌های موجود را تشدید می‌کند. ثانیاً، خود خصوصی‌سازی شکاف‌های عمیق اجتماعی ایجاد می‌کند. ثالثاً، معمولاً تحصیلات در دانشگاه‌های بی‌کیفیت با هزینه‌های بالا صورت می‌گیرد.

یک دانشجو بعد از صرف هزینه بسیار، تازه به خیل عظیم بیکاران ملحق می‌شود. تازه بسیاری از کسانی که در دانشگاه‌های دولتی قبول می‌شوند کسانی هستند که ثروت خانوادگی داشته‌اند و به طور مثال، برای آمادگی در کنکور میلیون‌ها تومان هزینه کرده‌اند.

در انتها باید تأکید کنم که من هم موافق مشارکت بخش خصوصی و مردم در اداره دانشگاه‌ها هستم. تصدی‌گری دولت باید کم شود اما از طرف دیگر مسئولیت‌های دولت نباید نادیده گرفته شود. دولت مسئولیت دارد که زیرساخت‌ها و امکانات لازم را فراهم کند بعد با مشارکت مردم و بخش خصوصی دانشگاه‌های با کیفیتی ایجاد کند تا جو رقابتی و آزاد در دانشگاه‌های کشور به وجود آید، استعدادها شکوفا شود تا ما به آن سطح از خودکفایی علمی برسیم که بتوانیم با کشورهای دیگر در این زمینه رقابت داشته باشیم.



مشکل: فقدان سیاست مسکن راه حل: اولویت اجرای مسکن

گیتی اعتماد



دکترای شهرسازی
از دانشگاه تهران و
فوق تخصص شهرسازی
در کشورهای جهان
سوم از دانشگاه لندن

برخی ارزیابی‌ها حکایت از آن دارد که کلیت دولت یازدهم خصوصاً وزیر مسکن و راه و شهرسازی این دولت از مخالفان و منتقدان سیاست سرسخت مسکن مهر هستند. مهندس عباس آخوندی با صراحت در موارد متعددی طرح مسکن مهر را شکست خورده می‌داند. آخوندی با تقسیم‌بندی بازار تقاضای مسکن به سه گروه «مسکن آزاد»، «مسکن حمایتی» و «مسکن اجتماعی» اعلام کرده بود: «گروه اول بدون نیاز به کوچک‌ترین حمایت مالی دولت قادرند از بازار، آپارتمان‌های معمولی خرید کنند. گروه دوم اما نیازمند پرداخت تسهیلات بانکی و تخفیف در هزینه‌های زمین و ساخت‌وساز هستند و گروه سوم همان مخاطب اصلی طرح‌های ۱۰۰ درصد حمایتی دولت محسوب می‌شوند که جزو دهک‌های پایین قرار دارند، به طوری که اگر دولت حمایت نکند، امکان خانه‌دار شدن آنها وجود ندارد.»

با توجه به سیاست‌های دولت که در سخنان وزیر منعکس شده است، طرح مسکن اجتماعی نقش مهمی در خانه‌دار کردن طبقات فرودست بی‌مسکن خواهد داشت. هر چند بسیاری بر این اعتقاد هستند که طرح مسکن اجتماعی زمانی موفق خواهد بود که در این طرح، افراد نیازمند به طور واقعی شناسایی شوند. تفاوت مسکن اجتماعی با مسکن مهر از اینجا آغاز می‌شود که مسکن مهر دهک‌های بالاتر از سه رانیز شامل می‌شود و در عوض در مسکن اجتماعی بحث مالکیت ارزان قیمت مطرح می‌شود. بنابراین حتی آنچه که تحت عنوان اجاره به شرط تملیک، حدوداً ۲۰ سال قبل در کشور اجرا شد، در واقع اجرای ناقصی از مسکن اجتماعی بود.

حال باید دید که در فرصت باقیمانده آیا دولت می‌تواند مسکن اجتماعی را به سرانجام برساند یا نه؟ برای بررسی وضعیت سیاست‌گذاری در حوزه مسکن به صورت کلی و مسکن اجتماعی به طور خاص نظرات گیتی اعتماد کارشناس حوزه مسکن و شهرسازی را جویا شدیم.

دائماً دچار بحران شویم. توجه کنید که این بحران خود را تنها در بخش مسکن محدود نمی‌کند، بلکه تبعات جبران‌ناپذیر اجتماعی و بعضاً سیاسی هم دارد. وقتی مسکن گران می‌شود

در ابتدا باید به این نکته مهم اشاره کنم که ما در ایران هیچ گونه برنامه‌ریزی جدی برای مسکن اقشار کم‌درآمد نداریم. همین مسئله باعث می‌شود که با گران شدن مسکن و زمین



مسکن و شهری مسکن اجتماعی در بافت فرسوده

مردم نمی‌توانند خانه بخرند. مهم‌تر از همه، اجاره‌بهای مسکن هم بالا می‌رود. در نتیجه بخش بزرگی از اقشار فرودست و پایین جامعه به سمت حاشیه‌ها رانده می‌شوند و حاشیه‌های شهر بیشتر توسعه می‌یابند. در واقع، می‌توان به راحتی مشاهده کرد که جمعیت سکونتگاه‌های غیررسمی در سال‌های اخیر بیش از گذشته شده است. این حاشیه‌نشینی با خود ده‌ها پیامد منفی دیگر را به ارمغان می‌آورد. تبعات منفی اجتماعی و امنیتی این حاشیه‌نشینی را در ابعاد مختلف می‌توانیم ببینیم. متأسفانه بخش عمده‌ای از این مسائل به عدم وجود یک سیاست‌گذاری درست در زمینه مسکن بر می‌گردد. اگر دولت برای تأمین مسکن اقشار فرودست فکری نکند همین وضعیت ادامه می‌یابد.

در سال‌های اخیر این موضوع در ابعاد یک بحران فراگیر ظاهر شده و دیگر فقط مسئله اقشار حاشیه‌نشین و طبقات پایین نیست. قیمت زمین و خانه آنقدر بالا رفته است که خرید خانه تبدیل به یک رویای دست‌نیافتنی برای بیشتر اقشار متوسط شده است. از طرف دیگر اجاره‌بهای مسکن به اندازه‌ای افزایش یافته است که کمتر کسی از عهده‌ی پرداخت آن بر می‌آید. بگذارید به صراحت بگویم که اگر این روند ادامه یابد باید منتظر باشیم که نسل آینده طبقه متوسط هم به سمت حاشیه‌نشینی سوق داده می‌شود. در واقع دور نیست که شاهد حضور اقشار متوسط جامعه در حاشیه‌های شهر باشیم.

بر اساس نتایج پژوهش‌هایی که ما انجام داده‌ایم ساختار جمعیتی حاشیه‌نشینان تغییر کرده است. دیگر نباید انتظار داشت که بخش عمده ساکنان این حاشیه‌ها مهاجران روستایی باشند. بلکه جنس افراد تغییر کرده است. بر اساس این تحقیقات معلوم شد به دلیل تورم بالا و افزایش ناگهانی قیمت خانه و به تبع آن گران شدن اجاره خانه بسیاری از مردم عادی و طبقات متوسط شهرنشین که توان پرداخت اجاره‌های سنگین خانه را نداشتند به ناچار به این مناطق حاشیه‌ای شهر روی آورده‌اند. در واقع در سال‌های اخیر شاهد یک مهاجرت معکوس از شهر به حاشیه بوده‌ایم.

دلیل اصلی به وجود آمدن این وضعیت نابسامان را باید در اجرای سیاست‌های نادرست در ۲ بخش نظام مسکن و نظام برنامه‌ریزی شهری، جستجو کرد. متأسفانه نوع نگاه برخی سیاست‌گذاران به مسکن به عنوان کالا و سیاست‌گذاری آن به وسیله سازوکار بازار بدون هیچ نظارت و دخالت اجتماعی و دولتی در نهایت منجر به این شده است که شاهد رشد سرسام‌آور اسکان غیررسمی در حاشیه کلان‌شهرهای بزرگ باشیم. در واقع سیاست‌های نئوبازاری در نهایت باعث رانده شدن گروه‌های کم‌درآمد از مراکز شهری به سمت

حاشیه شده است. بگذارید نگاهی به آمار داشته باشیم. در یک برهه زمانی در کل مجموعه شهری تهران حدود ۵ درصد اسکان غیررسمی وجود داشت اما هم‌اکنون در شهر تهران حجم اسکان غیررسمی به بیش از ۲۰ درصد جمعیت ساکن در این شهر رسیده است. در واقع می‌توان گفت یک پنجم ساکنین تهران به عنوان پایتخت سیاسی و اقتصادی کشور، حاشیه‌نشین هستند. در شهرهایی مانند بندرعباس و زاهدان حجم اسکان غیررسمی به ۳۰ درصد جمعیت ساکن می‌رسد. نظام نادرست برنامه‌ریزی شهری و مسکن موجب شده که بخش بزرگی از جمعیت شهرها به حاشیه پرتاب شود و این امر تبعات خطرناکی دارد. از جمله این که شکاف سبک زندگی بیشتر می‌شود و شکاف طبقاتی چنان عمیق می‌شود که همشهری‌ها از یکدیگر بیگانه می‌شوند. شهروندانی که تا پیش از این فقیر و ثروتمند در کنار هم زندگی می‌کردند و با معاشرت با یکدیگر مهارت زندگی می‌آموختند اکنون به دلیل حاشیه‌نشینی از روند روزمره زندگی شهری حذف شده‌اند. بین آنان تضادها و دیوارهای آشتی‌ناپذیری شکل می‌گیرد. این امر در بلندمدت حتی منجر به فروپاشی اجتماعی هم خواهد شد. در چنین شرایطی که اختلاف طبقاتی نسبت به گذشته خیلی زیاد شده است و ما از عدم توزیع عادلانه امکانات رنج می‌بریم باید به فکر تعدیل کردن این فضا بود. مسکن و سیاست‌گذاری‌های مربوط به آن یک راه‌حل اساسی برای بهتر شدن این وضعیت وخیم است. باید علت اینکه ما هر ساله شاهد از بین رفتن طبقه متوسط هستیم و به طبقه پایین و کم‌درآمد افزوده می‌شود و فقط یک اقلیت پردرآمد باقی می‌ماند ریشه‌یابی کرد. یکی از دلایل، همین هزینه سنگین مسکن است. بخش بزرگی از درآمد طبقه متوسط صرف مسکن می‌شود و کمر طبقه متوسط را می‌شکند. طبقات فرودست هم که زیر بار هزینه مسکن تا همین الان له شده‌اند. در چنین شرایطی برای جلوگیری از بدتر شدن اوضاع باید به فکر ایجاد طرح‌های مناسب باشیم.

طرح مسکن اجتماعی با توجه به تجربه موفقی که در دیگر کشورها داشته شاید بتواند در ایران هم اجرایی شود. در این طرح، دولت یا نهادهای عمومی مثل شهرداری‌ها آپارتمان‌هایی را به اقشار عضو دهک‌های پایین درآمدی اجاره می‌دهند. این طرح در برخی کشورهای اروپایی سابقه طولانی دارد. کشورهای نظیر انگلیس و اتریش هم در این زمینه پیشگام بودند. سابقه این طرح در ایران به سال ۷۰ بر می‌گردد زمانی که وزارت مسکن وقت مطالعه‌ای مبسوط روی این طرح انجام داد و در مقیاس کوچکی به صورت اجاره به شرط تملیک اجرا شد. مسکن اجتماعی به شیوه‌های متعددی ساخته و واگذار

مشکل: بیکاری، ک راه حل: توجه به ح

حسین اکبری

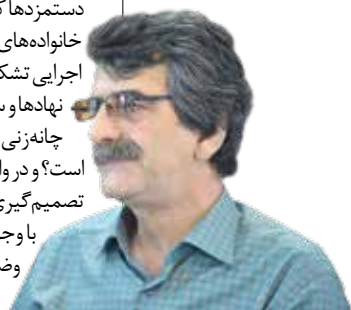


فعال کارگری

کارگران اصلی ترین نیروی مولد اقتصاد کشور هستند، با این حال شرایط معیشتی شان چندان مطلوب نیست. در دولت گذشته سفره های کارگران کوچکتر از هر زمان دیگری شد. امید می رفت با روی کار آمدن دولت جدید و از همه مهمتر رفع تحریم ها بار دیگر رونق به صنعت و کسب و کار باز گردد. اما هنوز آن رونقی که همه منتظرش بودند به بازار کار بازنگشته است. در این میان بسیاری امید دارند که با تحقق کامل برجام وضعیت کارگران هم بهبود یابد. برای بررسی شرایط نیروی کار و مشکلات و خواسته های شان با حسین اکبری فعال کارگری سخن گفته ایم.

در شرایط فعلی با گذشت چند سال از آغاز به کار دولت یازدهم و خصوصاً بعد از به فرجام رسیدن برجام، سه موضوع مهم مورد توجه کارگران و فعالان کارگری است. موضوع اول بحران بیکاری خصوصاً خطرات جدی آن در حوزه های اجتماعی و معیشتی است. دوم دستمزدها که با توجه به پایین بودن نرخ دستمزد قطعا بر معیشت خانواده های کارگری تأثیر منفی می گذارد و در نهایت ضعف بنیه اجرایی تشکلهای کارگری، به این معنا که بالاخره چه کسانی، چه نهادها و سازمان هایی نماینده واقعی کارگران هستند؟ سازوکار چانه زنی کارگران برای بهبود وضعیت خودشان به چه شکلی است؟ و در واقع کارگران چگونه می توانند مشارکت بهتری در روند تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها داشته باشند.

با وجود این که دولت فرصت های بسیاری برای بهبود وضعیت کارگران و رابطه خود با کارگران داشته، اما



می شود. یک شکل از مسکن اجتماعی آن است که به شکل استیجاری در اختیار نیازمندان و اقشار بسیار کم درآمد قرار داده شود. از این نمونه می توان به خانه های سازمانی که قبل از انقلاب ساخته می شد اشاره کرد. شیوه دیگر ارائه مسکن اجتماعی ارائه به شکل اجاره به شرط تملیک است. در این شیوه، وقتی دولت چنین واحدهای مسکونی را می سازد برای در اختیار دادن آن ها به افراد برای متقاضیان شرایطی را لحاظ می کند. وقتی که خانه به صورت استیجاری باشد، دولت هزینه تعمیر و نگهداری آن را پرداخت می کند اما دولت ها تصمیم گرفتند مسکن استیجاری را به شیوه اجاره به شرط تملیک در اختیار افراد قرار دهند تا مبلغی که به نام اجاره، پرداخت می کنند در واقع بخشی از اقساط تملک آن ها باشد و از طرفی ساکنان در حفاظت و نگهداری چنین واحدهای مسکونی تلاش کنند تا از این طریق تا حدودی مشکل مسکن افراد نیازمند حل شود. نکته مهم این است که مسکن اجتماعی توسط دولت ساخته و توسط دولت هم واگذار می شود. در واقع مسکن اجتماعی نوعی ادای وظیفه دولت ها در قبال جامعه شان است. در همه کشورهای توسعه یافته این کار به شیوه های متنوع صورت می گیرد.

فرق عمده و مزیت بارز مسکن اجتماعی با طرح مسکن مهر در این است که خانه های مسکن مهر در مناطق دور دست و خارج از شهر و در بیابان احداث شده است. اما مسکن اجتماعی معمولاً در بافت های فرسوده شهری ساخته می شوند. در واقع برای مسکن اجتماعی مکان یابی مناسب صورت می گیرد تا هم بافت فرسوده شهری اصلاح شود و هم مالکان این مناطق بدون این که سهم عمده ای در آمد خود را پرداخت کنند صاحب خانه شوند. مزیت مسکن اجتماعی در این است که خانه هایی که در بافت فرسوده ساخته می شوند از نظر موقعیت مکانی از جایگاه خوبی برخوردارند چرا که در مراکز شهری قرار گرفته اند و از همه امکانات شهری از قبیل آب، برق، تلفن و... بهره می برند. از نظر من اگر برنامه ریزی در حوزه مسکن و شهر سازی تلفیقی از مسکن استیجاری و اصلاح بافت های فرسوده باشد می تواند طرحی موفق باشد.

می‌دستمزد و ضعف تشکل قانونی کارگران

متأسفانه شرایط کارگران هنوز تغییر محسوسی نکرده است. بر اساس شواهد موجود، دولت یازدهم تمام مصوبات قبل را دوباره اجرا کرده است. در واقع به همان وضعیت سابق ادامه داده است. برای نمونه دولت قبل طرح خارج کردن کارگاه‌های تا پنج کارگر را از شمول قانون کار تصویب کرد و دولت کنونی هم همین راه را ادامه داد و حتی مواردی را هم در مندرجات برنامه ششم توسعه پیش‌بینی کرد که البته با اعتراض کارگران، گویا این رویکرد فعلاً معلق مانده است. پیش از این نیز دولت یازدهم در طرح بسته اقتصادی نشان داده بود که چندان به حداقل دستمزدهای کارگران اهمیت نمی‌دهد. در این بسته اقتصادی منافع کارفرمایان در نظر گرفته شده بود اما بحثی جدی در حمایت از کارگران در آن وجود نداشت. در نهایت هم این بسته منجر به کاهش امنیت شغلی کارگران می‌شد. در این بسته پیشنهاد شده بود با تغییر قوانین کار و تأمین اجتماعی برای رونق اقتصادی فکری بشود که در واقع در نهایت به ضرر کارگران بود. در واقع، این دست تغییر قوانین یک بدعت محسوب می‌شود. نوعی دور زدن قوانین مادر است. در قانون کار و قانون اساسی برخی امور پیش‌بینی شده است که نباید به یک‌باره آن‌ها را انقض کرد. تمامی آنچه که در قانون اساسی و قانون کار در فصل مربوط به حقوق ملت آمده است را نمی‌توان به راحتی تغییر داد. اما متأسفانه در چند سال اخیر به بهانه آن که رونق اقتصادی ایجاد شود و به نوعی سرمایه‌گذاران را تشویق کنند قوانین کار و قانون اساسی مغفول مانده است. در واقع راهبردی که دولت دنبال می‌کند این است که به بازار کار تعادل ببخشد. این امر را هم به اسم انعطاف در محیط کار انجام می‌دهد. مرکز مطالعات و تحقیقات استراتژیک پیش‌تر با موضوع «انعطاف در محیط کار» سندی را منتشر کرده بود که گویا همین راه‌مبنای خود برای سیاست‌گذاری‌های فعلی در حوزه کار و کارگری قرار داده‌اند. در این راهبرد کارگران سه انتظار عمده از کارفرمایان دارند و در مقابل آن نیز کارفرمایان سه انتظار از کارگران دارند. بر این اساس می‌توان گفت که کارگران انتظار دارند: ۱- فرصت شغلی داشته باشند؛ ۲- امنیت شغلی داشته باشند؛ ۳- درآمد مناسب داشته باشند. در مقابل نیز کارفرمایان انتظار دارند: ۱- امکان سرمایه‌گذاری داشته باشند؛ ۲- امنیت سرمایه‌گذاری داشته باشند؛ ۳- سود مناسب داشته باشند. در نهایت نیز دولت باید به سمتی برود که این انتظارات را به حد تعادل برساند و در واقع حد و میزان تعادل را بین طرفین برقرار کند. یکی از راهکارهایی که برای تعادل بخشی در بازار کار می‌توان در نظر داشت تنظیم قوانین و مقررات کار است. دولت در سیاست‌گذاری‌هایش بیشتر همین موضوع انعطاف در محیط کار را مدنظر داشته است. اما به نظر می‌رسد این نگاه اندکی تقلیل‌گرایانه است، در واقع تقلیل دادن انتظارات کارگران به سه مورد بالا به نوعی کاستن از انتظارات کارگران است. حتی برخی از حقوقی که قانون اساسی کشور برای مردم و کارگران در نظر گرفته

شده است، در این جان‌نبدیده انگاشته شده‌اند. حال باید این سؤال را مطرح کرد که آیا کارگران نباید انتظار سود از کار خود را داشته باشند آیا دستمزدهایی که پایین‌تر از خط فقر است می‌تواند پاسخگوی نیازهای کارگران باشد؟

دولت هم به عنوان کارفرمای بزرگ و هم به عنوان تنظیم‌کننده روابط بین کارگر و کارفرما به نوعی در روابط سه جانبه حرف آخر را می‌زند. در نتیجه اصلی‌ترین تعیین‌کننده روابط است. پس دولت مسئولیت بیشتری در این زمینه دارد. از طرف دیگر کارگران از داشتن نمایندگان واقعی و موثر خود محروم هستند. تشکلهای کارگری موجود در نهایت خواسته یا

ناخواسته به ماشین امضای خواست‌های کارفرمایان و دولت تبدیل شده‌اند.

تازمانی که تشکلهای کارگری آزاد و دموکراتیک نداشته

باشیم وضعیت به همین منوال است. در مورد

رونق اقتصادی هم واقعیت آن است

که هر چقدر هم کارگران را تحت

فشار قرار بدهیم رونق اقتصادی

به وجود نمی‌آید. متأسفانه موانع

تولید در ایران چیزهایی است که

کارفرمایان چه دولتی چه خصوصی به آن توجه

نمی‌کنند. مدیریت ناکارآمد خود این کارفرمایان هست که

مانع اصلی رونق اقتصادی می‌شود. از طرف دیگر فساد ساختاری وضعیتی را به

وجود آورده که جلوی رونق را می‌گیرد. اما کارفرمایان برای

توجیه ناکارآمدی خود در رفع موانع تولید تقصیر را به گردن چند قانون حمایتی یا ناکد دستمزد کارگران می‌اندازند. در حالی که هیچ

تلاشی برای مبارزه با فساد در زیر مجموعه خود نمی‌کنند. یا برای بهینه‌سازی در امکانات فنی و تکنولوژیک جهت ارتقای بهره‌وری

برنامه مدونی نمی‌ریزند. به هر صورت اگر دولت بخواهد در فرصت باقی مانده به روال گذشته عمل کند نمی‌توان گفت افق روشنی در

حوزه کار و کارگری پیش روی ما است مگر آنکه تدبیر همه‌جانبه و موثری اندیشیده شود.



مهاجران محیط زیستی؛ فرار از خشم طبیعت

شیوه بر خورد ما با طبیعت در نهایت منجر به واکنش هایی طبیعی خواهد شد که ما را از خانه و کاشانه مان خواهد راند. بین سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ حدود ۴۲ میلیون نفر در جهان به دلیل مشکلات زیست محیطی جابجا شده اند

علی
رنجبران



روزنامه نگار



کوله های زیر آب

حوادث زیست محیطی مانند بالا آمدن سطح آب باعث جابجایی های عظیم انسانی خواهد شد

• طرح: بهرام غروی

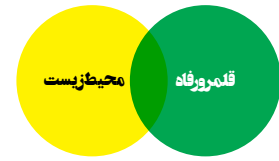
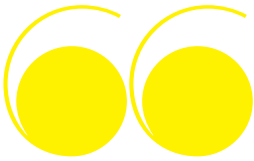
ماه گذشته سران کشورهای جهان در مقر سازمان ملل جمع شدند تا توافق نامه مقابله با تغییرات اقلیمی را که در کنفرانس پاریس شکل گرفته بود امضا کنند. توافقی که در ظاهر هدفش هدفش محدود کردن گرم شدن کره زمین به زیر ۲ درجه سانتیگراد است، حدی که محققان بسیاری معتقدند گذشتن از آن ممکن است منجر به حواث غیر قابل کنترل و صدمات بسیاری شود. درست در روزهای قبل از این رخداد، خبرهای زیادی در باره سرعت بالا آمدن سطح آب دریاها منتشر شد. براساس جدیدترین تحقیقات سرعت افزایش سطح آب دریاها بسیار بیشتر از آن چیزی است که قبلا تصور می شد. این خبرها در کنار خبر امضای توافق نامه اقلیمی ممکن است این سوال را ایجاد کند که خطر این اتفاقات در چیست که این همه سروصدا برای کنترل آن به راه افتاده است. واقعیت این است که این رخدادها می تواند زندگی میلیون ها و بلکه میلیارد ها نفر روی زمین را با مشکل مواجه کرده و یا حتی غیر ممکن کند. این وقایع در کنار دیگر رخدادها محیط زیستی که می تواند بر زندگی ما تاثیر بگذارد، در کوتاه و بلندمدت باعث از بین رفتن شرایط زیستی یک منطقه شده و عامل شکل گیری مهاجرت ها و جابجایی های بزرگ جمعیت روی کره زمین خواهد شد. اتفاقی که در حال حاضر آغاز شده است و در آینده بیشتر و بیشتر خواهد شد.

در این پرونده به مهاجران محیط زیست یا بی خانمان های محیط زیستی خواهیم پرداخت. کسانی که بر اثر اتفاقات ناگهانی یا بلندمدت که منجر از بین رفتن امکان زندگی یا امنیت می شود؛ مجبور به ترک محل زندگی خودشان می شوند. این اتفاقات می تواند شامل افزایش

خشکسالی، بیابان زایی، افزایش سطح آب دریاها، برهم خوردن الگوی آب و هوای فصلی و بارش ها و یا طوفان ها، کمبود آب شیرین، جنگ بر سر منابع آب، جنگل زدایی و تهدید منابع غذایی و ... باشد. مهاجران محیط زیستی معمولا مجبور می شوند که به کشور دیگر مهاجرت کرده و یا در کشور خودشان به منطقه دیگری کوچ کنند.

این اتفاقات معمولا بر اثر تخریب گسترده محیط زیست توسط انسان ها و یا تغییرات اقلیمی رخ می دهند. البته تغییرات اقلیمی و یا تغییر در ساختارهای محیط زیستی و تغییر الگوی بارش ها معمولا به صورت طبیعی رخ می دهند، اما سرعت این تغییرات معمولا در حدی است که جمعیت انسانی می توانند خودشان را با آن وفق داده و به زندگی شان ادامه دهند. در واقع تا قبل از انقلاب صنعتی انسان به عنوان بخشی از محیط زیست توانایی تاثیر گذاری محدودی بر طبیعت داشت و این تاثیر گذاری محدود، به ساختارهای طبیعی اجازه ترمیم و بازسازی خودشان را می داد. بنابراین این روند تا پیش از انقلاب صنعتی در حدی بوده که مشکلات جدی پدید نمی آورد، اما بعد از انقلاب صنعتی سرعت تاثیر گذاری و حجم آن به ناگهان تغییر کرد. این تغییر ناگهانی باعث بروز مشکلات جدی شد و موجی از مهاجرت ها را در زمان بعد از انقلاب صنعتی پدید آورد. در زمان حاضر اما مهمترین مسئله ای که باعث بروز این سریع و جدی این تغییرات شده است، تغییرات اقلیمی و گرمایش جهانی است. در کنار این عامل می توان به کشاورزی صنعتی، جنگل زدایی، بیابان زایی، و مهندسی سرزمین اشاره کرد که باعث تغییرات گسترده در محیط طبیعی شدند. واکنش سیستم های طبیعی به این تغییرات هم





مفهوم مهاجران محیط زیستی نخستین بار به وسیله «لستر آر. بروان» تحلیلگر محیط زیست آمریکایی استفاده شد که نویسنده بیشتر از ۵۰ کتاب محیط زیستی است

✓

مصیبت

قربانیان سیل در روستایی در ایالت سریناگار (بخشی از کشمیر که تحت کنترل هند است) بعد از جمع کردن وسایلشان از میان سیلاب می گذرند. طی این سیلابها صدها نفر کشته شدند.

● عکس: AP

ناگهانی و سخت است و البته سخت تر هم خواهد بود. این مسئله اجازه وفق پذیری انسان و موجودات دیگر را با این تغییرات نمی دهد و بنابراین موج انسان هایی که مجبور به ترک محل زندگی شان بر اثر این تغییرات می شوند آغاز شده و پیش بینی می شود شدت بیشتری پیدا کند.

مهاجران محیط زیستی چه کسانی هستند؟ چند نفر هستند؟ مفهوم مهاجران محیط زیستی نخستین بار به وسیله «لستر آر. بروان» تحلیل گر محیط زیست آمریکایی استفاده شد که نویسنده بیشتر از ۵۰ کتاب درباره مشکلات محیط زیستی در سراسر جهان است. بعد از این تاریخ بود که واژه مهاجران محیط زیستی به عنوان یک مفهوم جدید وارد ادبیات محیط زیست، اقلیم و حتی سیاسی شد. حالا این مفهوم تا حدی جا افتاده است که کنوانسیون مربوط به پناهندگان سازمان ملل، مهاجران اقلیمی را کسانی می داند که حتی بر اثر عوامل ثانویه ناشی از تغییرات محیط زیستی مجبور به مهاجرت شده اند. مثلاً جنگ هایی که به دلایل محیط زیستی مثل آب، خشکسالی ویا ... به راه افتاده اند موجی از بی خانمان ها را پشت

سر خود بر جای گذاشته اند که می توان آن ها را در دسته مهاجران محیط زیستی دسته بندی کرد. از زمان مطرح شدن این مفهوم افراد زیادی تلاش کردند تا دست به محاسبه تعداد پناهجویان یا بی خانمان های محیط زیستی بزنند. در سال ۱۹۸۸ «جودی جاکوبسن» برآورد کرد که در آن سال حدود ۱۰ میلیون پناهجوی محیط زیستی وجود داشته است و صورت ادامه روند افزایش سطح آب دریاها تعداد پناهجویان محیط زیستی حداقل ۶ برابر تعداد پناهجویان سیاسی خواهد بود. تنها یکسال بعد «مصطفی تولبا» مدیر اجرایی برنامه محیط زیست سازمان ملل یا UNEP گفت بی توجهی کشورها به برنامه های توسعه پایدار حداقل ۵۰ میلیون پناهجوی محیط زیستی تولید خواهد کرد. در سال ۱۹۹۰ پنل بین دولتی تغییرات اقلیمی یا IPCC گفت بزرگترین پیامد تغییرات اقلیمی، مهاجرت خواهد بود و میلیون ها نفر بر اثر زیر آب رفتن خطوط ساحلی و خشکسالی شدید بی خانمان خواهند شد. در میانه های دهه ۹۰ میلادی فعال محیط زیست انگلیسی «نورمن میرز» گفت که پناهجویان محیط زیستی به زودی تبدیل به بزرگترین گروه پناهجویان جهان خواهند شد. به علاوه او تعداد مهاجران محیط زیستی در آن زمان را ۲۵ میلیون نفر تخمین زد و برآورد کرد این رقم تا سال ۲۰۱۰ دو برابر شود و تا سال ۲۰۵۰ به ۲۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان برسد. او از جمله دلایل این جابجایی عظیم جمعیتی را علاوه بر دلایل واضح نظیر گرمایش جهانی، سیل، بالا آمدن سطح آب دریاها و خشکسالی، بیابان زایی، کمبود آب شیرین، شور شدن زمین های کشاورزی و کاهش تنوع زیستی دانست. او اخیراً بر اساس آخرین تحقیقاتش تعداد این مهاجران را تا سال ۲۰۵۰ بیشتر از ۲۵۰ میلیون نفر دانسته است. این ادعاها البته مبانی علمی هم داشته و IPCC در گزارش هایش به انواعی از این پیش بینی ها اشاره کرده است. علاوه بر این ها محققان معتبری همچون لستر بروان و نهادهایی مثل یونسکو و دیگر منابع معتبر تحقیقاتی صحت نسبی این ارقام را تأیید کرده اند. اما مطابق آمارهای رسمی مرکز پایش جابجایی ها بین سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ حدود ۴۲ میلیون نفر در جهان جابجا شده اند که دو برابر جمعیت کشور سریلانکا است. این رقم شامل افرادی است که بر اثر سیل، طوفان و امواج گرما و سرما مجبور به ترک خانه و کاشانه شان شده اند. بیشتر این افراد البته وقتی شرایط به حالت عادی برگشت به خانه هایشان بازگشته اند اما این شامل کسانی نمی شود که بر اثر خشکسالی یا افزایش سطح آب دریا بی خانمان شده اند. گزارش سال ۲۰۱۲ بانک جهانی هم تأکید می کند که مهاجران محیط زیستی باید بیشتر از قبل مورد توجه قرار گرفته و روبرو شدن با آن در دستور کار کشورهای توسعه یافته قرار بگیرد. این گزارش علاوه بر این می گوید باید وضعیت کسانی که با توجه به شرایط مخرب محیط زیستی در برخی مناطق باقیمانده اند هم مورد توجه قرار بگیرد.



فرزندان مدرن نوح

هر کدام از بحران‌های زیست‌محیطی چند مهاجر ایجاد می‌کند؟ بالا آمدن آب‌ها، خشکسالی‌ها و گرما هر کدام چند انسان را آواره می‌کند؟

مهاجران محیط زیستی بر اثر عوامل مختلفی مجبور به ترک خانه و کاشانه‌شان می‌شوند. این شرایط در برخی موارد آن قدر سخت و طاقت‌فرسا است که افراد علیرغم وجود خطرات گسترده در راه مهاجرت دست به ریسک زده و محل زندگی‌شان را ترک می‌کنند چون دیگر توانایی سازگاری با سرعت تغییرات را نداشته و محیط توانایی برطرف کردن نیازهای اولیه آن‌ها را ندارد. به اصطلاح ظرفیت‌های زیستی‌اش را از دست خواهد داد. در ادامه ما این خطرات را یک به یک بررسی خواهیم کرد.

با گرم شدن زمین، یخ‌های قطبی با سرعت بیشتری در تابستان‌های ذوب و به میزان کمتری در زمستان جایگزین می‌شوند. این موضوع به این معنا است که هر ساله مقداری بیشتری آب به شکل مایع روانه

دریا‌های آزاد جهان خواهد می‌شود، که منجر به افزایش سطح آب دریاها خواهد شد. پیش‌بینی‌های قبلی از این حکایت می‌کرد که تا پایان قرن جاری میلادی احتمالاً سطح آب دریاها چیزی حدود یک متر افزایش خواهد یافت. برای درک بهتر اهمیت این مسئله بهتر است در نظر بگیرید که در حال حاضر صدها میلیون نفر از مردم جهان یا در مصب رودهایی زندگی می‌کنند که تنها یک متر از سطح آب دریاها بالاتر است یا برای تامین منابع غذایی‌شان نیازمند به این مناطق حاصل‌خیز هستند. در نتیجه ادامه این روند منجر به از دست رفتن محل زندگی و منابع غذایی این تعداد از جمعیت زمین خواهد شد. خوشبختانه‌ترین تخمین‌ها تعداد افرادی را که در معرض آب‌گرفتگی ناشی از بالا آمدن سطح آب دریاها هستند، نزدیک به ۲۰۰ میلیون نفر برآورد می‌کند. شاید در ابتدا به نظر برسد این روند آنقدر طولانی است که بشر سرانجام سرعت وفق‌پذیری با شرایط موجود را خواهد یافت. اما ابتدا اینطور نیست و سرعت این تغییرات با توجه به حجم جمعیت و محدودیت منابع در دسترس شامل آب و خاک کشاورزی و ... آنقدر زیاد است که حتی تکنولوژی و علم جدید هم از پس آن بر نخواهد آمد و تلاش صدها هزار ساله نیاکان ما برای تطبیق‌پذیری با محیط را بر باد خواهد داد. تازه این در شرایطی است که پیش‌بینی‌ها در همین حد باقی بمانند چون نتایج جدیدترین بررسی‌ها نشان می‌دهد اوضاع در واقع از آن چیزی که تصور می‌شد خراب‌تر است. این بررسی جدید نشان می‌دهد که تنها ذوب شدن یخ‌ها قطب جنوب تا سال ۲۱۰۰ چیزی بین ۶۴ تا ۱۱۴ سانتیمتر باعث افزایش سطح آب دریاها خواهد شد و این یعنی سرعت این افزایش در کل دو برابر چیزی است قبلاً پیش‌بینی می‌شد. بنابراین با اضافه شدت

بالا آمدن سطح آب‌ها
عدد تقریبی:
۲۰۰ میلیون نفر

آب ناشی از ذوب شدن یخ‌های قطب جنوب به ذوب دیگر مناطق نظیر ایسلند، قطب شمال و گرینلند باعث افزایش ۱٫۵ تا ۲٫۱ متری سطح آب دریاها تا پایان قرن جاری خواهد شد که دو برابر پیش‌بینی‌ها قبلی است. پیش از این هم خبرهایی درباره ناپایداری صفحه یخی قسمت غربی قطب جنوب منتشر شده بود. این مطالعه می‌گفت بر اثر گرم شدن آب دریاها دیوارهای که حرکت این صفحه یخی عظیم را به سمت دریا کنترل می‌کرد ناپایدار شده و این صفحه به سمت دریا حرکت کرده است. بنابراین سناریوی یک متر تا پایان سال ۲۱۰۰ را باید به فراموشی سپرد. به خاطر داشته باشیم بسیاری از شهرهای بزرگ و پرجمعیت جهان نظیر نیویورک، میامی، سانفرانسیسکو، بارسلون، لیسهون، آمستردام، کپنهاگ، اسلو، هلسینکی، کلکته، گوانگژو، بمبئی، شانگهای، بانکوک، داکا، توکیو، سیدنی و ... بسیاری از شهرهای پرجمعیت آسیای جنوب شرقی در کنار آب ساخته شده‌اند و این میزان افزایش آب دریاها پرجمعیت‌ترین شهرهای جهان را با خطر مواجه خواهد کرد. علاوه بر این‌ها کشورهای که در حقیقت به شکل جزایری در اقیانوس هستند بر اثر گرمایش جهان به طور کامل از روی نقشه جهان محو خواهند شد و ساکنان آن‌ها چاره‌ای به جز مهاجرت به کشورهای دیگر ندارند. جزایر «کریباتی»، جزایر «سلیمان»، جزایر «فیجی» و «نائورو»، «مالدیو» و جزایر کوچک دیگری بخشی یا همه خاکشان را از دست خواهند داد. در این میان، مالدیو یکی از نخستین کشورهایی است که در صورت ادامه وضع موجود، از همین حالا باید آن را غرق شده فرض کرد و در طول عمر ما به زیر آب خواهد رفت. به همین خاطر بود که در سال ۲۰۰۹ رئیس‌جمهور سابق این کشور «محمد نشید» به طور سمبلیک جلسه کابینه این کشور را در زیر آب تشکیل داد تا توجه جهانیان را به خطری که این کشور کوچک را تهدید می‌کند جلب کند. او در یک اظهار نظر درست و تاریخی گفت: «اگر امروز نتوان مالدیو را نجات داد، شانس برای بقیه دنیا وجود نخواهد داشت».



الگوهای غالب و رایج آب‌وهوایی یکی از مهم‌ترین عواملی هستند که به زندگی موجودات زنده، از جمله انسان‌ها نظم بخشیده‌اند. در حقیقت ما اساس زندگی‌مان را در مناطق مختلف بر اساس این الگوها شکل داده‌ایم. کشاورزی و دامپروری و صید و صیادی که مهم‌ترین روش‌های تولید غذای ما هستند، بستگی تام و تمامی به پایداری این الگوها دارند. بر هم خوردن نظم آب‌وهوایی باعث می‌شود

گرما و طوفان
سالانه حدود
۱۵ میلیون نفر



۸

اولین برآوردها

افراد زیادی تلاش کردند تا دست به محاسبه تعداد پناهجویان یابی خانمان های محیط زیستی بزنند. در سال ۱۹۸۸ «جودی جاکوبسن» برآورد کرد که در آن سال حدود ۱۰ میلیون پناهجوی محیط زیستی وجود داشته است و صورت ادامه روند افزایش سطح آب دریاها تعداد پناهجویان محیط زیستی حداقل ۶ برابر تعداد پناهجویان سیاسی خواهد بود. ● عکس: گاردین

یک سرزمین توانایی میزبانی موجودات زنده از جمله انسان ها را از دست بدهد. همین طور افزایش شدت و تعداد خطرات و بلایای طبیعی ناشی از وضعیت اقلیمی و آب و هوایی یکی دیگر از خطراتی است که در نهایت منجر کوچ انسان از یک منطقه خواهند شد. سازمان ملل متحد اخیراً در باره افزایش این خطرات به همه کشورهای جهان هشدار داده است. طوفان های گرمسیری با گرم تر شدن هوا و آب دریاها بیشتر شکل خواهند گرفت و بزرگتر و مخرب تر خواهند بود. بررسی بلندمدت این شکل گیری این طوفان ها نشان می دهد که بازه شکل گیری آن ها کوتاه تر و کوتاه تر شده و همین حالا شدت و تعداد آن ها افزایش چشم گیری یافته است. این طوفان ها از طریق خراب کردن ساختمان ها، اختلال در کشاورزی و تولید غذا منجر به کوچ تدریجی و آوارگی بخش بزرگی از ساکنان اطراف اقیانوس های جهان خواهد شد. همین طور بررسی روند شکل گیری شرایط فراطبیعی آب و هوایی مثل ال نینو که با گرم تر شدن آب های اقیانوسی بروز می کند، نشان می دهد تکرار این پدیده به شکل قابل توجهی افزایش یافته است. ال نینو الگوی راجع بارش و دمای هوا را در مناطق مختلف برهم زده و خسارت های زیادی ایجاد می کند. همین طور با گرم تر شدن هوا، آب و هوای حداکثری بر مناطق مختلف جهان غالب خواهد شد. بارش های سیل آسا و ناگهانی و سپس دوره های طولانی بدون بارش در بسیاری از مناطق رخ خواهند داد. در نتیجه بارش های ناگهانی و سیل، حاشیه رودخانه ها و مزارع را ویران خواهد کرد و محصولات باقیمانده هم در دوره بدون بارش آسیب خواهند دید. در سوی دیگر سرمای ناگهانی و بی موقع تولید محصولات کشاورزی را به خطر خواهد انداخت و گرما باعث کاهش بهره وری آب کشاورزی خواهد شد. همین طور منابع آب شیرین جهان کمیاب تر شده و احتمالاً درگیری های محلی و منطقه ای بر سر آب به راه خواهد افتاد که خود منجر به آوارگی عده زیادی خواهد شد. با گرم تر شدن هوا یخ های قطب شمال سرانجام در یکی از سال های پایانی قرن به طور کلی در تابستان ذوب خواهند شد. این اتفاق چرخه

آب و هوای اقیانوسی همچون جریان گرم گلف استریم را که بر اثر اختلاف حرارت های گرم را به عرض های شمالی می برد را از کار خواهد انداخت یا ضعیف خواهد کرد. در نتیجه در تابستان گرمای مرگبار بر مناطق جنوبی حکم فرما شده و در زمستان عرض های شمالی یخ خواهند زد. خشکسالی، گرما و سرمای بی سابقه و ناگهانی دیگر اتفاقاتی هستند که در مناطقی از جهان راجع شده و با اختلال در روند طبیعی زندگی منجر به آوارگی بخشی از ساکنان مناطق درگیر این پدیده ها خواهد شد. سال گذشته نتایج یک تحقیق علمی نشان داد که حاشیه خلیج فارس احتمالاً تا پایان قرن جاری میلادی به دلیل هجوم امواج غیر قابل تحمل و بی سابقه گرما به طور کلی غیر قابل سکونت خواهد شد.

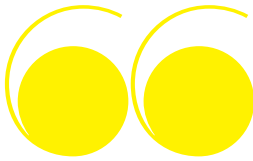
بررسی های انجام شده در جهان نشان می دهد به طور متوسط از سال ۲۰۰۰ به بعد هر سال حدود ۱۰ میلیون نفر بر اثر وقایع ناشی از آب و هوای حداکثری در جهان مجبور به جابه جایی شده اند. این روند احتمالاً تا پایان قرن بدتر شده و این متوسط جهانی را به سالی ۱۵ میلیون نفر خواهد رساند هر چند بخش نسبتاً بزرگی از آن ها دوباره به محل اصلی زندگی شان بازگشته اند.

روی دیگر سکه آب و هوای حداکثری خشکسالی های شدید و بی سابقه است که از همین حالا در مناطق بی شماری از زمین شروع شده است. بخش های بزرگی از قاره آفریقا، آمریکای شمالی و جنوبی و خاورمیانه

امروز درگیر خشکسالی هستند که پیش بینی های از بلندمدت بودن آن حکایت دارد. هر چند درباره وضعیت آب و هوایی پیش بینی های بسیار بلندمدت با قطعیت زیادی همراه نیستند، اما غالب الگوها و مدل سازی ها حکایت از دوام این وضعیت دارند. یک مطالعه بسیار بزرگ در سال ۲۰۰۸ و سپس یک مطالعه

خشکسالی
ویسایان زایی

سالانه بین ۴۰۰ هزار تا ۱ میلیون نفر



شواهد تاریخی زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تمدن‌های بزرگی همچون سلسله‌های امپراتوری چین باستان، تمدن یونانی‌ها و ... بر اثر خشکسالی سقوط کرده‌اند. حالا نوبت به ما رسیده است

۷

فره‌ای تاریک خاورمیانه یک مطالعه بسیار گسترده در سال ۲۰۰۸ و سپس یک مطالعه دیگر در سال ۲۰۱۵ نشان داد منابع آبی «هلال حاصل خیز» که از جنوب غرب ایران شروع شده، و به میان‌رودان (بین دجله و فرات) و سپس شمال مصر برای همیشه از بین خواهد رفت. این موضوع به معنای از بین رفتن امکان حیات در بخش مهم و بزرگی از خاورمیانه است که جمعیت زیادی را در خودش جای داده و منبع تامین غذای عده زیاد دیگری است.

● عکس: گاردین

۱۱



علاوه بر وقایع اقلیمی که خود ناشی از دخالت انسان است، دیگر دخالت‌های انسان و تخریب گسترده محیط زیست هم منجر به از بین رفتن ظرفیت‌های زیستی در مناطق مختلف خواهد شد. جنگل‌زدایی یکی از مهم‌ترین نوع

تخریب است که تاثیر مخربی بر گرمایش جهانی خواهد داشت. پیش‌بینی می‌شود که با ادامه روند موجود تقریباً ۸۰ درصد جنگل‌های قدیمی و گرمسیری زمین تا سال ۲۰۳۰ برای همیشه از بین بروند. این جنگل‌ها برای ایجاد زمین کشاورزی و تولید غذا همه ساله به صورت قانونی و غیرقانونی در آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیای جنوب شرقی از بین می‌روند تا خوراک لازم دام برای تولید گوشت را فراهم کنند. آتش‌سوزی‌های وسیع در جنگل‌های گرمسیری همه ساله بخشی از این تلاش عامدانه برای تولید زمین کشاورزی است. این اتفاق تاثیر چندگانه بر گرمایش جهانی خواهد داشت؛ از یک سو آتش‌سوزی‌ها مقادیر عظیم دی‌اکسید کربن را وارد جو زمین می‌کنند، دیگر این که توانایی جنگل‌های در جذب دی‌اکسید کربن را کاهش می‌دهد و بر گرمایش جهانی دامن می‌زند و از سوی دیگر بر تعداد مزارع دامداری خواهد افزود که خودشان منابع مهم تولید گازهای گلخانه‌ای هستند. در حال حاضر تولید گوشت مسئول ایجاد حدود ۱۵ درصد از گازهای گلخانه‌ای جهان است که بدون حساب کم کردن توانایی جنگل‌ها در جذب دی‌اکسید کربن محاسبه شده است. از سوی دیگر ادامه این روند در تولید گوشت باعث تخریب بیشتر منابع آبی و بیابان‌زایی بیشتر خواهد شد. از سوی دیگر جنگل‌ها مامن بیشتری گونه‌های روی کره زمین هستند. از بین رفتن جنگل‌های به معنای سرعت گرفتن انقراض گونه‌های دیگر است، اتفاقی که هم اکنون آغاز شده است و در حال حاضر برآورد می‌شود سرعت انقراض گونه‌ها بر اثر دخالت‌های انسانی ۱۰ هزار برابر نرخ طبیعی باشد. حتی اگر از دلسوزی‌های رایج برای دیگر موجودات گذشته و فقط به فکر خودمان باشیم، این روند بسیار خطرناک است و منجر به از بین رفتن تنوع زیستی خواهد شد. تنوع زیستی یکی از مهم‌ترین عوامل کارکرد طبیعت به شکل فعلی و باز بین رفتن آن کسی نمی‌داند چه رخ خواهد داد. تنها می‌دانیم که حیات زنجیره به هم پیوسته‌ای از موجودات زنده است که سلامت و باروری خاک، آب و هوا را تامین می‌کنند و از بین رفتن ویژگی‌های به معنای از بین رفتن امکان حیات برای خود ما است.

این سناریوهای ترسناک واقعیت خواهند یافت اگر مادر بر گرداندن غولی که از چراغ جادو آزاد کرده‌ایم موفق نشویم، گرمایش جهانی را کنترل نکنیم و به تخریب محیط زیست ادامه دهیم.

کاهش
تنوع زیستی
گرمسختی و کوچ

غیرقابل برآورد

دیگر در سال ۲۰۱۵ نشان داد که منابع آبی «هلال حاصل خیز» که از جنوب غرب ایران شروع شده، و به میان‌رودان (بین دجله و فرات) و سپس شمال مصر ختم می‌شود، در قرن جاری برای همیشه از بین خواهد رفت. این موضوع به معنای از بین رفتن امکان حیات در بخش مهم و بزرگی از خاورمیانه است که جمعیت زیادی را در خودش جای داده و منبع تامین غذای عده زیاد دیگری است. در حقیقت، خشکسالی توانایی یک سرزمین برای میزبانی از مردمان را به طور کلی از بین خواهد برد. شواهد تاریخی زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد تمدن‌های بزرگی همچون سلسله‌های امپراتوری چین باستان، تمدن یونانی‌ها و ... بر اثر خشکسالی سقوط کرده‌اند. کمبود بارش باعث خواهد شد که مردم یک سرزمین برای ادامه حیات هر روز بیشتر و بیشتر به سراغ منابع زیرزمینی آب بروند. اما این منابع که در طول هزاران سال شکل گرفته‌اند بر اثر بارش کم بازسازی نخواهند شد. در نتیجه سطح آب زیرزمینی کاهش خواهد یافت. فرونشست زمین تقریباً از پایان کار منابع زیرزمینی آب خبر خواهد داد. بدون آب زندگی از میان خواهد رفت و کوچ اجباری در انتظار ساکنان مناطق درگیر خشکسالی خواهد بود. مدیریت ناپایدار منابع آبی، مهندسی سرزمین و تلاش برای کنترل آب‌های اندک سطحی از طریق سدسازی فقط و فقط همچون مسکن عمل کرده و در درازمدت اوضاع را وخیم‌تر خواهد کرد. این کار نه تنها مناطق درگیر خشکسالی را تهدید می‌کند، بلکه دامنه و خامت اوضاع را به حاشیه این مناطق هم خواهد کشاند. بر اثر تغییر اقلیم، خشکسالی، کنترل آب‌های سطحی و کاهش سطح آب‌های زیرزمینی روند بیابان‌زایی شدت خواهد گرفت. تالاب‌ها و دریاچه‌ها خواهند خشکید، دشت‌ها به بیابان تبدیل خواهند شد و مردم ناچار به مهاجرت از این مناطق خواهند شد. ریزگردهای تولید شده از مناطق و کانون‌های جدید نظیر دشت‌های خشکیده، تالاب‌ها و دریاچه‌های خشک شده بر اثر طوفان به هوا برخواهد خاست و نفس شهرهای مجاور را تنگ خواهد کرد و حتی به مناطق بسیار دور دست خواهد رسید. تجربه خشکیدن دریاچه آرال در شوروی سابق که با تغییر مسیر رودهای سیحون و جیحون به بهانه کشاورزی اتفاق افتاد، نشان داد که خشکیدن یک دریاچه می‌تواند چه مناطق وسیعی را درگیر مشکلات زیستی نظیر بیماری، از بین رفتن باروری خاک بر اثر طوفان نمک و ... کند که منجر به از بین رفتن امکان زیست و مهاجرت اجباری خواهد شد. بررسی‌های فعلی نشان می‌دهد در جهان سالانه چیزی حدود ۴۰۰ هزار نفر بر اثر خشکسالی و بیابان‌زایی مجبور به مهاجرت قطعی و دائمی از محل زندگی‌شان می‌شوند و این روند تا پایان قرن به سالانه حدود یک میلیون نفر خواهد رسید.





وَضْعِیَّ زَرْد

تغییر اقلیم در کشورمان منجر به مهاجرت از
بخش‌هایی از سرزمین مان خواهد شد

خشکسالی

خشکسالی و کاهش بارش ها هم اکنون در کشور ما رخ داده و میزان متوسط بارش ها در ایران تا حدود ۲۵ درصد کاهش یافته است. هر چند هیچ چیز قطعی نیست اما مدل های آب و هوایی می گویند که این پدیده بر اثر گرمایش جهانی تشدید خواهد شد و میزان بارش ها در بلندمدت در کشور ما کاهش بیشتری را تجربه خواهد کرد. این اتفاق باعث می شود میزان بهره برداری از منابع زیرزمینی آب شدت بیشتری یافته که به روند خشکیدگی سرزمین ما دامن خواهد زد. بر اثر این اتفاق در بلندمدت بخش های مرکزی و نیمه کویری ایران هر روز بیشتر از قبل توانایی میزبانی انسان را از دست خواهند داد و مهاجرت اجباری از روستا به شهر، به مناطق دیگر و یا از کشور را در پیش روی ساکنان این سرزمین قرار خواهد داد.

بالا آمدن سطح آب ها

حاشیه جنوبی ایران به طور کامل در ارتباط با آب های آزاد جهان است و بالا آمدن سطح دریاها این منطقه را هم به طور کلی تحت تاثیر قرار خواهد داد. علاوه بر شهرهای بزرگ منطقه تمامی تاسیسات نفتی حاشیه خلیج فارس و دریای عمان در خطر غرق شدن قرار دارند. پیشروی دریا امکان ادامه حیات و معاش را در این بخش از کشور کمتر و کمتر خواهد کرد و مهاجرت از این مناطق آغاز خواهد شد. علاوه بر این حیات در خلیج فارس مدیون سرعت چرخش آبی است که از باریکه هرمز می گذرد و آلودگی ها را شسته و با خوش می برد. بالا آمدن سطح آب ها این تنگه را وسیع تر کرده و سرعت حرکت آب کمتر خواهد شد. در نتیجه خلیج فارس بیشتر و بیشتر از یک خلیج پویا به ماندابی گندیده تبدیل خواهد شد که مملو از آلودگی ها



کشور ما ایران از قدیم در کمربند خشک نیمه خشک جهان واقع شده که همواره در خطر خشکسالی و کاهش بارندگی قرار داشته است. علاوه بر این وقوع چندین جنگ در این منطقه در چند دهه گذشته که آسیب های غیر قابل جبرانی به طبیعت زده است. همه این ها را اضافه کنید به تلاش های ناپایدار برای کنترل طبیعت و مهندسی سرزمین که هنوز هم در کشور ما ادامه دارد. از سوی دیگر مدل ها آب و هوایی بلندمدت هر چند قطعی نیستند اما آینده ای روشن برای منطقه ما پیش بینی نمی کنند. با هم نگاهی می کنیم به لیست خطراتی که کشور ما را تهدید می کند و منجر به از بین رفتن زیست مندی بخش هایی از این سرزمین و مهاجرت اجباری از آن ها خواهد شد.

۸

نازه اول ماجرا است

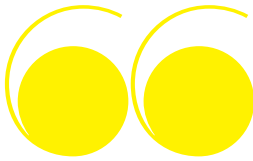
تجربه گرمای بی سابقه اسفند ۹۴ و سرما و بارش بی سابقه در فروردین ماه ۹۵ نشان داد که الگوهای آب و هوایی حداکثری در منطقه ما در حال حاکم شدن هستند. سیل اخیر که زندگی مردم در ۱۳ استان کشور را به مخاطره انداخت نمونه ای از این الگوی جدید است.

● عکس: نگار دین

جمعیت و سبک زندگی

تعداد جمعیت انسان ها در کره زمین بیشتر از آن چیزی است که باید باشد. البته موضوع جمعیت به صورت جداگانه مستقل قابل بررسی نیست و ارتباط زیادی با موضوع سبک زندگی دارد. اما با توجه به سبک زندگی مصرفی امروزی مردم جهان که البته بیشتر مختص کشورهای توسعه یافته است، زمین تاب تحمل این جمعیت را نداشته و در جایی مقاومتش در مقابل روند بی رویه برداشت از منابع طبیعی و جایگزین نشدن آن ها، در هم خواهد شکست. بنابراین اگر تنها به فکر ادامه حیات انسان روی زمین باشیم و دیگر موجودات برای مان اهمیتی نداشته باشند هم، ترکیب فعلی سبک

زندگی و جمعیت انسان ها برای خود ما مرگبار خواهد بود. موضوعی که البته ابداع درست نیست و حیات ما وابسته به حیات موجودات بسیاری روی زمین است و در بخش تنوع زیستی خواهیم دید که از بین رفتن موجودات دیگر که از آن به عنوان کاهش تنوع زیستی یاد می شود چه تاثیر مخربی روی منابع حیاتی برای زندگی ما خواهند داشت. موضوع جمعیت و برداشت از منابع تجدید شونده زمین ابداع موضوع جدیدی نیست و ما مدت های مدیدی است می دانیم که ریشه بسیاری از مشکلات محیط زیستی روی زمین ترکیب این دو عامل است که در نهایت منجر به مهاجرت های بزرگ محیط زیستی خواهد شد. در سال ۱۹۷۲ کتابی در جهان منتشر شد با عنوان «محدودیت های رشد» که به بررسی ظرفیت های طبیعی زمین برای رشد جمعیت انسان می پرداخت. این کتاب که توسط چهار تن



حاشیه جنوبی ایران به طور کامل در ارتباط با آب‌های آزاد جهان است و بالا آمدن سطح دریاها این منطقه را هم به طور کلی تحت تأثیر قرار خواهد داد

است و منابع حیاتی‌اش همچون ماهیان و زیستگاه‌های دریایی‌اش از بین خواهند رفت که خود بر روند کوچ از این منطقه خواهد افزود.

موج گرما

همین سال قبل بود که بندر ماهشهر در جنوب ایران برای چند روز تبدیل به گرم‌ترین نقطه جهان شد. این گرما که حاصل تأثیر حرارت و رطوبت بود امکان زندگی در این منطقه را سلب می‌کند. همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد پیش‌بینی‌ها حکایت از آن دارند که این امواج گرما و رطوبت که در گذشته هر دهه یک بار رخ می‌دادند به تدریج به الگوی غالب هوای منطقه تبدیل شود و امکان سکونت در حاشیه خلیج فارس را تا پایان قرن جاری سلب کند. گرم شدن هوا همچنین باعث می‌شود که ذخیره برف کوهستانی ما کاهش پیدا کرده و در نتیجه میزان آب در دسترس کمتر از گذشته شود و این به معنای عدم امکان زیست در بخش‌هایی از فلات ایران است.

بیابان‌زایی و ریزگردها

ریزگردها همین حالا نفس مناطق غربی و جنوب غربی ایران را بریده‌اند. این پدیده که قبلاً هر چند سال یک بار رخ می‌داد حالا به سرنوشت محتمل این منطقه تبدیل شده و هر از گاهی پایش را از این فراتر گذاشته و مناطق مرکزی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این رخداد که بر اثر خشک‌سالی تالاب‌ها و پایاب رودهای بزرگ منطقه رخ داده است با شدت گرفتن خشک‌سالی و تلاش برای کنترل آب‌های سطحی شدت بیشتری خواهد یافت. علاوه بر این پدیده در داخل مرزهای کشورمان هم کانون‌های جدید ریزگرد ایجاد خواهد کرد. هامون در

سیستان و بلوچستان نمونه خوبی از این کانون‌های داخلی ریزگرد است. دریاچه ارومیه که بر اثر دخالت‌های مستقیم انسانی تا آستانه خشکیدگی پیش رفته نمونه دیگری از این مثال‌هاست که در صورت خشک شدن مناطق بسیار وسیعی را تحت تأثیر طوفان نمک قرار خواهد داد. یک مطالعه جدید نشان می‌دهد تلاش برای کنترل آب‌های سطحی در اطراف تهران باعث خشکیدگی مطلق دریاچه نمک حوض سلطان شده و احتمالاً سال ۲۰۳۰ این منطقه را به کانونی ریزگردهای نمکی تبدیل خواهد کرد که کلانشهر تهران را تهدید می‌کند.

الگوهای جدید آب‌وهوایی

تجربه گرمای بی‌سابقه اسفند ۹۴ و سرما و بارش بی‌سابقه در فروردین ماه ۹۵ نشان داد که الگوهای آب و هوایی حداکثری در منطقه ما در حال حاکم شدن هستند. سیل اخیر که زندگی مردم در ۱۳ استان کشور را به مخاطره انداخت نمونه‌ای از این الگوی جدید است. میزان بارش‌ها در این منطقه در مدت زمانی کوتاه معادل نیمی و یا بیشتر از نصف کل میانگین بارش بلندمدت منطقه بوده است. این نشان می‌دهد که رژیم بارش در ایران بدون قاعده شده است و هر چند ممکن است در سال‌هایی بارش‌های مناسبی از نظر حجم داشته باشیم اما این بارش‌ها به دلیل توزیع نامناسب، نه تنها قابل بهره‌برداری نبوده، بلکه آسیب‌رسان هم هستند. این معنا است که در صورت تداوم نداشتن بارش‌ها حتی این بارندگی بی‌سابقه مشکلی را حل نخواهد کرد. بنابراین تا اطلاع ثانوی کشور ما درگیر خشک‌سالی است که روی دیگرش این بی‌قاعدگی‌های بارش خواهد بود که با تخریب گسترده باعث مهاجرت از مناطق حتی پرآب‌تر کشور می‌شود.

۱۱

مدرن برای ایجاد یک سیستم پایدار جمعیت انسان روی زمین نباید از ۴ میلیارد نفر تجاوز می‌کند. اما این اتفاق نیفتاده و البته تغییری در سبک زندگی هم ایجاد نشده است. به‌روزرسانی ششم کتاب نتایج در دناکی دارد؛ نخست این که ما در حال حاضر با نرخ ۱۵۰ درصدی مشغول بهره‌برداری از منابع تجدیدپذیر نظیر آب شیرین، جنگل‌ها، جو زمین، آلودگی‌ها و غیره هستیم. در نتیجه با گذشت زمان میزان منابع در دسترس کمتر و کمتر خواهد شد. این موضوع باعث فشار بیشتر و بیشتر به محیط زیست شده و در نهایت جایی حوالی سال ۲۰۴۰ میلادی فروپاشی نظام و سیستم مصرفی رخ خواهد داد. در این بین آلودگی‌ها، کمتر شدن منابع آب در دسترس و منابع غذایی مهمترین مسئله هستند که تا رسیدن به نقطه اوج مهاجرت‌های بزرگ را پدید خواهند آورد.

از متخصصان برجسته محیط‌زیست یعنی «دونلا میدوز»، «دنيس میدوز»، «یورگن رندرز» و «ویلیام برنز» نوشته شد بود، نتیجه یک مدل‌سازی کامپیوتری به نام World3 بود. این مدل‌سازی تعامل بین جمعیت انسان و میزان مصرفش را با اکوسیستم طبیعی زمین بررسی می‌کرد. بر این اساس ۵ متغیر اصلی در این مدل مورد بررسی قرار گرفتند که عبارتند از: جمعیت، صنعتی شدن (تغییر سبک زندگی و میزان مصرف)، آلودگی محیط زیست، تولید غذا و کاهش منابع. از سه سناریوی موجود دو تا از آن‌ها منجر به فروپاشی سیستم جهانی می‌شد و تنها یک سناریوی جهانی پایدار را پدید می‌آورد. تا به حال ۶ به‌روزرسانی از این کتاب منتشر شده است و نتایج پیش‌بینی‌ها آن تقریباً همگی درست از آب درآمده‌اند. بر اساس نتایج همان مدل‌سازی اولیه با توجه به سبک زندگی بشر

منطق نوع دوستی موثر

چرا کار نوع دوستانه انجام می دهیم؟ جنبش نوع دوستی موثر در تلاش است با رویکردی عمل گرایانه تاثیر کارهای نوع دوستانه را به بیشترین حد ممکن برساند. اما این جنبش با سئوال هایی هم روبرو است

پیتر سینگر

فیلسوف اخلاقی
استرالیایی، استاد
اخلاق زیستی در
پرنستون و استاد
مرکز فلسفه کاربردی
و اخلاق عمومی در
دانشگاه ملبورن



ترجمه:
عاطفه احمدی

با مَت وِیج در سال ۲۰۰۹ آشنا شدم، زمانی که کلاس اخلاق کاربردی من در دانشگاه پرنستون را برداشته بود. وقتی فقر جهانی و این که چه باید در مقابلش انجام دهیم را بررسی می کردیم، او هزینه ی مورد نیاز برای نجات میلیون ها بچه ای را که هر ساله به خاطر بیماری های قابل پیشگیری یا قابل درمان جانیشان را از دست می دهند به طور تقریبی به دست آورد. در ادامه حساب کرد که در طول زندگی اش جان چند نفر را می تواند نجات دهد، فرض را بر این گرفت که متوسط درآمد را خواهد داشت و ۱۰ درصدش را به تاثیر گذارترین نهادها خواهد داد، مانند نهادهای که پشه بند در اختیار خانواده ها می گذارد تا جلوی بیماری مالاریا را که از اصلی ترین عوامل مرگ کودکان است بگیرد. وِیج متوجه شد که با بخشش این پول می تواند جان نزدیک به صد نفر را نجات دهد. با خودش گفت: «مثل این می ماند که یک ساختمان در حال آتش سوزی را ببینی و به سمت آتش ها بدوی و در را با لگد باز می کنی و جان صد نفر را نجات می دهی. این بهترین لحظه ی زندگی آدم خواهد بود و من می توانم کاری شبیه این را انجام دهم.» دو سال بعد از آن وِیج فارغ التحصیل شد و جایزه ی گروه آموزشی فلسفه را هم به خاطر بهترین پایان نامه ی سال دریافت کرد. برای دوره ی کارشناسی ارشد هم در دانشگاه آکسفورد پذیرفته شد. خیلی از فارغ التحصیلان کارشناسی فلسفه در رؤیای چنین فرصتی اند، حداقل می دانم که برای خود من این مثل یک رویا بود، اما آن زمان وِیج وقت زیادی را صرف فکر کردن به این موضوع کرد که چه حرفه ای مفیدتر خواهد بود. بعد از گفت وگوهای بسیار با دیگران، به تصمیم خیلی متفاوتی رسید و در وال استریت در یک شرکت بازرگانی آر بیتراژ مشغول به کار شد. با درآمد بالاتر در مقایسه ۱۰ درصد درآمد یک استاد دانشگاه، می توانست پول و درصد بیشتری را برای خیریه ها در نظر بگیرد. یک سال بعد از فارغ التحصیلی، وِیج مبلغی شش رقمی که به زحمت نصف درآمد سالیانه اش می شد را به خیریه های تاثیر گذار می بخشید. او به سمت مسیرش برای نجات جان صد آدم در حرکت بود، آن هم نه با درآمدی که در طول عمر عایدش می شد، بلکه با درآمدی که فقط در همین یکی دو سال اول کاری اش و همه ی سال های بعد از آن به دست می آورد. وِیج یکی از اعضای یک جنبش هیجان انگیز و تازه نفس است: نوع دوستی موثر. در دانشگاه ها از آکسفورد گرفته تا هاروارد و دانشگاه واشینگتن، از بایروت آلمان تا بریسبین استرالیا، سازمان های نوع دوستی موثر در حال شکل گیری اند. طرفداران نوع دوستی موثر باهیجان در شبکه های اجتماعی و وبسایت ها با هم وارد گفت وگو می شوند و ایده هایشان در نیویورک تایمز، واشینگتن پست و حتی وال استریت ژورنال مورد بررسی قرار می گیرد. فلسفه و به طور

مشخص تر اخلاق کاربردی نقش مهمی در گسترش نوع دوستی موثر ایفا کرده است. نوع دوستی موثر نشان می دهد که فلسفه در حال بازگشت به نقش سقراطی اش در به چالش کشیدن تصورات مان درباره ی داشتن حیاتی اخلاقی است. فلسفه با این کار نشان داده که می تواند زندگی محصلانش را تغییر دهد، حتی گاهی از این رو به آن رویش کند. در هر حال، این تغییری است که به باور من باید از آن استقبال کرد، چرا که باعث می شود جهان جای بهتری باشد.



نوع دوستی موثر بر فکری ساده استوار است: باید تا آن جا که می توانیم کار خیر انجام دهیم. پیروی از قوانین مرسوم مانند دوری از دزدی و تقلب و آزار رساندن و کشتن، به تنهایی کافی نیست، یا دست کم برای کسانی از ما که در رفاه مادی زندگی می کنیم، می توانیم خوراک، مسکن و پوشاک خودمان و خانواده مان را تامین کنیم و هنوز وقت و پول اضافی داریم کفایت نمی کند. اگر می خواهیم یک زندگی به لحاظ اخلاقی کم و بیش قابل قبول داشته باشیم، باید بخش قابل توجهی از منابع اضافی مان را صرف بهتر کردن جهان کنیم. داشتن یک زندگی تماماً اخلاقی به معنای این است که تادر توان داریم کار خیر انجام دهیم و نفع برسانیم.

بیشتر طرفداران نوع دوستی موثر از نسل هزاره اند، نسلی که در هزاره ی جدید به بلوغ رسیده است. آن ها واقع گرایی عمل گرایانه دارند، نه هاله ی تقدس، و تعداد کمی از آن ها مدعی اند که زندگی شان کاملاً اخلاقی است. بیشتر شان مدام میان یک زندگی تماماً اخلاقی و زندگی ای با حداقل اخلاقیات در رفت و آمدند. البته معنی اش این نیست که به خاطر ضعف شان در اخلاقیات، حس گناه داشته باشند. از نظر طرفداران نوع دوستی موثر حس گناه و عذاب وجدان فایده ای ندارد. آن ها ترجیح می دهند بر کارهای خیری که انجام می دهند تمرکز کنند. بعضی هاشان از این موضوع خوشحال اند که برای بهتر شدن جهان کار محسوسی انجام می دهند. خیلی هایشان خودشان را مجبور می کنند که هر سال از سال گذشته بهتر عمل کنند. نوع دوستی موثر از بسیاری جهات قابل توجه است. اولین و مهمترینش اینکه در جهان تغییر ایجاد می کند. نیکو کاری صنعت بزرگی ست. در ایالات متحده به تنهایی نزدیک به یک میلیون خیریه وجود داد که سالانه حدود ۲۰۰ میلیارد دلار دریافت می کنند و نزدیک به ۱۰۰ میلیارد دلار هم به معتکفین کلیسا می رسد. تعداد کمی از این خیریه ها آشکارا کلاهبردانه اند، اما مشکل بزرگتر این جاست که خیلی از خیریه ها انقدری شفاف عمل نمی کنند که خیرین بدانند کارشان را



درست انجام می‌دهند یا نه. بیش‌تر آن ۲۰۰ میلیون دلار تنها واکنشی احساسی به تصویر آدم‌ها، حیوانات یا جنگل‌هایی است که خیریه‌ها به آن‌ها کمک می‌کنند. نوع دوستی مؤثر به دنبال این است که خیریه‌ها را تشویق کند تا تاثیر گذاری‌شان را نشان دهند. همین حالایش این جنبش ده‌ها میلیون دلار به خیریه‌هایی کمک رسانده که به‌طور مؤثر در کاهش رنج و مرگ ناشی از فقر شدید تلاش می‌کنند.

جدای آن، نوع دوستی مؤثر راهی است برای معنا بخشیدن به زندگی خودمان و رضایت از کاری که انجام می‌دهیم. خیلی از طرفداران نوع دوستی مؤثر می‌گویند که کار خیر کردن باعث می‌شود حس خوبی داشته باشند. آن‌ها به‌طور مستقیم به دیگران کمک می‌رسانند اما در واقع غیر مستقیم به خودشان هم کمک می‌کنند.

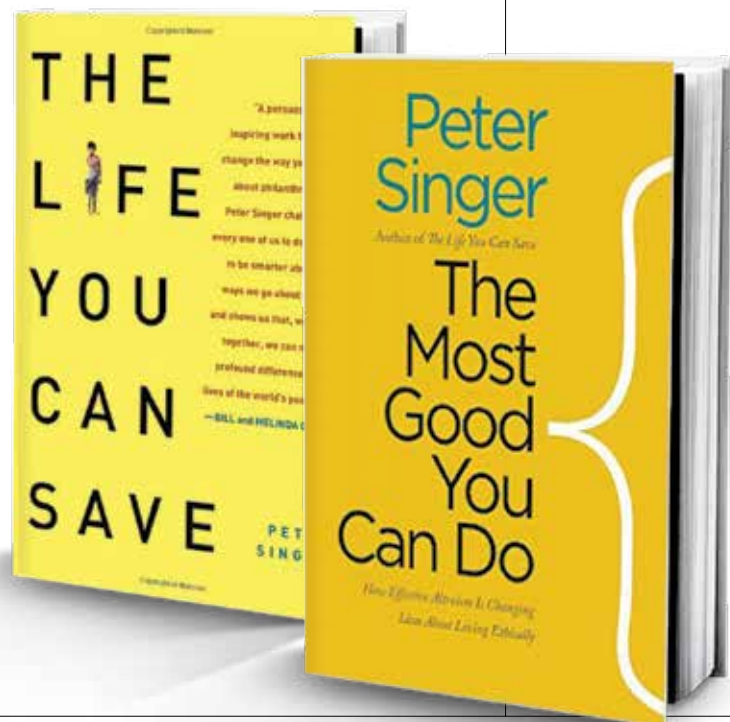
سوم این که نوع دوستی مؤثر نور تازه‌ای بر یکی از مسائل فلسفی و روانشناختی قدیمی می‌اندازد: آیا انگیزه‌های مان برای هر کاری از اساس از نیازهای درونی و واکنش‌های احساسی نشئت می‌گیرند، و توانایی استدلال کردن مان تنها توجیهی برای کارهایی‌اند که پیش از این که به منطقی بودنشان فکر کنیم برای انجام‌شان تصمیم مان را گرفته بوده‌ایم؟ یا این که منطق نقش

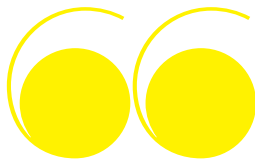
مهمی در زندگی مان ایفا می‌کند؟ چه چیز باعث می‌شود بعضی از ما به فکر منافع کسانی غیر از خودمان و نزدیکان مان باشیم یا به فکر منافع نسل‌های آینده و حیوانات؟

در نهایت اینکه پیدایش نوع دوستی مؤثر، و شوق آشکار و هوشمندی‌ای که خیلی از افراد نسل هزاره در برابر آن نشان می‌دهند گویای این است که باید نسبت به آینده خوشبین بود. طرفداران نوع دوستی مؤثر این کارها را انجام می‌دهند: ساده زندگی می‌کنند و بخش زیادی از درآمدشان را - که اغلب خیلی بیشتر از آن ۱۰ درصد معمول است - به خیریه‌هایی با تاثیر گذاری زیاد می‌بخشند؛ تحقیق می‌کنند و با دیگران گفت‌وگو می‌کنند تا بفهمند تاثیر گذارترین خیریه‌ها کدامند یا به سراغ بررسی‌های اشخاص مستقل دیگر می‌روند؛ شغلی را انتخاب می‌کنند که بیش‌ترین درآمد را دارد، نه به این خاطر که زندگی مرهپی داشته باشند، بلکه به این خاطر که بیش‌تر کار خیر کنند؛ با دیگران چه حضوری و چه در فضای مجازی درباره‌ی بخشیدن حرف می‌زنند تا ایده‌ی نوع دوستی مؤثر را گسترش دهند؛ عضوی از بدنشان - خون، مغز استخوان و یا حتی کلیه‌شان - را به یک غریبه اهدا می‌کنند.

چه چیز همه‌ی این کارها را زیر پرچم نوع دوستی مؤثر گرد هم می‌آورد؟ تعریفی که در ویکی‌پدیا از نوع دوستی مؤثر آمده و حالا به تعریف مرسوم بدل شده، این است: «فلسفه و جنبشی اجتماعی که شواهد و منطق را برای تعیین مؤثرترین شیوه‌های بهبود جهان به کار می‌برد.» این تعریف حرفی از انگیزه یا فداکاری یا هزینه کردن طرفداران نوع دوستی مؤثر نمی‌زند. با در نظر گرفتن این که با واژه‌ی «نوع دوستی» سروکار داریم، نادیده گرفتن این موضوعات عجیب است. نوع دوستی در برابر خودخواهی قرار می‌گیرد که توجه تمام و کمال به خواسته‌های شخصی است. اما نباید این فکر را هم بکنیم که برای نوع دوستی مؤثر باید خودمان را قربانی کنیم، یعنی نباید آن را در مقابل منافع شخصی مان بدانیم. اگر امکان این باشد که با کمک به دیگران خودمان هم رشد کنیم، همه بهترین نتیجه‌ی ممکن را دریافت می‌کنند. خیلی از طرفداران نوع دوستی مؤثر کار خودشان را ایثار و فداکاری نمی‌دانند، با این حال به این جنبش تعلق دارند چرا که دغدغه‌ی اصلی‌شان این است که تا می‌توانند به دیگران خیر برسانند. اگر با انجام این کار حس رضایت و خرسندی شخصی می‌کنند چیزی از نوع دوستی آن‌ها نمی‌کاهد.

روانشناسانی که عادت‌های اهدا کردن را مورد مطالعه قرار داده‌اند، دریافته‌اند که برخی از مردم بخش قابل توجهی از مبلغ اهدایی‌شان را به یک یا دو خیریه می‌دهند، در حالی که دیگران مبالغ اندکی را به خیریه‌های متعدد می‌دهند. آن‌هایی





نوع دوستی مؤثر به دنبال این است که خیریه‌ها را تشویق کند تا تأثیر گذاری‌شان را نشان دهند. همین حالا این جنبش ده‌ها میلیون دلار به خیریه‌هایی کمک رسانده‌اند

تأثیر گذاری‌اش خیلی زیاد است و به خانواده‌هایی که در مناطق مستعد مالاریا هستند پشه‌بند می‌دهد؟ پاسخ در دلگرمی احساسی این بخش از ماجرا نهفته است که شما می‌دانید به این بچه‌ی به‌خصوص کمک می‌کنید، کسی که چهره‌اش را می‌توانید در تلویزیون ببینید، نه به کسی که نمی‌دانید و نخواهید دانست که کیست و اگر کمک شما برای تهیه پشه‌بند نبود شاید به‌خاطر مالاریا جانش را از دست می‌داد. یک دلیل دیگر هم این است که «یک آرزو کن» برای آمریکایی‌هاست و اسکات هم یک بچه‌ی آمریکایی است.

طرفداران نوع دوستی مؤثر هم می‌دانند که کمک به بچه‌ای از کشور، منطقه و قومیت خودتان که می‌توانید به او احساس نزدیکی بیشتری داشته باشید، جذابیت بیشتری هم دارد، اما آن‌ها از خودشان می‌پرسند که کدام کار درست‌تر است. آن‌ها می‌دانند که نجات جان یک فرد بهتر از برآورده کردن آرزوی یک نفر است، و نجات جان سه نفر بهتر از نجات جان تنها یک نفر است. برای همین به سراغ اهدافی می‌روند که مطمئن‌تر باشند. آن‌ها به بنیادهایی پول اهدا می‌کنند که با توجه به توانایی و زمان و هزینه‌هایشان بیشترین نفع و خیر را به انسان‌ها برسانند. رساندن بیشترین خیر از آن مسائل مبهمی است که به پرسش‌های زیادی دامن می‌زند. این جا چند تا از سوال‌های بدیهی و پاسخ‌های اولیه به‌شان را آورده‌ام.



چه چیز «بیشترین خیر» محسوب می‌شود؟

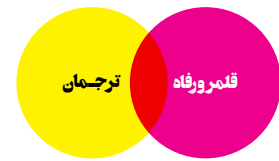
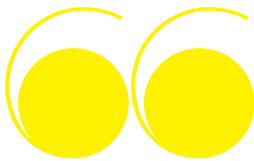
جواب همه‌ی طرفداران نوع دوستی مؤثر به این سوال یکسان نیست، اما در بعضی از مصداق‌ها هم‌نظرند. همه‌ی آن‌ها بر این باورند که جهان فعلی مان با رنج کمتر و شادی بیشتر، بهتر از جهانی است که در آن رنج و ناراحتی وجود داشته باشد. خیلی‌هایشان می‌گویند جهانی که مردم در آن عمر طولانی‌تری دارند، بهتر از جهانی است که مردم در آن کم عمر می‌کنند. این ارزش‌ها نشان می‌دهد که چرا کمک به افرادی که شدیداً تحت فشار فقر هستند یکی از اهداف معمول طرفداران نوع دوستی مؤثر است. مبلغی که اهدا می‌کنیم اگر به جای دیگر خیریه‌ها، به نهادهایی واگذار شود که به افرادی کمک می‌رسانند که در کشورهای در حال توسعه در فقر شدید زندگی می‌کنند، تأثیر بیشتری در کاهش درد و رنج و نجات جان افراد خواهد داشت.

آیا در درون رنج همه را باید با هم برابر دانست؟

طرفداران نوع دوستی مؤثر هیچ درون‌رنجی را با این بهانه که در جای دوری در کشور دیگری رخ می‌دهد یا به آدم‌هایی از مذهب و نژاد دیگر آسیب می‌رساند، نادیده نمی‌گیرند. آن‌ها بر این باورند که به رنج حیوانات هم باید توجه کرد و به‌طور

به یک یا دو خیریه کمک می‌کنند پیگیری نتیجه‌ی کار خیریه‌اند و می‌خواهند بدانند که آیا واقعاً تأثیری می‌گذارد یا نه. اگر شواهد، گواه از این داشته باشند که خیریه حقیقتاً به دیگران کمک می‌کند، مبلغ اهدایی‌شان زیاد خواهد بود. آن‌هایی که مبالغ کمی را به خیریه‌های متعدد می‌دهند به دانستن اینکه آیا واقعاً مبلغ اهدایی‌شان به دیگران کمکی می‌کند یا نه علاقه‌ای ندارند؛ روانشناسان به آن‌ها «اهداکندگان به دنبال دلگرمی» می‌گویند. همین که می‌دانند مبلغی را بخشیده‌اند باعث می‌شود حس خوبی داشته باشند، صرف‌نظر از این که مبلغ اهدایی‌شان در نهایت چه تأثیری خواهد گذاشت. در بسیاری موارد، مبلغ اهدایی آنقدر کم است - حدود ۱۰ دلار یا کمتر - که اگر خوب فکر کنند می‌بینند که هزینه‌ی به جریان افتادن مبلغ اهدایی‌شان از نفعی که به خیریه می‌رساند بیشتر خواهد بود.

در سال ۲۰۱۳ با نزدیک شدن فصل بخشش‌های کریسمس، ۲۰ هزار نفر در سانفرانسیسکو جمع شدند تا پسری را تماشا کنند که لباس بتمن به تن کرده بود و در یک بتموبیل (اتومبیل بتمن) که راننده‌اش بازیگری در لباس بتمن بود دور شهر می‌گشت. آن دو یک زن را نجات دادند و مجرم را دستگیر کردند، و به خاطر این کار کلید «گاتهام سیتی» را از شهردار - که این یکی نقش بازی نمی‌کرد و واقعاً شهردار سانفرانسیسکو بود - دریافت کردند. این پسر بچه که اسمش مایلز اسکات بود، به‌خاطر سرطان خون تحت شیمی‌درمانی بود و وقتی از او پرسیده بودند بزرگترین آرزویش چیست، گفته بود دلش می‌خواهد بتمن شود و بنیاد «یک آرزو کن» به او کمک کرد تا به آرزویش برسد. این شعله‌ی دلگرمی را در وجودتان زنده نمی‌کنند؟ برای من که دلگرم کننده است، حتی با اینکه می‌دانم این داستان روی دیگری هم دارد. این بنیاد نگفته که هزینه‌ی برآورده کردن آرزوی اسکات چقدر بوده، اما این را گفته که متوسط هزینه برای برآورده کردن آرزوی یک بچه ۷ هزار و ۵۰۰ دلار است. طرفداران نوع دوستی مؤثر هم مثل هر کس دیگری از نظر احساسی از برآورده کردن آرزوهای بچه‌ها خوشحال می‌شوند اما این را هم می‌دانند که ۷ هزار و ۵۰۰ دلار اگر برای حفاظت از جان خانواده‌ها در برابر مالاریا استفاده شود، می‌تواند جان دست‌کم سه بچه را نجات دهد. نجات جان یک بچه باید بهتر از این باشد که آرزوی یک بچه را برای بتمن شدن برآورده کنی. اگر به پدر و مادر اسکات حق انتخاب می‌دادند که بین بتمن شدن برای یک روز و درمان کامل سرطان پسرشان یکی را انتخاب کنند، بدون شک درمان را انتخاب می‌کردند. وقتی پای جان چند بچه در میان باشد، انتخاب حتی روشن‌تر است. پس چرا خیلی از آدم‌ها به بنیاد «یک آرزو کن» کمک می‌کنند، آن هم وقتی که می‌توانند به بنیاد «مبارزه علیه مالاریا» پول بدهند که



در نوع دوستی مؤثر ما توان این را داریم که مرزهای اخلاقی مان را گسترده تر کنیم و با به کارگیری منطق و استدلال بینیم که اعمال مان چه عواقبی در پی خواهد داشت

طرفداران نوع دوستی مؤثر باور دارند که این ارزش‌های نفسه خوب هستند، هر نتیجه‌ای هم که می‌خواهند به دنبال داشته باشند، اما خب همه بر این اعتقاد نیستند.

آیا حمایت مالی از هنر کمک به بهتر شدن جهان به حساب می‌آید؟

در جهانی که فقر شدید و دیگر مشکلات بزرگی را که در حال حاضر با آن‌ها روبرو هستیم کنار زده باشد، ترویج و حمایت از هنر هدفی ارزشمند است. اما در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم حمایت مالی از سالن‌های اپرا و موزه‌ها احتمالاً بیشترین خیری نیست که از مان برمی‌آید. دیوید جفن که از افراد بانفوذ عرصه‌ی سرگرمی و هنر است صد میلیون دلار برای بازسازی سالن ایوری فیشر در مرکز لینکلن نیویورک داد (حالا اسم آنجا را سالن دیوید جفن می‌خوانند) در حالی که می‌توانست با پولش کارهای بهتری انجام دهد.

آیا همه می‌توانند از فعالین نوع دوستی مؤثر باشند؟

هر کسی که پول و وقت اضافه داشته باشد می‌تواند برای نوع دوستی مؤثر فعالیت کند. متأسفانه بیشتر افرادی که به خیریه‌ها کمک می‌کنند تاثیر گذاری خیریه‌های مختلفی که به آن‌ها پول می‌دهند را با هم مقایسه نمی‌کنند. حتی مشاوران فعالیت‌های نیکو کاری هم معمولاً به مشتریان‌شان می‌گویند از احساسات‌شان پیروی کنند. در یک جزوه‌ی اینترنتی به اسم «پیدا کردن مرکز نوع دوستی‌تان» مشاوران فعالیت‌های نیکو کاری را کف‌لر خیلی ساده می‌گویند که «بدیهتاً» هیچ جواب مشخصی به این که کدام هدف از بقیه ضروری تر است وجود ندارد. اما ما نباید در مورد کار خیر هم به نسبیه گرایی رو بیاوریم. حتی با این که انتخاب بهترین هدف به شدت دشوار است، بعضی از اهداف به روشنی از بعضی دیگر بهترند، و مشاوران باید جسارت داشته باشند که این را به مشتریان بگویند.

با این همه بعید است که به این زودی‌ها همه به نوع دوستی مؤثر گرایش پیدا کنند. پرسش جالب توجه‌تر این می‌تواند باشد که آیا تعداد طرفداران نوع دوستی مؤثر می‌تواند آنقدری زیاد شود که بر فرهنگ نیکو کاری ملت‌های مرفه تاثیر بگذارد. نشانه‌های امیدوار کننده‌ای مبنی بر این وجود دارد که این اتفاق ممکن است کم‌کم آغاز شود.

اگر کاری باعث کم شدن در دورنچ شود اما برای انجامش مجبور باشیم دروغ بگوییم یا به فرد بی گناهی صدمه بزنییم چه؟

به‌طور کلی به‌نظر طرفداران نوع دوستی مؤثر زیر پا گذاشتن قوانین اخلاقی برای جلوگیری از کشتار یا آسیب دیدن جدی یک فرد بی گناه، همیشه عواقب بدتری به دنبال خواهد داشت تا پیروی کردن از این قوانین. حتی فایده‌گرایان تام هم که هر

کلی معتقدند این که قربانی از گونه‌ای دیگر باشد نباید باعث شود توجه کمتری نشان دهیم. البته ممکن بر سر این نکته اختلاف نظر داشته باشند که در دورنچی را که حیوانات متحمل می‌شوند به نسبت رنجی که انسان‌ها تحمل می‌کنند چطور باید ارزیابی کرد.

آیا رساندن بیشترین خیر به این معناست که نباید اولویت را به فرزندان خودمان بدهیم؟ مسلماً نباید اشکالی داشته باشد اگر منافع اعضای خانواده و دوستان نزدیک مان برای اولویت بیشتری نسبت به منافع غریبه‌ها داشته باشد.

طرفداران نوع دوستی مؤثر می‌پذیرند که ما نسبت به فرزندان خودمان مسئولیت بیشتری داریم و برایمان نسبت به فرزندان دیگر در اولویت‌اند. این موضوع دلایل بسیاری دارد. بیشتر والدین عاشق فرزندان‌شان هستند و واقع‌گرایانه نیست اگر از آنها بخواهیم بین فرزندان خودشان و دیگران فرقی نگذارند. کسی هم مخالفتی با این موضوع ندارد، چرا که افراد در خانواده‌هایی صمیمی و با محبت شکوفا می‌شوند و نمی‌شود کسی را دوست داشت و سلامت‌ش را نسبت به بقیه در اولویت قرار نداد. در هر صورت اگر چه انجام کار خیر یکی از بخش‌های مهم زندگی هر طرفدار نوع دوستی مؤثر است، در نهایت آن‌ها هم مثل بقیه‌ی آدم‌ها هستند و مقدس نیستند. نمی‌خواهند در تک‌تک کارهای‌شان در هر روز هفته و بیست و چهار ساعته خیر و نفع همگانی را در نظر بگیرند. طرفداران نوع دوستی مؤثر معمولاً برای خودشان هم وقت می‌گذارند و هزینه‌ای را هم برای انجام کارهای دلخواه‌شان در نظر می‌گیرند. برای ما که بچه‌دار هستیم، کنار آن‌ها و دیگر اعضای خانواده یا دوستان بودن از اولویت‌هایمان برای گذراندن وقت مان است. با این حال طرفداران نوع دوستی مؤثر متوجه‌اند که اگر بخواهند نیازهای بزرگ‌تر را در نظر بگیرند، کارهایی که می‌توانند برای فرزندان‌شان انجام دهند محدودتر می‌شود. از نظر آن‌ها بچه‌های‌شان به آخرین مدل همه‌ی اسباب‌بازی‌ها و تولدهای پرریخت و پاش نیاز ندارند، و این فرض همه‌گیر را نمی‌پذیرند که والدین باید بعد از مرگ‌شان عملاً همه‌ی دارایی‌شان را به فرزندان‌شان ببخشند به جای آنکه بخش قابل توجهی از ثروت‌شان را به کسانی بدهند که نفع بیشتری از آن خواهند برد.

ارزش‌های دیگر چه می‌شود، چیزهایی مانند عدالت، آزادی، برابری و دانش؟

به‌نظر بیشتر طرفداران نوع دوستی مؤثر این ارزش‌ها خوبند چرا که برای ساخت جوامع لازم‌اند، جوامعی که افراد در آن‌ها زندگی بهتر، بدون سرکوب و با عزت نفس بیشتر داشته باشند و بتوانند آزادانه هر کار می‌خواهند، در آن انجام دهند و در دورنچ و مرگ زودرس به سراغ‌شان نیاید. شکی نیست که خیلی از

۸

خبریه مؤثر

شرکت Givewell یک شرکت مهم در تخصیص بهینه پول‌هایی است که هر سال در زمینه خیریه صرف می‌شود. در سال ۲۰۱۲، این شرکت گردش ۹.۵ میلیون دلار در موسسات خیریه را مدیریت کرده است. مبلغ تحت مدیریت این شرکت هر ساله تقریباً دو برابر شده است.

Project GiveWell

سخنرانی در بیل را پذیرفتم. دارایی پرینستون ۲۱ میلیارد دلار است و بیل ۲۴ میلیارد دلار، و در حال حاضر فارغ التحصیلان زیادی وجود دارند که به این دانشگاه‌ها کمک مالی می‌کنند تا مطمئن شوند آن‌ها همچنان موسسات آموزشی درخشانی باقی خواهند ماند، و پولی که شما قصد دارید به این موسسات بدهید در جای دیگری نفع بیشتری خواهد رساند. اگر نوع دوستی مؤثر آنقدر همه گیر شود که این موسسات دیگر نتوانند کارهای تحقیقاتی سطح بالایشان را انجام دهند، زمان آن می‌رسد که دوباره به این فکر بيفتیم که به عنوان شکلی از نوع دوستی مؤثر از آنها حمایت مالی کنیم.

طرفداران نوع دوستی مؤثر چطور تصمیم می‌گیرند که مبالغ اهدایی شان کجا بیشترین خیر را خواهد رساند؟

در چند سال گذشته کیفیت و قابلیت دسترسی به تحقیقات در مورد تاثیر گذاری هر یک از خیریه‌ها به شدت افزایش داشته است، که این تا حد زیادی به لطف موسسه‌ی GiveWell بوده که از سال ۲۰۰۷ دقیقاً برای پر کردن همین جای خالی تاسیس شده است. نتیجه‌ی بررسی‌های این موسسه به‌طور رایگان بر روی اینترنت در دسترس است. موسسات دیگری هم مانند «زندگی‌ای که می‌توانید نجات دهید» (که من بعد از انتشار کتابی با همین نام آن را تاسیس کردم) از تحقیقات GiveWell استفاده می‌کنند اما معیارها را برای پیشنهاد دادن خیریه‌ها گسترده‌تر می‌کنند. انتخاب میان اهداف مختلف (برای مثال فقر جهانی، کاهش رنج حیوانات، محافظت از محیط زیست، کاهش خطرات انقراض نسل بشر) در وبسایت‌هایی که به نوع دوستی مؤثر می‌پردازند موضوع بحث‌های شدید و پر شور است.



از گذشته تریدهایی در مورد این وجود داشته که آیا نوع دوستی و خیرخواهی برای دیگران می‌تواند برای آدم‌ها انگیزه‌ی کافی ایجاد کند یا نه. بعضی‌ها گمان می‌کنند که توانایی‌های اخلاقی ما در کمک رساندن به خویشان مان محدود می‌شود، یعنی کسانی که با آن‌ها رابطه‌ی متقابل داریم یا می‌توانیم داشته باشیم، و کسانی که عضو گروه قومیتی یا جامعه‌ی کوچک مان هستند. نوع دوستی مؤثر نشان می‌دهد که این موضوع حقیقت ندارد. نشان می‌دهد که ما توان این را داریم که مرزهای اخلاقی مان را گسترده‌تر کنیم و بر اساس شکل گسترده‌تری از نوع دوستی تصمیم بگیریم، و با به کارگیری منطقی و استدلال ببینیم که اعمال مان چه عواقبی در پی خواهد داشت. به این طریق می‌توانیم امید داشته باشیم که مطابق با مسئولیت‌های اخلاقی دوران جدید عمل کنیم و مشکلات مان علاوه بر منطقه‌ای بودن، جهانی شوند.

عملی را بسته به عواقبش می‌سنجند، در استدلال‌هایشان مبنی بر این که باید به‌خاطر رسیدن به یک خیر دور در آینده حقوق ابتدایی بشر را زیر پا بگذاریم مردند. آن‌ها می‌دانند که تحت حکومت کسانی مانند لنین، استالین، مائو و پول پوت در سودای یک جامعه‌ی آرمانی باعث شد قساوت‌های غیرقابل بیانی توجیه شود، حتی امروزه هم بعضی تروریست‌ها جنایاتشان را با سودای آینده‌ای بهتر توجیه می‌کنند. هیچ کدام از طرفداران نوع پرستی مؤثر نمی‌خواهند آن تراژدی‌ها را تکرار کنند.

فرض بگیریم که من کارخانه‌ای در یکی از کشورهای در حال توسعه راه‌اندازی کنم و به کارگران محلی حقوقی بیشتر از آنچه در حالت دیگر کسب می‌کردند بدهم تا از فقر شدید بیرون بیاورمشان. آیا این باعث می‌شود من یک نوع دوست مؤثر باشم؟ حتی اگر خودم هم سودی کسب کنم؟

آن وقت با سود کسب شده می‌خواهید چه کار کنید؟ اگر تصمیم گرفته‌اید در کشورهای در حال توسعه دست به تولید بزنید تا به مردمش کمک کنید از فقر شدید بیرون بیایند، حتماً بخشی از سودتان را هم برای کمک به این هدف سرمایه‌گذاری خواهید کرد. در این صورت می‌شود گفت که شما یک نوع دوست مؤثرید. اما اگر از سود حاصله برای به هم زدن یک زندگی پر تجمل بهره ببرید، واقعیت این است که سودی که به افراد فقیر رسانده‌اید برای تبدیل کردن تان به یک نوع دوست مؤثر کافی نخواهد بود. البته راه‌های زیادی در میانه‌ی این دو سر طیف وجود دارد. اگر بخش قابل توجهی از سودتان را به کار بگیرید تا به آدم‌های بیشتری برای کسب درآمد کافی کمک کنید، و همچنان آنقدری سود نصیب تان بشود که زندگی بهتری از هم‌تایان حرفه‌ای تان داشته باشید، در این صورت می‌شود گفت به نوعی از نوع دوستان مؤثر به حساب می‌آیید؛ چرا که دست کم زندگی تان حداقل اخلاقیات را دارد، حتی اگر در بی نقص‌ترین حالتش نباشد.

کمک مالی به دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی چطور؟ خود شما در دانشگاه پرینستون تدریس می‌کنید و کتاب تان «بیشترین خیری که می‌توانیم برسانیم» (۲۰۱۵) از دل سخنرانی‌هایی بیرون آمده که در دانشگاه بیل داشته‌اید و نتیجه‌ی حمایت‌های مالی سخاوتمندانه‌ی فارغ التحصیلان دانشگاه بیل بوده است. آیا منکر این می‌شوید که حمایت مالی از چنین نهادهایی نوع دوستی مؤثر قلمداد می‌شود؟

من خودم را خوش شانس می‌دانم که در یکی از بهترین موسسات آموزشی جهان تدریس می‌کنم. این فرصت را پیدا کرده‌ام که به دانشجویان باهوش و سختکوشی مانند مت ویچ آموزش بدهم، کسانی که به احتمال زیاد تاثیری فراتر از حد انتظار بر جهان خواهند گذاشت. به همین دلیل هم با کمال میل دعوت به ارائه‌ی

اولویت توسعه برنوع دوستی موثر

پس وظایف دولت چه می شود؟ وقتی یکی از خدمات اصلی ای که از دولت ها انتظار داریم از سوی دیگر نهادهای ارائه می شود، اعتماد به دولت و گسترش توان آن در دیگر زمینه ها دشوار تر می شود

دارون عجم اوغلو

استاد اقتصاد سیاسی
دانشگاه MIT و نویسنده
کتاب «چرا ملت ها
شکست می خورند»



چرا باید در مقابل بخشش نیکو کارانه ای که اساسش شواهد قابل بررسی و بیشترین میزان تاثیر گذاری است جبهه بگیریم؟ در واقع برای من یکی چند سوء تفاهم ایجاد شده است.

اول در مورد افراد و موسسات: با این که احساس نوع دوستی و عمل کردن بر اساس آن بی چون و چرا کار قابل تقدیریست، سپردن نقش موسسات اجتماعی به افراد مستقل و گروه ها خطرانی در پی دارد. برای مثال ما از مجریان قانون در سطح منطقه ای و ملی انتظار داریم که با جرم و جنایت مبارزه کنند. ممکن است در ابتدا از حضور گروه های خود گمارده استقبال کنیم اما خیلی زود متوجه می شویم که اعمال آن ها از تعصب و جو گروهی و قدرت بدون نظارت نشئت گرفته است. حتی بدتر از آن، آن ها ممکن است اعتماد جامعه به نهادهای عمومی را هم از بین ببرند. چرا باید به پلیس پول بدهیم وقتی کسانی هستند که از مان محافظت می کنند؟ مسئله نوع دوستی نه پیگیری خیابانی عدالت بلکه به عهده گرفتن نقش دولت توسط نیروهای غیردولتی [در مثلا ارائه ی مراقبت های پزشکی است. ممکن است با پیگیری کردن اطلاعات چند کشور از خودتان بپرسید: «خب که چه؟ اگر برخی وظایف دولت واگذار شوند چه اتفاق می افتد؟] اما باید عواقب بلندمدت این اتفاق را هم در نظر بگیرید. وقتی یکی از خدمات اصلی ای که از دولت ها انتظار داریم از سوی دیگر نهادهای ارائه می شود، اعتماد به دولت و گسترش توان دولت در دیگر زمینه های پراهمیت دشوار تر می شود.

به همان نسبت متقاعد کردن مردم برای مشارکت در سیاست و نظارت بر دولت هم سخت تر می شود. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه مانند پاکستان، نیجریه یا هائیتی، جایی که رابطه ی میان دولت و جامعه از پیش فرسوده است، محکم کردن دوباره ی این ارتباط سخت تر هم خواهد بود.

دوم مسئله ی ارزیابی تاثیر گذاری است؛ ما نمی توانیم به طور دقیق بسنجیم که کدام نهادها از منابع شان مؤثر تر استفاده می کنند. همیشه داشتن شواهد و مدارک بیشتر ارجح است اما سنجش دقیق ارزش اجتماعی دلار اهدا شده احتمالا ناممکن است، چطور می شود ارزش اجتماعی یک دلاری را که به سازمان عفو بین الملل داده می شود در برابر دلاری که به آکسفام یا سازمانی غیردولتی که واکسن یا دفتر تهیه می کند، سنجید؟ هر سنجشی با خود قضاوتی ارزشی به همراه دارد. این ارزشمندتر است که جان بچه ای یک ساله را نجات بدهی یا بچه ای شش ساله را به مدرسه بفرستی؟

اما مشکل در این خلاصه نمی شود. تحقیقات زیادی نشان می دهند که توسعه ی اقتصادی بهترین راه برای بیرون آوردن میلیون ها

نفر از فقر و بهبود وضعیت سلامت، آموزش، و دسترسی به خدمات اجتماعیست. برای همین باید این را هم محاسبه کرد که فعالیت های خیریه ها تا چه حد بر رشد اقتصادی تاثیر می گذارد، کاری که اساساً غیرممکن است. اگر آن طور که بعضی از اقتصاددان ها و کارشناسان سیاسی بیان می کنند، تغییر در نهادهای سیاسی و اقتصادی برای رشد بلندمدت خطرناک باشد، آن وقت وجود سازمان های نظارتی مانند سازمان عفو بین الملل برای تغییر شکل حکومت های ناکارآمد می تواند ضروری باشند. طرفداران نوع دوستی مؤثر (هنوز؟) متوجه اهمیت این سازمان های کم و بیش سیاسی نیستند. اگر این توجه همچنان محدود باقی بماند، ممکن است اولویت های مردم و رسانه ها را از عواملی که باعث پی ریزی رشد اقتصادی می شوند منحرف کنند.

در آخر این که ما به عنوان یک جامعه برای چه چیز ارزش قائلیم؟ یکی از دستورات لازم اجرای طرفداران نوع دوستی مؤثر این است که باید در آمدتان را افزایش دهید تا پول بیشتری ببخشید، این موضوع ممکن است بر نگاه جامعه نسبت به زندگی معنادار تاثیر بگذارد. خیلی از ما شاید زندگی جوانی را که از موقعیت شغلی خوب می گذرد تا به عنوان یک فعال مدنی یا پزشک مناطق جنگی کار کند، نه تنها معنادار می دانیم که ارزش زیادی برای آن قائلیم. اما نوع دوستی مؤثر ممکن است آرام آرام این تصور را ازمان بگیرد. شاید باید مثل بیل گیتس باشیم که میلیارد دلار پول دارد و در حال حاضر بخش بزرگی از دارایی اش را صرف اهداف ارزشمند می کند. یا شاید باید سراغ وال استریت برویم تا درآمد و مبلغ اهدایی مان را بیشتر کنیم. پیترو سینگر می گوید قانون شکنی یا مرتکب اعمال غیراخلاقی شدن هیچ توجیهی ندارد اما انتخاب های زندگی آنقدر سیاه و سفید نیستند. فرض بگیرید که وزارت دادگستری و کمیسیون اروپا جلوی مایکروسافت را برای ایجاد انحصار در فروش نرم افزار نمی گرفتند، گیتس احتمالاً دو برابر حالا دارایی داشت و می توانست دو برابر حالا پول ببخشد. آیا در این صورت زندگی او معنادارتر و باارزش تر می شد، حتی با وجود این که این درآمد اضافی اش از طریق ایجاد انحصار در بازار نرم افزار به دست آمده بود؟ یا یکی از تاجران وال استریت را در نظر بگیرید - که حالا درگیر نوعی آربیتراژ الگوریتمی و پرسامدی شده که خیلی از اقتصاددان ها آن را به لحاظ اجتماعی در بهترین حالت بی فایده می دانند - فرض کنید او مخترعی می شد که درآمد کمتری داشت و کمتر می بخشید اما ابزاری می ساخت که به کار میلیون ها نفر می آمد. زندگی اش غیرمفیدتر به حساب می آمد؟ وظیفه ی شهروندی چه؟ اینکه شهروندی آگاه باشی، کسی که به طور فعال مشارکت سیاسی دارد و به بی عدالتی اعتراض می کند، یکی از اعضای فعال جامعه که می خواهد مستقیماً به مردم کمک کند، زندگی چنین آدمی معنادار نیست؟



جان کودکان را سیاست‌ها نجات می‌دهد، نه دلارها

پیشرفت و توسعه نه مشکلی اقتصادی است و نه مشکلی فنی، بلکه مشکلی سیاسی است و صنعت کمک‌رسانی اغلب سیاست‌ها را بدتر می‌کند

انگوس دیتون



استاد اقتصاد و روابط بین‌الملل در دانشگاه پرینستون و نویسنده کتاب «فرار بزرگ: سلامتی، ثروت و ریشه‌های نابرابری»

محبوب این کمک‌ها تبدیل شده است. در واقع او در حال پرورش بچه‌های رواندایی است، بهشان اجازه می‌دهد زنده بمانند و در عوض از شان می‌خواهد که از حکومت سرکوب‌گر و غیردموکراتیکش حمایت کنند. کمک‌های کلانی که وارد آفریقا می‌شود گاهی به نفع برندگان مورد نظرش کمک می‌رساند اما به ایجاد دیکتاتورها هم دامن می‌زند و بهشان ابزاری می‌دهد تا جای پایشان را محکم کنند و به خواسته‌ها و نیازهای مردمشان توجه نشان ندهند.

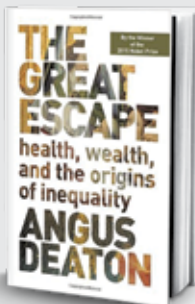
این صنعت چشمش را به روی این شواهد نبسته؛ در واقع بانک جهانی، نماینده‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا برای توسعه‌ی بین‌المللی، و هم‌تایان اروپایی‌اش از همان شواهدی بهره می‌برند که GiveWell از آنها استفاده می‌کند و به بیشتر شدن این شواهد هم کمک می‌کنند. آن‌ها همین‌طور از سازمان‌های غیردولتی سازماندهی شده‌ترند و بودجه‌ی بیشتری دارند، در نتیجه اگر ممکن بود که با استفاده از این ملاک‌ها فقر جهانی را از میان برد، آن‌ها موقعیت بهتری برای این کار دارند تا چند نفر ثروتمند که از طریق سازمان‌های غیردولتی فعالیت می‌کنند. با این حال این نمایندگی‌های رسمی کمک‌رسانی نمی‌توانند وضعیت بغرنج سیاسی را حل کنند و باید بخشی از بار مسئولیت را به دوش دیکتاتورهای سرکوب‌گری بگذارند که آفریقا را به گند کشیده‌اند. من هم مانند سینگر این افتخار را دارم که مدرس پرینستون باشم. من هم دانشجویانی را می‌بینم که می‌خواهند رنج و سختی را از جهان پاک کنند. باید به داکای بنگلادش برون یا داکار سنگال؟ بر پشه‌بندها تمرکز کنند یا کرم‌ها؟ من که می‌گویم به واشینگتن و لندن بروند و تلاش کنند جلوی صدمه‌هایی که کشورهای ثروتمند وارد می‌کنند را بگیرند، با تجارت اسلحه مخالفت کنند، جلوی معامله‌هایی را که فقط به شرکت‌های داروسازی سود می‌رساند بگیرند، با تعرفه‌های گمرکی حمایت‌گرایی که سرزندگی مزرعه‌داران آفریقایی را از بین می‌برد مخالفت کنند. و از بودجه‌ی بیشتر برای مطالعه‌ی روی بیماری‌های حاره‌ای و مراقبت‌های درمانی حمایت کنند. یا می‌توانند به آفریقا بروند و شهروند آنجا شوند و سرنوشت‌شان را با آن‌هایی که قصد کمک بهشان را دارند قسمت کنند. این‌طوری می‌توانند جان کودکان آفریقایی را نجات دهند.

این یک توهم است که گمان کنیم جان انسان‌ها را می‌شود مثل ماشین خرید و فروش کرد. اولین دلیلش این‌که شواهد این موضوع همیشه محل بحث بوده است. تأثیر گذاری نسبت داده شده به بنیاد کرم‌زدایی که در حال حاضر در فهرست خیریه‌های برتر GiveWell رتبه‌ی چهارم را دارد، در تضاد با گزارش مفصل بنیاد همکاری کوکران است، سازمانی که داده‌های تحقیقاتی بهداشتی و پزشکی را جمع‌آوری می‌کند. شاید اشتباه از کوکران باشد، اما احتمالش زیاد است که تأثیر گذاری کرم‌زدایی از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر متفاوت باشد و به آب‌وهوا و ساز و کار منطقه‌ای برای از بین بردن ضایعات انسانی هم برمی‌گردد.

به‌طور کلی شواهد گسترش تأثیر گذاری و «جواب گرفتن» بیشتر از موج تازه‌ای از آزمایش‌هایی اتفاقی و الله‌بختی می‌آید که ثروتمندانی از کشورهای ثروتمند بر روی مردم فقیر کشورهای فقیر انجام می‌دهند و با استناد به آن‌ها فهرست قیمت جان کودکان را درست می‌کنند. چرا این آزمایش‌ها ممکن است اشتباه باشند؟ چون نتایج آنی این مداخله‌ها را در نظر می‌گیرند، نه بستری که به آن‌ها وارد می‌شوند. آن‌ها همچنین نمی‌توانند در مورد عواقب ناخواسته‌ی این مداخله‌ها اظهار نظری کنند.

هر قدر هم ناپذیر فتنی به نظر برسد اما این بچه‌ها به خاطر چند هزار دلار کمتر نیست که جانشان را از دست می‌دهند. اگر موضوع به این سادگی‌ها بود، تا حالا جهان جای خیلی بهتری شده بود. پیشرفت و توسعه نه مشکلی اقتصادی است و نه مشکلی فنی، بلکه مشکلی سیاسی است و صنعت کمک‌رسانی اغلب سیاست‌ها را بدتر می‌کند. آدم‌های از جان گذشته‌ای که خودشان را به خطر انداختند تا در همه‌گیر شدن اخیر بیماری ابولا کمک‌رسانی کنند، متوجه چیزی شدند که از مدت‌ها پیش مشکلی شناخته شده بود: این نبود پول نیست که دارد آدم‌ها را می‌کشد. مقصران اصلی نظام‌های بهداشت و سلامت بدون بودجه و برنامه‌ریزی‌اند که دولت به آنها توجهی نمی‌کند، همین‌طور عدم اطمینان دیرباز به دولت‌ها و خارجی‌ها، حتی وقتی مشورت‌هایشان درست است.

در رواندای امروز، رئیس‌جمهور پل کاگامه فهمیده که چطور از محاسبات نفع‌گرایانه‌ی سینگر علیه مردم خودش استفاده کند. او با به ارائه خدمات بهداشتی برای مادران و فرزندان رواندایی به یکی از نور چشمی‌های این صنعت و دریافت کننده‌ی



دغدغه آدم‌های پولدار؟

فرد فقیری که همه‌ی زندگی و انرژی‌اش را برای سبک کردن بار فقر خانواده‌اش گذاشته، نوع دوست به حساب نمی‌آید و نمی‌تواند عضو این جنبش باشد

جنیفر روبنستین



نویسنده کتاب «در میانه نیکوکاران و دولت: اخلاق سیاسی سازمان‌های مردم‌نهاد انسان دوستانه»



بحث وجدل‌های درگرفته بر سر جنبش «نوع دوستی مؤثر» قابلیت این را دارد که باعث اصلاح قابل توجهی در کارهای خیریه شود، البته تنها در صورتی که نتایجش با جنبشی که سینگر توصیفش را می‌کند تفاوت چشمگیری داشته باشد.

نقطه‌ی قوت مرکزی نوع دوستی مؤثر این است که خیرین را وادار می‌کند که تصمیماتی سنجیده بگیرند و بیشتر بر اثرات کارشان تمرکز داشته باشند نه بر قصد و نیت خیرشان و حس دلگرمی ایجاد شده یا ارزش ذاتی عمل‌شان. این رویکرد این امتیاز را دارد که باعث می‌شود اهدای پول بر اساس دیگر جاذبه‌ها صورت نگیرد، چیزهایی مانند قربانیان قابل همذات‌پنداری، حیوانات جذاب (مانند خرس‌های قطبی)، حضور ستاره‌ها (مثل بونو خواننده‌ی گروه یو ۲) ساده‌سازی ماجرای آدم‌بدها (مانند جوزف کنی) و تصاویر اغراق‌شده از فاجعه.

برای سینگر به بیان ساده نوع دوستی به معنای انجام بیشترین خیری است که از دستمان برمی‌آید، که نمونه‌ی بارزش می‌شود کمک به کسانی که جزو خویشان یا دوستانمان نیستند. در نتیجه کم‌وبیش می‌توان گفت که طرفداران نوع دوستی مؤثر افرادی مرفه‌اند که بخش بزرگی از پولشان را به موسساتی می‌دهند که به غریبه‌های فقیر کمک می‌رسانند. در مقابل، فرد فقیری که همه‌ی زندگی و انرژی‌اش را برای سبک کردن بار فقر خانواده‌اش گذاشته، نوع دوست به حساب نمی‌آید و نمی‌تواند عضو این جنبش باشد.

سینگر درست می‌گوید که افراد ثروتمند با چالش‌هایی شناختی، انگیزه‌ای و استدلالی برای مبارزه با فقر روبرو هستند که آدم‌های فقیر با آن‌ها دست‌وپنجه نرم نمی‌کنند. مشکل اینجا است که او این چالش‌ها را از طریق جنبشی اجتماعی مورد خطاب قرار می‌دهد که تمرکزش بر تخفیف دادن فقر است اما مردم فقیر را از صف‌هایش بیرون می‌راند. در نتیجه این جنبش به اصل

مشارکت دادن توجهی نمی‌کند که برای دهه‌ها در قالب شعارهای جنبش‌های اجتماعی از لهستان تا آفریقای جنوبی شنیده می‌شد: «بدون ما برای ما هیچ تصمیمی گرفته نمی‌شود.» نادیده گرفتن فقر یکی از اصلی‌ترین استراتژی‌های جنبش نوع دوستی مؤثر برای جذب نیروی تازه است: آن‌ها نشان می‌دهند که نجات دادن جان آدم‌ها ساده و ارزان است. سینگر تعریف می‌کند که دانشجویش فهمیده پول دادن به یک



خیریه‌ی مؤثر مثل این می‌ماند که در میان شعله‌های آتش بدوی و در ساختمان در حال آتش‌سوزی را با لگد باز کنی و جان صد نفر آدم را نجات دهی. این تشبیه اگرچه هیجان‌انگیز است اما کاری می‌کند خیرین نسبت به خودشان حس قهرمان یا نجات‌بخش بودن داشته باشند. چنین رویکردی از توضیح نقش خود فقرا در از میان بردن فقرشان و مشارکت ثروتمندان در آن و منفعت‌بری‌شان چشم‌پوشی می‌کند. جنبش نوع دوستی مؤثر برای حفظ اعضایش احساسات و تعهداتشان را به سمت هم‌دیگر هدایت می‌کند، نه به سمت مردمی که قصد دارند به آن‌ها کمک کنند تا از فقر بیرون بیایند. به همین ترتیب نهادی مانند Giving What We Can اعضایش را تشویق می‌کند که با هم‌دیگر انجمن تشکیل دهند و به دیگر اعضا متعهد شوند نه به مردم فقیر. این استراتژی‌ها به درستی سعی دارد که حس دلسوزی را به عنوان یک ابزار انگیزشی حذف کند اما این کار مانعی است بر سر راه دیگر انواع ارتباطی، مانند همبستگی‌های سیاسی.

نوع دوستی مؤثر به خاطر کنار گذاشتن فقرا و تشویق به ایجاد یک مجموعه‌ی منزوی از اعضایش، از رعایت معیارهای اصلی دموکراسی و برابری باز می‌ماند. طرفداران این جنبش ممکن است پاسخ دهند که دموکراسی و برابری کمتر از بهبود رفاه فردی اهمیت دارد. با این حال در میان مدت و بلندمدت این جنبش از این نظر دچار نقصان خواهد شد. برنامه‌های به‌زحمات سرپای بهداشت و سلامت و نقل‌وانتقالات پول دیگر توان ندارند، و نجات جان آدم‌ها و از میان بردن سختی و رنج نیازمند اقدامات پیچیده‌تر سیاسی است، مانند ایجاد تغییر در نهادهای جهانی. برای به‌انجام رساندن این کار لازم است که مداخله‌کنندگان با فعالان مدنی کشورهای فقیر همکاری کنند و از آن‌ها پیروی کنند. با این حال جنبش نوع دوستی مؤثر - آن‌طور که سینگر توضیحش می‌دهد - تلاشی در جهت ایجاد انتظارات، رفتارها و روابط لازم برای به‌انجام رساندن چنین فعالیت‌هایی نمی‌کند.

با اینکه سینگر در کتابش از این مشکلات سخن نمی‌گوید، دیگر حامیان جنبش نوع دوستی مؤثر سعی می‌کنند به آن‌ها بپردازند. امیدوارم که مباحثات درگرفته میان خودشان و منتقدان بیرونی باعث ایجاد رویکرد کثرت‌گرایانه‌تری شود که مردم فقیر را هم به‌عنوان شریک و یا هدایت‌گر مسیر شامل می‌شود، حتی اگر باعث شود اطمینان آن‌ها به این که بهترین راه کمک را انتخاب کرده‌اند کمتر شوند. رویکرد کثرت‌گرایانه باید «جنبش اجتماعی نوع دوستان» را به عنوان یک چارچوب نظام‌بخش نادیده بگیرد اما دو باور مهم جنبش نوع دوستی مؤثر را در خود حفظ کند؛ یکی این که چه کمک‌هایی خیر بیشتری می‌رسانند و دوم این که خیرین باید روی کمک‌هایی متمرکز شوند که خیر بیشتری حاصل می‌کند.

آیا نوع دوستی بازدموکراسی زاویه دارد؟

از نظر افلاطون بهترین شهرها آن بود که در آن فیلسوف‌ها حاکمان باشند. پیروان نوع دوستی موثر به باور من بهترین شکل از وضعیت امور را در آن می‌بینند که تکنوکرات‌هایی مروج خیر در راس امور باشند

راب رایش



استاد علوم سیاسی و یکی از مدیران مرکز اخلاق در جامعه «خانواده مک‌کوی» در دانشگاه استنفورد و نویسنده کتاب «نجات سرمایه‌داری: برای همه و نه برای گروهی قلیل»

شاید حتی تأثیری بیشتر داشته باشد (برای مثال به پروژه‌ی بشردوستی آزاد Open Philanthropy Project نظر بیاندازید). به نظر من نوع دوستی موثر در همه‌ی این زمینه‌ها، جنبه‌ای سیاسی دارد. در مورد اول، نوع دوستی موثر سیاسی است به این خاطر که باید بتواند از عهده‌ی سیاستی‌کاری‌های به راه‌انداختن یک جنبش بر بیاید. در مورد دوم، نوع دوستی موثر سیاسی است چون به دنبال این است که ساز و کارهای رسمی و غیررسمی سیاست را در جهت بهبود رفاه بشری به کار بگیرد.

جنبه‌ی سوم و مهم‌تری نیز وجود دارد که در آن نوع دوستی موثر به نظر غیرسیاسی جلوه می‌کند. بنا به تجربه برای من ثابت شده که پیروان نوع دوستی موثر آشکارا تکنوکرات‌اند. به دنبال این هدف‌اند که خیر را در جهان پیشینه کنند، و از شواهدی که به دست‌شان می‌رسد استفاده می‌کنند تا ساز و کارهایی را که برای دنبال کردن این هدف کارآمدند، شناسایی کنند. پیروان نوع دوستی موثر ممکن است سیاست را وسیله‌ای ارزشمند بیابند - تا جایی که مشغولیت سیاسی برای ترویج خیر، الزامی باشد - اما به نظرم ارزشی ذاتی برای سیاست قائل نیستند.

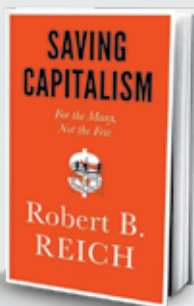
از نظر افلاطون بهترین شهرها آن بود که در آن فیلسوف‌ها حاکمان باشند. پیروان نوع دوستی موثر به باور من بهترین وضعیت امور را در آن می‌بینند که تکنوکرات‌هایی مروج خیر در راس امور باشند. شاید این را بتوان یک رویه‌ی سیاسی خواند: تکنوکراسی.

اما این سیاست به آن شکل از سیاست که مردم ارزش فراوانی برایش قائلند (یعنی دموکراسی) مشکوک است، یا حتی آن را رد می‌کند. آیا پیروان نوع دوستی موثر می‌توانند ارزشی مستقل به دموکراسی ببخشند؟ آیا اگر فرصت این را می‌داشتند که ترتیبات اجتماعی و سیاسی را از اول بازسازی کنند، به عوض حاکمیت تکنوکراتیک، حاکمیت دموکراتیک را برمی‌گزیدند؟ به نظرم می‌آید که نه، و از این منظر، نوع دوستی موثر با این فلسفه‌ی همه‌گیر که دموکراسی دارای نیروی هنجاری قدرتمندی است زاویه دارد.

آیا نوع دوستی موثر، جنبه‌ای سیاسی دارد؟ سه راه برای پاسخ به این پرسش وجود دارد.

اول این که، اگر نوع دوستی موثر می‌خواهد به جنبشی اجتماعی بدل شود و رویکردش به امور خیریه را به جریان اصلی وارد کند، مجبور است جنبه‌ای سیاسی هم داشته باشد. مهم‌ترین حامیان، کسانی چون پیتر سینگر، باید راجع به ائتلاف کردن، بسیج پشتیبانی مردمی، نوشتن پیام‌های ترغیب‌کننده و غیره و ذلک، چیره‌دست بشوند. سینگر در کتاب جدیدش امید داشته بتواند در کمک به جنبش نوع دوستی موثر نقشی ایفا کند، به خاطر تغییر باورهای فلسفی‌اش هم نیست که حالا تصمیم گرفته سرسختی استدلال اولیه‌اش را کمی تعدیل کند؛ استدلال اولیه‌ای که می‌گفت بخشیدن پول یک الزام اخلاقی است، مگر آن که باعث شود فرد اهداکننده متحمل رنجی شود که بارنج فرد بی‌نهایت فقیر قابل قیاس باشد. حالا سینگر رویکردی معتدل‌تر را پیش گرفته - برای مثال از همان ۱۰ درصد حرف می‌زند - و این احتمالاً به آن خاطر است که دارد سعی می‌کند مخاطبانی گسترده‌تر را ترغیب کند.

ثانیاً، اگر نوع دوستی موثر می‌خواهد اهدافی را پیش بگیرد که منجر به تغییر سیاسی و نهادی شود، اگر می‌خواهد از تلاش‌هایی مثل تلاش نهاد GiveWell فراتر بروند، فراتر از این که پول‌های خیریه را به مجرای نهادهای غیردولتی‌ای بریزد که کمک‌هاشان به وضعیت فقر، به صورت تجربی قابل مشاهده است، آن وقت باید که جنبه‌ای سیاسی پیدا کند، (این را هم اعتراف کنم که خود من از مدیران GiveWell)م، باید این باور در میان طرفداران نوع دوستی موثر ایجاد شود که تحت شرایطی خاص، مشارکت در حمایت از نامزدی خاص برای مقامی دولتی، به راه‌انداختن کمپین‌هایی که می‌توانند منجر به همه‌پرسی درباره‌ی قانونی بشود، و یا دفاع از یک سیاست خاص می‌تواند به اندازه‌ی کمک مالی به سبک کردن بار فقر، موثر باشد،

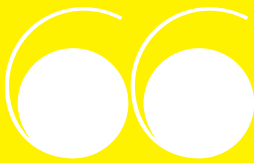


قلمرو فاد

جهان

قاعِ باده مَنافِع مُشترک

چرا واگذاری ۲ جزیره
مصری به عربستان
سرنخ شبکه‌ای از روابط
دولت‌ها در منطقه
خاور میانه است؟



برای مردم مصر واگذاری جزایر به عربستان ضربه‌ای دردناک بود. مصری‌ها خشمگین به خیابان‌ها آمدند و تظاهراتی با نام «جمعه‌ی زمین» به راه انداختند

لادن
احمدیان هروی



کارشناسی ارشد
جامعه‌شناسی
از دانشگاه تهران

۹ آوریل ۲۰۱۶ مصر اعلام کرد دو جزیره‌ی استراتژیک التیران و الصنافیر را به دولت عربستان سعودی واگذار کرده است. این خبر که به سرعت به تیتیر یک روزنامه‌ها بدل شد بهت و حیرت همگان را حتی در ورای مرزهای خاورمیانه به دنبال داشت. در این میانه‌ی حیرت تنها مقامات یک کشور بودند که از انتشار این خبر تعجب نکردند. اسرائیل که با چشمان تیزبین خود فرایند انتقال مالکیت جزایر را رصد و موافقت صریح خود را در خفا اعلام کرده بود، با آغوشی گشاده از اعلام رسمی توافق جدید بین مصر و عربستان استقبال کرد.

طبق توافق نامهی صلح کمپ دیوید که در سال ۱۹۷۹ منعقد شد، هرگونه جابه‌جایی قلمرو و یا انتقال جزایر التیران و الصنافیر از مصر به طرف ثالث نقض مفاد قرارداد محسوب می‌شود. با این وجود، موشه یعلون - وزیر دفاع اسرائیل - بدون این که موضوع توافق نامهی صلح را پیش بکشد تأیید کرد که این انتقال با موافقت اسرائیل و البته آمریکا صورت پذیرفته است. بدین گونه اسرائیل بدون مناقشه‌ای علنی تنها به دریافت ضمانت‌نامه‌ی کتبی از طرفین مبنی بر حق کشتیرانی در آب‌های دریا سرخ بسنده می‌کند.

اما برای مردم مصر که در بی‌خبری مطلق از فرآیند مذاکرات به سر می‌بردند، واگذاری جزایر به عربستان ضربه‌ای دردناک بود. مصری‌ها که به دیدن نام این جزایر بر نقشه‌ی مصر عادت داشتند، خشمگین به خیابان‌ها آمدند و تظاهراتی با نام «جمعه‌ی زمین» به راه انداختند. حتی سرکوب شدید تظاهرات که از زمان به قدرت رسیدن السیسی روندی عادی و تخطی‌ناپذیری شده است هم نتوانست مردم را از آمدن به خیابان‌ها بر حذر دارد. مردم خشمگین گاهی شعار می‌دادند «عواد زمینش را فروخت» - عواد شخصیتی در ادبیات فولکلور مصری است که با فروختن مزرعه و زمینش مایه‌ی ننگ و بی‌آبرویی خانواده‌اش را به بار می‌آورد - و گاهی، شعار «نان، آزادی و جزایر مصری» سر می‌دادند.

در قیاس با اعتراضات سال‌های اخیر، این تظاهرات از حیث شرکت کنندگان آن نیز متمایز بود. «جمعه‌ی زمین» طیف گسترده‌ای از مخالفان مشتمل بر اخوان المسلمین، جنبش جوانان ۶ آوریل و دیگر نیروهای سکولار را به میدان مبارزه کشانده





اتحاد جدید

عبدالفتاح السیسی در حال دست دادن با ملک سلمان بعد از امضای قرارداد واگذاری جزایر استراتژیک التیران و الصنافیر.

● عکس: AP

بود. شبکه‌های مجازی نیز از روند اعتراض عقب‌نمادند و با انتشار ویدیویی که در آن جمال عبدالناصر-رئیس‌جمهور اسطوره‌ای مصر- با شور و هیجان از مصری بودن این جزایر سخن می‌گفت، خشم خود را ابراز داشته و با تظاهرات کنندگان در خیابان‌های مصر اعلام همبستگی کردند.

در مقابل، السیسی در دفاع از اقدام دولت چنین استدلال کرد: این جزایر که در اصل متعلق به عربستان بوده‌اند، در سال ۱۹۵۰ موقتاً به مصر سپرده می‌شوند تا اولاً در برابر حمله‌ی احتمالی اسرائیل از آن اراضی محافظت شود و ثانیاً برای اعمال فشار بر دولت تازه تاسیس اسرائیل ابزاری در دست مصر باشد. باید به یاد داشت که موقعیت استراتژیک این جزایر به گونه‌ای است که می‌توان با مسدود کردن خلیج عقبه راه را بر کشتی‌های اسرائیلی بسته و اقتصاد آن را تحت فشار قرار داد. پس بنا بر منطق السیسی، در این ماجرا دولت مصر کاری جز بازگرداندن حق به صاحبش نکرده است. این در حالی است که مردم مصر معتقدند از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی همواره بین مصر و عربستان بر سر مالکیت این دو جزیره اختلاف بوده و در نتیجه، هیچ‌گاه عربستان مالک بی‌چون و چرای آن نبوده است.

لازم است در این جا به مدعی سوم داستان یعنی اسرائیل و رابطه‌ی پرفراز و نشیبش با این جزایر نیز اشاره‌ای شود. اسرائیل عمدتاً جنگ ۱۹۵۶ (به دنبال ملی کردن کانال سوئز توسط ناصر) و جنگ شش روزه ۱۹۶۷ را به بهانه‌ی صیانت از حق کشتیرانی خود بر دریای سرخ پیش برد. اسرائیل دو بار کنترل جزائر فوق را در دست گرفت. اولین بار این جزایر در جنگ ۱۹۵۶ به مدت ده ماه به اشغال اسرائیل درآمدند ولی نهایتاً به مصر بازگردانده شدند. دومین اشغال به شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ برمی‌گردد که جزائر دوباره به دست اسرائیل افتاد و تا زمان امضاء توافق‌نامه‌ی کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ در اشغال این کشور باقی ماند. از آن پس و در نتیجه‌ی توافق مذکور کنترل جزایر به سازمان ملل سپرده شد.

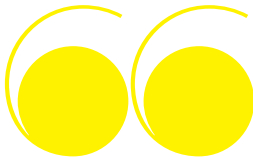
اما بررسی این امر که آیا جزایر التیران و الصنافیر به صاحب اصلی آن برگردانده شده و یا در مبادله‌ای هم‌ارز به فروش رفته‌اند، موضوع مقاله‌ی حاضر نیست بلکه پرسش اصلی این است که چرا دولت السیسی به پرداخت هزینه‌ای چنین گزاف تن داده و به بهای متحد شدن مخالفانش پای امضاء قرارداد نشست است؟ چرا در این برهه‌ی

خاص زمانی توافق بین عربستان و مصر ممکن شده است؟ می‌دانیم که هیچ یک از دو ایده‌ی اصلی این مذاکره - یعنی ساخت پل و انتقال جزایر- ایده‌های جدیدی نبودند، بلکه تنها در این برهه‌ی خاص تاریخ بود که امکان تحقق یافتند؟

طرح ساخت پل بین مصر و عربستان بارها با مخالفت اردن و اسرائیل و یکبار نیز با مخالفت سال ۲۰۰۶ حسانی مبارک رو به رو شد. به علاوه، مذاکره درباره‌ی انتقال جزایر برای سال‌ها بین مصر و عربستان در جریان بود؛ مذاکراتی که همواره به دلیل مخالفت اسرائیل یا مصر بی‌حاصل خاتمه می‌یافت. اما سرانجام اردن و اسرائیل در مواجهه با این دو طرح دغدغه‌های امنیتی خود را کنار گذاشتند. و از دیگر سو، دولت السیسی معامله‌ی پیشنهادی عربستان را پر سودی یافت. پس، توافق به امضاء رسید.

چرا توافق ناممکن در یز یکبار ممکن می‌شود؟

همان گونه که اشاره شد زمان حصول توافق به اندازه‌ی محتوای آن حائز اهمیت است. اما برای پاسخ بدین پرسش که چرا علی‌رغم تلاش‌های بسیار گذشته امروز این توافق ممکن شده است، باید داستان را از ابتدا دنبال کرد: چرا عربستان ۱۹۵۰ جزائر مذکور را به مصر سپرد؟ در واقع عربستان در آن زمان با واگذاری جزایر خود را از رویارویی مستقیم با ارتش اسرائیل می‌رهاند و مسئولیت در قبال آرمان فلسطین را به کمک‌های بزرگوارانه‌ی مالی محدود می‌کند. به علاوه، بدین طریق توانست خود را تا حد مطلوبی از نزاع اسرائیل-فلسطین دور نگه دارد تا شرمساری از دست دادن جزایر برای مصر بماند. اما امروز وضعیت به گونه‌ای دیگر است. عربستان دلایل بسیاری دارد تا از تمام برگ‌های برنده‌ی خود برای بازپس‌گیری جزایر استفاده کند. اولاً عربستان از رابطه‌اش با آمریکا چندان مطمئن نیست. اومی‌داند که دیگر نباید همسویی منافعش با آمریکا را حقیقتی مسلم و مسجل بپندارد. پس به دنبال ابزاری می‌گردد تا بتواند موقعیت خود را در منطقه ارتقا بخشد و به هنگام نیاز به آمریکا فشار آورد. تا پیش از این نفت‌اهرم قدرتمندی در دست عربستان بود تا بتواند توازن قدرت منطقه‌ای خود را با هم‌پیمانانش یعنی آمریکا حفظ کند. اما کاهش شدید قیمت نفت از یک سو، و کشف و استخراج نفت شیل آمریکا از سوی دیگر، از قدرت چانه‌زنی‌اش در این حیطه کاسته است. پس عربستان می‌داند که کلید قدرت‌نمایی او در آینده در جای دیگری نهفته است. همان‌طور



چرا دولت السیسی با فروش ۲ جزیره مهم به عربستان به پرداخت هزینه‌ای گزاف تن داده و به بهای متحد شدن مخالفانش پای امضاء قرارداد نشسته است؟



تصادفی نباشد.

پرونده‌ای روی میز است

بار دیگر پرونده‌ی حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ خبرساز می‌شود. کنگره‌ی آمریکا اعلام می‌کند در حال بررسی لایحه‌ای است که در صورت تصویب خانواده‌های قربانیان اجازه خواهند داشت از دولت‌های خارجی خصوصاً عربستان سعودی به خاطر دست داشتن در حملات تروریستی و حمایت از القاعده شکایت کنند. همزمان خبرهایی منتشر می‌شود که دولت آمریکا قصد دارد ۲۸ صفحه از اسناد محرمانه‌ای را فاش کند که به نقش برخی از اعضای خاندان سلطنتی آل سعود در حملات یازده سپتامبر مربوط است. واکنش مقامات سعودی سریع است. ترکی الفیصل در مصاحبه با سسی‌ان می‌گوید: «ما چیزی برای پنهان کردن نداریم و این ۲۸ صفحه را دولت آمریکا پنهان کرده است نه عربستان». اما در ادامه هشدار ضمنی خود را هم به دولتمردان آمریکا می‌دهد: «در نشست کشورهای عضو شورای همکاری خلیج باید روابط خود با آمریکا را مورد بازنگری قرار دهیم تا ببینیم تا کجای می‌توانیم به ثبات رویکردهای دولت آمریکا اعتماد کنیم».

اندکی بعد واکنش رسمی عربستان سعودی از راه می‌رسد. عادل الجبیری - وزیر امور خارجه عربستان - شخصاً پیام پادشاه را به کنگره‌ی آمریکا می‌رساند: در صورت تصویب لایحه‌ی مربوط به ۱۱ سپتامبر عربستان سعودی مجبور خواهد بود پیش از آن که دارایی‌هایش در معرض مسدود شدن از سوی دادگاه‌های آمریکا قرار گیرد، حدود ۷۵۰ دلار اوراق بهادار در آمریکا را بفروشد و پول آن را از آمریکا خارج کند.

با این وجود به نظر می‌رسد تهدید به خروج سرمایه از آمریکا چندان جدی نباشد. شاید بتوان آن را به روشی رسانه‌ای تعبیر کرد که در خفا به دیگر پتانسیل‌های عربستان برای قدرت‌نمایی اشاره دارد. به واقع، هم عربستان هم آمریکا می‌دانند که خروج سریع سرمایه‌ی سعودی از آمریکا آنقدرها عملی نیست و حتی در صورت تحقق، جز زیان حاصلی برای عربستان در پی نخواهد داشت. به یاد داشته باشیم که عربستان پیش‌تر و در کنفرانس مونیخ دست «متحد» خود را به گرمی فشرده است. به‌هرحال اوباما سعی می‌کند پیش از آغاز سفرش به خلیج فارس و دیدار با رهبران عربستان سعودی موضع خود را شفاف کند: «اگر طرح پیشنهادی مجلس نمایندگان برای پیگرد دولت عربستان به تصویب کنگره برسد، رئیس‌جمهوری آن را وتو خواهد کرد». اما این تلاش‌ها چندان کارگر نمی‌افتد. روابط به سردی گراییده است و نشان آن را می‌توان در هیئت استقبال کننده از اوباما در فرودگاه ریاض و غیاب ملک سلمان از صحنه مشاهده کرد. اما برای درک این نکته که پرونده‌ی یازده سپتامبر تا

که در ادامه خواهیم دید عربستان این کلید را در ایجاد و حفظ موقعیتی بلامنانح در منطقه از طریق اولاً ایجاد ائتلافی سنی-عربی و ثانیاً از طریق هم‌سویی منافعش با اسرائیل می‌جوید.

به علاوه، بر روی نقشه‌ی خاورمیانه کشور دیگری هم هست که از هم‌پیمان دیرین خود یعنی آمریکا - اگر نگوییم دل‌آزده است: اسرائیل. فقط کافی است به یاد آوریم که نتانیاهو سفر ماه مارس خود را به آمریکا لغو کرد؛ آن هم نه به شکل رسمی بلکه از طریق رسانه‌ها به گوش آمریکا رساند که قصد سفر ندارد. ند پرایس سخنگوی شورای امنیت کاخ سفید به خبرنگاران می‌گوید: «آماده بودیم که میزبان نشست دوجانبه باشیم، اما در کمال تعجب ابتدا از طریق رسانه‌ها متوجه شدیم که نتانیاهو به جای پذیرش دعوت ما، سفر خود را لغو کرده است». در همان ماه جو بایدن به تل آویو سفر می‌کند تا درباره‌ی تمدید قراردادی که در سال ۲۰۱۸ منقضی می‌شود مذاکره کند. طبق قرارداد کنونی آمریکا متعهد است مبلغی حدود ۳ میلیارد دلار به اسرائیل کمک نظامی کند. اما پس از اعلام توافق بین ایران و آمریکا، اسرائیل برای قرار داد جدید خواهان افزایش کمک‌های مالی تا مبلغ ۵ میلیارد دلار می‌شود. مقام‌های آمریکایی رقمی حدود ۳/۷ میلیارد دلار را پیشنهاد می‌کنند. اختلاف ارقام بسیار است و جو بایدن بدون آن که بتواند طرف مقابل را به امضاء قرارداد ترغیب کند به آمریکا بازمی‌گردد.

زمینه‌ی همکاری بین اسرائیل و عربستان روز به روز مهیاتر می‌شود. برای به چشم دیدن نشانه‌های این همکاری تنها کافی است سه ماه به عقب بازگردیم. نیمه‌های فوریه بود که شبکه‌های اجتماعی با انتشار عکسی به غلیان آمد. این عکس ترکی الفیصل - رئیس پیشین دستگاه اطلاعات عربستان - را در حال دست دادن با موشه یعلون در حاشیه‌ی کنفرانس امنیتی مونیخ نشان می‌دهد؛ عکسی که حاکی از رابطه‌ی صمیمانه‌ی دو کشور است.

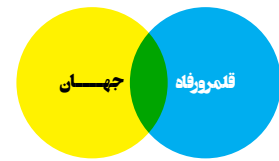
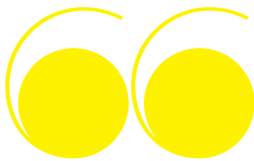
اما این عکس چرا حائز اهمیت است؟ این عکس خاص به دو دلیل جزء مهمی از پازل روایت ما است. اولاً نباید به غلط این پرده‌دری سیاسی را از سر غفلت و یا در نتیجه‌ی غافل‌گیری بازیگران سیاسی دانست. پرده به عمد کنار می‌رود. ثانیاً از میان مقامات سعودی این ترکی الفیصل است که نقش اول را بازی می‌کند. نام او را باید به خاطر داشت؛ نامی که با پرونده‌های امنیتی - اطلاعاتی بسیاری گره خورده و به نظر می‌رسد ابراز مودت امروز او با نماینده‌ی اسرائیل



مه‌ره اصلی

از میان مقامات سعودی این ترکی الفیصل است که نقش اول را بازی می‌کند. نام او را باید به خاطر داشت؛ نامی که با پرونده‌های امنیتی - اطلاعاتی بسیاری گره خورده و به نظر می‌رسد ابراز مودت امروز او با نماینده‌ی اسرائیل تصادفی نباشد. ● عکس: گاردین





موشه یعلون - وزیر دفاع سابق اسرائیل - تأیید کرد که انتقال جزایر از مصر به عربستان با موافقت اسرائیل و البته امریکا صورت پذیرفته است

۷

همکاری نزدیک

زمینه‌ی همکاری بین اسرائیل و عربستان روز به روز مهیاتر می‌شود. برای به چشم دیدن نشانه‌های این همکاری تنها کافی است سه ماه به عقب بازگردیم. نیمه‌های فوریه بود که شبکه‌های اجتماعی با انتشار عکسی به غلبان آمد. این عکس ترکی‌الفصل - رئیس پیشین دستگاه اطلاعات عربستان - را در حال دست دادن با موشه یعلون در حاشیه‌ی کنفرانس امنیتی مونیخ نشان می‌دهد؛ عکسی که حاکی از رابطه‌ی صمیمانه‌ی دو کشور است

چه اندازه جنجال برانگیز و برای خاندان سعودی حائز اهمیت است باید چند سالی در تاریخ به عقب بازگردیم.

ناقوسی که برای شاهزاده‌ها به صدا در آمد

با دستگیری ابو زبیده و محمد غالب زوایدی در مارس و آوریل ۲۰۰۲ ماه‌های خون‌بار خاندان آل سعود فرا می‌رسد. ابو زبیده شهروند سعودی و عضو ارشد سازمان القاعده به بازجویان اطلاعاتی می‌دهد و نام‌هایی را در ارتباط با پرونده‌ی یازده سپتامبر بر زبان می‌آورد که اندکی بعد توسط اطلاعات به دست آمده از بازجویی زوایدی تأیید می‌شود. زوایدی فردی است که سال‌ها حسابداری شاخه‌ی الفیصل از خاندان سلطنتی آل سعود را بر عهده داشته است. او اندکی پیش از حملات یازده سپتامبر عربستان را ترک می‌کند و کمتر از یک سال بعد توسط پلیس اسپانیا دستگیر می‌شود. از آن جایی که در جریان اعترافات مذکور نام برخی از مقامات بلندپایه‌ی سعودی به میان آمده است، آمریکا وارد گفتگو با دولت عربستان می‌شود. ۲۲ جولای ۲۰۰۲ اولین مرگ مشکوک خاندان آل سعود با سکتة قلبی پرنس احمد بن سلمان فرامی‌رسد. این شاهزاده و تاجر موفق سعودی که دلدادہ‌ی مسابقات اسب دوانی است در ۴۳ سالگی بر اثر حمله‌ی قلبی از دنیا می‌رود. ناقوس مرگی که به صدا آمده به سرعت دو شاهزاده‌ی دیگر را نیز به سوی خود می‌خواند. روز بعد پرنس سلطان بن الفیصل، از جدہ به سوی ریاض حرکت می‌کند تا در مراسم ختم پسرعمویش شرکت کند. نزدیکی‌های صبح ترمز اتومبیل از کار می‌افتد تا شاهزاده‌ی دیگر این بار در یک تصادف کشته شود. علاوه بر روایت‌های ضد و نقیض درباره‌ی تعداد اتومبیل‌های اسکورت و دیگر جزئیات مربوط به این سفر مرگبار، هیچ عکسی از صحنه‌ی حادثه در رسانه‌ها منتشر نمی‌شود.

یک هفته بعد، پرنس فهد بن التریکی در صحرای عربستان راه گم کرده و از تشنگی جان می‌دهد! رسانه‌های سعودی خبر مرگ سومین شاهزاده را با هشدار مسئولان نسبت به قدم زدن در صحراء در هم می‌آمیزند: «حادثه‌ای منجر به مرگ سه سعودی از جمله یک شاهزاده در صحرائی عربستان شده است. مقامات سعودی به شهروندان هشدار داده بودند که برای حفظ جانشان در روزهای گرم



تابستان از پیاده‌روی در صحرا اجتناب کنند.» این مرگ‌ها بعد از آن رخ می‌دهد که آمریکا جزئیات اعتراف ابو زبیده و زوایدی را در اختیار دولت عربستان قرار می‌دهد. تنها یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی سعودی که نامش در ارتباط با پرونده‌ی ۱۱ سپتامبر بر زبان آمده زنده می‌ماند: ترکی الفیصل. پرنس ترکی الفیصل که در سال ۲۰۰۱ رئیس سازمان اطلاعات عربستان بود، ده روز پیش از وقایع یازده سپتامبر از سمت خود کناره‌گیری می‌کند تا به عنوان سفیر عربستان به انگلستان رود؛ سفیری که از موهبت مصونیت برخوردار است.

پرونده یازده سپتامبر به چه کار می‌آید؟

زمانی که ترکی الفیصل دست‌نماینده‌ی اسرائیل را به گرمی فشرده، عبدالباری العطوان در صفحه‌ی توییت خود نوشت: «ترم‌خو با صهیونیست‌ها، سختگیر با اعراب». بر این عبارت امروز نکته‌ی دیگری باید افزود: قلبی که با اعراب سر نامهربانی دارد جزایر التیران و الصنافیر را به جنگ آورده و بر قدرتش افزوده است. باید به یاد داشت که تأمین امنیت اسرائیل امر خطیری است که شراکت در آن موقعیت استراتژیک بی‌بدیلی به عربستان می‌دهد. همان موقعیت جدیدی که می‌تواند اهرمی برای اعمال فشار بر آمریکا باشد، چرا که از این پس تأمین امنیت اسرائیل بدون همکاری تنگاتنگ با متحد اصلی او در منطقه یعنی عربستان امری - اگر نگوئیم محال - سخت خواهد بود. پس پیام روشن است: نباید خاطر ناز کار آرای عربستان را آزرده. از سوی دیگر، اسرائیل برای این که بر خواست خود مبنی بر دریافت کمک نظامی ۵ میلیارد دلاری پافشاری کند، نیاز به انواع و اقسام بهانه‌ها دارد؛ از بهانه‌ی تهدید ایران گرفته تا پلی که قرار است مصر را به عربستان وصل کند. پل ملک سلمان که در آینده بر فراز کشتی‌های اسرائیلی قامت راست می‌کند، می‌تواند بدل به ستاد ساده‌ای شود؛ هر نوجوان خشمگینی می‌تواند کشتی‌های دشمن را از فراز این پل نشانه رود. هر چه ظاهر محیط ناامن تر، بهانه‌ی اسرائیل برای دست‌یابی به سلاح و کمک‌های نظامی افزون‌تر.

اما همان گونه که اشاره شد علاوه بر پیدایی زمینه‌های جدید همکاری بین عربستان و اسرائیل، ملک سلمان انگیزه‌های دیگری هم برای تصاحب جزائر مذکور و عقد توافق با مصر دارد.

لنگرگاه جدید عربستان: ائتلافی سنی - عربی

عربستان که می‌خواهد نزاع خود با ایران را تا سر حد امکان پیش برد، نیاز به متحدانی قدرتمند و البته قاطع دارد. عربستان سعودی هیچ گونه تزلزل، تردید، عدم قاطعیت و در میانه‌ایستادگی را بر نمی‌تابد. همگان باید در نزاع ایران - عربستان اعلام موضع کنند. نمود این عدم انعطاف را می‌توان در لغو وعده‌ی کمک ۴ میلیارد دلاری عربستان به ارتش لبنان دید؛ این تصمیم زمانی اتخاذ شد که لبنان با سیاست عربستان علیه حزب‌الله همراهی نکرد. اما این اقدام عربستان را نباید تنها یک انتقام‌جویی ساده تصور نمود، بلکه



این پل قرار است بندر گردشگری شرم الشيخ در صحرای سینای را از طریق جزیره‌ی التیران در دریای سرخ به منطقه‌ی «راس الحمید» در شمال عربستان سعودی متصل کند. پلی به طول ۵۰ کیلومتر که با هزینه ۴ میلیارد دلار و در مدت ۷ سال ساخته می‌شود. خواه ناخواه این پل یادآور پل دیگری است که در ۱۹۸۶ با سرمایه سعودی‌ها ساخته شد تا عربستان را به بحرین متصل کند: پل ملک فهد. همان پلی که در سرکوب موج اعتراضات مردمی سال ۲۰۱۲ هم به کار آمد. وقتی که بعد از روزها اعتصاب و اعتراض سرانجام کارگران بخش نفت بحرین نیز دست از کار کشیدند تا چرخ اقتصاد کشور بخوابد، شورای همکاری خلیج در ارسال نیرو به منظور سرکوب مردم لحظه‌ای تردید نکرد. به یمن پل ملک فهد اولین دسته‌ی نیروهای پلیس به بحرین رسیدند: سربازان سعودی. همان گونه که در بالا اشاره شد، پل ملک سلمان همان قدر که وعده‌ی همکاری نظامی و فزونی داد و ستد را به مصر می‌دهد، بهانه‌ی عدم امنیت را به اسرائیل.

پایان‌بندی داستان

بحران افراط‌گرایی در خاورمیانه به خوبی به مصر آموخته است که می‌توان برای سرکوب هر تظاهرات ضد دولتی از کارت «حفظ ثبات و امنیت ملی» استفاده کرد. پس برای سرکوب تظاهرات مردمی جمله‌ی آشنای «تروریست‌ها پشت در ایستاده‌اند» باز به کار می‌آید. و به راستی چه کسی بهتر از این تروریست‌ها می‌توانست تمامی بهانه‌های لازم برای سرکوب را به نظام السیسی دهد.

علی‌رغم سرکوب، مردم مصر به خیابان آمدند تا خشم خود از فروش جزائر مصری را با شعارهای همیشگی عدالت و آزادی درآمیزند. یکی از تظاهرات کنندگان در اعتراضات «جمعه‌ی زمین» می‌گوید: «امروز [در میان ما] نه اخوان المسلمینی هست و نه سکولاری؛ امروز روز قیام یک ملت واحد در برابر فروش کشور، سرکوب و بازداشت است.» نظام مصر متحد شدن مخالفانش را به بهاء دریافت کمک مالی و به امید حمایت نظامی عربستان می‌خرد. السیسی در پی وسوسه‌ای رفت که برای عربستان و اسرائیل معامله‌ای پر سود بود. عربستان کنترل جزائر التیران و الصنافیر را به دست می‌گیرد تا هم در مقام تامین‌کننده‌ی امنیت اسرائیل از موقعیت استراتژیک ممتازی در منطقه برخوردار شود و هم بتواند از این فرصت برای اعمال فشار بر آمریکا سود برد. از سوی دیگر، عربستان که دیگر از رابطه‌اش با آمریکا مطمئن نیست می‌خواهد ائتلاف عربی نفوذناپذیری در برابر ایران بسازد تا هم از نفوذ ایران در منطقه بکاهد و هم طرح‌های تنوع‌بخشی به خطوط نفت خود را توسعه دهد. برای اسرائیل نیز چشم‌انداز همراهی با عربستان سود آور است، به خصوص امروز که اختلاف پیرامون شیوه و میزان حمایت مالی-تظامی آمریکا از اسرائیل بالا گرفته است. این گونه است که بازی منافع مشترک به پیش می‌رود.

بیش از هر چیز پیامی بود که می‌خواست با صدایی رسا به گوش تمام بازیگران منطقه برساند. می‌توان دید که چگونه این پیام در مصر اثر می‌گذارد؟ دقیقاً یک سال قبل در آوریل ۲۰۱۵ السیسی در یکی از سخنرانی‌های خود اعلام می‌کند «رتش مصر فقط برای مصر است». مصر که صریحاً با هر گونه دخالت نظامی در منطقه مخالفت کرده است اندکی بعد، به تظاهراتی مجوز می‌دهد که به نشانه‌ی اعتراض به حملات ائتلاف «طوفان شمال» و در حمایت از مردم یمن در برابر سفارت عربستان بر گزار می‌شود. همزمان دولت مصر مواضعی علیه دخالت کشورهای عربی خلیج در امور سوریه اتخاذ کرد. به نظر می‌رسد السیسی می‌دانست چگونه با کارت‌های خود بازی کند. مصر از عربستان انتقاد کرد ولی طرف ایران را هم نگرفت تا آن که بتواند سرانجام حمایت خود را به قیمت مقبولی بفروشد. در زمان مقرر السیسی پیام عربستان را به روشنی دریافت: تنهادر صورت همراهی تمام‌عیار با عربستان است که می‌توان امید به کمک‌های مالی عربستان بست.

ایران و دروازه‌های نفت

علاوه بر نقش آفرینی ایران در منطقه، مسأله‌ی دیگری نیز عربستان را نگران می‌کند. ایران یکی از مهم‌ترین دروازه‌های نفت جهان را در اختیار دارد، چرا که یک پنجم نفت جهان روزانه از تنگه‌ی هرمز - مابین ایران و عمان - می‌گذرد. در نتیجه، هر تهدیدی در خصوص انسداد تنگه‌ی هرمز و یا هر گونه ناآرامی در آب‌های خلیج فارس قطعاً کشورهای صادرکننده‌ی نفت این ناحیه را با چالش بزرگی مواجه می‌کند. لذا، سال‌هاست که برنامه‌ی تنوع‌بخشی به مسیرهای صادرات نفت در صدر اولویت‌های عربستان قرار دارد. در جریان جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق و زمانی که نفت کش‌های شناور بر خلیج فارس مورد حملات طرفین قرار گرفتند، عربستان تصمیم گرفت تا برای تنوع‌بخشی به مسیرهای صادرات نفت مسیر زمینی عراق را بیازماید. خطوط نفت عربستان در اواخر دهه‌ی ۸۰ در خاک عراق ساخته شد؛ خطوطی که بعد از حمله‌ی عراق به کویت بلااستفاده رها می‌شود تا بالاخره در سال ۲۰۱۲ عربستان قصد خود را مبنی بر راه‌اندازی دوباره‌ی این خطوط لوله اعلام کند. از سوی دیگر، به دست آوردن جزائر التیران و الصنافیر فضای دریای سرخ را بیش از پیش به کنترل عربستان در می‌آورد. این کنترل به معنای آن است که عربستان راحت‌تر می‌تواند برنامه‌ی توسعه‌ی خطوط انتقال نفت خود را در دریای سرخ و به دور از تنگه‌ی هرمز گسترش دهد. اما توافق مذکور شق مناقشه‌برانگیز دیگری هم دارد: ساخت پل.

می‌توان ربع قرن منتظر ماند

۲۸ سال است که از پیشنهاد ساخت پل زمینی بین مصر و عربستان می‌گذرد. این طرح رویایی نام‌هایی چون پل ملک فهد، و ملک عبدالله را از سر گذرانده تا امروز نام پل ملک سلمان را به خود گیرد.

۱۱

۸

روابط صمیمانه

زمانی که ترکی الفیصل دست نماینده‌ی اسرائیل را به گرمی فشرد، عبدالباری العطوان در صفحه‌ی توئیتر خود نوشت: «ترم‌خو بسا صهیونیست‌ها، سختگیر با اعراب». بر این عبارت امروز نکته‌ی دیگری باید افزود: قلبی که با اعراب سرد نامهربانی دارد جزایر التیران و الصنافیر را به جنگ آورده و بر قدرتش افزوده است. باید به یاد داشت که تامین امنیت اسرائیل امر خطیری است که شراکت در آن موقعیت استراتژیک بی‌بدیلی به عربستان می‌دهد

● عکس: گاردین

دولت‌سبف بالای تبع

استیضاح اولین رئیس‌جمهور زن برزیل ماه گذشته در مجلس این کشور رای آورد. استیضاح او به دلیل از ناکارآمدی سیاست‌های چپ‌گرایش بود؟ یا به دلیل همدستی طبقه متوسط رو به بالا و رسانه‌های نئولیبرال که ۱۳ سال از قدرت دور بوده‌اند؟

علی قره‌داغی



روزنامه‌نگار

وقتی در سال ۲۰۰۳ لوئیز ایناسیو لولا داسیلوا به مقام ریاست‌جمهوری رسید، حزب کارگران یک حزب واقعی بود، با پایگاه مردمی گسترده در سراسر کشور، ایدئولوژی مشخص، اصول اخلاقی قدرتمند و ویژگی‌هایی که دیگر تشکیلات سیاسی کشور از آن بی‌بهره بودند. پیروزی او می‌توانست تحقق جمله اشتفان تسوایگ نویسنده اتریشی باشد که در سال ۱۹۴۱ برزیل را «سرزمین آینده» خوانده بود: سیاست‌های اجتماعی لولا با اقبال عمومی روبرو شد و برای او و حزب متبوعش محبوبیتی فراگیر در برداشت که منجر به انتخاب او برای دومین بار پیاپی شد و به انتخاب جانشینش، دیلما روسف به مقام ریاست‌جمهوری در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۴ کمک شایانی کرد. اما از آن زمان اوضاع روز به روز بد و بدتر شد تا اینکه با رای مجلس عوام برزیل به استیضاح دیلما روسف، و تأیید آن در مجلس سنا، بحران سیاسی به اوج خود رسید. اکنون

بیم آن می‌رود که با استیضاح رئیس‌جمهور، دو قطب سیاسی-اقتصادی به وجود آمده در این کشور عمیق‌تر و اوضاع وخیم‌تر شود. اما دلایل این افول را باید در تغییرات اقتصادی در سطح جهان، شخصیت خانم رئیس‌جمهور، تن دادن حزب کارگر به نظام فاسد حمایت مالی از احزاب و جنجال ناشی از بر ملا شدن آن، و نیز روابط غیرسازنده بین دودستگاه اجرایی و مقننه در برزیل جستجو کرد. با کاهش شدید قیمت کالاهای صادراتی برزیل، اقتصاد کشور وارد رکود شد. رشد اقتصادی ابتدا کاهش یافت، سپس متوقف و در نهایت با رشد منفی روبرو شد. نرخ بیکاری افزایش یافت، قیمت‌ها بالا رفتند و تأمین منابع مالی برای یارانه نقدی و دیگر تسهیلات اجتماعی که از زمان لولا برای افراد کم در آمد مقرر شده بود، روز به روز دشوارتر شد. در نهایت باید به قانون اساسی برزیل اشاره کرد، که مطابق آن رئیس‌جمهور با رای مستقیم و نمایندگان کنگره با

Dilma





۸

دور زدن

به عقیده منتقدان، جناح راست در برزیل، که نتوانسته در ۴ انتخابات اخیر پیروز خارج شود، با پیگیری این پرونده در پی به دست آوردن چیزی است که از طریق دموکراسی نتوانسته به آن دست یابد. البته جناح چپ در صورتی که اقتصاد در شرایط رکود به سر نمی‌برد، در برابر کودتا چنین آسیب‌پذیر نمی‌شد. اما در این مورد هم می‌توان رد پای رسانه‌ها را مشاهده کرد. رسانه‌های برزیل خواستار کاهش بیشتر در هزینه‌های دولت و افزایش نرخ بهره هستند، امری که تنها شرایط را بغرنج‌تر، و رکود را طولانی‌تر خواهد ساخت. • عکس: گاردین

روشی که حتی در بهترین شرایط نیز باعث به وجود آمدن کشمکش و درگیری‌های سیاسی بوده است. روسای جمهور برزیل، برای تشکیل یک ائتلاف حامی دولت در مجلس، ناچارند طیف گسترده‌ای از احزاب را با اختصاص مشاغل دولتی، وزارت‌خانه‌ها و تعهدات سیاسی راضی نگه دارند. در نتیجه رئیس جمهور قبل از شروع دوره ریاستش نیمی از توان اجرایی و قدرت مانور خود را از دست می‌دهد. لولا در مدیریت این روابط استاد بود. ولی خانم روسف تاکنون نتوانسته در این زمینه به موفقیتی دست پیدا کند. دیلما روسف در انتخابات سال ۲۰۱۰ توانست با اخذ ۵۶ درصد آرا بر کاندیدای رقیب، از حزب دست راستی و نئولیبرال سوسیال دموکرات برزیل فائق آید. چهار سال بعد این پیروزی با اکثریتی ضعیف‌تر (۵۲ درصد آرا) و اختلاف ۵٫۵ میلیون رای تکرار شد. پیروزی مجدد روسف در انتخابات، مخالفان نئولیبرال او را به وحشت انداخت. چهار دوره پیروزی پی در پی حزب کارگر برای اپوزیسیون خبر بدی بود، زیرا بازگشت لولا به قدرت را در سال ۲۰۱۸ ممکن می‌ساخت. لولا بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰ رئیس جمهور برزیل بود و در پایان دوران ریاستش، میزان مقبولیت او بین مردم برزیل به ۹۰ درصد رسیده بود، که او را به محبوب‌ترین رهبر تاریخ برزیل مبدل می‌ساخت. بازگشت او به قدرت، یک نسل از سیاستمداران اپوزیسیون را از رسیدن به ریاست جمهوری دور نگه می‌داشت. مخالفان بلافاصله بعد از اعلام آرا، نتایج انتخابات را بدون ارائه هرگونه دلیل زیر سوال بردند. مخالفان مصمم بودند با اتکا به هر روش ممکن، دولت روسف را سرنگون سازند. برای درک بهتر ادامه مطلب، باید به سال ۲۰۱۱ بازگردیم.

روسف با میراث لولا چه کرد؟

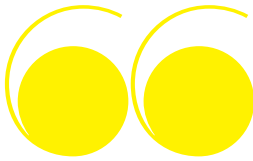
دولت روسف اقتصاد پرونقی را در دست گرفت که میراث دوران لولا بود. برزیل همراه چین و چند کشور دیگر با درآمد سرانه متوسط، از بحران جهانی اقتصاد به سلامت عبور کرده و در بهترین شرایط به سر می‌برد. تنها در سال ۲۰۱۰، تولید ناخالص ملی این کشور ۷٫۵ درصد رشد کرده بود که در دهه‌های اخیر بی‌سابقه بود. سیاست‌های اقتصادی لولا، ترکیبی از نئولیبرالیزم و نوتوسعه گرایی، به تعادل کامل رسیده بود. این سیاست‌ها، برای جلب اطمینان سرمایه‌داران داخلی به اندازه کافی محافظه‌کارانه بود، و در عین حال چنان مترقیانه بود که بزرگترین بازتوزیع ثروت و امکانات را در تاریخ برزیل رقم زد، و از این طریق لولا توانست حمایت طبقه کارگر را نیز به دست آورد. برای مثال بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ حداقل حقوق ۷۰ درصد افزایش یافت و ۲۱ میلیون شغل جدید به وجود آمد. تسهیلات اجتماعی رشد قابل توجهی داشت، که از آن جمله می‌توان به یارانه نقدی مشروط برای اقشار کم درآمد اشاره کرد. آموزش عالی نیز در این دوران گسترش یافت و برای

سیاه‌پوستان و دانش‌آموزان مدارس دولتی سهمیه‌هایی در نظر گرفته شد. برای اولین بار در تاریخ این کشور، فقرابه آموزش عالی، درآمد و وام‌های بانکی دسترسی پیدا کردند و توانستند به فضاهایی که پیش از آن فقط در اختیار طبقه متوسط رو به بالا بود راه پیدا کنند. ائتلاف حامی دولت در مجلس نیز در اکثریت بود و لولا با توسل به مهارت‌های سیاسی خود توانسته بود نخبگان سیاسی این کشور را با خود همراه سازد.

اما با انتخاب روسف به عنوان جانشین لولا، اوضاع رو به وخامت گذاشت. روسف مدیری قابل بود که در امور اجرایی تبحر خوبی داشت. او همچنین چپ‌گراترین رئیس جمهوری بود که از زمان سرنگونی دولت ژواو گولارت با کودتای نظامی سال ۱۹۶۴ به قدرت رسیده بود. با این وجود، او سابقه چندانی در امور سیاسی نداشت و چنان که بعدها مشخص شد، از بعضی مهارت‌های حیاتی لازم برای ریاست جمهوری نیز بی‌بهره بود.

روسف پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری، از سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال بیش از پیش فاصله گرفت. دولت او برای تشویق سرمایه‌گذاری، در بخش‌های مختلف اقتصادی مداخله می‌کرد. او برای کاهش نرخ بهره بهره‌فشار شدیدی به موسسات مالی وارد کرد و در نتیجه نقدینگی قابل توجهی برای مصرف و سرمایه‌گذاری از بانک‌ها خارج شد. امکان ایجاد یک چرخه سالم رشد و توزیع در کشور برزیل به وجود آمده بود. اما دولت برزیل در محاسبه دوام تاثیر بحران جهانی اقتصاد به اشتباه افتاد. اقتصاد آمریکا و اتحادیه اروپا دچار رکود شده بود و رشد اقتصادی چین نیز با موانعی برخورد کرده بود. حساب ذخیره ارزی برزیل در مدت کوتاهی خالی شد. با ارائه سیاست‌های تسهیل کمی از طرف آمریکا، انگلیس، ژاپن و کشورهای اروپایی، سرمایه‌ها از برزیل خارج و به سوی کشورهای با درآمد متوسط سرازیر شد. در نتیجه برزیل با بحران ارزی روبرو شد که خود به عامل صنعت‌زدایی در این کشور تبدیل شد. نرخ رشد اقتصادی نیز به سرعت کاهش یافت.

دولت روسف در مقابل، با سرمایه‌گذاری در بخش عمومی، ارائه وام‌های کم‌بهره و کاهش مالیات، سیاست‌های مداخله‌جویانه اقتصادی خود را افزایش داد. مداخله خام‌دستانه و حساب نشده دولت در اقتصاد، سرمایه‌داران داخلی را دچار وحشت کرد. مهره‌های عمده اقتصادی در برزیل، مشکلی با اداره دولت از طریق حزب کارگر نداشتند، اما حاضر نبودند به مدیریت یک زندانی سابق سیاسی که تلاشی برای پوشاندن نفرت خود از آنها نمی‌کرد تن دهند. این نفرت تنها سرمایه‌گذاران بزرگ را شامل نمی‌شد. خانم رئیس جمهور تمایلی به مذاکره با جنبش‌های اجتماعی، لابی‌های سیاسی، احزاب حامی، نمایندگان مجلس و حتی وزرای خود نیز نداشت. با ورود اقتصاد به دوره رکود، روز به روز از تعداد حامیان



طرفداران روسف معتقدند کودتایی از جانب مخالفان علیه او در جریان است. هیچ اتهامی در مورد پرونده کارواش و شرکت پتروبراس به دیلما روسف وارد نشده است

۷

هم محافظه کار، هم مترقی
سیاست‌های اقتصادی لولا،
ترکیبی از نئولیبرالیسم و
نوتوسه‌گرایی، به تعادل کامل
رسیده بود. این سیاست‌ها، برای
جلب اطمینان سرمایه‌داران
داخلی به اندازه کافی
محافظه کارانه بود، و در عین حال
چنان مترقیانه بود که بزرگترین
بازتوزیع ثروت و امکانات را در
تاریخ برزیل رقم زد، و از این
طریق لولا توانست حمایت طبقه
کارگر را نیز به دست آورد.

عکس: گاردین

همزمان با هر دور از تظاهرات مخالفین دولت، تظاهراتی از طرف
جناح مقابل - اگر نه در حمایت از روسف، در حمایت از حاکمیت
قانون و دموکراسی - ترتیب داده می‌شد، اما این تظاهرات هیچ‌گاه
در رسانه‌های برزیل بازتابی نمی‌یافت.^۲

بالاگرفتن نارضایتی‌های طبقه متوسط

با وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی، نارضایتی اقشار مختلف از دولت
نیز افزایش یافت تا در سال ۲۰۱۳ به اوج خود رسید. رسانه‌های
نئولیبرال برزیل نیز در این میان نقش خود را به خوبی ایفا کردند،
و مخاطب هدف خود، یعنی طبقه متوسط رو به بالا را به میدان
آوردند. این مخاطبین البته برای نارضایتی از دولت، دلایل
اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کافی داشتند. مشاغل مربوط
به طبقه متوسط در حال زوال بودند. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا
۲۰۱۰ از تعداد مشاغل که ۵ تا ۱۰ برابر حداقل حقوق عایدی
داشتند ۴،۳ میلیون شغل کاسته شده بود. ثروتمندان در وضع
خوبی به سر می‌بردند و فقر نیز به سرعت پیشرفت می‌کردند:
در این دوره حتی خدمت کاران خانگی مشمول حقوق کار شدند.
افراد طبقه متوسط در این میان حس می‌کردند که مغفول واقع
شده و امتیازاتی که حق طبیعی خود می‌شمردند از آن‌ها سلب
شده است. در نهایت در تابستان سال ۲۰۱۳، مخالفین دولت از
جناح چپ رادیکال، در اعتراض به افزایش قیمت بلیت اتوبوس در
سائوپائولو تظاهرات گسترده‌ای به راه انداختند. رسانه‌ها به بازتاب
گسترده این تظاهرات پرداختند و طبقه متوسط و جناح راست نیز
به اعتراضات پیوستند. این اعتراضات

دولت را به در دسر انداخت، اما
حرکتی از جانب دولت برای
نجات خود صورت نگرفت. تا
اینکه دو سال بعد اعتراضات از
سر گرفته شد، و پس از آن در
سال ۲۰۱۶ به اوج خود رسید.
نکته دیگری که
در این میان

سیاسی روسف هم کاسته شد. و این فرصتی بود که اپوزیسیون
حزب کارگر سال‌ها انتظارش را می‌کشید.

نقش رسانه‌ها

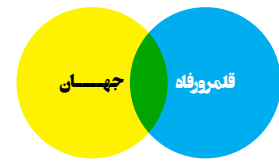
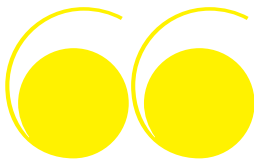
برای سال‌های طولانی، اپوزیسیون حزب کارگر مستمسکی
برای حمله به این حزب نمی‌یافت. حزب محافظه کار سوسیال
دموکرات در برابر برنامه‌های مترقیانه حزب کارگر حرفی برای
گفتن نداشت، و دیگر احزاب مهم کشور نیز تنها برای دستیابی
به اهداف و مطامع خود به دولت فشار می‌آوردند. اوضاع برای
مخالفان به حدی وخیم بود که رسانه‌های جمعی نقش اپوزیسیون
را به عهده گرفته و برنامه‌های ضد حزب کارگر را به پیش می‌بردند.
در واقع این رسانه‌های جمعی بودند که به سیاستمداران خط
می‌دادند.

مالکیت بزرگترین شرکت رسانه‌ای برزیل به نام گروپو گلوبو^۱،
در اختیار چند خانواده از ثروتمندترین خانواده‌های برزیلی قرار
دارد. این شرکت که بزرگترین شرکت رسانه‌ای آمریکای لاتین
به حساب می‌آید، ۱۲۲ کانال تلویزیونی و چندین شبکه رادیویی
و روزنامه پیراژ را مدیریت می‌کند و به شکل سنتی به جناح
محافظه کار تعلق دارد. برای دهه‌های متمادی از این رسانه‌ها
برای تحریک ثروتمندان برزیلی، در جهت حفظ نابرابری در
توزیع ثروت (و نابرابری سیاسی ناشی از آن) استفاده شده است.
بزرگترین رسانه‌های جمعی فعلی در برزیل، از کودتای نظامی
سال ۱۹۶۴ که دو دهه دیکتاتوری جناح راست را در پی داشت نیز
حمایت می‌کردند. این رسانه‌ها در یک سال گذشته، ناآرامی‌های
سیاسی این کشور را تحت عنوان خشم شهروندان علیه فساد دولت
برجسته ساخته و به پخش تصاویر جمعیت عظیم تظاهرکنندگان
که سرنگونی اولین رئیس‌جمهور زن این کشور را خواستار بودند
پرداخته است. اما آنچه از دیدرس ناظرین غیربرزیلی دور مانده
است، تلاش چندین ماهه این رسانه‌ها برای تشویق مردم به حضور
در این تظاهرات است (در حالی که این رسانه‌ها ادعا می‌کنند تنها
به پوشش تظاهرات پرداخته‌اند).

نکته دیگری که در مورد
تظاهرات برزیل به
چشم می‌خورد،
ترکیب جمعیتی
تظاهرکنندگان است
که به هیچ وجه با ترکیب
جمعیتی کل کشور تناسبی ندارد.

به این معنی که بیشتر تظاهرکنندگان را
افراد سفیدپوست و ثروتمند تشکیل می‌دهند، یعنی همان گروه
جمعیتی که در دو دهه گذشته با حزب کارگر و سیاست‌های
فقرستیزانه آن به مخالفت پرداخته‌اند. در حالی که تقریباً





با وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی، نارضایتی اقشار مختلف از دولت نیز افزایش یافت. رسانه‌های نئولیبرال برزیل نیز در این میان طبقه متوسط رو به بالا را به میدان آوردند

۷

منع ربط؟

۶۰ درصد از ۵۹۴ نماینده مجلس برزیل (دقیقاً همان افرادی که به استیضاح رای مثبت دادند) خود با اتهامات جدی در زمینه فساد مالی، ارتشاء، تقلب در انتخابات، جنگل‌زدایی غیر قانونی، آدم‌ربایی و قتل روبرو هستند. برای مثال سال گذشته خبر حساب میلیونی ادواردو کونیا، رئیس مجلس و از موافقان استیضاح در یکی از بانک‌های سوئیس به بیرون درز کرد

قابل ذکر است، آزادی عمل بی‌حد و حصری است که در دوران لولا، به دو نهاد پلیس فدرال و دفتر دادستانی فدرال اعطا شد. این حرکت دموکراتیک از سوی لولا، به ظاهر به هدف بازسازی نظام بوروکراتیک برزیل صورت گرفت، اما ممکن است انگیزه‌های دیگری، مانند همراه ساختن رسانه‌ها نیز در پس این حرکت بوده باشد. هدف هر چه بود، این آزادی عمل به حدی گسترش یافت که دفتر دادستانی فدرال، اکنون در کنار قوای مجریه، مقننه و قضائیه، به چهارمین رکن جمهوری برزیل تبدیل شده است. از آنجا که متقاضیان کار دارای تحصیلات و شرایط لازم برای استخدام در این نهاد، اکثراً از طبقه متوسط رو به بالا بودند، این نهاد خیلی زود به اشغال افراد این طبقه درآمد. این افراد که اکنون موقعیت شغلی مستحکمی یافته بودند، از طریق رسانه‌ها خواستار منابع بیشتری بودند تا ضربه محکم‌تری بر پیکر حزب کارگر وارد کنند.

فساد دستاویز مناسبی برای این گروه بود. از سال ۱۹۸۹ که حزب کارگر در اولین انتخاباتی که در آن شرکت کرده بود شکست خورد، حزب به مرور به سمت مرکز طیف سیاسی حرکت کرده بود. برای جلب حمایت طبقه متوسط و ثروتمندان کشور، حزب جناح چپ خود را در عمل از کار انداخت، اتحادیه‌های کارگری و صنفی را منحل کرد و با جنبش‌های اجتماعی به مقابله پرداخت، به سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی حاکمین قبلی تن داد، و رهبری حزب را در انحصار لولا قرار داد. این راهبرد در نهایت کارگر افتاد و لولا در سال ۲۰۰۲ به قدرت رسید.

در سال‌هایی که حزب کارگر هنوز به قدرت نرسیده و در جناح اپوزیسیون قرار داشت، توانسته بود تحت عنوان «تنها حزب درست کاربرزیل» پیشرفت کرده و به پایگاه اجتماعی قابل توجهی دست پیدا کند. این راهبرد در عمل کارگر افتاد، اما در دل آن تناقض بزرگی نهفته بود: برای پیروزی در انتخابات پرهزینه ریاست جمهوری، مدیریت امور اجرایی و ایجاد اکثریت موافق در مجلس، حزب ناچار بود به تنها راه موجود در دموکراسی برزیلی متوسل شود، یعنی فساد مالی.

حالا برای مشتعل شدن آتش بحران، تنها یک جرقه کافی بود. شرکت دولتی پتروبراس، بزرگترین شرکت برزیل و یکی از بزرگترین شرکت‌های نفتی در سراسر جهان است. این شرکت از توانایی‌های فنی و اقتصادی بالایی بهره می‌برد و در سال ۲۰۰۶ موفق به اکتشاف یک میدان عظیم نفتی در اعماق دریا شد. دیلماروسف که در آن زمان وزیر معادن و انرژی برزیل بود، مسئولیت تنظیم قرارداد‌های بهره‌برداری از این میدان را برعهده داشت، و امتیازات زیادی در این زمینه برای شرکت پتروبراس در نظر گرفت. این مسئله مخالفت

شدید حزب سوسیال دموکرات، رسانه‌های جمعی، شرکت‌های خصوصی حوزه نفت و گاز، و دولت آمریکا را در پی داشت.

عملیات «کارواش»

در سال ۲۰۱۴، سرجیو مورو، قاضی ناشناس ایالت کوریتیبایا، بررسی پرونده‌ای که به فرار از مالیات متهم شده بود، به عهده گرفت. پیگیری این پرونده تا جایی پیش رفت که اکنون به تهدیدی علیه دولت روسف تبدیل شده است. قاضی مورو مردی خوش قیافه، تحصیلکرده، سفید پوست و ثروتمند است که ارتباط نزدیکی با حزب سوسیال دموکرات برزیل دارد. پیگیری او در مورد پرونده‌ای که بعدها «عملیات کارواش» نام گرفت، از ابعاد عظیم فساد مالی در تمام احزاب مهم سیاسی پرده برداشت. اتهاماتی از قبیل ارتشاء کلان، غارت اموال عمومی، و سوءاستفاده از منابع دولتی اعضای مهمترین احزاب کشور را نشانه گرفته بود. این اتهامات بر ارتباط بین شرکت پتروبراس و چند شرکت از مهمترین تأمین‌کنندگان خدمات و ملزومات آن تمرکز دارد. شرکت‌های فعال در زمینه نفت و گاز، کشتی‌سازی، و ساخت و ساز که از حامیان حزب کارگر به حساب می‌آیند، حرکت قاضی مورو به سرعت مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت. او این پرونده را به نحوی مدیریت کرد که حداکثر آسیب ممکن به حزب کارگر وارد شود و دیگر احزاب از گزند آن در امان بمانند. چند تن از سیاستمداران مرتبط با حزب کارگر و بعضی از ثروتمندترین صاحبان مشاغل برزیل به زندان افتادند، و تنها از شرط همکاری و ارائه اطلاعات در مورد همکاران خود و به قید وثیقه آزاد شدند. با استفاده از این اطلاعات در دور بعدی عملیات عده دیگری به دام افتادند. اکنون عملیات کارواش به دور بیست و پنجم رسیده است. افراد زیادی ناچار به همکاری شدند و آنهایی که از این کار سرباز زدند به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. رسانه‌ها قاضی مورو را به یک قهرمان تبدیل کردند، قهرمانی که از خطا مبرا است و هر اقدامی در جهت مقابله با قدرت در حال گسترش او با استهزا مواجه می‌شود. قاضی مورو اکنون قویترین فرد برزیل است، بالاتر از روسف و لولا، بالاتر از نمایندگان عوام و سنا (که خود با اتهامات سنگین مالی موجه هستند) و حتی بالاتر از قضات دادگاه عالی برزیل، که یا مجبور به سکوت شده‌اند، و یا در خفا از مورو حمایت می‌کنند. شرکت پتروبراس در اثر این بحران فلج شده است، سرمایه‌گذاری خارجی به دلیل نبود امنیت سیاسی متوقف شده است و مجلس در مقابل دولت قرار گرفته است. پس از سال‌ها انتظار، رسانه‌های جمعی از اینکه به لولا نیز اتهاماتی وارد شده، هیجان زده هستند. لولا متهم است که از منابع دولتی برای بازسازی یک ویلا، و نصب دکل مخابراتی در مجاورت آن استفاده کرده است. لولا مالکیت این ویلا را انکار کرده است. اتهام دیگر او، اخذ مبالغه‌ای از شرکت‌های بزرگ برای سخنرانی است. اتفاقی که پس از پایان دوران ریاست جمهوری او به وقوع پیوسته است.^۴





پی‌نوشت

1. Grupo Globo
2. www.theguardian.com/commentsfree/2016/apr/21/dilma-rousseff-enemies-impeached-brazil?CMP=fb_gu
3. Alfredo Saad-Filho, Department of Development Studies, SOAS University of London
<https://bostonreview.net/world/gianpaolo-baiocchi-brazil-presidential-impeachment>
4. www.huffingtonpost.com/mark-weisbrot/brazilian-coup-threatens_b_9694928.html
5. www.nytimes.com/2016/04/15/world/americas/dilma-rousseff-targeted-in-brazil-by-lawmakers-facing-graft-cases-of-their-own.html?_r=0
6. www.theguardian.com/world/2013/sep/09/nsa-spying-brazil-oil-petrobras

۱۱

ر کود به سر نمی‌برد، در برابر کودتا چنین آسیب‌پذیر نمی‌شد. اما در این مورد هم می‌توان رد پای رسانه‌ها را مشاهده کرد. رسانه‌های برزیل خواستار کاهش بیشتر در هزینه‌های دولت، و افزایش نرخ بهره هستند، امری که تنها شرایط را بغرنج‌تر، و ر کود را طولانی‌تر خواهد ساخت.

دولت آمریکا در مورد این اقدام به کودتا سکوت اختیار کرده‌است، اما در مورد موضع این دولت در قبال کودتاهایی که آمریکای جنوبی صورت گرفته، تردیدی وجود ندارد. تنها در قرن بیست و یکم، دولت آمریکا از کودتاهایی که علیه دولت‌های چپ‌گرای ونزوئلا در سال ۲۰۰۲، هائیتی در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۱۱، هندوراس در سال ۲۰۰۹ و پاراگوئه در سال ۲۰۱۲ صورت گرفته، حمایت کرده‌است. شاید تصادفی نباشد که پرونده فساد در شرکت پتروبراس، تنها پس از آنکه خبر جاسوسی آژانس امنیت ملی (NSA) آمریکا از این شرکت به بیرون درز کرد، گشوده شد.^۱

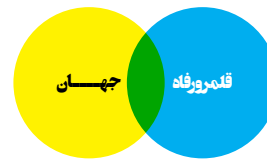
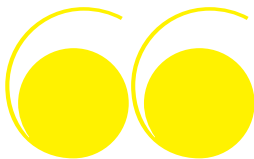
در نهایت با تأیید مجلس سنا در ماه مه سال ۲۰۱۶، دیلما روسف به مدت ۶ ماه از مقام ریاست جمهوری تعلیق و معاون وی، میشل تمر از حزب میانه روی جنبش دموکراتیک برزیل (PMDB) جانشین او شد.

اما بازنده اصلی این استیضاح، نه روسف و حزب کارگران، که نظام سیاسی این کشور است. دموکراسی برزیلی که عمری کمتر از ۳۰ سال دارد، حاصل تلاش مردم این کشور و ساختار قانون اساسی آن، نمونه‌ای از گذار به دوران پس از اقتدارگرایی است. این نظام تاکنون از چند آزمون سربلند بیرون آمده. اما این استیضاح سپهر سیاسی کشور را شدیداً دو قطبی خواهد ساخت، و استیضاح روسای جمهور غیرمحبوب را به سنتی نامیمون تبدیل خواهد کرد، سنتی که در آن اهمیت قانون از محبوبیت فردی کمتر است، مجلس به جای مکانی برای مذاکره، محل معامله است، و از دفاتر سیاسی برای کسب منافع فردی استفاده می‌شود. تصور آینده درخشان برای چنین نظامی، دشوار است.

دیلما روسف برای جلوگیری از تعقیب قضایی، لولا را به ریاست دفتر خود منصوب کرده‌است (منصب ریاست دفتر رئیس جمهور در برزیل هم‌تراز با وزیر محسوب می‌شود، و تنها دادگاه عالی صلاحیت رسیدگی به پرونده رئیس دفتر را دارد). پس از آن قاضی مورو، به شکل غیرقانونی نوار مکالمه تلفنی لولا و روسف در مورد این انتصاب را، که بر خلاف قانون ضبط شده بود در دادگاه پخش کرد، و از آن به عنوانی مدرکی برای توطئه علیه این پرونده قضایی نام برد. مورو در نهایت بابت این قانون شکنی مجبور به عذرخواهی شد. انتصاب لولا به سمت رئیس دفتر نیز توسط دستگاه قضایی ملغی شد، تا دستگیری و محاکمه او ممکن گردد.

کودتا؟

طرفداران روسف معتقدند کودتایی از جانب مخالفان علیه او در جریان است. در حقیقت هیچ اتهامی در مورد پرونده کارواش و شرکت پتروبراس به دیلما روسف وارد نشده‌است. اتهام او دستکاری در حساب‌های دولتی قبل از انتخابات ریاست جمهوری اخیر است. به ادعای مخالفان، این عمل جهت بهبود آمار عملکرد اقتصادی دولت صورت گرفته است. این در حالی است که ۶۰ درصد از ۵۹۴ نماینده مجلس برزیل (دقیقاً همان افرادی که به استیضاح رای مثبت دادند) خود با اتهامات جدی در زمینه فساد مالی، ارتشاء، تقلب در انتخابات، جنگل‌زدایی غیرقانونی، آدم‌ربایی و قتل روبرو هستند. برای مثال سال گذشته خبر حساب میلیونی ادواردو کونیا، رئیس مجلس و از موافقان استیضاح در یکی از بانک‌های سوئیس به بیرون درز کرد. کونیا پیش از آن داشتن هر گونه حسابی در بانک‌های خارجی را انکار کرده بود. نام او در مدارک منتشر شده شرکت پولشویی پانامایی نیز به چشم می‌خورد.^۲ به عقیده منتقدین، جناح راست در برزیل، که نتوانسته در ۴ انتخابات اخیر پیروز خارج شود، با پیگیری این پرونده در پی به دست آوردن چیزی است که از طریق دموکراسی نتوانسته به آن دست یابد. البته جناح چپ در صورتی که اقتصاد در شرایط



مریم الخمری وزیر کار فعلی دولت
سوسیالیست فرانسه که لایحه تازه او در
زمینه قانون کار زمینه اعتراضات گسترده را
فراهم آورده است. این قانون کار با رویکردی
ضد رفاهی تدوین شده است

سحر کریمی



کارشناس ارشد
انسان‌شناسی از
دانشگاه پرایتون

تظاهرات‌های گسترده در اواخر ماه مارس و اوایل آوریل باعث شد دولت نسبت به اجرای لایحه اصلاح قانون کار دست نگه دارد و با وعده اصلاح مجدد لایحه، اتحادیه‌ها و اعضای حزب سوسیالیست را راضی کند. اما علت افول محبوبیت دولت سوسیالیست او لاند چیست؟

ارائه شد، حمله‌ای بنیادین به حقوق اجتماعی کارگران فرانسه بود. این لایحه که تحت نظارت وزیر کار فرانسه، «مریم الخمری» تهیه شده و با نام او نیز شناخته می‌شود، هدف اصلی‌اش را بهبود رقابت در کسب و کار بیان کرده است. در لایحه الخمری، مذاکره میان روسای هر شرکت و اتحادیه‌ها، جایگزین قوانین حمایتی سابق شده‌اند. علاوه بر این، در لایحه جدید ساعات کاری هفته‌ای ۳۵ ساعت که در دولت سوسیالیست لیونل ژوسپین به تصویب رسیده بود، کنار گذاشته شده است و ساعات کاری طولانی‌تر و منعطف‌تر شده‌اند. حداکثر ساعات کاری در یک شغل به ۴۴ ساعت در هفته و ۱۰ ساعت در روز و حتی در برخی موارد به ۴۸ یا ۶۰ ساعت در هفته و ۱۲ ساعت در روز رسیده است و این ساعات کاری طولانی می‌تواند برای مدت طولانی به کارگران تحمیل

تازه‌ترین نظرسنجی‌ها در فرانسه نشان می‌دهد که فرانسوا اولاند در انتخابات سال آینده فرانسه هیچ شانس ندارد. فارغ از اینکه رقیب او کیست، او به کمترین میزان محبوبیت در مقایسه با سایر روسای جمهور فرانسه رسیده است. اتفاقی که باعث شده سرنوشت حزب سوسیالیست فرانسه برای بسیاری سوال برانگیز شود. آنچه بیش از پیش باعث افول محبوبیت اولاند، به خصوص در میان رای‌دهندگان چپ‌گرا شد لایحه اصلاح قانون کار و قانون نافرجام مبارزه با تروریسم بود. قانونی که به موجب آن اولاند می‌خواست با تغییر قانون اساسی، تروریست‌های فرانسوی دارای تابعیت دوگانه را از تابعیت فرانسوی محروم کند.

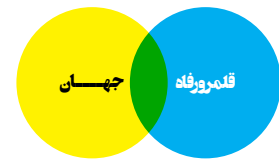
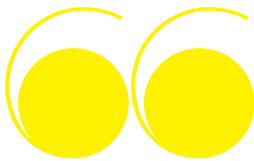
قانون کار الخمری

لایحه اصلاح قانون کار که در تاریخ ۹ مارس امسال توسط اولاند

چپ در فرانسه بکراست خورده



ویش آمدید



در حالی که سایر کشورهای جهان ایده‌های چپ‌گرایانه دوباره مورد توجه قرار گرفته‌اند، آن‌چه در فرانسه «چپ» نامیده می‌شود، توجه زیادی به خواسته‌های بازارهای مالی دارد

V

این چه جور چپ است؟

این اولین بار نیست که سوسیالیست بودن اولاند اسباب تعجب می‌شود. در سال ۲۰۱۴، او باعث استعفای دولتی شد که مخالف جهت‌گیری اقتصادی او بودند. از همه مهم‌تر وزیر اقتصاد سابقش «مونتیورگ» بود که معتقد بود به جای سیاست ریاضت اقتصادی، دولت باید اولویت خود را خروج از بحران اقتصادی و کاهش کسری بودجه بداند. جایگزین او اما به خوبی بیانگر رویکرد جدید اولاند به اقتصاد بود. «مانوئل ماکرون» که قبلاً در بانک روتشیلد کار می‌کرد و از منتقدان قانون مقدس ۳۵ ساعت کار هفتگی در فرانسه بود.

شوند. به لطف قراردادهای کوتاه‌مدت، کارفرمایان می‌توانند کارگران را ماه‌ها به مدت ۴۸ ساعت در هفته به کار وادارند و بعد اخراجشان کنند تا درگیر محدودیت‌های بعدی این ساعات کاری اضافه نشوند. شرکت‌ها اجازه پیدا می‌کنند که در صورت نیاز، ساعات استراحت را تقطیع کنند و این امر نه تنها شامل شرکت‌هایی که زبان می‌دهند، بلکه شرکت‌هایی که قصد «بهبود فضای رقابتی‌شان» را دارند نیز می‌شود. اضافه کاری، به جای ۲۵ درصد، به ۱۰ درصد اضافه برای ۸ ساعت اول تقلیل خواهد یافت. کارفرمایان حق خواهند داشت تا برای «برون رفت از شرایط دشوار»، فرزند دوم بر گزار کنند. اتحادیه‌های کارگری که نماینده بخش اندکی از کارگران هستند نیز می‌توانند چنین رفتارندوم‌هایی بر گزار کنند که نتیجه آن به کل نیروی کار تحمیل خواهد شد. این شرایط، به روسا امکانی می‌دهد با استفاده از فرزند دوم، همواره چماق تهدید به تعطیلی فضاهای کاری را که تن به خواسته‌های آنان نمی‌دهند، بر سر کارگران داشته باشند. تغییر دیگر، امکان تعدیل گسترده است که در حال حاضر کنترل قانونی جدی بر آن اعمال می‌شود. شرکت‌ها می‌توانند بر اساس «هر دلیلی که اثبات کند که در شرایط دشواری هستند» دست به تعدیل گسترده نیروهای خود بزنند. این شرایط دشوار می‌تواند بر اساس دلایل مبهمی چون «تغییرات تکنولوژیک» یا «سازمان دهی مجدد در جهت حفظ فضای رقابتی» تعریف شوند. بنابراین اگر شرکتی سود کمتری داشته باشد، اما همچنان سودآور باشد نیز می‌تواند دست به تعدیل بزند. همچنین، شرکت‌های فرامیلتی برای انجام تعدیل، احتیاجی به ارائه دلیل در سطح جهانی ندارند و همین که بتوانند دلیلی برای تعدیل در سطح ملی ارائه کنند، کافی خواهد بود. اما شاید بی‌رحمانه‌تر از همه این باشد که شرکت‌ها می‌توانند با هدف «یجاد شغل» و بستن قراردادهای جدید، ساعات کاری کارگران را افزایش داده و از حقوق آنان بکاهند. کارگری که این تغییرات در قرارداد خود را نپذیرد، می‌تواند بدون پرداخت هیچ ضرر و زانی از سوی کارفرما اخراج شود.

مطرح شدن این اصلاحات از سوی حزب سوسیالیست که از حمایت اتحادیه‌ها و متحدان آنان (مانند حزب کمونیست) بهره برده، حاکی از خلایی در نیروی چپ فرانسه است. در حالی که در انگلستان، یونان، اسپانیا و حتی آمریکا ایده‌های چپ‌گرایانه دوباره مورد توجه قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد آن‌چه در فرانسه «چپ» نامیده می‌شود، دشمنی عمیقی با کارگران و توجه زیادی به خواسته‌های بازارهای مالی دارد. همان‌طور که حتی یکی از مقامات حزب راست‌گرای جمهوری خواهان مریم الخمری را برای ارائه این لایحه



چنین ستایش کرد: «به راست خوش آمدی، مریم الخمری!»

قدم گذاشتن در مسیر آلمان

موافقان این اصلاحات، دلیلی نیز در آستین دارند. آنان معتقدند قوانین جدید شباهت بسیاری به قانون کار آلمان دارد. امنیت شغلی در آلمان بسیار بالاست، اما در آلمان شرکت‌ها در بستن قرارداد با نیروی کار دست بازتری دارند. آمار بالای بیکاری در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ باعث شد تا دولت آلمان نیز دست به اصلاحاتی در بازار کار بزند، قوانینی که به «اصلاحات هار تس» (رئیس کمیسیون اصلاحات بازار کار در دولت گرهارد شرودر) معروف شدند. در نتیجه این اصلاحات، بیکاری از ۱۱ درصد در سال ۲۰۰۵ به ۷٫۵ درصد در سال ۲۰۰۸ و ۵٫۵ درصد تا پایان سال ۲۰۱۲ رسید. هدف اصلاحات هار تس این بود که در وهله اول، خدمات شغلی را بهبود بخشد و سپس بیکاران را فعال کند و همچنین با مقررات زدایی از بازار کار، یافتن شغل را آسان کند. به عنوان مهم‌ترین ابزار، این اصلاحات چارچوب‌های حقوقی و نهادین حقوق و وظایف بیکاران در جامعه را تغییر دادند و به خصوص تغییر سیستم «بیمه بیکاری» در آلمان رخ داد و امنیت شغلی را در بخش‌هایی از بازار کار کاهش داد. در نهایت هدف طرح، فشار بیشتر بر بیکاران برای یافتن شغل به هر طریق ممکن بود و به همین دلیل مقرراتی برای باز گذاشتن دست کارفرما در بستن قراردادهای موقت و پاره‌وقت با درآمد کم‌تر نیز در نظر گرفته شد. جالب اینکه این طرح نیز توسط دولت ائتلافی سبزها و حزب متمایل به چپ سوسیال دموکرات و همانند فرانسه در دوران بحران اقتصادی کشور آلمان ارائه و اجرا شد، در دورانی که به نظر می‌رسید آلمان «مرد بیمار اروپا» باشد.

کاهش نرخ بیکاری در آلمان، برای موافقان اصلاحات دلیل متقنی است برای موفقیت این طرح، اما آمارها به خودی خود قابل اعتماد نیستند. بر اساس مطالعات دو استاد اقتصاد دانشگاه‌های مانهایم و کلن (تام کریس و مارتین شفل)، اصلاحات هار تس برندگان و بازندگانی داشته‌است. مهم‌ترین بازندگان این طرح، کسانی بودند که برای مدتی بیش از ۱۲ ماه بیکار بوده‌اند، آنان از بسیاری از مزایای بیکاری محروم شدند. در مرحله بعد کسانی که برای مدتی کوتاه بیکار بودند، هر چند که از امتیازی محروم نشدند، با مواجهه با چشم‌انداز بیکاری طولانی مدت حاضر به کار کردن در مشاغل دودن مهارت خود می‌شوند و آنان نیز از بازندگان این طرح بوده‌اند. همچنین این اصلاحات میزان درآمد واقعی افراد را کاهش داده است. نکته‌ای که طرفداران اصلاح قانون کار در فرانسه به آن نمی‌پردازند، خشم عمومی مردم آلمان نسبت به این اصلاحات، با وجود موفقیت ظاهری آن است. مهم‌ترین نشانه این خشم هم وعده پی‌درپی سیاستمداران آلمانی، حتی سیاستمداران حزب سوسیال دموکرات در ادامه ندادن اجرای این طرح در صورت



۸

عقب‌گرد در حداقل ساعت کار

در لایحه الخمری، مذاکره میان روسای هر شرکت و اتحادیه‌ها، جایگزین قوانین حمایتی سابق شده‌اند. علاوه بر این، در لایحه جدید ساعات کاری هفته‌ای ۳۵ ساعت کسبه در دولت سوسیالیست لیونل ژوسپین به تصویب رسیده‌بود، کنار گذاشته شده است و ساعات کاری طولانی‌تر و منعطف‌تر شده‌اند. حداقل ساعات کاری در یک شغل به ۴۴ ساعت در هفته و ۱۰ ساعت در روز و حتی در برخی موارد به ۴۸ یا ۶۰ ساعت در هفته و ۱۲ ساعت در روز رسیده است. ● عکس: گاردین



بودجه بپردازند. جایگزین او اما به خوبی بیانگر رویکرد جدید اولاند به اقتصاد بود. «مانوئل ماکرون» که قبلاً در بانک روتشیلد کار می‌کرد و از منتقدان قانون مقدس ۳۵ ساعت کار هفتگی در فرانسه بود. مونتیبرگ، اولاند را به خفه کردن اقتصاد فرانسه با محدود کردن مخارج متهم کرد، مونتیبرگ و بسیاری دیگر از سیاستمداران چپ معتقد بودند که فرانسه در مسیر خواست‌های دست راستی‌های آلمان قدم برمی‌دارد.

این‌ها همه در حالی است که اولاند ریاست جمهوری را با محکم‌ترین حمایت‌های چپ‌گرایان در ۳۰ سال اخیر در فرانسه به دست آورد. در حالی که اسلاف سوسیالیست او، هر یک حداقل با یک اصلاح اجتماعی شاخص، حداقلی از نام نیک را از خود به یادگار گذاشتند (مثلاً میتران با حمایت از درآمدها و ژوسپین با همین قانون ۳۵ ساعت کار هفتگی)، به نظر می‌رسد اولاند نه تنها میراث قابل قبولی ندارد، بلکه با اصلاح قانون کار خشم رای‌دهندگان طبیعی حزب سوسیالیست، یعنی دانشجویان و اتحادیه‌های کارگری را نیز برانگیخته است.

رئیس جمهوری که با شعار «بخش تجاری دشمن من است» به کاخ الیزه راه یافت، حالا در مسیر آلمان حرکت می‌کند. با وجود اینکه قول داده بود که در برابر بخش مالی سخت‌گیر باشد، وزرای سوسیالیست خود را کنار می‌گذارند و مشاوران اقتصادی‌اش را از میان بانکداران برمی‌گزینند. هر چند که از دید بسیاری از هم‌حزبی‌ها، او به آرمان‌های حزب خیانت کرده، «مانوئل والس» نخست‌وزیر او معتقد است که آنان به رئالیسم چپ‌گرایانه باور دارند. والس با وجود برنامه‌ریزی برای کاهش بیشتر مخارج عمومی و ایجاد گشایش‌های مالیاتی برای کسب‌وکارها منکر سیاست‌های ریاضتی دولت می‌شود. با وجود حمایت چپ‌ها، سیاست‌هایی که

موفقیت در انتخابات است. نکته مهمی که مغفول مانده است این است که با وجود رشد اشتغال، چه کسانی از این طرح متضرر شده‌اند؟ بستن قراردادهای موقت و پاره‌وقت، اگر چه نرخ بیکاری در آلمان را کاهش داده است؛ اما در حقیقت به فقیرتر شدن فقرایی منجر شده است که حالا حاضرند دست به هر کاری بزنند، برای اینکه بیش از ۱۲ ماه بیکار نباشند، هر چند که پس از مدت کوتاهی کار دوباره به جرگه بیکاران می‌پیوندد.

چپ رئالیست یا راست پنهان؟

دولت فرانسه معتقد است، اجرای اصلاحات مریم الخمری و باز گذاشتن دست کارفرمایان برای انعقاد قرارداد، راهی است برای به دست آوردن قراردادهای دائمی بیشتر و از میان بردن نابرابری میان افراد معدودی که قرارداد دائمی کار دارند با افرادی که به تازگی قراردادهای موقت در بخش خصوصی به دست آورده‌اند. در حالی که نرخ بیکاری در فرانسه بیش از ۱۰ درصد است و نرخ بیکاری جوانان در حدود ۲۴ درصد، اولاند وعده داده است که در صورت موفق نشدن در بهبود اوضاع اشتغال، برای انتخابات سال ۲۰۱۷ کاندید نشود. اصلاحات مریم الخمری مهم‌ترین گام او برای بهبود این اوضاع است، اما حالا با شعله‌ور شدن اعتراضات در میان جوانان و اتحادیه‌های کارگری در مخالفت با این طرح و کاهش محبوبیت اولاند، به نظر می‌رسد این وعده او نقشی در آینده سیاسی رهبر حزب سوسیالیست فرانسه بازی نخواهد کرد.

این اولین بار نیست که سوسیالیست بودن اولاند اسباب تعجب می‌شود. در سال ۲۰۱۴، او باعث استعفای دولتی شد که مخالف جهت‌گیری اقتصادی او بودند. از همه مهم‌تر وزیر اقتصاد سابقش «مونتیبرگ» بود که معتقد بود به جای سیاست ریاضت اقتصادی، دولت باید اولویت خود را خروج از بحران اقتصادی و کاهش کسری

بیانگر اصول چپ هستند در فرانسه اجرا نمی شوند، بلکه حتی به نظر می رسد سیاست فرانسه به دستورات اتحادیه اروپا محدود شده است. برای همین مخالفانش به او لقب «فلنی» برند مشهور کرم کارامل در فرانسه را داده اند. همین مسأله است که موجب مهم تر شدن نقش جبهه ملی فرانسه (حزب راست افراطی فرانسه) که مخالف نقش اتحادیه اروپاست، در سیاست فرانسه نیز شده است. اساساً، ناهماهنگی و پاره پاره بودن احزاب چپ فرانسه این امکان را به مارین لوپن، رهبر حزب جبه ملی داده است که آرایه که به طور سنتی از طرف کارگران به چپ ها داده می شد را جذب کند. هر چند که دور شدن از اصول چپ در حزب سوسیالیست فرانسه بی سابقه نیست.

راهی فرانسوی به سوی سوسیالیسم

در سال ۱۹۸۱، وقتی فرانسوا میتران به عنوان اولین رئیس جمهور چپ گرای جمهوری پنجم فرانسه به کاخ الیزه راه یافت، شهرها و خیابان های فرانسه صحنه شادی و پایکوبی بود. بیش از یک دهه پس از وقایع می ۱۹۶۸ و پس از دوران طولانی سر کار بودن راست گرایان در فرانسه، انتخاب میتران گشایشی به نظر می رسید که مقابله با سرمایه داری را نوید می داد. میتران ادعا می کرد که دولت او، دولت گسست از سرمایه داری و بنیان گذار راهی فرانسوی به سوی سوسیالیسم است.

میتران نیز در شرایط بحران اقتصادی در اروپا بر سر کار آمد. تورم روزافزون، رشد بیکاری و رکود فعالیت های اقتصادی شرایط آن روز فرانسه بود و میتران وعده داد که اقتصاد فرانسه را دگرگون کند. برای این هدف، میتران ملی سازی گسترده صنایع غیر رقابتی را

در دستور کار خود قرار داد تا نرخ اشتغال را حفظ کند و به پروسه بازسازی اقتصادی کمک کند. البته ایده ملی سازی، آن قدر که امروز رادیکال به نظر می رسد، رادیکال نبود. سرمایه داری فرانسوی ید طولایی در رشد اقتصادی تحت حمایت دولت داشت. در سال ۱۹۸۱ نیمی از سرمایه گذاری در بخش خصوصی، بلکه نجات بود. بنابراین طرح میتران، نه حمله به بخش خصوصی، بلکه نجات بنیان صنعت فرانسه بود. مشکل دولت از عضویت در «سیستم پولی اروپایی» (EMS) آغاز شد، جایی که EMS توانایی دولت برای تنظیم سیاست پولی کشور در جهت تطبیق با نیازهای اقتصادی کلان را محدود می کرد. به وسیله این سیستم پولی، نرخ مبادله مارک آلمان و فرانک فرانسه در مرزهای محدودی کنترل می شد و این نکته توانایی سیاست گذاری فرانسه برای افزایش مخارج را محدود می کرد. میتران دو راه بیشتر پیش رو نداشت، یا از سیستم پولی اروپایی خارج شود و دسترسی به سیستم مالی جهانی را از دست بدهد، یا ایده های اصلاح طلبانه اش را کنار بگذارد، همانطور که خودش هم گفت: «من میان دو آرزو مانده ام: ساختن اروپا و عدالت اجتماعی».

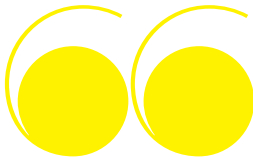
البته که در آخر رویای ساختن اروپا را انتخاب کرد و به سیاست ریاضت اقتصادی روی آورد. نتایج این سیاست، نه تنها خصوصی سازی و بازسازی نئولیبرالی سرمایه داری فرانسه بود، بلکه حزب سوسیالیست را برای همیشه تبدیل به عامل و ابزار بازار کرد. علاوه بر آن، این چرخش، زمینه ظهور و گسترش راست افراطی را فراهم کرد. در سال ۱۹۸۳ بود که ژان ماری لوپن (بنیان گذار جبهه ملی) به اولین پیروزی انتخاباتی دست یافت.



مسابقه در عدم محبوبیت

اگر امروز اولاند کمترین میزان محبوبیت در میان روسای جمهور فرانسه را دارد، فراموش نکنیم میتران که با ۷۴ درصد محبوبیت به کاخ الیزه وارد شد، با اجرای سیاست های ریاضت اقتصادی در سال ۱۹۸۴ تنها ۳۲ درصد محبوبیت داشت. هر دو رئیس جمهور، از حزب سوسیالیست و با وعده هایی برای کارگران و اقشار فرودست برنده نبردهای انتخاباتی شدند و هر دو سیاست های راست گرایانه ای را اجرا کردند که هیچ راست گرایی جرات انجام آن ها را نداشت.





شبیه به شوخی است، ولی تنها دولت فرانسوی که مخالف سیاست‌های جنگ طلبانه آمریکا بود، دولت دست راستی «ژان پیر رافارین» بود

عدالت اجتماعی و همبستگی استوار بود. اولاند در سال ۲۰۱۲ با این شعار به میدان آمد که «دشمن واقعی من دنیای تجارت است». پس از انتخابات، اولاند اعلام کرد که سوسیال دموکرات است، یعنی حالا با این عنوان می‌توانست کمی به سمت لیبرالیسم، اقتصاد بازار و ترک ایده‌های توزیع مجدد ثروت در جامعه برود. قبل از او هم «لیونل ژوسپین» از دیگر چهره‌های شاخص حزب سوسیالیست فرانسه، چنین راهی را رفته بود. بیشتر طرح‌های خصوصی‌سازی در دهه گذشته در دوران نخست‌وزیری ژوسپین از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲ رخ داده‌اند. تمامی این وقایع نشان می‌دهد که چپ در فرانسه تا چه حد در هماهنگی کامل با ایده‌های لیبرالیسم حرکت کرده است. تمامی دولت‌های سوسیالیست فرانسه از ۱۹۸۱ تاکنون از سیاست‌های نظامی آمریکا حمایت کرده‌اند. شبیه به شوخی است، ولی تنها دولت فرانسوی که مخالف سیاست‌های جنگ طلبانه آمریکا بود، دولت دست راستی «ژان پیر رافارین» در دوران ریاست جمهوری ژاک شیراک در سال ۲۰۰۳ و در مخالفت با حمله به عراق بود. در سال ۲۰۱۴ و پس از حملات خونین اسرائیل به غزه، در حالی که جهان اسرائیل را محکوم می‌کرد، دولت سوسیالیست فرانسه تنها به گفتن جملات کلیشه‌ای در باب خویشتن داری طرفین بسنده کرد و در حالی که در بسیاری از شهرهای فرانسه تظاهراتی برای محکومیت اسرائیل برپا بود، حتی یکی از مقامات احزاب چپ فرانسه (به جز رهبر حزب تازه تاسیس ضد سر مایه داری) در حمایت از فلسطینیان در این تجمعات حضور نیافت.

۱۰۰ سال پس از ژان ژوره و آرمان رهایی انسان، سوسیالیسم فرانسوی امروز به توهمی بیش شباهت ندارد. اگر زمانی آرمان سوسیالیسم، واقعیت به حاشیه رانده شدگان و مظلومین و استثمارشدگان بود، امروزه این واژگان جز در کمپین‌های انتخاباتی معنایی ندارند. سوسیالیسم فرانسوی تبدیل به ماشینی انتخاباتی شده است، برای همین است که خاکریزهای محبوبیت رهبران آن پی‌درپی فرو می‌ریزند و به نظر می‌رسد چپ در فرانسه را در بحرانی عمیق فرو می‌برند. آنتونیو گرامشی می‌گوید: «بحران دقیقا در این واقعیت نهفته است که آن چه قدیمی است در حال مرگ است، اما امر نو قادر به متولد شدن نیست». این بحران امروز چپ در فرانسه است. افول چپ در فرانسه از سویی و قدرت یافتن حزب راست افراطی جبهه ملی از سوی دیگر، هشدار است برای آینده دموکراسی در فرانسه. احزاب کوچک‌تر چپ نیز در برابر حزب سوسیالیست شانس ندارند، از سویی ارتباطی با طبقه کارگر ندارند و از سوی دیگر، ایده‌های جدیدی به عنوان راه جایگزین در چننه ندارند. اما آینده هیچ‌گاه به سادگی قابل پیش‌بینی نیست، در مارس ۱۹۶۸ نشریه لوموند تیتیر خود را چنین انتخاب کرد: «حصوله فرانسه سر رفته است». همه چیز در رخوت و ناامیدی بود. چند ماه بعد می‌۱۹۶۸ از راه رسید.

منابع

- Birch, Jonah (19 Aug 2015) The Many Lives of François Mitterrand, in Jacobin Magazine
- Cerrah, Myriam Francois (3 Sep 2014) Where Has The French left Gone? in New Statesman Magazine
- Dubios, Francis (22 Feb 2016) French Labor Law Reform Sets Stage for Historic Attack on Workers' Rights, in World socialist website
- Krebs, Tom & Scheffel, Martin (20 sep 2013) German Labour reforms: Unpopular Success, in Vox CEPR Policy Portal
- Saad, Ali (15 Apr 2015) What's left of the French left? in Aljazeera Opinions
- Tompson, William (2009) The Political Economy of Reform, OECD

تا چند سال قبل، جبهه ملی حتی شانس کاندید شدن برای ریاست جمهوری را نداشت، اما با تکرار همین داستان در فرانسه امروز است که دختر لوپن، اکنون از شانس‌های اصلی انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷ به شمار می‌رود.

اگر چه میتران در دو سال نخست ریاست جمهوری دست به اصلاحات اقتصادی گسترده زد، او نیز در نهایت به راست چرخید و تحت نظر او مقررات اشتغال در سال‌های بعد آسان‌تر شدند. در نتیجه تعدیل نیروی کار و همچنین شکل‌گیری مشاغل بی‌قاعده در این دوران رشد یافت. در طی دو دهه آینده، دولت‌های راست و چپ فرانسه تقریباً تمامی بخش‌های دولتی شده را به بخش خصوصی بازگرداندند. تمامی نهادهای دولتی شده در دو سال ابتدایی دولت میتران از جمله الکتریسیته، ارتباطات، حمل و نقل و بانک‌ها، تا پایان دهه ۹۰ دوباره خصوصی شده بودند. مقاومت کارگران و اتحادیه‌ها نیز در این جریان بی‌فایده بود و مهم‌ترین دلیل آن هم این بود که پایین بودن سطح اشتغال و استانداردهای شغلی دست‌وپای اتحادیه‌ها را در اعتراض بسته بود.

میتران به سیاست ریاضت اقتصادی اکتفا نکرد، ناگهان در سال ۱۹۸۳ او تبدیل به متحدی برای ریگان در آمریکا و تاجر در بریتانیا شد و تصمیماتی بسیار محافظه کارانه در سایر حوزه‌ها نیز گرفت، از جمله در آموزش نیز قول خود برای تاسیس مدارس دولتی سکولار را که مورد انتقاد مخالفان راست‌گرا بود، فراموش کرد و در سیستم قضایی، جایی که در وهله اول با وعده حذف مجازات اعدام وارد شده بود، رویه را به سوی نظارت پلیسی بیشتر تغییر داد. مهم‌ترین که او یکی از معماران اصلی «Eurozone» یا منطقه اروپا شد و فرانسه بود که فشار زیادی برای تاسیس بانک مرکزی اروپایی در منطقه اروپا وارد کرد و نقش مهمی در پایه‌گذاری اروپای نئولیبرال داشت.

اگر امروز اولاند کمترین میزان محبوبیت در میان روسای جمهور فرانسه را دارد، فراموش نکنیم که میتران که با ۷۴ درصد محبوبیت به کاخ الیزه وارد شد، با اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی در سال ۱۹۸۴ تنها ۳۲ درصد محبوبیت داشت که در آن زمان کمترین میزان محبوبیت رئیس جمهوری در تاریخ فرانسه به شمار می‌رفت. حالا اولاند از او پیشی گرفته است. هر دو رئیس جمهور، از حزب سوسیالیست و با وعده‌هایی برای کارگران و اقشار فرودست برنده نبردهای انتخاباتی شدند و هر دو سیاست‌های راست‌گرایانه‌ای را اجرا کردند که هیچ راست‌گرایی جرات انجام آن‌ها را نداشت. سوال اصلی همچنان پا بر جاست، چه بر سر چپ در فرانسه آمده است؟

دموکراسی در خطر

ژان ژوره، از پدران سوسیالیسم فرانسوی در ۱۹۸۷، ایده سوسیالیسم را اتحاد طبقه کارگر و خطر تمرکز سرمایه‌داری می‌دانست. سوسیالیسم فرانسوی زمانی بر بنیان رهایی انسان،

آزادپنداریانِ فاه

رناليسم سياه از «رُزتا» به كارگرداني برادران داردن
تا «ابد و يك روز» به كارگرداني سعيد روستايي

مهدی میر محمدی



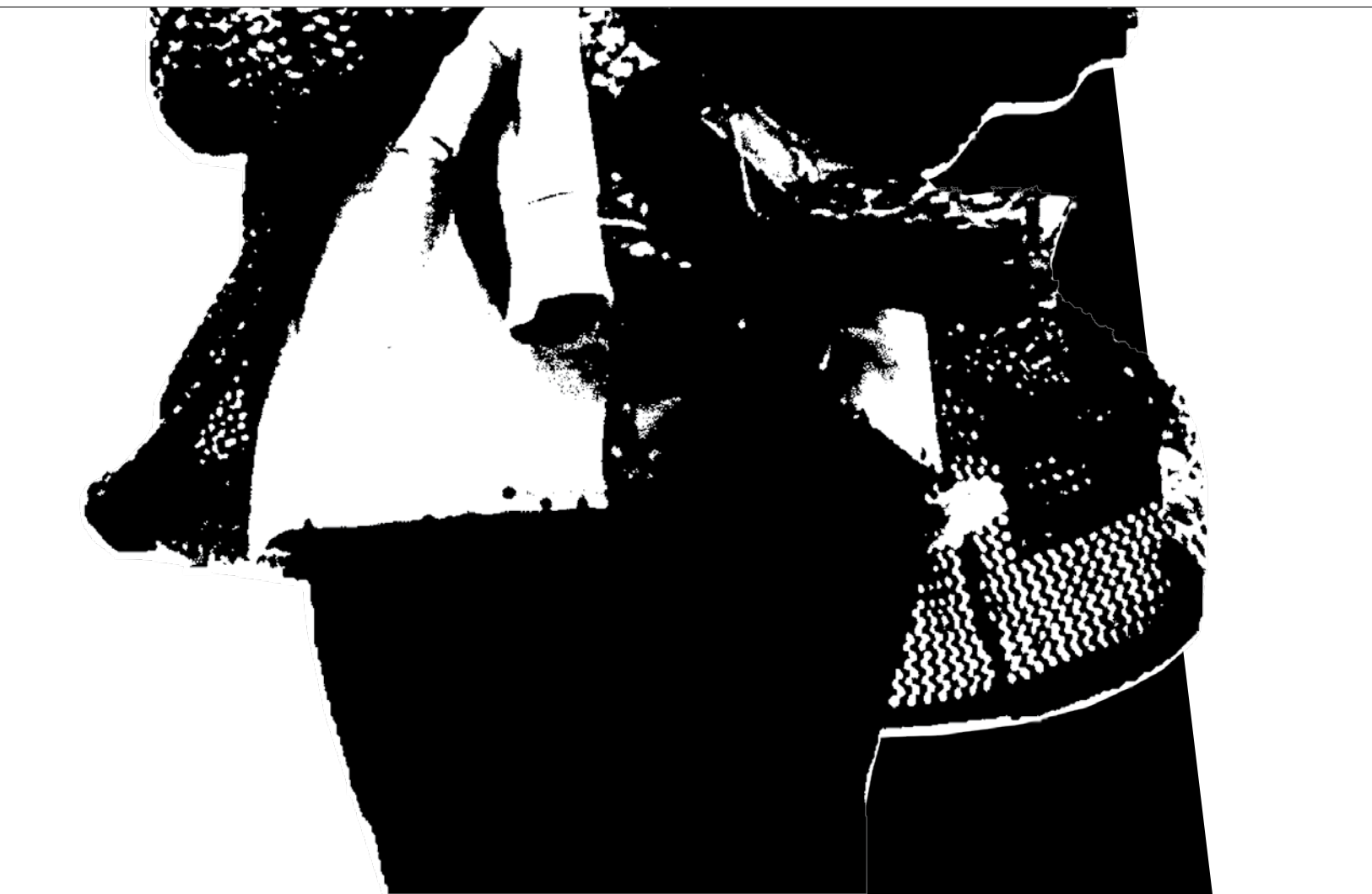
روزنامه نگار

زیر یک هواپیما نصب می‌شود. تصویر بر آمده از این دوربین از لحظه قبل از پرواز تا لحظه اوج می‌تواند نمودی از تکرار زبان واقع‌گرایانه باشد. این درست که نصب این دوربین برای ثبت واقع‌جاری نتیجه یک استراتژی واقع‌گرایانه بوده است اما تصویری که از لحظه قبل از پرواز به دست می‌آید می‌تواند تعبیر به واقعیت‌گرایی تشدید شده شود و تصویر بر آمده از لحظه اوج پرواز شبیه خواهد بود به تصویری انتزاعی و آبستره. در حالی که در پس همه این تصاویر میل و اراده‌ی به واقع‌نمایی نهفته است. از همین رو سینمای واقع‌نمایانه نیز انواع و بیان‌های مختلفی را تجربه کرده است. این را هم باید در نظر داشت واقع‌نمایی در هر رسانه‌ای بایسته‌های خاص خود را دارد. به دلیل تفاوت‌های رسانه‌ای تصویرهای واقع‌نمایانه «گوستاو کوربه» در جهان نقاشی از راهی متفاوت با داستان‌پردازان واقع‌گرای قرن نوزدهم همچون بالزاک و استاندال شکل می‌گیرد. این تفاوت‌ها باعث می‌شود واقع‌نمایی در هر رسانه‌ای جهان فرهنگی خاص خود را داشته باشد. برای توضیح می‌توان اشاره کرد به سینمای رئالیستی ایتالیا در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم که از اولین نقاط اوج تصویرپردازی و روایت‌گری واقع‌گرایانه در رسانه سینما محسوب می‌شود. از همان زمان و با فیلم‌های نمونه‌ای همچون، «رم شهر بی دفاع» (روبرتو روسیلینی-۱۹۴۵)، «دزد و دوچرخه» (ویتوریو دسیکا-۱۹۴۸)، «جاده» (فدریکو

انتخاب استراتژی واقع‌گرایی و ترسیم تصویرهایی واقع‌نمایانه در سینما قدمتی به اندازه عمر این رسانه دارد. از همان ابتدای عمر این رسانه تصویر بر آمده در سینما ادعای عین واقع بودن را داشت. آنگاه که در نخستین تصویرهای ثبت شده سینمایی قطار وارد ایستگاه شد و کارگران از کارخانه خارج شدند، تماشاگران به تماشای عین واقعیت نشستند. سینما از همان نخستین گام مدعی واقع‌نمایی بود. این واقع‌نمایی از آن هنگام که مسئله روایت داستان با سینما گره خورد ابعاد دیگری به خود گرفت. اصل امکان ثبت حرکت و امتداد زمان باعث می‌شود که سینما در خیال پردازانه ترین وضعیت‌های خود نیز از جایگاه واقع‌جاری روایت را منتقل کند. وقتی سینما در ادامه حیات خود به امکان انواع بیان‌ها دست پیدا کرد، نوعی از روایت و تصویرپردازی هم در زیر مجموعه سینمای واقع‌گرایانه تعریف شد. متنوع بودن خود یکی از خصلت‌های زبان واقع‌گرایانه است. تئوری‌پردازان این بیان هنری معمولاً برای توضیح آن مجبور به ساخت انواع ترکیب‌ها می‌شوند. برای نمونه دیمیان گرانت در کتاب «رناليسم» خود برای اشاره به این تنوع از بیست و چند نوع رئالیسم نام می‌برد و اشاره می‌کند که این‌ها همه نام‌های رئالیسم نیست. امر واقع جاری، یک تصویر ندارد و همین مسئله تصویر واقع‌نمایانه را دچار تکرار و انواع می‌کند. برای توضیح می‌توان این گونه مثال زد: دوربینی



پایان فرج‌انست





۸

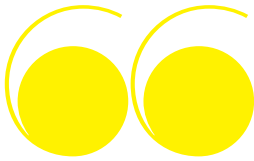
جرم‌های همیشگی

در فیلم «ابد و یک روز» دغدغه یافتن شغل مسئله چهار شخصیت فیلم است. اگر در فیلم رزتا بحران اعتیاد به واسطه اعتیاد به الکل مادر رزتا به میان می‌آید. در فیلم ابد و یک روز هم یکی از شخصیت‌ها با بازی نوید محمدزاده با مصرف مواد مخدر دست به گریبان است و هم خرده‌فروشی مواد مخدر می‌کند

فلینی - ۱۹۵۴) رئالیسم در سینما با روایت‌های ته شهری، چرخاندن دوربین به سوی فقر و فلاکت و گفتن از تپاخورده‌ها پیوند خورد و در جایگاه یک سنت سینمایی قرار گرفت به گونه‌ای که در آغاز قرن بیست و یکم در فیلمی همچون «رزتا» (۱۹۹۹) به کارگردانی برادران «داردن» از بلژیک یا در سال ۱۳۹۴ در فیلم «ابد و یک روز» در سینمای ایران همچنان می‌توان این سنت سینمایی را دنبال کرد.

قدرت رسانه سینما در ثبت عین به عین واقع جاری شده در مقابل دوربین به این رسانه اجازه می‌دهد که توان بیشتری در زل زدن به زندگی روزمره شخصیت‌ها داشته باشد. از دهه ۷۰ با تجربه‌های «سهراب شهید ثالث» در ایران (یک اتفاق ساده، طبیعت بی جان) که در همان زمان ساخت مورد توجه جشنواره برلین قرار گرفتند یا تجربه‌های «شانتهال اکرمین» بلژیکی در فیلمی همچون «ژان دیلمان» رئالیسم روزمره در رسانه سینما نمونه‌های جریان‌سازی را به تاریخ سینما معرفی کرد. در این نوع روایت کنش‌های قهرمان‌ساز به حداقل می‌رسند. روایت بیش از آنکه نتیجه تنیده شدن زنجیره کنش‌های علت و معلولی باشد، برآمده از دقت هنرمند در زندگی روزمره یک یا چند شخصیت است. زبان بیانی در رئالیسم روزمره توصیفی‌تر می‌شود. کنش‌های نتیجه‌ساز هم وزن کنش‌های ساده‌ای قرار می‌گیرند که یک شخصیت ممکن است در هر روز زندگی خود مرتکب شود. در «یک اتفاق ساده» مرگ مادر حادثه‌ای هم وزن دیگر رویدادهای روزمره فیلم ترسیم می‌شود. زندگی در جریان است و یک روز هم مادر پسر که مریض است در می‌گذرد اما زندگی ادامه خواهد داشت. در «ژان دیلمان» مادر هر روز خانه را مرتب می‌کند و غذا می‌پزد. در نماهایی طولانی شاهد ماهی پاک کردن و غذا درست کردن و مرتب کردن تخت هستیم.

این زندگی روزمره چند روز در مقابل دوربین اجرا می‌شود. یک روز نگاه زن متوجه چروک روی ملحفه‌ی تخت خواب می‌شود. این چروک زمینه‌ساز کنشی نتیجه‌ساز است و زندگی روزمره و تکرار زن را دستخوش حادثه می‌کند. کمی بعد زن با همان چاقوی ماهی پاک‌کنی مرتکب قتل می‌شود. گویی همه آن ماهی پاک‌کردن‌ها تمرینی برای این سلاخی نهایی بوده است. در میان انواع رئالیسم از گونه رئالیسم سیاه نیز نام برده‌اند. در بیان سینمایی این نوع رئالیسم، فیلمسازان عمدتاً به سراغ طبقه پائین جامعه می‌روند و مصیبت‌های انسان را برای امرار معاش به تصویر می‌کشند. ژان پیر و لوک داردن از جمله فیلمسازانی بودند که این دو گونه رئالیسم را در فیلمی همچون «رزتا» در کنار هم قرار دادند. رزتا دختر جوانی است که با مادر الکی‌اش در حومه شهر و در خانه‌های موقت زندگی می‌کند. فیلم با بی‌کار شدن رزتا آغاز می‌شود و در ادامه تلاش مصیبت بار او را برای یافتن شغلی دیگر دنبال می‌کنیم. در فیلم «ابد و یک روز» هم دغدغه یافتن شغل مسئله چهار شخصیت فیلم است. اگر در فیلم رزتا بحران اعتیاد به واسطه اعتیاد به الکل مادر رزتا به میان می‌آید. در فیلم ابد و یک روز هم یکی از شخصیت‌ها با بازی نوید محمدزاده با مصرف مواد مخدر دست به گریبان است و هم خرده‌فروشی مواد مخدر می‌کند. داستان رزتا در حاشیه شهر می‌گذرد و داستان ابد و یک روز در ته شهر و محله نعمت آباد. فهرست این اشتراک‌ها را همچنان می‌توان ادامه داد. برای نمونه در فیلم‌های واقع‌گرای سیاه برای آنکه سیاهی یک دست روایت شکسته شود و مخاطب با روایتی یک‌سویه و مطلق انگار روبرو نباشد روایت به یک نقطه امید نیاز دارد. احتمال اینکه روایت یک‌سویه از سوی مخاطب هم به شکل یک‌سویه پس زده شود زیاد است از همین رو



واقع‌نمایی سعید روستایی در ابد و یک روز پیوندی جدی با ملودرام پیدا می‌کند در حالی که دارند‌ها در فیلم رزتا همه توان خود را به کار می‌گیرند که واقع‌نمایی آن‌ها لحنی رمانتیک به خود نگیرد

ثبت سکansı که پلیس‌ها می‌خواهند رزتا را به زور از محل کارش بیرون بکشند دوربین را در زاویه‌ای قرار می‌دهند که کمترین میزان چهره تحت فشار از رزتا و پلیس‌ها برای مخاطب نمایش داده شود. اما روستایی این سکانس را با نماهای روبرو و مستقیم برگزار می‌کند. او می‌داند که با کنش و واکنش‌های لحظه‌ای که در این وضعیت پیش می‌آید می‌تواند مخاطب خود را تحت تأثیر قرار دهد و روی صندلی سینما می‌خکوب کند. گوشه چشم روستایی به ملودرامی واقع‌گرایانه را در جای جای فیلم می‌توان دنبال کرد. به طور معمول، مولفان انتخاب این استراتژی‌ها را نتیجه شرایط بومی محل زندگی و محل رخداد روایت می‌دانند. شاید روستایی احساس کرده که برای تأثیرگذاری روی مخاطب ایرانی باید روی رگ احساسات مخاطب خود دست بگذارد اما همه تفاوت‌ها از اینجا حاصل نمی‌شود. روستایی در شرایطی به سراغ واقع‌نمایی سیاه می‌رود که سیاه‌نمایی به عنوان یک اتهام برای هنرمندان ایرانی مطرح می‌شود ولی به نظر نمی‌آید که دارند‌ها با چنین مشکلی در بلژیک روبرو باشند آن‌ها تا همین امروز و آخرین فیلم‌شان «دو روز و یک شب» که باز به بحران بیکاری در بلژیک پرداخته‌اند همچنان تصویری از زندگی مصیبت زده شهروند بلژیکی ارائه می‌کنند و تا کنون متهم نشده‌اند که تصویری جعلی از بلژیک ارائه کرده‌اند. کشوری که شاید نسبت به بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی، شهروندان از امنیت زیستی بالاتری برخوردار باشند. شاید پایان امیدوارانه ابد و یک روز هم از ترس همین اتهام سیاه‌نمایی حاصل شده باشد. در رزتا فیلم ناگهان به پایان می‌رسد. دارند‌ها فیلم را با مرگ رزتا که قصد خودزنی کرده به پایان نمی‌برند. رزتا تصمیم گرفته شیر گاز را باز بگذارد و بخوابد، حتی وقتی متوجه می‌شود که کپسول گاز خالی است با اصرار به سراغ کپسول دیگری می‌رود اما ریکه سر می‌رسد. این دو درگیر می‌شوند و کارگردان‌ها فرمان پایان فیلم را صادر می‌کنند. اما در پایان ابد و یک روز مخاطب با چند نقطه پایان روبرو می‌شود. یکی آنجا که سمیه با همسر افغانی‌اش خانه را ترک می‌کند. اما این پایان خیلی تلخی به حساب می‌آید، پس فیلم ادامه پیدا می‌کند. چند لحظه بعد تر آنجا که سمیه برادر با استعدادش، نوید را در خیابان می‌بیند باز می‌تواند نقطه پایان فیلم باشد. این گونه سمیه می‌رود و نوید می‌ماند. در این صورت نوید می‌توانست در حکم کورسوی امیدی باشد و سمیه در جایگاه قربانی قرار می‌گرفت اما کارگردان اینجا هم حکم پایان را صادر نمی‌کند و تدارک سکانس بازگشت سمیه را می‌بیند که تکلیف تماشاگر به طور کامل مشخص باشد. حالا احتمال اینکه نوید و سمیه بتوانند فردای دیگری برای خانه و خانواده تدارک ببینند، بیشتر است. پس امیدوار باشیم.

فیلمسازانی که این نوع از واقع‌گرایی را دنبال می‌کنند همیشه با جرقه‌های امید از سیاهی یک دست روایت می‌کاهند. برای این منظور معمول‌ترین کار، طراحی شخصیتی است که به واسطه توانایی‌هایش بتواند آینده و سرنوشتی دیگر را رقم بزند. این توانایی در فیلم ابد و یک روز می‌شود تخصص سمیه (با بازی پریناز ایزدیار) در خیاطی و یا استعداد کوچک‌ترین عضو خانواده (نوید) در درس خواندن. این دو شخصیت این پتانسیل را دارند که آینده دیگری برای خانواده رقم بزنند. در فیلم رزتا هم «ریکه» -دوستی که به رزتا در یافتن شغل کمک می‌کند- مشغول کار موسیقی است. مولفان برای این شخصیت‌ها توانایی‌هایی را در نظر می‌گیرند که فراتر زندگی پُر بحران و فلاکت زده فعلی آن‌هاست. این یعنی، می‌تواند فردای دیگری در میان باشد. اما فهرست چنین اشتراکاتی را نه فقط میان این دو فیلم که می‌توان میان عمده فیلم‌هایی که در زیر مجموعه سینمای واقع‌گرای سیاه با نگاه به زندگی روزمره قرار می‌گیرند، یافت. مثلاً چنین ایده‌هایی را در فیلم فیلیپینی «سرویس» (۲۰۰۸) به کارگردانی «بریلانتسه مندوزا» هم می‌توان دنبال کرد.

این تشابهات بیش از اینکه نتیجه تأثیرپذیری این فیلم‌ها از یکدیگر باشد از مضامین مشترک انسان امروز بر می‌آید. حاشیه‌نشینی‌ها و ته‌شهرنشین‌ها در همه شهرهای جهان با دغدغه ارتزاق، اعتیاد و بی‌کاری و... روبرو هستند. در همه این کشورها از ایران تا بلژیک و فیلیپین این شخصیت‌های مصیبت‌زده همه توان خود را برای برهم زدن شرایط موجود به کار می‌گیرند و در این راه گاه برای نجات حیات خود حیات اخلاقی خود را در معرض خطر قرار می‌دهند. رزتا دوستش ریکه را که به او در پیدا کردن شغل کمک کرده کنار می‌زند تا صاحب شغل او شود. او شبیه است به مرتضی در فیلم ابد و یک روز که برای برپا کردن یک فلافل فروشی بر سر خواهرش دست به معامله می‌زند. با وجود این شباهت‌ها، تاکتیک‌های متفاوت روایت این فیلم‌ها را به آثاری متفاوت از هم تبدیل می‌کند. واقع‌نمایی سعید روستایی در ابد و یک روز پیوندی جدی با ملودرام پیدا می‌کند در حالی که دارند‌ها در فیلم رزتا همه توان خود را به کار می‌گیرند که واقع‌نمایی آن‌ها لحنی رمانتیک به خود نگیرد. برای توضیح این مسئله می‌توان اشاره کرد به صحنه برخورد شخصیت‌ها با پلیس در هر دوی فیلم‌ها. در رزتا، در همان آغاز فیلم رزتا از کار اخراج شده اما حاضر به ترک محل کار نیست از همین رو کارفرما پلیس را به صحنه کشانده است. در ابد و یک روز محسن خرده‌فروش مواد مخدری است که از سوی پلیس ردیابی شده و وقتی برای فروش مواد مخدر به محل قرار می‌رود بازداشت می‌شود. دارند‌ها برای

تندبادی بریکرهی



واگذاری بناهای تاریخی به بخش خصوصی به چه معناست و چه آینده‌ای برای آنها می‌توان متصور بود؟

محمد احمدیان هروی



کارشناسی ارشد مرمت و احیاء بناها و یافت‌های تاریخی دانشگاه تهران

مقدمه واجب

همان‌قدر که فرایند خصوصی‌سازی و بازاریابی در ایران اوج می‌گیرد، ضرورت بررسی پرسشگرانه و انتقادی آن هم بیشتر می‌شود. حوزه فرهنگ هم از این قاعده مستثنی نیست و بنابراین از این شماره، سعی می‌کنیم به بررسی این موضوع در حوزه فرهنگ بپردازیم. در این میان، حوزه میراث فرهنگی و گردشگری از اهمیت و اولویت بیشتری برخوردار است و با توجه به تحولات روی داده در این حوزه، اولین مطلب را به این حوزه اختصاص داده‌ایم.

ماه‌ها است که خبرهایی مبنی بر واگذاری بناهای تاریخی ثبت شده در فهرست آثار ملی به گوش می‌رسد؛ خبرهایی که غالباً واکنشی برنمی‌انگیزند و به سرعت -حتی در محافل علمی و تخصصی- مرتبط با میراث فرهنگی -به حاشیه می‌روند. به واقع اندک آثار و بناهایی هستند که از شانس و اقبال موزه هنرهای معاصر تهران برخوردار باشند و حداقل صدای اعتراضی در مخالفت با خصوصی‌سازی آن‌ها بلند شود. در میانه‌ی این فرآیند پرشتاب خصوصی‌سازی مقاله‌ی حاضر درنگ است تا پرسش‌هایی را مطرح کند: واگذاری بناهای تاریخی به بخش خصوصی به چه معناست و چه آینده‌ای برای این میراث در حال واگذاری می‌توان متصور بود؟

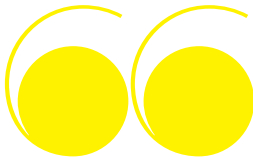
چه کسی خشت اول را گذاشت؟

بهتر است پرداختن به این پرسش‌ها را از بررسی عملکرد سازمان میراث فرهنگی به عنوان اصلی‌ترین متولی امر آغاز کنیم. بیش از یک دهه است که سازمان تلاش دارد تا با واگذاری مسئولیت حفاظت از میراث فرهنگی به بخش خصوصی و از حضور خود در این عرصه بکاهد. لذا، بخش خصوصی و سرمایه‌ی خصوصی را به عنوان متولی جدید امر حفاظت معرفی نموده تا خود تنها نقش نظارتی کارفرما را بر عهده گیرد. بدین منظور، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در تاریخ ۱۳۸۴/۵/۲۳ ساز و کاری تحت عنوان «صندوق احیاء و بهره‌برداری از بناها و اماکن تاریخی و فرهنگی»^۱ ایجاد کرد تا بناهایی را که تحت نظارت این سازمان قرار دارد به بخش خصوصی واگذار نماید. البته نطفه‌ی شکل‌گیری صندوق احیاء را باید پیش‌تر در ادغام دو سازمان «میراث فرهنگی» و «ایرانگردی و جهان‌گردی» جست؛ یا به بیانی بهتر، آن را حاصل ادغام امر «حفاظت از میراث فرهنگی» و «صنعت گردشگری» نامید. ثمره‌ی این ساز و کار تا کنون واگذاری تعداد قابل ملاحظه‌ای از بناهای تاریخی از جمله عمارت مسعودیه تهران، خانه عامری‌ها و غیره به بخش خصوصی بوده است.

حال با استناد به اساسنامه‌ی سازمان میراث فرهنگی که در سال ۱۳۶۴ تدوین شده می‌توان به بررسی نقادانه‌ی ساز و کار صندوق احیاء پرداخت. در اساس‌نامه هدف از حفاظت «عبثت از حرکت فرهنگی انسان و بقا و رقابیت و شخصیت فرهنگی جامعه» بیان شده است. لذا ضمن مقایسه‌ی این هدف با رویکرد غالب سازمان، می‌توان پرسش اصلی را با دقت بیشتری صورت‌بندی کرد: فرآیند واگذاری آثار تاریخی به بخش خصوصی چه تاثیری بر آینده‌ی میراث فرهنگی و امر حفاظت از بناهای تاریخی دارد؟ آیا می‌تواند در مسیر تحقق هدف مذکور گام بردارد؟ از سوی دیگر، «صندوق احیاء» کارکرد خود را تأمین بودجه‌ی مورد نیاز برای مرمت و بازگرداندن حیات دوباره به بنا تعریف می‌کند. اما این زندگی دوباره به چه قیمتی به بنای تاریخی بازمی‌گردد؟ و آیا بنای تاریخی به راستی دوباره زنده می‌شود؟

چه بسیار بناهای تاریخی که در یک دهه‌ی گذشته به یمن سرمایه‌ی خصوصی بدل به هتل، رستوران، چاپخانه و غیره شده‌اند. ناگفته پیداست که تغییر کاربری اماکن تاریخی کسب و کار پر سودی برای بخش خصوصی است که فضای شهری -معماری خاص خود را می‌طلبد. اما زمانی که درمی‌یابیم این رویکرد حفاظتی -مرمتی چنان فراگیر شده که به مرور رویکرد حفاظتی خود سازمان را هم تحت الشعاع قرار داده است، نگرانی دوچندان می‌شود. می‌توان ادعا کرد امروز در عرصه‌ی حفاظت از میراث فرهنگی تنها یک منطق حکم‌فرماست: منطق سرمایه که همه را -از بخش خصوصی تا سازمان میراث فرهنگی- با خود هم‌دل کرده است.

همان‌طور که اشاره شد می‌توان ادغام سازمان میراث فرهنگی و سازمان ایرانگردی و جهان‌گردی در سال ۱۳۸۲ را نقطه‌ی آغاز هژمونیک شدن این منطق -سودآوری اقتصادی در امر حفاظت- دانست. به واقع امروز میراث فرهنگی نه امری به ذات حائز اهمیت بلکه تابعی از منطق صنعت گردشگری است. این



«صندوق احیاء» کار کرد خود را تامین بودجه‌ی مورد نیاز برای بازگرداندن حیات دوباره به بنا تعریف می‌کند. اما این زندگی دوباره به چه قیمتی به بنای تاریخی باز می‌گردد؟

کنونی) است که بدون اتکا به سند موثق تاریخی دوباره‌سازی می‌شود تا نمونه‌ای-هرچند تقلبی-از میدانی تاریخی باشد و تماماً به فضای تجاری اختصاص یابد. انجام این پروژه به معنای تخریب بقایای بناهای تاریخی این میدان بود! بی آن که کسی دلنگران شود، لایه‌های باستانی و بقایای باستان‌شناسی متعلق به اوایل دوره‌ی اسلامی (با قدمتی بیش از ۱۰۰۰ سال) از بین رفت تا قربانی دیگری برای سلطه‌ی نگاه اقتصادی بر فضاهای شهری باشد. در واقع پروژه‌ی میدان کهنه شهر اصفهان تلاشی برای ایجاد یک فضای لوکس تجاری با روکشی شبه تاریخی بود. اکنون دوباره باید این سوال را مطرح کرد که آیا بهره‌برداری اقتصادی و مالی از یک اثر هنری-تاریخی می‌تواند عاملی در جهت حفظ آن اثر به منزله‌ی میراث ملی باشد؟

منطق سودآوری یا: ساکنین این مناطق چه می‌شوند؟ اما مساله‌ای دیگر نیز در میان است. باید توجه داشت که اکثر بناها و محله‌های تاریخی ما در بخش‌هایی از شهر قرار دارند که مسکن اقشار آسیب‌پذیر، کم درآمد، و مهاجر است. با این حال هیچ یک از این بناهای تاریخی با هدف جذب اقشار کم درآمد شهری مرمت و باززنده‌سازی نمی‌شوند. چرا که اساساً فقیرترین اقشار جامعه-که اتفاقاً ساکنین بافت‌های تاریخی ما نیز هستند-نمی‌توانند «مشتريان خوبی» برای بناهای تاریخی باشند. در چنین فرآیندی به مرور بخش زیادی از جامعه‌ای که قرار بود-طبق اساسنامه سازمان میراث-«حُرکت فرهنگی انسان» را درک کرده و در ریشه‌های فرهنگی و هویتی خود غور و تفکر کنند، از فضاهای تاریخی شهر و محله‌ی خود محروم می‌شوند. بدین ترتیب، بخشی از فضاهای تاریخی از بستر تاریخی-اجتماعی خود جدا شده و به عنوان کالایی لوکس برای تِلذذ اقشار دیگر جامعه عرضه می‌شوند.

از سوی دیگر، آن بخش از جامعه که می‌تواند از این بناهای تاریخی بازدید کند-همان‌ها که «مشتريان خوب ما» هستند-بنای تاریخی را هم‌ردیف دیگر کالاها قرار داده و غالباً در پی برآوردن نیازهای روزمره خود هستند. مشتری فردی است که بازدید از بنای تاریخی را نه از بین انتخاب‌های فرهنگی، نه در جست و جوی تاریخ، بلکه از بین رستوران‌ها برگزیده است. پس عملاً کارکرد فرهنگی و اجتماعی این آثار تاریخی اگر به کلی از بین نرود به حداقل خود کاهش می‌یابد.

جالب این‌جاست که هر چه بنای تاریخی شناخته شده‌تر و با اهمیت‌تر باشد به عنوان کالایی لوکس‌تر و گران‌قیمت‌تر به مشتریان خود عرضه می‌شود. در این شرایط، این کالا هر چه گران‌قیمت‌تر و ارزشمندتر، از دسترس اکثریت جامعه دور‌تر. یعنی، عملاً بخش بزرگ‌تری از جامعه توانایی و استطاعت مالی استفاده از چنین بنایی را ندارند. انعکاس این مساله را می‌توانیم

سودآوری اقتصادی به مرور جای هر هدف دیگر فرهنگی-اجتماعی را در عرصه‌ی حفاظت از بنای تاریخی گرفته است. بدین ترتیب، بناهای تاریخی برای جذب مشتریان هر چه بیشتر به ابژه‌ی فرآیند کالایی‌سازی میراث فرهنگی بدل می‌شوند؛ کالاهایی که حالا باید خود را با سلايق هر در حال تغییر دنیای مد هماهنگ سازند.

منطق سودآوری یا: آن‌ها که سود آور نیستند چه می‌شوند؟

حال که انگیزش اصلی برای حفاظت از میراث فرهنگی، جذب گردشگر و درآمدزایی است، سرنوشت آثار ملی ما چه خواهد بود؟ پرسش اصلی این‌جاست که از میان حدود سه هزار بنای ثبت شده‌ی سازمان میراث چه تعداد قابلیت سودآوری دارند؟ یعنی چه تعداد از این بناها قابلیت جذب گردشگران خارجی و داخلی را دارند؟ و اگر بخشی از این آثار فرهنگی توانایی بازدهی مالی را نداشته باشند، چه بلایی بر سر آن خواهد آمد؟ به چند نمونه از این میراث فرهنگی-تاریخی می‌توان اشاره کرد.

به عنوان نمونه، پله‌ها و چنارهای خیابان ولیعصر تهران که بخشی از هویت فرهنگی و تاریخی این شهر بوده اما قابلیت تجاری‌سازی ندارند، محکوم به فراموشی‌اند. این گونه است که پله‌های خیابان ولیعصر (پله‌ی سوم) توسط خود شهرداری تهران تخریب می‌شود تا جای خود را به فضای تجاری بدهد. دلیل روشن است: پله‌های خیابان ولیعصر برخلاف عمارت مسعودیه، امکان بهره‌وری اقتصادی ندارند. در همین خیابان ولیعصر درختان نیز به سوی فرسودگی و مرگ پیش می‌روند؛ نه تنها هیچ اقدامی برای حفاظت از آن‌ها صورت نمی‌گیرد بلکه حتی خود شهرداری این درختان را قطع می‌کند. چه توقع سودآوری از درختان! پس میراث فرهنگی و فضاهای تاریخی یا باید بقاء خود را در تجاری شدن بیابند، و یا تن به مرگ تدریجی و تخریب یکباره بدهند. یا جای خود را به فضایی تجاری بدهند و یا خود به فضایی تجاری و سودآور بدل شوند.

نمونه‌ی دیگر بافت تاریخی اطراف حرم مطهر امام رضا است، در اینجا با بافت تاریخی مواجه بودیم که هر چند قابلیت بهره‌وری اقتصادی و مالی را داشت، اما آن‌قدرها نبود که بتواند با هتل‌ها، فضاهای تجاری و پاساژها رقابت کند. به بیان دیگر، بافت تاریخی مانعی بر سر راه حداکثر بهره‌برداری اقتصادی از فضای شهری بود. بنابر این بافت تاریخی مشهود به کلی ویران می‌شود و جای خود را به فضاهای تجاری می‌دهد. پس می‌توان نتیجه گرفت که بهره‌وری اقتصاد صرفاً فاکتوری در میان دیگر فاکتورها برای تصمیم‌گیری نیست، بلکه سود اقتصادی یگانه محرکی است که کنترل و هدایت فرهنگ را در دست دارد.

نمونه‌ی دیگر میدان کهنه‌ی اصفهان (یا همان میدان امام علی



۸

سرنوشت عمارت

یک نمونه از خصوصی سازی عمارت‌های تاریخی در سال‌های گذشته، واگذاری عمارت مسعودیه به بخش خصوصی بوده است. در ماه‌های اخیر میان بهره‌برداران این مجموعه تاریخی و میراث فرهنگی اختلاف نظرهایی پیش آمده است.

در رابطه‌ی عملیات مرمت بنا و قیمت نهایی کالانیز ببینیم. استدلال بدین ترتیب است: هر چه عملیات مرمت پرهزینه‌تر و «بهتر» باشد -زاییده‌ی این انگاره‌ی اشتباه رایج که عملیات پرهزینه‌تر بهتر است- پس قیمت کالا (بنای تاریخی) ی نهایی بیشتر خواهد بود. به عنوان نمونه، اتاق‌های هتل خانه‌ی عامری‌ها در کاشان در حال حاضر شبی بین ۲۵۰ هزار تا ۷۵۰ هزار تومان اجاره داده می‌شود، ناگفته پیداست که عملاً حضور در این خانه‌ی تاریخی برای بخش زیادی از مردم امکان‌پذیر نخواهد بود.

اهمیت این ارقام زمانی آشکارتر می‌شود که یادآوری کنیم بازدید از بناهای تاریخی و میراث فرهنگی که همچنان در اختیار بخش دولتی باقی مانده است با مبلغی بین ۲ تا ۵ هزار تومان امکان‌پذیر خواهد بود.

منطق سودآوری یا: خود اثر تاریخی چه می‌شود؟

به علاوه، برای تغییر کاربری به ناگزیر بنای تاریخی ضمن مرمت باید دچار دگرگونی‌های فراوان شود. گاه این تغییر و دگرگونی در بناهای تاریخی آن قدر زیاد است که دیگر اثری از قدمت و تاریخ بنا بر جا نمی‌ماند. بنای تاریخی به طور کلی دوباره‌سازی شده -به گونه‌ای که همواره باید در مورد اصالت شکل بنای بازسازی شده تردید کرد- و تنها پوسته‌ای فانتزی

با فرم و شکلی تاریخی که در حقیقت تاریخی نیست بلکه در مراحل مرمت ساخته شده باقی می‌ماند. در حقیقت این فضاها تنها شکلی شبه تاریخی دارند و نمی‌توانند به عنوان سندی از تاریخ و معماری ما به کار آیند. اما کار به همین جا ختم نمی‌شود و غالباً میزان بهره‌برداری از یک بنای تاریخی بیش از حد توان او است. و در نتیجه‌ی آسیب‌های گوناگونی که مدام بنا را تهدید می‌کند، کالای جدید ما نیازمند تعمیرات پیاپی و دور شدن پیوسته از اصالت خود است.

لازم به ذکر است که هدف این نوشتار جلوگیری از تغییر و دگرگونی بناهای تاریخی نیست، بلکه هدف تأکید بر این نکته است که میراث فرهنگی و تاریخی -این سند هویتی انسان‌ها- نباید و نمی‌تواند دچار هر دگرگونی‌ای بشود. در حالی که تقریباً در تمامی منشورها و قطع‌نامه‌های بین‌المللی مسأله حفظ اصالت و یکپارچگی بناهای تاریخی در حین عملیات مرمت مورد تأکید قرار گرفته است، در عمل چنین رویکردی در ایران مغفول است چراکه مرمت‌های معطوف به حفظ اصالت غالباً نیازمند مستندنگاری پرهزینه، زمان‌بر و مطالعات گوناگون هستند. به علاوه، اکثر کاربری‌های سودآوری که به بنا تحمیل می‌شوند مسائل حل نشده‌ای چون میزان رطوبت، چگونگی مداخله در کالبد بنا و در نتیجه تعمیرات مکرر بعدی را به همراه می‌آورند.



۱۱

پی‌نوشت

۱. به گفته محمد رضا پوپنده -مدیرعامل صندوق احیای آثار تاریخی و فرهنگی- دولت در نظر دارد که در سال ۹۵، ۱۰۰ بنای تاریخی را به بخش خصوصی واگذار کند و این صندوق باید تا سال ۱۴۰۴، یک‌هزار و ۸۲ بنای تاریخی را واگذار کند. (خبرگزاری مهر، ۳۰ فروردین ۱۳۹۵)

۲. صندوق احیا و بهره‌برداری از بناها و اماکن تاریخی نام طرحی است که سازمان میراث فرهنگی در سال ۱۳۸۲ تهیه کرد تا با استفاده از آن ساز کار و شرایط واگذاری بناهای تاریخی به سرمایه‌گذاران و جذب سرمایه‌گذاری خصوصی را فراهم کند، تعیین کاربری بناهای تاریخی و اعطای مجوز بهره‌برداری از اماکن تاریخی و فرهنگی از وظایف این سازمان است. این صندوق جایگزین طرح پردیسان- شد.

فرهنگی انسان، بلکه به عنوان مشتری و خریدار، به عنوان مصرف‌کننده به سوی بنای تاریخی می‌رود. و این خود بر چگونگی امر حفاظت از بنای تاریخی و ذهنیت مالک و متولی اثر تاریخی نیز اثر می‌گذارد. لذا بعید به نظر می‌رسد بناهایی که به رستوران و هتل و چایخانه تبدیل شده‌اند -که البته دیگر غالباً در دسترس عموم مردم نیز قرار ندارند- حتی برای بازدیدکنندگان و مشتریان خود بتوانند باری فرهنگی داشته باشند.

ثانیاً، تغییرات و دگرگونی‌های صورت گرفته که مستلزم تغییر یک بنای تاریخی به چایخانه، رستوران، هتل و غیره است، گاهی آنقدر زیاد است که حتی صورت اصیل بنا به کلی مخدوش شده و میزان مداخله آنقدر زیاد است که دیگر هیچ اثری از اصل بنا باقی نمی‌ماند. تا جایی که می‌توان ادعا کرد اگر بنا را می‌شد تا روند فرسایش طبیعی خود را طی کند شاید زمانی بس طولانی‌تر می‌پیمود تا همه‌ی جنبه‌های اصیل آن از بین برود. نباید از یاد برد که از بین رفتن یک اثر تاریخی، حتی به کوچکی یک آجر از یک بنای تاریخی، جبران‌ناپذیر است، چراکه هیچ آجر جایگزینی را نمی‌توان یافت که صدها سال از عمر آن گذشته باشد. تاریخ را نمی‌توان در هیچ کارخانه‌ای ساخت.

علاوه بر این می‌دانیم که حضور گردشگران در کشور ما غالباً به شهرهای شناخته شده‌ی مرکز ایران یعنی یزد، اصفهان، کاشان و شیراز محدود است. لذا تسلط نگاه گردشگر محور و رویکرد خصوصی‌سازی در عرصه‌ی حفاظت از میراث فرهنگی نتیجه‌ای ندارد جز این که بناهای مناطق غیرمرکزی و دورافتاده‌ی ایران در غفلت متولیان، به حال خود رها شوند چراکه توانایی جذب گردشگر و ایجاد اقتصاد گردشگری را ندارند.

البته باید به این نکته اشاره کرد که اگر بناهای این نقاط دورافتاده از آسیب‌های طبیعی گزند جدی نبینند و جان سالم به‌در برند، بسیار بکرتر و اصیل‌تر از بناهایی هستند که در فرایند سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مرمت و احیا شده‌اند. و از منظر و نگاهی که حفاظت از میراث فرهنگی را اولویت می‌داند، چنین آثار و بناهایی اصالت بیشتری دارند. و ای بسا بهتر از بناهایی که بخش خصوصی مرمت کرده است، حفظ شده و باقی مانده‌اند.

نکات فوق را می‌توان در انتها چنین جمع‌بندی نمود: اولاً واگذاری آثار فرهنگی به بخش خصوصی رابطه‌ی بنای تاریخی و بازدیدکننده‌ی آن را دگرگون می‌کند. دیگر بازدیدکننده‌ی بنای تاریخی، نه به عنوان فردی در تلاش برای درک حرکت

چرا نمی‌توان سرمایه‌داری

ریچارد ولف، استاد اقتصادشناسی دانشگاه‌های ییل و ماساچوست درباره بی‌ثباتی نظام اقتصادی چه نظری دارد؟

ایمان به پسند

روزنامه نگار

اصلاحات
از جنس عدالت

را به عنوان عاملی برای شروع سلسله فعالیت‌های فراگیر در مبارزه با نابرابری در آمریکان نشان دهد.

در کشوری که زنان تا نود و پنج سال پیش و سیاه‌پوستان تا همین اواخر حق رای نداشتند، در حال حاضر به رئیس جمهور رنگین پوست‌اش افتخار می‌کند و حتی زمزمه‌های زن بودن رئیس دولت بعدی‌اش شنیده می‌شود؛ بی‌انصافی است که موفقیت نسبی جنبش‌های رنگین پوست‌ها و زنان را در تاریخ عدالت‌طلبی آمریکایی دست کم بگیریم. اما نظام سیاسی آمریکا در برابر یک جنبش عدالت‌طلبانه بسیار سفت و سخت عمل کرده، یعنی جنبش اعتراض به نابرابری ثروت، و نشان داده است که به هیچ عنوان زیر بار آن نخواهد رفت؛ جایی که به اعتراف مجله‌هایی حتی از نوع مین استریم، مسئله غلبه‌ی ۱ بر ۹۹ در صد جمعیت است. حال می‌توان با سؤالی مشخص‌تر به سراغ مجموعه مصاحبه‌هایی تحت عنوان «اقتصاد را تسخیر کنید رفت»؛ اگر چنین نابرابری‌ای موجود است، چطور ۱ درصد می‌تواند بر ۹۹ درصد حکومت کند؟ فکر می‌کنم جان کلام ریچارد ولف این است که واقعی‌ترین تسخیر وال استریت، نه جنبشی نخبه‌گرایانه و به تعبیری ناشی از هیجانات دانشجویی، بلکه نتیجه‌ی مدیریت ناکارآمد سی سال اخیر دولت‌های دموکرات و جمهوری خواه ایالات متحده است. از مجموع سوال و جواب‌های پراکنده در سه فصل کتاب، می‌توان چهار سر فصل اصلی انتخاب کرد و به عنوان صورت های اصلی ولف در نظر آورد؛ سیستم مالیاتی ناکارآمد. توقف افزایش دستمزد. وام‌های بی حساب و کارت‌های اعتباری. بی‌ثباتی نظام سرمایه‌داری حاکم. جنبش تسخیر در هفدهم سپتامبر ۲۰۱۱ جمعیت به سوی شرکت و رایزن - که «حدود ۴۵۰۰۰ نفر از کارکنان آن» اعتصاب کرده بودند - راهپیمایی کرد. ولف سعی دارد نشان دهد که این راهپیمایی حرکتی «تمادین» و «پیام آور جدید» جنبش تسخیر بود. یکی دیگر از مکان‌هایی که جمعیت به سوی آن حرکت کرد، ساختمان حراج «سائو بی» بود. ساختمان‌هایی که مورد شناسایی جنبش قرار می‌گیرد، از نظر ولف نشانگر آن است که شاهد «جنبشی هستیم که نیاز به جذب متحدان رادیکال می‌کند» جنبش «دستش را به سوی سایر اجزای جامعه» به خصوص «تهی‌دستان» دراز کرده است. ولف سعی دارد با تأکید روی این ارتباط، جمعی بودن و تشریک مساعی جامعه را در مورد مسئله نابرابری نشان دهد. چه شد که چنین اجتماعی پدید آمد؟ چه محرکه‌هایی داشت؟ بی‌شک چنین پرسش و پاسخ‌هایی حول محور محرکه‌های اقتصادی و اجتماعی‌ای مربوط به جنبش تسخیر به طور خاص، و مسئله نابرابری در آمریکای امروز به طور عمومی

نیمه‌ی دوم قرن بیستم، زمانی که «یقه سفید»ها روزنامه زیر بغل، کاپ قهوه در یک دست و کلاه در دست دیگر، به درون آسانسور آسمان خراش‌ها هجوم می‌آوردند، دعوتی به نام «وودستاک» توانست بیش از نیم میلیون را در خارج از شهرها به مدت سه روز و سه شب با موسیقی و مواد مخدر سرگرم کند. آن زمان که رابرت موزز بزرگ‌راه‌ها و اتوبان‌های عریض را از سرتاسر شهر به یکدیگر می‌دوخت - به قول «مارتین ایمیس» داستان نویسی، بزرگ‌راه‌هایی که تنها راه رفتن به آنطرف‌شان، همان‌جا به دنیا آمدن است - و همزمان فورد و شورولت آنها را از ماشین‌های می‌انباشتند، و بیلبوردها و تبلیغات خانواده‌های آمریکایی را شاد و قرین نعمت - با چهره‌های خندان و دندان‌هایی سفید - به تصویر می‌کشیدند، نسل «بیت»ها، نسل هیپی‌ها یا به این تحولات پشت کرده، یا تلاش می‌کردند تصویر متفاوتی از آنچه «رویای آمریکایی» می‌خواندند، به دنیا نشان دهند؛ تصویر تفاوت‌ها و تعارض‌های موجود در ایالات متحده. به راستی که آمریکا جای عجیبی است؛ سراسر تعارض و تفاوت. داعیه‌دار دموکراسی و اصلاحات، در عین اینکه لقب یکی از نابرابرترین و طبقه‌ای‌ترین کشور دنیا را با خود دارد.

این مقدمه چینی برای روشن‌تر شدن ماهیت جنبش «تسخیر» است. یک راهش این است که تصور کنیم این جنبش همچون قارچی خودرو در مزرعه‌ی قرن بیست و یکمی آمریکا سبز شد، و سپس خودش خشکید یا توسط دیگران به عنوان گیاهی هرز کنده شد. اما راه دیگری هم هست که ماجرای یادشده را در امتداد سلسله رویدادهای تاریخ ایالات متحده قرار دهیم؛ در امتداد اصلاح وضعیت مدیریتی جامعه. در تفسیر دوم، اگر نگاه‌مان را به لحاظ عرضی کمی باریک کنیم و با دو مفهوم «اصلاح» و «عدالت» به تاریخ سه قرن‌ای این کشور نگاهی بیاندازیم، ماهیت جنبش «تسخیر» شکل کاملاً متفاوتی به خود خواهد گرفت. در این شرایط است که اهمیت گفته‌های ریچارد ولف، - که در گفتگو با دیوید بار سامیان ضبط و ربط داده شده - آشکار خواهد شد. گفتگویی که چندی پیش با نام کتاب «اقتصاد را تسخیر کنید» به فارسی هم ترجمه و منتشر شد. پیش از پرداختن به خط عدالت و اصلاح در تاریخ آمریکا، بد نیست نگاه کوتاهی به خود ریچارد ولف بیاندازیم؛ ولف تحصیلاتش در رشته‌ی اقتصاد را تا مقطع دکتری در دانشگاه‌های هاروارد، استنفورد، و ییل گذرانده است. پس از جنبش تسخیر، که بسیاری رسانه‌ها کم‌به‌نادیده گرفتن - یا تضعیف - آن بستند و عده‌ی زیادی از اقتصاددانان - حداقل در آمریکا - اهمیت جنبش را کمتر از آنی که بود نشان دادند، ولف سعی داشت این جنبش را به عنوان «برگ برنده‌ای» برای تغییر به مرکز صحنه بیاورد. استاد چپ‌گرای رشته‌ی اقتصادشناسی دانشگاه‌های ییل، سیتی یونیورسیتی نیویورک و دانشگاه ماساچوست و از بنیان‌گذاران حزب سبز، در تلاش بود - و هست - که جنبش تسخیر

V

اقتصاد را تسخیر کنید

- ریچارد ولف در گفتگو با دیوید بار سامیان
- مترجمان: مهرداد (خلیل) شهابی، میرمحمود نبوی
- نشر اختران
- ۱۴ هزار تومان، ۱۹۱ صفحه



راپیش روان شناسی برد؟

می چرخد. از نظر ولف، اصلی ترین آن نابرابری «سیستم ناکارآمد مالیاتی» است.

آمریکایی ها چگونه مالیات می دهند؟

در سیستم مالیاتی ایالات متحده، دارایی به دو بخش «مشهود» و «نامشهود» تقسیم می شود. در عین اینکه مالیات خود به دو دسته مالیات بر «درآمد» و مالیات بر «دارایی» تفکیک داده شده، مالیات اولی را دولت مرکزی و دولت ایالتی می گیرد، و دومی را شهرداری یا فرمانداری. آنچه که ما در ایران - به آن «ارزش افزوده» می گوئیم، مالیاتی است که شهروند ایالات متحده به هنگام خرید و فروش محصول به دولت می پردازد، یا به عبارتی از هر خرید و فروشی، بخشی به مالیات تعلق دارد. ریچارد ولف اشکال بزرگ این سیستم مالیاتی را در بی اعتنائی به دارایی «نامشهود» شهروندان می داند؛ دقیقاً در نقطه ای که مالیات می تواند نابرابری ثروت را به نفع اکثریت دوباره باز تولید کند، به شدت ناکارآمد است. چون اموال نامشهود شهروندان، اعم از اوراق سهام یا وجه نقد مشمول سیستم مالیاتی نمی شود. پس شما اگر در آمریکا خانه و ماشین تان را بفروشید و سهام بخريد یا در بانک پس انداز کنید، در هر حال سود خواهید کرد. نقطه ای دیگری از سیستم مالیاتی که به باور ولف «بی عدالتی بنیادینی در بطن خود» دارد، مسئله «مالیات بر درآمد» است. شخصی که ناچار است همه ی درآمد خود را خرج کند، مالیات بیشتری به نسبت فردی که درآمد بیشتری دارد خواهد داد، چون او می تواند بخش زیادی از پولش را پس انداز کند - پس انداز مشمول اموال نامشهود است - ناعادلانه بودن سیستم مالیاتی به کنار، «افراد ثروتمند با هزاران ترفند، مالیات شان را کاهش می دهند و بار مالیاتی خود را به بقیه آحاد جامعه منتقل می کنند.» طنز ماجرا زمانی می شود که در ایالت هایی (مثل تگزاس) که مالیات بر درآمد تنها از سوی دولت مرکزی اخذ می شود، توده ی مردم هزینه ی خدمات عمومی افراد متمول را می پردازند. همان طور که وارن بافت ادعا می کرد، مالیاتی که او می پردازد کمتر از مالیات منشی های شرکت اش است.

خط تیره ی افزایش دستمزد

چالش افزایش دستمزد را می توان به یک مسابقه ی طناب کشی تشبیه کرد؛ جایی که داوران صاحبان کار هستند، دولت ناظر - شاید تماشاگر - و طرفین مسابقه هم در طرفی بیکاران، و در سوی دیگر شاغلان هستند. دولت و صاحبان کار، احتیاط بر سر افزایش دستمزد کارگران رسمی را با دفاع از وجود بیکاران توجیه می کنند؛ اگر حقوق کارگران و کارمندان افزایش نیابد، و در نتیجه سود بیشتری نصیب صاحبان کار شود، «ممکن

است» و ثروتمندان به سرمایه گذاری های بیشتری ترغیب شوند. برای کارگران هم حداقل دستمزد، بهتر از پیوستن به صف بیکاران است. ولف می گوید «از ۱۸۲۰ تا ۱۹۷۰ هر دهه شاهد افزایش دستمزد واقعی بودیم» (ص ۱۳). اما چه شد که یکباره روند افزایش دستمزد کار متوقف شد؟ او چهار دلیل کلی عنوان می کند؛ رشد فناوری و کاهش نیروی کار در پروسه ی تولید. انتقال پروسه ی تولید به کشورهای با دستمزد کمتر برای تولید «سودآورتر». «جنبش زنان در دهه ی هفتاد» و «موج جدید نیروی کار» از سوی آمریکای لاتین. هر کدام از این مسائل به نوعی به صاحبان کار، برای توقف افزایش دستمزد واقعی، انگیزه می داد. این مسائل باعث شد در «دانشکده های کسب و کار» بیاموزیم که «اگر ناچار نیستید بر دستمزد کارکنان بیافزایید، نیاز دارید پول بیشتری نصیبتان می شود» (ص ۱۵).

«روای آمریکایی» چگونه بر یاد رفت؟

توقف رشد افزایش دستمزد از دهه ی هفتاد به بعد، همراه بود با شکل گیری شکل جدیدی از بازار مالی؛ خیابان های جدید، شکل زندگی جدید. همین طور «مردم آمریکادر مقابل بمباران تبلیغات قرار» گرفتند؛ داشتن خانه ای بهتر، تعطیلات بهتر، ماشین بهتر، تحصیلات دانشگاهی بهتر و دست یابی به همه ی این ها در صورتی ممکن بود، که حداقل دو نفر از اعضاء دو شیف کار کنند و این شد که «طبقه ی زحمت کش آمریکایی شروع به وام گرفتن کرد» (ص ۱۷). بانک های آمریکایی بدون توقف به شهروندان وام می دادند، افزایش وام ها - و در پی آن رشد بازار مسکن در سال های آخر قرن بیستم - توهم همیشگی رونق این کسب و کار را در بازار بان تقویت کرد و در نتیجه وام ها با بهره ی کمتر و شرایط بهتری عرضه شدند. همین طور «انواع کارت های پلاستیکی»، با اعتباری که وجود خارجی نداشت و در واقع قرار بود برای تأمین حساب خالی ای که از آن خرج شده، بعدها دو سه شیفت کار کنند. ولف می گوید آمریکایی ها طی ۲۵ سال گذشته به طرز جنون آمیزی به وام متکی بودند؛ کاهش نرخ بهره نیز، همچون «عرضه ی افیون بیشتر به اعتیاد» دامن زد. این امر، ناشی از رونق ظاهری بازار مسکن بود که همگان را شیفته ی سرمایه گذاری در این عرصه می کرد. عده ی زیادی با گذاشتن وثیقه، وام های بیشتری گرفتند و در نتیجه صاحب خانه های بیشتری شدند. اما ز کود یکباره ی بازار مسکن در دهه ی ابتدای قرن جدید، «اشکار کرد که بسیاری از کسانی که با بهره ی بسیار پایین وام های کلان گرفته بودند» نمی توانند «قسط وام های مسکن شان را» بپردازند. آن ها در واقع گول اعداد را خورده بودند؛ گول حباب بزرگی که در نهایت ترکید و آن افتضاح تاریخی را در سال ۲۰۰۷ به وجود آورد. بسیاری از

▼

جنبش تسخیر برگ برنده است ولف تحصیلاتش در رشته ی اقتصاد را تا مقطع دکتری در دانشگاه های هاروارد، استفورد، و ییل گذرانده است. پس از جنبش تسخیر، که بسیاری رسانه ها کمر به نادیده گرفتن - یا تضعیف - آن بستند و عده ی زیادی از اقتصاددانان - حداقل در آمریکا - اهمیت جنبش را کمتر از آنی که بود نشان دادند، ولف سعی داشت این جنبش را به عنوان «برگ برنده ای» برای تغییر به مرکز صحنه بیاورد.





دهم‌گرایی در محل کار

چه کسی برای سر نوشت کارخانه، تولیدات و دستمزد حداقلی تصمیم‌گیری می‌کند؟ هیئتی متشکل از ده بیست نفر که همگی را سرمایه‌داران انتخاب کرده است. این است که یک کارخانه به راحتی از اوها

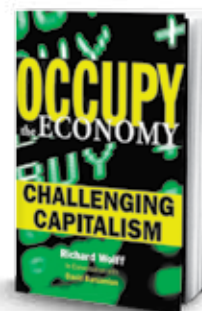
ایالات متحده به کانتون چین منتقل می‌شود. «این یعنی غلبه‌ی سرمایه‌داری بر دموکراسی» یا تبعیت «اکثریت مردم از تصمیماتی که از سوی عده‌ی کمتری به آنان تحمیل شده است.» (ص ۴۸) سرمایه‌داری کسری می‌آورد، دولت به نفع او وام می‌گیرد، از مردم بیشتر مالیات می‌گیرد و باز بودجه‌ی خدمات عمومی می‌کاهد تا بتواند وامی را که از سرمایه‌داران قرض کرده پس دهد. (ص ۵۸) طنز ماجرا، قرض کردن سرمایه‌داری از کشور شماره‌ی یک کمونیستی، چین است. نقد اصلی ولف به مدیریت کار این است؛ بحران را مردم به وجود نیاوردند که تاوانش را بدهند، اکثریت فقط کار می‌کنند، کسانی بحران را به وجود آوردند که صاحبان کسب و کارند. چرا مردم باید تاوان چیزی را بدهند، که هیچ دخل و نفعی به حال آنان ندارد؟ «در کشوری که به تعهداتش در قبال دموکراسی می‌بالد، همیشه شکاف طبقاتی و وحشتناکی وجود داشته است. مهم‌ترین فعالیت یک بزرگسال در این کشور کار است. این چیزی است که پنج روز از هفت روز هفته انجام می‌دهیم، چیزی که هر بامداد برایش از بستر بر می‌خیزیم» و همین‌طور «این کاری است که بین کودکی و مرگ، یعنی در بیشترین بخش زندگی بزرگسالی مان انجام می‌دهیم.» پس «اگر دموکراسی وجود داشته باشد، جایش در همان بخش عمده‌ی زندگی ما (کار) است.» (ص ۵۰)

ولف جنبش تسخیر را در امتداد مبارزات عدالت‌خواهانه می‌داند، که این بار خواستش باز تولید ثروت به روش عادلانه است. یک نکته این‌که کتاب به سبب شفاهی بودن شفاف و روشن است، اما همین مسئله وجه استدلالی خوانش ولف از تسخیر را مبهم می‌کند؛ اگر این گفتگوها قرار است نسبت جنبش تسخیر را با نظام اقتصادی سیاسی آمریکا از منظر گفتمان چپ روشن کند، پس از پنج سال نیاز به صورت‌بندی دقیق‌تری از این جنبش داریم. اگر تمایزی میان شیوه‌ی کسب و کار جدید - بورس و سهام - و تولید صنعتی پیشین وجود دارد، باز نمود این گسست در جنبش وال استریت کجاست؟ این واقعه تا چه اندازه ناشی از شکل‌گیری کسب و کار جدید است؟ جای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست در این گفتگوها خالی است. تنها پیوست کتاب مانیفستی است که ولف و همکارانش در دفاع از ایده‌ی دموکراسی در محل کار نوشته‌اند. شاید اگر ضمیمه‌هایی از نقطه‌نظر امروز در کتاب گنجانده می‌شد، مخاطب درک بهتری از نسبت ماجرای وال استریت با گفتمان چپ حاکم در آمریکا پیدا می‌کرد.

مردم خانه‌های‌شان را به سرمایه‌داران باختند، خانه‌هایی که همه‌ی چیزی بود که داشتند. دیگری نیز توانستند بخشی از مایملک‌شان را به زور چند شیفت کار مداوم حفظ کنند، کسانی که در واقع «یک سوم چیزی را داشتند که بهایش» را داده بودند. ولف می‌پرسد آیا همه‌ی این‌ها نشان از بی‌ثباتی نظام مالی آمریکاییست؟

درباره همیشه‌نا آرام

می‌توان با ولف همدل بود که مرور سرفصل‌وار فراز و فرود نظام سرمایه‌داری، نشان از بی‌ثباتی ذاتی آن دارد. ولف می‌گوید «برای» توضیح روند سرمایه‌داری «واژه‌ی مودبانه‌ای وجود ندارد»؛ «اگر با کسی به بی‌ثباتی نظام سرمایه‌داری هم‌اتاق بودید» یا «ترکاش می‌کردید» یا حداقل او را پیش «پزشک حرفه‌ای» برای مشاوره می‌فرستادید. «اما ما در نظام سرمایه‌داری هیچ کدام از این دو کار را نمی‌توانیم انجام دهیم» (ص ۱۹). چرا؟ ترک کردن‌اش ممکن نیست. در عین حال، فرصت اصلاح هم وجود ندارد؛ او می‌گوید «آن زمان‌ها که با مدرک کارشناسی ارشد می‌خواستیم دوره‌ی دکترای اقتصادی‌ام را شروع کنیم»، در دانشگاه «واحدی به نام چرخه‌ی اقتصادی» موجود بود که در آن «دانشجویان با فراز و فرود نظام سرمایه‌داری، علل آن، و اقدامات صورت گرفته برای چیرگی بر مشکلات آشنا می‌شدند» و واحدی که امروز در برنامه‌ی درسی دانشجویان این رشته وجود ندارد؛ «گویی که نظام سرمایه‌داری بر مسائل و بی‌ثباتی‌های ذاتی خود چیره شده» (ص ۲۰). اما «چرا پرسیدن این سوال باید ممنوع باشد که آیا نظام سرمایه‌داری - یعنی سازماندهی موجود برای تولید و توزیع کالاها و خدمات - در راستای رفع نیازهای مان کار می‌کند یا نه؟» (ص ۲۲) توقف افزایش دستمزد و توانان بیشتر شدن میزان تولید به سبب هجوم فن‌آوری به پروسه‌ی تولید، دوره‌های آموزشی بهتر و هم زمان بیشتر و بیشتر کار کردن هیچ حاصلی برای اکثریت نداشته، زیرا بازده ایجاد شده رو به رشد بوده، اما هزینه‌ای که به کارگران پرداخت می‌شود تغییر نمی‌کند؛ «سی سال گذشته بهترین دوره برای سرمایه‌داران در کشور بوده زیرا، در وضعی شگفت‌انگیز، از کارگران‌شان بیشتر و بیشتر گرفته‌اند - کارایی فراینده - بی‌آنکه مبلغ بیشتری به آنان پرداخت کنند.» (ص ۲۸) پس باید گفت «آزادی کالایی نیست که برای همه مبارک باشد» (ص ۲۳). وقتی بحث رقابت و پیشرفت است، «فرد آمریکایی که از این بهبود سهمی نبرده حس می‌کند که گویی تقصیر خود او، و یا ناشی از بی‌لیاقتی‌اش» بوده است؛ این یک «تنبیه روانی» است. جالب است که بالا رفتن میزان سود را صاحبان کسب و کار، ناشی از نبوغ خودشان می‌دانند؛ «آهای! باید زحمات‌ام را جبران کنید، چون عامل بسیار مهم سودها منم» (ص ۲۹).



پایگاه اینترنتی تأمین ۲۴

دروازه‌ای به دنیای رفاه
و خدمات اجتماعی نوین

تأمین ۲۴
tamin



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۸-۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱

www.tamin24.ir



مهر سلامت ۹۵

اعطای تسهیلات به جامعه پزشکی

مشارکت
مدنی

فروش
اقساطی

مراجعه

امتیازات ویژه طرح:

امکان افزایش مدت دوره بازپرداخت تسهیلات

امکان کاهش نرخ سود تسهیلات



بانک رفاه کارگران

www.refah-bank.ir

مرکز فراد (پاسخگویی و اطلاع رسانی): ۰۲۱-۸۵۲۵

@bankrefahkaregaran